

قتل عام ارمنیان

قتل عام اور منیان

در دروان سلاطین آل عثمان

نوشته: اسماعیل رائین



مؤسسه انتشارات امیر کبیر
 ۲۵۳۷ تهران،



رالین، اساعیل
قبل عام (هزینان
چاپ دوم: ۱۳۵۲
چاپ سوم: ۱۳۵۷
چاپ و صحافی: چاپخانه سوهر، تهران
حق چاپ محفوظ است.

آنچه در این کتاب می خوانید

۸-۱

پیشگفتار

ترکان عثمانی و خاندان سلطنتی آل عثمان ۵۳-۹

بخش نخست

۶۴-۵۰

کشتار ۷۲ رز ۳۷۷۰ ارمنی

بخش دوم

۱۵۴-۶۰

قتل یک ملت

بخش سوم

۲۲۱-۱۰۰

عامل جنایت

بخش چهارم

۲۳۹-۲۲۳

واکنش ارامنه . کمیته حزب
داشناک . ترورهای انفرادی

بخش پنجم

- ۲۴۱

فهرست‌ها :

پیشگفتار

ترکیه، همایه بزرگ و متحد نیرومند ماست، که در حال حاضر، چه از طریق منابع سیاسی، و چه در کادر سازمان عمران منطقه‌ای و همکاری‌های وسیع اقتصادی، با کشور ما روابطی نزدیک و دوستانه دارد.

این روابط حسن، پس از دوران شصدهاگاهی عداوت و جنگ و خونریزی که بین ایران و عثمانی جریان داشت، با سرنگون شدن حکومت و سلطنت «پادشاهان آل عثمان» بوجود آمد. بدین معنی کمهمه اخلافات دیرین، با تغییر کادر رهبری دو کشور بیکاره از هیان رفت و جای خود را بدوسی و همکاری داد. سران جدید دو کشور، اعلیحضرت رضا شاه کبیر و حضرت کمال اتاتورک علاوه بر اینکه هردو در راه بزرگداشت و سبلندی ملتین ایران و ترکیه گام برخی داشتند، متفقاً کوشیدند، تا از طریق نزدیک ساختن هرچه بیشتر دو ملت، آثارشوم برخوردها و کینه‌توزی‌های دیرین را از میان بردارند. در ترکیه نوین نه تنها کینه‌های دیرینه با همسایگان بدبخت فراموشی سپرده شد، بلکه در سیاست داخلی نیز نسبت به اقلیت‌های مختلف، مانند ارمنی، کرد، یهودی و مسیحی روش‌های بسندیده‌ای در بیش گرفته شد و کینه‌ها و دشمنی‌های منهبي و تزادی که پادشاهان آل عثمان و فرقه افراطی «زون ترک» و نژادپرستان با دامن زدن به آن، و قابع خوین و شرم‌آوری را باعث شده بودند، بتدریج از میان رفت.

بیت و چهار فقره قتل عام که از سال ۱۴۰۵ شسی - (۱۸۷۶) در سرزمین عثمانی و مستعمرات آن کشور آغاز شد، و به کشتن ۴۳۷۷۰۷۲ نفر از اقلیت‌های ارمنی، بلغاری، یونانی و سربازان خارجی ارتضی عثمانی منجر شد، با موجی از نفرت و خشم ملت ترک نیز مواجه گردید. این کشتهای وحشیانه، اگر چه در سرزمینی اتفاق افتاد، که اینک هم‌زمان با ویکی از صمیمی ترین همسایگان و متحدان ایران است، اما بیچوجه ارتباطی با ملت ترک و ترکیه نوین امروز ندارد.

این کشتهای وحشیانه، جنایات شرم‌آوری است که عاملین آن فقط دشخیمان حکومت عثمانی و کارگزاران قتل عامها بوده‌اند، نه ملت ترک. همانطور که همه حوادث خوین و تکان دهنده‌ی دوران جنگ دوم جهانی را بایستی بحاب هیتلر و اطرافیان او - عمال حرب نازی، اس. اس‌ها و گستاخو - بگذاریم، نه ملت فعل، زنده و رحمتکش آلمان.

آنچه در این کتاب می‌خوانیم، مستند به ضبط رویدادها؛ خاطرات و گزارش‌هاییست که از دوران قتل عام و سال‌های بعد از آن بحای مانده است. انگیزه اصلی نگارنده

از انعکاس این جنایات - که برای نخستین بار در ایران منتشر می‌شود - نشان دادن جنایات شصده ساله خانواده سلطنتی آل عثمان و بخصوص کشتهای وحشت‌آمیز است که افراطیون ترک «قتل عام ارامنه» بدان نام داده بودند . نخست در نظر بود که هم‌عمان با تشریح جنایات عثمانیان ، رفشار و گردار ایرانیان ، و حتی دستگاه حاکمه و سلطنتی را که در دوران چهل و پنج ساله قتل عام ارامنه عثمانی (از ۱۴۰۰ تا ۱۴۵۶ شمسی - ۱۸۷۶ میلادی) در ایران سلطنت می‌کردند، نیز بازگو کنیم . اما چون ممکن بود که رفشار پسندیده ایرانیان ، در قبال جنایات هراس‌انگیز عثمانیها ، حمل برخودستائی و ایران- پرستی افراطی شود ، از این مقابله صرفنظر کردیم . اما این نکته افتخار آمیز را نمی‌توان فراموش کرد که درست هم‌عمان با قتل عام ارمینیان در سرزمین عثمانی - کشور مجاور و هم‌مرز ایران - هم‌عهنان ارمینی‌ها، در خالکش ایران از رفاه ، آسایش و امنیت کامل برخوردار بودند . و این‌خود افتخاری است بزرگ برای ملت می‌عهنان نواز ، مسلمان‌جو و اصیل ایران ؟ مخصوصاً اگر توجه کنیم که در همان روزهایی که حوادث کتاب طی آن می‌گذرد ، دولت ایران ، با هم‌جاوزین عثمانی در حال جنگ بود ، و نه تنها همه اقدامات ضد انسانی زعمای آن دولت را محکوم می‌کرد، بلکه بدفع از مظلومان و ستمدیدگان آواره از آن کشور برمی‌خاست . چرا که از همان زمان بروشی می‌دید که حساب ملت ترک، با حساب‌زعمای دولت عثمانی ، یا افراطیون «ژون ترک» چداست ، و این دو را نباید با معیارها و ضوابط واحدی سنجید.

اگر نظر ما را حمل برخودستائی‌لذانید، باید بگوییم ، ملت ایران ، از آغاز تاریخ، با روش‌بینی و انسان‌دوستی، نسبت به مسایگان خود و همه کشورهای جهان ، باین واقعیت حساس و فوق العاده مهم توجه داشته است . هم‌جاوز از دو هزار سال بیش ، آنگاه که کورش‌گبیر به پشت دروازه‌های بابل رسید، مردم بابل از وحشت و هراس برخودمی‌لرزیدند، چون وقتی جنایات و هم‌جاوزات حکومت بابل را نسبت بسرزمین پارس و پارسیان بسیاد می‌آوردند ، خود بکورش و سربازانش حق می‌دادند ، که همه بابلیان را قتل عام کنند . اما بشهادت تاریخ - و باستاند کتبیه معروفی که بر یک استوانه سفالین نقش شده و در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود کورش نه تنها چنین نکرد ، بلکه خود و سربازانش، برای بابلیان و مخصوصاً اقلیت‌های منهبي آن سرزمین ، آزادی ، مساوات و عدالت اجتماعی بارهایان برداشت.

از همان روز ، کورش ، پایه‌های بنای این طرز تفکر انسانی و این قضاوت عدلانه را در روح و اندیشه ایرانیان بنیان نهاد، که حساب مردم یک مملکت ، از حساب یک یا چند تن جنایت‌پیشه و هم‌جاوز ، که تصادفاً بحکومت آن سرزمین رسیده‌اند ، چداست . آن زمان نیز که جنگهای ایران و عثمانی در جریان بود، ایران با همان گروه دشخیمانی می‌جنگید ، که هلتی را مسخ کرده و با چشم و گوش بسته ، برای جنایت کشانده بودند . پناه دادن بارهایان - که خواه ناخواه تبعه عثمانی بودند - بهترین دلیل اینست که ایرانیان با مردم و ارمنیان ساکنان سرزمین عثمانی دشمنی نداشتند ، و در هر شرایطی دست یاری و برادری بسوی آنان می‌بازیدند . کما یکنکه در حال حاضر نیز (هنگام نگارش کتاب) بین ایران و یکسی از کشورهای همسایه چنین اختلافاتی هست . اما چنانکه می‌دانیم ، این اختلافات فقط با دار و دسته‌ای است که موقاً بر آن ملت حکومت می‌کنند ، نه با ملت برادر ، هم‌کیش و همسایه‌ای که همواره صمیمانه‌ترین بیوندیها را با ملت ایران داشته است .

نکته اعجاب آور دیگر اینکه ، دگرگونی عمیق در اجتماع ایران و ترسکیه درست در

یک زمان رویداد، یعنی همان هنگام که با ظهور رضا شاه کبیر در ایران سیمای اجتماعی
کثور دگرگون شد، و از گردنکشی‌های سران عثایر یا دیگر یاغیان اثری بر جای
نمیاند، اتاورک نیز، در کثور مجاور، باز مانده‌های رژیم تجاوزگر عثمانی را از صفحه
خاک برآنداخت. همراه با ایرانی نو، ترکیه نوین نیز زاده شد، و این خوددلیل قاطع
دیگری است که آنچه را درباره عثمانی دیروز می‌خوانید، نباید بحساب ترکیه امروزی‌گذارد،
کما اینکه حصر استبداد، یا حکومت جابرانه محمد علیشاه قاجار، با ایران امروز، بهیچوجه
قابل قیاس نیست.

ایران امروز، با ترکیه امروز، چه از نظر روابط حسن‌همجواری – در کادر
بین‌المللی – و چه از لحاظ علاقه مشترک‌منهی، فرهنگی و غیره بهترین روابط
ممکن را با یکدیگر دارند. دلیل این حسن‌رابطه نیز روشن است: نه ترکیه امروز،
سرزمین ترکنشین دوران سلط حکومت آل عثمان است، و نه ایران امروز، ایران
حصر قاجار... دو ملت هنگام یکدیگر در راه عمران منطقه و خظصلح گام بر می‌دارند.
همانطور که ایران در طول تاریخ خوش، همواره با هرگونه تبعیض نژادی و منهی جنگی‌ده
است، ترکیه امروز نیز، همه اینگونه تعصبات را بسوی افکنده، واژ بدرو ظهور اتاورک،
 بصورت ملتی زنده، امروزی و پیشو درآمده است.

گواینکه مسلمان‌هایی صاحب نظران و مردم نیک‌اندیش امروز، بین حکومت
نژادپرست، مستبد و کوتاه‌گذر آل عثمان، با دولت ترکیه نوین تفاوت می‌گذارند –
درست بهمان ترتیبی که بین آدولف هیتلر و ولی برانت اختلاف قائلند. اما تصوری کنیم
که این اشاره بختصر لازم بود، تا هرگونه ابهام و سوتعبری را از میان بردارد.
کما اینکه امروز مردم نجیب، زحمتکش وفعال ترکیه، به زعمای حکومت عثمانی، یعنی
مفتخواران ولگردی که بخاطر مصادره اموال ارمنیان، بقتل عام یک قوم تن در دادند، با
نوعی شرساری و از جار می‌نگرند.

آنچه در بخش‌های مختلف این کتاب خواهید خواند – اگر با ژرفیتی بعمق
و قایع بنگرید – نه فقط ملت ترک را بکلی از اینگونه فجایع و جنایات مبرا خواهد
ساخت، بلکه کیه شما را علیه ناجوانمردانی برخواهد انگیخت که چنین ملتی را در راهی
نادرست و جنایت‌بار رهمنو شدند، همان‌طور که آدولف هیتلر ملت آلمان را به آنچنان
راهی کشاند و سرانجام نیز، شکست‌فضیحت‌بار و منهدم کننده مملکتی بزرگ را باعث شد.



در پایان این پیش‌گفتار اشاره بیکنکته و پرده برداشتن از رازی که برادران ارمنی
ما همواره از آن رنج برده‌اند و اینک نیز مشکل بزرگ جامعه ارمنیان است، لازم بنظر
می‌رسد. پس از اینکه کتاب «ایرانیان ارمنی» و سپس «ملکم‌خان» و «بیرم خان» انتشار
یافت، صدها نامه بربان فارسی و ارمنی از گوشه و کنار ایران و حتی ارامنه‌ای که در
کشورهای دیگر زندگی می‌کنند بسیار نویسنده‌اند. نویسنده‌گان نامه‌های‌هایه در یک نکته متفق‌قولند
و آن عقب‌افتادگی جامعه ارمنی ایران نسبت به برادران مسلمان هموطن آنهاست.

اینان می‌گویند: در حالیکه رستاخیز تمدن و فرهنگ و شوق و ذوق بتحصیل در
همه طبقات جامعه ایران و فرزندان این آب و خاک طی نیم‌قرن اخیر بشدت رواج یافته
است، جوانان ارمنی به پیشرفت‌های شایسته‌ای که این قوم «فعال» و «مستعد» آرزومند
آنست، نائل نشده‌اند. نویسنده‌گان نامه‌های عموماً گناه این عقب‌ماندگی را متوجه چند
تئی می‌دانند. اینان می‌گویند شوق و ذوق جوانهای ارمنی بتحصیل عالیم-

بخوص در رشته‌های صنعت و اقتصاد — در میان همه خانواده‌های ارمنی، بحد وفور وجود دارد، منتهی بعلت نابسامانی‌های موجود در خانواده‌ها، موفق به ادامه تحصیل نمی‌خوند.

نویسنده یکی دیگر از نامه‌ها، از همیستگی و معاوضت «اقلت‌های منهبي» و «قوم»‌های دیگر که در این سر زمین در کمال رفاه و آسایش زندگی می‌کنندگان آورده است، که ما بدون اینکه تعصب یا نظر مخالف و موافقی نسبت به قومی خاص داشته باشیم، بخاطر انعکاس حادقانه خواسته‌ای این قوم، قسمتی از نامه او را نقل می‌کنیم. وی می‌نویسد:

«بیائید استعداد و شایستگی یک جوان ارمنی را با یک جوان یهودی مقایسه کنیم تا بهبینید کدامیک بیشتر برای ادامه تحصیلات عالیه مستعد هستند و شایستگی دارند. بما بگوئید در ایران چند جوان کلیمی بکارهای فنی اشتغال دارند؟ در حالیکه بوجوب سرشماری که سال قبل شده در کارگاههای فنی و صنعتی بزرگ و کوچک حدی هفتاد و پنج جوانان ارمنی — که در سینم ۱۷ تا ۴۰ سال هستند — مشغول بکار هستند و اگر اغراق نگفته باشیم، حدی یک از جوانات کلیمی بکار فنی و صنعتی اشتغال ندارند و بیشتر متغول داده شدند در صرافی‌ها، دلالی‌ها، دوازدهنی‌ها، عتیقه فروشی‌ها و غیره هستند».

این خواست همه برادران ارمنی هموطن عاست که با طرد چند خانواده بدنام و سوء — استفاده‌جی، ترتیبی اتخاذ گردد تا از استعداد، هوش و فعالیت این قوم، در راه نوسازی مملکت بنحو اتم و اکمل استفاده شود.

تهران — اسفند ماه ۱۳۵۰ — اسحاعیل رائین

برای کتاب ناخوانده «قتل عام ارمنیان» اثر :
دوست عزیز اسماعیل رائین

تاریخ!

تاریخ یادگار غریبی است.
آنجا که این غریب
اسرار عمق خویش
در چشم میگشاید
عصر شکوه قامت انسان را
بیدار مینماید .

و او
اعصار را بخدمت بازوی انتظار
میآورد که تو
امید را سوار پی کاروان کنی ؛
یوسف شوی بچاه ،
وزعمق ، زان سپس
با کار بر شدن
پیرانه جمال جهان را جوان کنی !

تاریخ یادگار غریبی است .
وان یادگار و غربت
اینک تونی و چاه !
— و راه ؟

— در چشم میگشاید ،
و کار بر شدن
عصر شکوه قامت انسان را
بیدار مینماید !

اسماعیل شاهرودی (آینده)
تهران ۲۸ اسفند ۱۳۵۰

بخش نخست

تو کان عثمانی و خاندان سلطنتی آل عثمان

یکی از قدیمی‌ترین اقوامی که در متون کهن، در آسیا و حتی اروپا از آنان یاد شده، اقوام ترک‌نژاد است. و از میان همه اقوام مختلف ترک، قوم «توکی‌یو» از همه مشهورتر بوده است. در سالنامه‌های چینی، مربوط به قرن ششم میلادی، به امپراطوری نیرومندی در آسیای مرکزی اشاره می‌کنند، که بدست قوم «توکی‌یو» تأسیس شده بود: «قوم توکی‌یو که به‌آسانی می‌توان آنان را همان «اقوام ترک» شناخت، اولین قوم از اقوام این نژادند، که - با نامی که بعداً با آنان اختصاص یافت - در صفحات تاریخ آشکار شدند. این امپراطوری، که در جلگه وسیعی از مرز چین تا دریای سیاه گسترده شده بود، توجه مورخان یونانی و چینی را بخود جلب کرد، ولی مدت زمانی نگذشت که امپراطوری دچار تجزیه شد، آن هم تقسیم به دسته‌هایی که پیوسته با یکدیگر در زدو خورد بودند و برخی از آنها زیر سلطه چینی‌ها درآمدند. این ترکهای اولیه آسیای مرکزی بوبو محض نبودند بلکه هم در آن هنگام زبان کتابت داشتند»^۱.

برای کلمه «ترک» معانی و تغایر محتلفی آمده است. بمحب نظر ویلیام اسپنسر «کلمه «ترک» به معنای «کلاه‌خود» است و از آن جهت چینی عنوانی به این قبایل مهاجم داده می‌شد، که در موقع جنگ کلاهی برسر می‌گذاشتند و چادرهای نماین سیاه رنگ بشکل مخروط (تقریباً شبیه کلاه مورد بحث) داشتند. این چادرها «یورت» نامیده می‌شود و قبایل ساکن فلات مرتفع آسیا هنوز از این‌گونه چادرها استفاده می‌کنند. ترکها در اصل از مردم ناحیه اورال-

^۱ - استانبول و امپراطوری عثمانی - ص ۱۶

آلتائی بودند و بصورت قبایل و دو دمان‌های پراکنده در آسیای مرکزی زندگی می‌کردند. گاه بگاه چندین قبیله جمع می‌شدند و مهاجرتهای عظیمی را آغاز می‌کردند، و از میان آنان رهبران برجسته‌ای نظیر چنگیزخان پیدا می‌شد.^۱ ترکان از روزی که در استپ‌های روسیه ظاهر شدند، تا سالهایی که خود را به اروپا رسانیدند، همواره «گرگ خاکستری» را علامت مشخصه و مظهر شناسایی خود قرار می‌دادند. اما چرا ترکان را با «گرگ خاکستری» می‌شناسند و گرگ چرا مورد احترام آنان قرار داشته؟.. داستانها و گفتشی‌های فراوانی در این باره وجود دارد.

یک داستان در ادبیات حماسی ترکان آسیای مرکزی، حکایت از وجود گرگی خاکستری در پیشاپیش، دستجات مهاجرین ترک می‌کند:

قرنها قبل، هنگامی که چابک سواران نیزه بدست ترک بر اسبان چابکتر از خود، در حرکت بودند، پیشاپیش آنان، و زنان و کودکان و عرابه‌هایشان، گرگی خاکستری پیش می‌رفت و آنچه را که در پشت سرداشت رهبری می‌کرد. برخی از داستان سرایان سمرقندی، داستانی را از نجات شاهزاده خانمی توسط یک گرگ، چنین حکایت می‌کنند:

«در آسیای مرکزی، شاهزاده خانمی بدست جماعتی از راهزنان گرفتار شد، و سپس گرگ عظیمی وی را از چنگ راهزنان نجات داد. شاهزاده خانم برای سپاسگزاری از این لطف گرگ، به ازدواج وی درآمد و فرزندان این گرگ و شاهزاده خانم ترک‌ها بودند، که به‌خاطر داشتن معجونی از خصایل و مشخصات انسان و گرگ از سایر مردمان متمایز شدند...»^۲ بمحض افسانه دیگری: «گرگ ماده‌ای» پسرک شیرخواره بی‌سرپرست ول شده‌ای را پیدا کرد و او را شیر داد و پرستاری کرد. پسرک در گله گرگان بزرگ شد...»^۳

البته دانش امروز «گرگ پیشرو» و «شاهزاده خانم‌های زاده گرگ» را نمی‌پذیرد و باینگونه افسانه‌ها با تمسخر می‌نگرد، ولی آنچه که در تاریخ ضبط شده، حکایت از گرگ صفتی‌های بسیار دارد، واز این واقعیت سخن می‌گوید که:

۱ - سرزمین و مردم ترکیه - ص ۶۳
۲ و ۳ - همان مأخذ - ص ۶۴

هنگامی که ترکان سوارکار از ریگزارهای آسیای میانه گذشتند و امپراطوری بیزانس را متزلزل ساختند، با خود درفشها، با آرم‌های مخصوص داشتند که بر آنها سر گرگ خاکستری منقوش بود. آنچه که سبب شده است مورخان «ترکان» را با «گرگ‌ها» مقایسه کنند، شیوه جنگی و حمله و گریز آنان بوده است. گرگها در بیابانها و ریگزارهای آسیای میانه و یا استپ‌های سیبری، هنگامی که با دشمنان مواجه می‌شدند، ناگهان و بطور دسته جمعی حمله می‌کردند، و سپس برای فریب دشمنان دست به عقب‌نشینی میزدند و بار دیگر حمله سبعانه را آغاز می‌کردند. شاید شکارچیان و آنانکه با حملات دسته‌های گرگ رو برو شده‌اند، شباهت عجیب بین این دو روش را بهتر و بیشتر از دیگران درک کنند. باین مأخذ مراجعه کنیم که می‌نویسد: ترکان در تهاجمات خود: «ناگهان حمله می‌کردند و برای فریب دشمنان، خود را بدروغ شکست خورده می‌نمودند و عقب می‌نشستند و دسته کوچکی از تیراندازان جان‌سخت و تیزپای آنان، برق‌آسا قسمتی از قوای دشمن را محاصره می‌کرد. شیپورها و طبلها و صفیرها هوا را می‌شکافت. بیرقی که بر روی آن سر گرگی منقش بود بهسوی پائین آورده می‌شد و ترکهای باشتاب هرچه تمامتر بسوی دشمنان هجوم می‌آوردند و در همان حال هجوم، فریادهای عجیب و هراس-آوری می‌کشیدند و از هرسو بیزانسها را در میان گرفته با آنها تیر می‌انداختند...»^۱ و اما «ترکان عثمانی»... اینان تیره‌ای از ترکها و تاتار-

ترکان عثمانی

هائی هستند که در آسیای مرکزی و در سرحد سرزمین پهناور چین، یعنی منطقه‌ای که هم‌اکنون «ترکستان چین» خوانده می‌شود، زندگی می‌کردند. در این قسمت از جهان، چند تیره از نژاد ترک بنامهای «ایغور»، «قبچاق»، «قرقیز» و بالاخره تیره معروف «قزاق» - که روسها، آنرا «کازاک» بمعنی فراری، می‌نامند - سکونت داشته‌اند.

ترکان آسیای مرکزی در حملات، تهاجمات، دستبردها و جنگهای فراوانی شرکت داشته‌اند. تا آنجا که حتی در بین سپاهیان چنگیز مغول نیز گروهی از سرداران ترک شمشیر می‌زده‌اند.

۱ - سرزمین و مردم ترکیه - ص ۶۵

در دوران استیلای عرب ، ترکها به اسلام گرویدند و چون در جریان بیشتر فتوحات ، در رأس مهاجمان قرار داشتند ، صاحب اراضی وسیع و قدرت فراوانی شدند ، تا آنجا که خیلی زود حتی از خلفای عرب نیرومندتر شده و برآنان برتری یافتند.

در آغاز قرن چهاردهم میلادی ، با حمله مغول به آسیای صغیر ، این ناحیه بهده قسمت تقسیم و یکی از نواحی ده گانه رابنام «ارطغرل» که خود را از نواده‌های سلیمان می‌دانست و شهرت افسانه‌ای داشت ، نامگذاری کردند. ارطغرل در سال ۶۸۶ - ۱۲۸۸ م. ق. مرد پرسش «عثمان» جانشین وی شد.

عثمان که پس از تجزیه امپراتوری سلجوقیان ، خود را آزاد و مقتدر می‌دانست برای نخستین بار - پس از گرویدن ترکها به دین اسلام - دستور داد نامش را در خطبه‌ها بخوانند و در لشگرکشی به یونان نیز فتوحات زیادی نصیبیش شد.

پس از مرگ عثمان ، پرسش «اورخان» جانشین پدر شد ، وی نخست با سپاهیان فراوانی سرتاسر یونان را متصرف شد ، و پس از فتح قسمتی از شبه جزیره بالکان و آسیا ، بفکر اصلاح امور سرزمینی که اینک «عثمانی» خوانده می‌شد ، افتاد. و با کمک برادرش «علاءالدین» که وزیر او نیز بود ، در این راه توفیق بسیار به دست آورد و موفق شد قشون سلطنتی از ترکها تشکیل دهد. وعلاوه بر لشگریان ترک دستور داد از متصرفات اروپائی سرزمین خود ، پسران خانواده‌های مختلف را اجیر کرده ، در افواج و لشگرهای فنون نظامی را با آنان بیاموزند. اینان بعدها «ینی چری» یعنی «سپاه نوین» نامیده شدند. اجیر کردن فرزندان اروپائی و به سربازی گماردن آنان ، تا قرن هجدهم ادامه داشت ، و اینان بعدها بزرگترین و خطرناکترین دشمنان خاندان آل عثمانی شدند.

بعد از مرگ «اورخان» پرسش «مراد» به سلطنت رسید. او در دوران سلطنت سی ساله اش تمام شبه جزیره بالکان بجز قسطنطینیه را متصرف شد. بعد از مرگ او «بايزيد» بسلطنت رسید و نخستین اقدامی که کرد صدور فرمان قتل برادرش «یعقوب» بود. این برادرکشی بعدها جزو قوانین لاينفک حکومت آل عثمان در آمد و سلاطین عثمانی مدعی شدند که اقدام به قتل برادر «پیروی

از قوانین الهی مسطور در قرآن» است.

«... مبنای قانون [قانون برادرکشی] اصلی بود قدیمی و کاملاً آشنا و اینکه یک یا چند تنی بمیرند بهتر است از اینکه تمام سرزمین دچار آشوب و بی‌نظمی شود . متكلمان [تفسران] سازشکار با بهکار بردن اندکی زیرکی در تفسیر ، توانستند در طی دو آیه از قرآن ، که البته شأن نزول بكلی متفاوتی داشته و می‌گوید : الفتنة اشد من القتل (سورة ۲ آیه ۱۹۱) و الفتنة اکبر من القتل (سورة ۲ آیه ۲۱۷) مستند منصوص برای این قانون پیدا کنند.

تا حدود یک قرن و نیم بعد از فتح قسطنطینیه ، قانون برادرکشی از طرف سلاطین حمایت و تقویت می‌شد . پس از جلوس هر سلطان جدید، برادران در قیدحیات او با ذهاب ریشمین کمان خفه می‌شدند و این طرز اعدام با شخص عالی مقامی اختصاص داشت که ریختن خونشان گناه بود...»^۱

بايزيد که بعدها لقب «ایلدرم» - یعنی رعد و برق - گرفت ، حدود متصرفات عثمانی را تا مجارستان و رود دانوب در اروپا ، تا دجله و فرات در خاورمیانه گسترش داد. اما با هجوم «تیمور لنگ» دوران اقتدار وی پایان یافت و او و پسرش «موسى» به اسارت سپاهیان تیمور درآمدند. بايزيد در اسارت مرد. اما موسی که بعد از «تیمور لنگ» آزاد شده بود ، ابتدا برادرانش - سلیمان ، محمد و عیسی - را کشت ، آنگاه مجددًا متصرفات اروپائی راضمیمه عثمانی ساخت. اما در سال ۸۱۵-۱۴۱۳ ق - در جنگ با اعراب کشته شد ، و برادرش «محمد» به سلطنت رسید. او نیز در ۸۲۳-۱۴۲۱ ق - سکته کرد و پسرش «مراد ثانی» جانشین او شد. مراد آدمی راحت طلب و آرام بود و می‌خواست با همسایگانش در صلح و صفا بسر برد. لذا با آغاز جنگهای صلیبی و تلاش اروپائیان برای نجات از استعمار عثمانی ، سلطان مراد ، به نفع پسر چهارده ساله‌اش «محمد» از سلطنت کناره گیری کرد و خود به آسیای صغیر رفت. ولی پس از حمله پاپ و بعضی از سلاطین کاتولیک اروپائی به قلمرو عثمانی و عبور آنان از دانوب در ۸۴۷-۱۴۴۴ ق - (۱۰ نوامبر ۱۴۴۴) و زمانی که سپاهیان اروپائی که در پیش‌پیش آنان «تیری» پادشاه لهستان و فرمانده قوای مسیحیان در حرکت بود ، از عثمانیها شکست خوردند ، بعضی از سرداران ترک

۱ - استانبول و امپراطوری عثمانی - برنارد لوئیس - ترجمه ماه ملک بهار - ص ۶۷

سلطان مراد خانه نشین را مجبور بقبول مجدد سلطنت و شرکت در جنگ کردند و او با شرکت در جنگ «وارنه» پیروزی مجددی نصیب امپراطوری عثمانی ساخت.

سلطان مراد در ۸۵۲ - ه.ق - (۱۴۵۱ فوریه) مرد و پسرش سلطان محمد ثانی به سلطنت رسید. نخستین اقدام او قتل برادر کوچک چند ماهه اش - بنابر سنت دیرینه - بود. او بعدها، رسم «برادرکشی» را بصورت قانون درآورد و در قوانین اساسی امپراطوری این عبارت گنجانیده شد:

«هریک از پسران من که سلطنت بموی تفویض شود، حق خواهد داشت برادرانش را معدوم کند، تا نظم و نسق جهان پایدار بماند. اغلب علماء بدین کار فتوی داده اند. پس بگذار تا آنچنان عمل کنند.»^۱

در دوران سلطنت او، بیشتر جنگ‌ها جنبه مذهبی (مسلمان و مسیحی) داشت. در جنگ قسطنطینیه که بین او و امپراطور روم روی داد، نتیجه جنگ شکست قطعی مسیحیان و پیروزی سلطان محمد بود، که بخود لقب «فاتح» داد. او روز بعد از فتح قسطنطینیه به کلیسای ایاصوفیه رفت و دستور داد، مؤذن - در بالای کلیسا - تکبیر الله اکبر بگوید و یک امام جماعت را بگذاردن نماز در آنجا وادار کرد. از این پس، این کلیسا بصورت (مسجد مسلمانان) درآمد و قسطنطینیه - تا پانصد سال بعد - پایتخت پادشاهان عثمانی شد.

سلطان محمد، سعی داشت وانمود کند که طرفدار سازش با همسایگان خویش است و بدین لحاظ قراردادهایی با جمهوری «ونیز» و بعضی از رؤسای یونانی بندر (ژن) منعقد کرد. ولی دوران صلح او زیاد بطول نیانجامید، و در ۸۵۷ - ه.ق - (۱۴۵۴ - م) جنگهای دریائی و خشکی بزرگی علیه وی شروع شد. پس از مرگ سلطان محمد فاتح که لقب «ابوالفتح والغازی» بخود داده بود، پسرش «بايزيد دوم» به سلطنت رسید. او هم بلافاصله مثل، گذشتگانش در صدد قتل برادرش «جم» برآمد، اما کار آنها به جنگ و فرار برادر به ایتالیا کشید و سرانجام در ناپل بدستور پاپ «الکساندر ششم» معروف به «بورزیا» و با موافقت قبلی سلطان بايزيد بوسیله زهر مقتول شد. سلطان بايزيد دوم در ۹۱۷ - ه.ق (۱۵۱۲ - م) بعلت شورش (پنی چری)‌ها از سلطنت معزول گردید

۱ - استانبول و امپراطوری عثمانی - ص ۶۶

و پسر کوچکش «سلیم» جانشین او شد. سلطان سلیم مدت سی و شش سال سلطنت کرد و برای حفظ سلطنت خود با دون اروپائی قراردادهای امضاء کرد. در آخرین جنگهای که در مجارستان و وین کرد، چون موفقیتی بدست نیاورد، فرمان عقب‌نشینی داد. در همین عقب‌نشینی بود که وی فرمان قتل عام ده هزار اسیر مجاری و اطربی را صادر کرد و سرانجام خود نیز ضمن لشگرکشی به بالکان بمرض اسهال خونی درگذشت.

امپراطوری عثمانی تا پایان قرن هجدهم، از مجارستان حکومت جباران تا شبه جزیره بالکان و از آنجا تا استپ‌های جنوبی روسیه و از شمال افریقا تا منتهی‌الیه الجزایر و سواحل عربی خلیج فارس وسعت داشت. در دوران سلطنت خاندان آل عثمان، سلاطین جبار و ظالم و ستمگری براین نیم قاره جهان سلطنت می‌کردند، که از هیچ جنایت و توحشی خودداری نمی‌ورزیدند. در همه دوران حکومت امپراطوری عثمانی، افکار اروپائی، ناسیونالیسم و یا وحدت ملی در این سرزمین وجود نداشت و قوانینی متحدد الشکل بر عموم اتباع حکومت نمی‌کرد. در عثمانی «تابعیت» و «قانون» از «دیانت» تفکیک نشده بود و اکثر سلاطین این کشور پادشاهانی جبار و وحشی بتمام معنی – بودند.

خوش‌بین‌ترین، صاحبان فکر و اندیشه، نمی‌توانستند نوع حکومت و سلطنت این کشور را با یکی از انواع حکومت‌های قرون اخیر اروپا مقایسه کنند. آنچه را که سلاطین آل عثمان و گردانندگان امپراطوری، زیر عنوان «حکومت» و «اداره مملکت» انجام می‌دادند، نوعی فکر و طرز حکومت بود که دو هزار سال قبل از آن توسط ارسطو فیلسوف یونانی، تشریح شده و اوی آنرا «حکومت جباران و استبداد» نامیده است. در حکومت جباران ارسطو: «جبار^۱ بجنگ مبادرت می‌ورزد تا فعالیت و توجه رعایای خود را بدان جانب معطوف سازد و نیاز دائمی بیک فرمانده نظامی را بدانها تحمیل کند.

اگر سلطنت با اتکاء بر فداکاریها استوار است، رژیم جبار، با بی‌اعتمادی دائمی نسبت بدستانش برقرار می‌ماند. زیرا بخوبی می‌داند که اگر تمام رعایایش بخواهد جبار را براندازند و دستانش – بخصوص در این کار –

^۱ = خودکامه – ستمگر، ظالم.

پیشقدم خواهند شد.

جبار جز نابکاران را دوست نمی‌دارد، زیرا تشنۀ تملق و مداهنه‌گوئی است و هیچ آزاد مردی نیست که در برابر او حاضر بزبونی و تملق شود. زیرا مرد نیکو خصال آئین دوستی را می‌داند ولی دیگر تملق نمی‌گوید. بعلاوه نابکاران برای عملی ساختن نقشه‌های پلید آمادگی دارند...»

آنچه را که ارسسطو، بعنوان حکومت «جبار» آورده «سلطین عثمانی» و دیگر جباران حکومت آل عثمان دقیقاً بکار می‌بستند، از آن جمله: «خاصیت جبار اینست که هر مرد آزاد و با مناعتی را سرکوب کند. تمام تدابیری که جبار برای حفظ خود بکار می‌بنند، مشحون از خباثت و پلیدی است و اگر بخواهیم آنها را خلاصه کنیم می‌توانیم آنها را در تحت سه اصل عده که هدف دائمی او هستند طبقه‌بندی کنیم:

نخست انحطاط اخلاقی رعایا - زیرا روحهای پست هرگز بفکر 'توطنه' نمی‌افتد. دوم بی‌اعتماد ساختن مردم نسبت بیکدیگر - زیرا رژیم جبار ممکن نیست واژگون گردد، مگر وقتی که در بین اهالی اتحاد کافی موجود باشد. همچنین جبار، مردان نیک‌سرشت را بعنوان دشمنان مستقیم خود تعقیب می‌کند نه تنها از جهت اینکه این مردان هرگونه استبداد را مردود می‌دانند، بلکه از جهت اینکه آنها بخود اعتماد دارند و اعتماد سایرین را هم بخود جلب می‌کنند و از خیانت نسبت بیکدیگر و بطور کلی از هر خیاتی روگردانند.

سومین هدفی که جبار دنبال می‌کند ناتوان کردن و فقیر ساختن رعایا است - زیرا مردم مشت بستان نمی‌کوبند و وقتی وسائل سرنگون کردن جبار را در اختیار نداشته باشند بدان اقدام نمی‌ورزنند...»

سلطین آل عثمان که با دست یکی از رادمردان بزرگ تاریخ - اتاتورک - سرنگون شدند، در دوران سلطنت چند صد ساله‌شان، حکومت مستبد را آن چنانکه ارسسطو گفته بود، عیناً اداره می‌کردند:

«موجبات استبداد از این قرار است: سرکوب کردن هرگونه گردن - فرازی، از سر باز کردن مردمان قوی دل، جلوگیری از تشکیل اجتماعات، منع کردن آموزش و هرگونه اقدامی که باعث روشی افکار گردد، یعنی

منع کردن فراغت‌ها و تمام اجتماعاتی که ممکن است بسرگرمی‌های دسته‌جمعی در آنها پرداخت. اجرای هرگونه اقدامی که باعث بی‌خبرماندن مردم از حال یکدیگر شود، زیرا وجود روابط، باعث اعتماد ذات‌البین می‌گردد.

علاوه اطلاع از تغییر مکانهای مردم و ناگزیر ساختن آنها باینکه هرگز از دروازه‌های شهر بیرون نرواند، تا اینکه کاملاً در جریان اعمال و افعال آنها باشند، و معتاد ساختن آنها از راه برده‌گی دائمی به پستی و زبونی روح. اینها هستند وسائلی که بربراها مورد استفاده قرار می‌دهند، وسائل جابرانهای که همه بیک مقصد منتهی می‌شود.

وسائل دیگر از این قرار است: اطلاع برآنچه بین مردم گفته و کرده می‌شود، داشتن جواسی‌سی شبیه بهمین زنانی که در سیراکوز سخن چین نام دارند، و فرستادن اشخاصی برای گوش کردن حرفهایی که در اجتماعات گفته می‌شود، زیرا مردم وقتی از جاسوسی در هراس باشند، صداقت کمتری در حرفهای خود نشان می‌دهند و اگر کسی در این باره صحبت کند، همه خاموش می‌شوند. کاشتن تخم نفاق و افتراق در بین مردم، انداختن دوستان به جان یکدیگر، برآشته ساختن ملت بر ضد طبقات عالیه‌ای که در بین آنها نفاق می‌اندازند.

اصل دیگر استبداد، فقیر کردن مردم است، برای اینکه از یک طرف نگهداری دسته قراولان برای جبار، گوان تمام نشود و از طرف دیگر مردم را بتأمین معاش روزمره خود سرگرم سازد تا دیگر وقت اینکه بر ضد او توظئه-چینی کنند، نداشته باشد...»^۱

اکنون که نوع حکومت سلاطین آل عثمان را شرح
تجزیه امپراتوری دادیم، به دنباله سلطنت این خانواده رجوع می‌کنیم،
تا با استناد به تاریخ ریشه‌های کهن عقده‌های مورد

بحث در این کتاب را بررسی کنیم:

پس از پایان سلطنت «سلیمان قانونی» که مورخان ترک عصر او را «دوران افتخار آمیز» لقب داده‌اند، سلطان محمد سوم در سال ۱۰۰۴ - ھ. ق - (۱۵۹۵ - م) به تخت سلطنت جلوس کرد. نخستین اقدام او صدور فرمان قتل

۱ - فلاسفه بزرگ - آندره کرسون - ترجمه کاظم عبادی - ص ۸۸

واعدام نوزده تن از برادران خودش بود. بطوریکه «برناردلوئیس» می‌نویسد: «علاوه بر [اعدام ۱۹ برادر] پانزده کنیز حامله را نیز کشت»^۱ با آنکه شقاوت و بی‌رحمی او نسبت برادرانش در دوران چند صد ساله حکومت آل عثمان، بی‌سابقه بود، با این حال «این آخرین کشتار» از این قبیل بود.^۲

پس از مرگ او، عده‌ای سلطان نالایق، خوش‌گذران و ناتوان بر امپراطوری عثمانی، سلطنت می‌کردند، که بتدریج موجبات انفراض امپراطوری را فراهم ساختند. در این دوره همه وسائل برای سقوط امپراطوری و تضعیف آن فراهم بود. سلاطینی که اندک امیدی به آنان می‌رفت، در جوانی مردند و چند سلطان هم که به تخت نشستند هنوز کودک بودند:

«سلطان محمد که در سال ۱۰۱۲ - ه.ق - (۱۶۰۳) مرد، فقط دو پسر از خود بجای گذاشت: احمد سیزده ساله و مصطفی دوازده ساله، که هردو از یک مادر بودند. سرنوشت سلطنت به دو پسر ناآزموده بستگی پیدا کرد، و اعدام یکی از آن دو کاری بس پر مخاطره بود. احمد به سلطنت رسید ولی مصطفی - از قتل - معاف ماند...»^۳

سلطان احمد اول، ترتیب وراثت را در خاندان سلطنتی تغییر داد و برادرش مصطفی را جانشین خود کرد و از آن به بعد قرار شد: «برای احتراز از معايب نیابت سلطنت» و «جلوگیری از سلطنت رسیدن شاهان صغیر» قدیمی‌ترین عضو خاندان سلطنت، سلطان عثمانی باشد: «این قانون تأثیر نسبتاً خوبی بخشید، هر چند گاهگاهی اثرهای آشکار ناسالمی روی زنده‌ها می‌گذشت...»^۴

مصطفی که ناقص العقل^۵ بود، فقط یک‌سال سلطنت کرد. به سال ۱۰۲۷ ه.ق - (۱۶۱۷ م) عثمان دوم پسر احمد اول به تخت سلطنت رسید. در دوران سلطنت او، زنان حرم‌سرا، فرمانروایان واقعی عثمانی بودند. فجایع و سختگیری‌هائی که او نسبت به سپاهیان نوین «پنی‌چری»‌ها اعمال می‌کرد، سبب طفیان و شورش آنها و سرانجام اعدامش شد:^۶ «او اولین سلطان عثمانی بود که در

۱ - فلاسفه بزرگ آندره کرسون - ترجمه کاظم عمامی - ص ۸۸

۲ - استانبول و امپراطوری عثمانی - ص ۶۸

۳ - استانبول و امپراطوری عثمانی - ص ۶۸

۴ - «» - «» - «» - ص ۶۹

۵ - همسایه ما ترکیه - ص ۱۵

۶ - همسایه ما ترکیه - ص ۱۵

نتیجه یک قیام از تخت بزرگ آمد و کشته شد. بعد از او کسان دیگری هم باین سرنوشت دچار شدند...»^۱

«اجراء «قانون برادرکشی» یکی از وحشت‌آورترین اعمال دوران سلطنت خاندان آل عثمان بود. در این دوره شاهزادگان ایام خود را در «قفس»‌هائی می‌گذراندند که عبارت بود از چند دستگاه ساختمان در حیاط چهارم کاخ سلطنتی. در این زندان‌های طلائی، شاهزادگان با مادران و زنان و کنیزان خود یک عمر زندگی می‌کردند و وقتی از این قفس آزاد می‌شدند که می‌بایستی یا بمیرند یا سلطنت کنند.

با چنین اسلوبی، تعجب‌آور نیست اگر سلاطینی که در قرون یازدهم و دوازدهم هجری، در امپراطوری عثمانی به سلطنت رسیدند اغلب از نظر فکری یا جسمی ضعیف و گاهی نیز بطور خطرناکی دچار فساد نزادی بودند...»^۲ نویسنده دیگری زندگی در قفس‌های طلائی و اثر روحی ویرانگری را که در این بزرگان قربانی بجای می‌نماد، چنین توصیف کرده است:

«... گاهی بحسب اتفاق، یکی از شاهزادگان که چندین سال از عمرش را در گوش قفس زندانی شده بود، از خوش اقبالی و یا براثر توشه و تبانی قبلی آزاد می‌شد و به سلطنت میرسید. چنین سلطانی اگرهم در نتیجه زجر و عذاب چندین ساله دیوانه نشده بود، مسلمًا دارای عقل سالمی نبود، که بتواند بر امپراطوری بزرگی با قدرت و کاردانی حکم‌فرمائی کند. با این روش - دور تسلی - شاهزاده پس از گذرانیدن سالیان دراز در گوش قفس در حالیکه روحًا و جسمًا ضعیف و درمانده بود، بیرون می‌آمد و فرزندانی بوجود می-آورد که به نوبه خود سالیانی چند در قفس می‌گذراندند و باز ضعیفتر و علیل تر می‌شدند. با اینکه طول مدت زندانی بودن تأثیر مهمی داشت، بهر حال تازمانیکه روش قفس معمول بود، بسیار بعید می‌نمود و معجزه‌ای بود که سلطان عالم و سالم بر رأس امپراطوری عثمانی قرار گیرد...»^۳

همه این اوضاع و احوال، بخصوص پیدایش رقیبی سرسخت مثل رویه که روز بروز نیرومندتر می‌شد، سبب شد تا سلطنت و امپراطوری - جباران

۱ - استانبول و امپراطوری عثمانی - ص ۶۹ ۲ - استانبول و امپراطوری عثمانی - ص ۷۰

۳ - سرزمین و مردم ترکیه - ص ۸۸

- ارسطوئی - عثمانی تعزیه شود.
- تعزیه امپراطوری عثمانی بدین ترتیب آغاز شد و بیان رسید :
- جدا شدن مجارستان
 - تقسیم لهستان
 - پیشوی روسیه بطرف کریمه و قفقاز
 - مستقل شدن صربستان .
 - استقلال یونان .
 - امیرنشین شدن رومانی و استقلال داخلی آن .
 - تسلط وهابیها و دودمان آل سعود در عربستان.
 - پیدایش خاندان خدیو در دره نیل بر هبری محمدعلی خدیو مصر .
- با وجود همه این تحولات و تغییرات در مستعمرات اروپائی و آسیائی ، تا سال ۱۲۶۶ - ه.ق - (۱۸۴۹ - م) هنوز امپراطوری عثمانی سرزمین پهناوری باین شرح بود :
- شبهجزیره ترکیه با آناتولی که ارمنستان و صفحات جنوبی قفقاز را شامل می شد.
 - شبهجزیره بالکان از قسطنطینیه تا دریای آدریاتیک که در این سرزمین عده زیادی از اسلام‌ها زندگی می کردند.
 - طرابلس (لیبی) در افريقای شمالی
 - جزایر کرت و قبرس
 - نوعی تحت‌الحمایگی بر مصر و عربستان - با وجود اعلام استقلال این دو سرزمین - که تحت نظارت فائقه شخص سلطان عثمانی بود.
- در حالی که امپراطوری عثمانی ، دوران اختصار حوادث گوناگون خود را طی می کرد ، سلطان عبدالحمید اول که طالب صلح با روسیه تزاری بود ، سعی می کرد این نظر خود را عملی سازد ، اما جنگ طلبان امپراطوری موفق شدند ، سلطان را با خود همداشت کنند و در ۱۲۰۱ - ه.ق - (ژوئیه ۱۷۸۶ - م) به سفیر روسیه اخطار کردند که از حمایت گرجستان دست بردارد. این اخطار که «ضرب الاجل» نیز داشت ، روسیه را بجنگ با عثمانی وادار کرد ، اما در همین بین ، سلطان

عبدالحميد مرد و برادرزاده اش «سلیم سوم» جانشین او شد. با آنکه وی جنگ با روسیه را بشدت تعقیب کرد ولی بعلت ضعف نظامی عثمانیها و آمادگی جنگی روسها، این جنگ بشکست عثمانی و تحمیل عهدنامه‌ای منجر شد که بعدهابنام «یاسی» شهرت یافت و مطی آن روسها امتیازات جدیدی بدست آوردند.

ضعف و انحطاط ارتش عثمانی، سلیم سوم را بفکر تجدید سازمان و طرح شالوده نظام نوینی انداخت. ولی سپاهیان «چری» که امتیازات خود را برباد رفته‌می دیدند، در سال ۱۲۲۲ هـ ق- (۱۸۰۷ م) برسلطان شوریدند و اورا خلع کردند:

«... بعضی اوقات افراد یعنی چری فاسد و خونخوار می‌شدند. زندگی بر آنان بسیار آسان می‌گذشت و آمیخته با ناز و تنعم بود. آنان می‌توانستند سلطانی را بردارند و سلطان دیگری را بر جایش بنشانند و هروقت هوشان گل می‌کرد، دست به تغیرات بزرگی در دستگاه می‌زدند. هروقت افراد یعنی چری می‌خواستند مخالفت خود را با سلطانی نشان دهند، طبلهای را که در جنگ بکار می‌بردند واژگونه می‌گذارندند و در این موقع سلطان با شتاب هرچه تمامتر، با تقاضا و درخواست آنان موافقت می‌کرد...»^۱

«چری»‌ها بعد از خلع سلیم سوم پسرعم او «مصطفی چهارم» را بسلطنت رسانیدند و سلیم را نیز بقتل رسانیدند. اما بعد از مدتی طرفداران سلیم بر مصطفی شوریدند و او را از سلطنت خلع کرده، برادرش «محمود» را بشاهی برگزیدند.

سلطان محمود دوم که اختیارات وسیعی بدست آورده بود، در صدد تهییج افکار ملی و آمادگی مردم برای جنگ با دول اروپائی برآمد، اما با شورش آلبانی‌ها بفرماندهی «علی‌تلن» مواجه شد که بعد از مدت‌ها جنگ بشکست وی منجر گردید.

در همین ایام مرد آلبانی نژاد دیگری بنام «محمد علی» در مصر قیام کرد و جانشین «خورشید پاشا» حاکم منصوب عثمانیها در مصر شد. او مدت ده سال با عثمانیها جنگید و سرانجام با وساطت روس و انگلیس در ذیحجه ۱۲۵۶ هـ ق (فوریه ۱۸۴۱ م) بسمت «نیابت سلطنت» مصر منصوب شد.

همزمان با نهضت مصر، نوبت جنبش صربستان فرا رسید، و صربها نیز پس از سالها جنگ و زدو خورد بالاخره موفق به کسب استقلال شدند و فرمان انتصاب «میلوش» رهبر جنبش مردم صرب طی تشریفات رسمی در ۱۲۴۵ - هـ ق (۱۸۳۰ - م) اعلام شد.

در همین موقع آتش استقلال طلبی یونانیان روز بروز افروخته تر می شد و این جنبش نیز در پایان سال میسیحی ۱۸۲۰ (۱۲۳۵ هـ ق) شکل گرفت. دو سال بعد (۱۲۳۷ - هـ ق - ۱۸۲۲ م) جنبش مسلحه یونانیان آغاز شد و در اندک مدتی قلاع متعددی بدست یونانیان افتاد.

«... خشم ترکان بر اثر شورش در استانبول (قسطنطینیه) بدین ترتیب آشکار شد که نجیاب یونان را گرفتند و با شکنجه های مهیب که خاص آنان بود بقتل رسانیدند. حتی در شب عید پاک وقتی «گرگوار» کشیش ۸۴ ساله از کلیسا خارج می شد، وسیله نظامیان ترک توقيف و بر سر در کلیسای جامع بدارزده شد و بلا فاصله دوازده نفر دیگر از کشیشان و عده کثیری از مسیحیون کشته شدند...»^۱

این عملیات خشم کلیه دول اروپائی را برانگیخت و روسیه تزاری اگرچه طبق معاهدات سابق می توانست بیهانه حمایت از مسیحیان وارد معرکه شود، اما تنها بدین اکتفا کرد که «حادثه کشتار» را بکمیسیون و مذاکره با سفرا و نمایندگان انگلیس و فرانسه محول سازد، از طرف دینگر یونانیان روز ۱۴ ژانویه ۱۸۲۲ (۱۲۳۸ هـ ق) در «ایپیدور» اجتماع کرده، استقلال ملت یونان را اعلام داشتند.

در همین سال مردم جزیره «ساموس» نیز بر ترکها شوریدند و پس از شکست شورش، با آنکه فرمانده عثمانی اعلان عفو عمومی داده بود، معهداً تقض عهد کرد و بیست و سه هزار نفر را کشته و چهل و هفت هزار نفر- مخصوصاً دختران جوان را به اسیری گرفت. این قتل عام و تجاوز بناموس دختران و پسران جوان مجدد خشم مردم اروپا را بیش از پیش برانگیخت.

در چنین اوضاع و احوالی، «سلطان محمود دوم» پادشاه عثمانی که مردی

۱ - همسایه ما ترکیه - نشریه روزنامه سیاسی فرمان - ص ۲۰ - مندرجات این کتاب مورد تأیید کامل سپهبد آق‌سالور سفیر کبیر ترکیه در ایران واقع شده است: «... این کتاب دو ملت ترک و ایران را بهتر بیکدیگر شناسانده و موجب تحقیم روابط دوستی بیشتر بین آنها می گردد...» (ص مقدمه)

با اراده و پر دل بود ، تصمیم گرفت بار دیگر قشون ترکان را تجدید سازمان دهد. ولی سربازان «پنی چر» که در آن ایام (۱۲۴۲ هـ - ۱۸۲۶ م) «اغلب از بدکاره ترین و شریورترین ولگردان انتخاب می شدند تا بتوانند نقشه های بی رحمانه سلطان را اجرا کنند»^۱ در میدانی جمع شده ، با تصمیم سلطان مخالفت کردند. اما سلطان محمود «... خود را برای مقابله با آنان آماده ساخته بود. وی مخفیانه نیروی جدیدی از سپاهیان برای خود فراهم ساخت و کلیه افراد پنی چر یا تیرباران شدند و یا در سربازخانه خود ، که منفجر گردید ، جان دادند...»^۲

جریان این حادثه مهم تاریخ عثمانی را ، نویسنده دیگری چنین ثبت کرده است :

«... سلطان محمود دستور تیراندازی بطرف آنها را داد و افسری بنام قره جهنم «دو زخ سیاه» با توب آنها حمله کرده و شورش را درهم شکست . تا چند روز بعد جمعاً چهل هزار «پنی چر» قتل عام شده ، اجسادشان بدربایا ریخته شد . بدین ترتیب نیروئی که سالها متکای سلاطین و آلت بلا را اداره آنان برای هجوم به ممالک و ممل و خانواده ها بود ، بدلست اربابان خود از پای در آمده و نابود شد».^۳

با مرگ سلطان محمود دوم - که سلطنت وی طولانی - سلطان عبدالحمید اول ترین سلطنت های تاریخ عثمانی و شاید هم زیان بخش - ترین آنها بود ، و در همین دوران امپراتوری عثمانی بکلی تجزیه شد . سلطان عبدالحمید اول - که فقط هفده سال داشت به پادشاهی رسید . دوران سلطنت این پادشاه - که می توان آنرا «دوره تنزل سیاسی عثمانی» خواند - طولانی شد . با اینکه وی ، هنگام رسیدن به سلطنت جوان بود ، ولی اشتیاق با خذتمدن اروپائی ، سبب شد تا اصلاحاتی را که بوسیله پدرش آغاز شده بود دنبال کند . وی برای اقتصاد روحانیون و جلوگیری از عکس العمل آنان اصلاحات جدید را «اجرای کامل قوانین آسمانی» عنوان نهاد و در ۱۵۲۴ هـ (۳ نوامبر ۱۸۳۹ م) فرمانی که حاوی نکات ذیل بود ، صادر کرد :

۱ - همایه ما ترکیه - ص ۲۰
۲ - سرزمین و مردم ترکیه - ص ۸۶

۳ - " " - ص ۲۱

- تأمین جانی و مالی برای همه مردم.
- ایجاد قوانین مالیاتی یکسان برای مردم.
- اصلاح قوانین سربازگیری و مدت خدمت نظام وظیفه.
- برابری در مقابل قوانین و اصول محاکمات.^۱

این اصلاحات اگر چه نشان‌دهنده نیات حسن، تمایل به ترقی، و حس عدالتخواهی او بود، با این حال اجرای آن دوامی نیافت، بخصوص که آغاز جنگ کریمه ۱۲۷۰-۷۲ ه. ق (۱۸۵۳-۵ م) و جانبداری عثمانی از (طرف غالب)، سرفصلی در تحول امپراطوری عثمانی بوجود آورد و تبایجی که نصیب این کشور شد، همان سرنوشتی بود که «روسیه مغلوب» بدان گرفتار شده بود. جنگ کریمه، عصباً نیت و نارضائی عمومی را در عثمانی برانگیخت، تا جائی که بار دیگر سلطان عبدالحمید اول در سال ۱۲۷۲ ه. ق (۱۸۵۶ م) ناچار شد فرمانی بنام «خط همایون» صادر کند. سلطان عثمانی تصور می‌کرد «این فرمان مهمترین قدم اصلاحی قرن در امپراطوری عثمانی» خواهد بود. طبق این فرمان:

- همه افراد مقیم امپراطوری عثمانی « بصورت تبعه ملی عثمانی » در می‌آیند.
- اختیارات مدنی اقطاب و علمای روحانی ملغی می‌شود.
- عموم مردم - باداشتن هرمذهبی - در تصدی مشاغل دولتی شرکت می‌کنند.
- صاحبان مذاهب و نزادها در ارتش شرکت دارند. مدت نظام وظیفه پنج سال تعیین شده و این افراد تا هفت سال جزو ذخیره محسوب می‌شوند.
- قوانین مالیاتی مجدداً اصلاح می‌شوند.
- شکنجه، ملغی خواهد بود.
- امنیت مالی برای عموم اهالی اعلام می‌شود.

سلطان عبدالحمید در این فرمان اضافه می‌کند: «با مفاسد مژمن مثل زد و بند، ارتشاء و اخاذی مأمورین دولتی مبارزه خواهد شد...»

با مرگ سلطان عبدالحمید، مترجمین عثمانی تصور سلطان عبدالعزیز کردند، موفق به متوقف کردن اصلاحات و تحولات اجتماعی، می‌شوند. زیرا عبدالعزیز جانشین او سالها

در قصر سلطنتی در بین آنها زندگی کرده بود . و چون عبدالحمید این فرزندش را برای جانشینی خود آماده می کرد ، از ترس برادر کشی - طبق سن عثمانیها - او را در محیط محدودی که بیشتر اطرافیانش کهنه پرستان و رجال مرتعج بودند ، پرورش می داد . اطرافیان امیدداشتند که او را وادار به لغو فرامین اصلاحی کنند و بدین سبب دربار وی را غرق در شهوترانی و عیش و نوش کرده بودند . اما سلطان عبدالعزیز پس از سفر فرانسه بتدریج مدارس ابتدائی و عالی ، راه آهن و نظام نوین را توسعه داد و برای این منظور مقدار فراوانی از ممالک خارجی «قرضه» گرفت ، ولی بمحض نوشته یک مورخ : «عبدالعزیز وجوهی را که قرض کرده بود بی هیچ گونه تشویشی بمصرف حرمای خویش می رساند».^۱

در دوران سلطنت او پیشوایان ادیان و مذاهب طرفدار سلاطین آل عثمان که با تغییر وضع و انتشار «خط همایون» اختیارات وسیع خود را از دست می دادند ، تلاش می کردند تا رژیم مطلقه و فاسد را کما کان حفظ کرده و ادامه دهند . آنان مفهوم جدید حکومت ملی ، آزادی انفرادی و ملیت عثمانی را مضر بحال اختیارات وسیع خود می دانستند : «شدیدترین مخالفان سر سخت دولت ، ترکهای محافظه کار نبودند ، بلکه پیشوایان دینی بودند ، که در این تحول اختیاراتی را که در مورد «پیروان مذهبی خود داشتند از کف می دادند . مثلا «بطريق» قسطنطینیه مبالغی کلان از اموال کلیساي یونان را زیر نظارت و در اختیار داشت (که مشتمل بر هفت هشتگ از اراضی ایالات رومانی می شد) و از آنجا که در حقوق رژیم قدیمی عثمانی تکفیر یکنفر معنا عبارت از محروم ساختن آن شخص از کلیه حقوق مدنی بود و پس از یک عمر همه چیز را از دست می داد . بطريق مزبور همچنین در مورد کلیه عیسویان یونانی قدرتی نامحدود داشت ..»^۲

این نظریات همراه با اغتشاشات و شورشیانی کوچک داخلی و کشتارهایی که طی آن چندین هزار ارمنی ، یونانی و مسیحی و مسلمان قربانی شدند ، موجب شد ، و چند تن از رهبران و رجال عثمانی را بر آن داشت تا با «مدحت پاشا» صدراعظم وقت برای عزل سلطان همداستان شوند . مدحت پاشا موفق شد ، بسیاری از عیسویان مقیم امپراتوری را نیز که با روحانیون عالیرتبه خویش

۱ - تاریخ جهان نو - جلد دوم - ص ۸۲۳

سرستیز داشتند، با خود همدست سازد.

با اینکه مدحت پاشا، بدون خونریزی عبدالعزیز را از سلطنت خلع کرد و برادرزاده‌اش «مراد» را بسلطنت رسانید، ولی دوروز بعد جسد سلطان مخلوع را درحالیکه باقیچی رگهایش بریده شده بود، مرده یافتند.

سلطنت مراد پنجم هم چندان طول نکشید، زیرا مصلحین بهبهانه اینکه وی ناقص‌العقل و دیوانه است معزولش کردند و بجای او، عبدالحمید دوم را در سال ۱۲۹۲ هـ. ق (۱۸۷۵ م) بسلطنت برگزیدند.

سلطان عبدالحمید دوم، بدون شک در ظلم و ستمگری، بی‌همتا بود. این پادشاه محیل، فاسد و قسی‌القلب، بدون لحظه‌ای درنگ با اصلاح‌طلبان همدست شده و اعلام کرد:

– امپراطوری عثمانی کشوریست لا یتجزا.

– آزادی فردی متعلق بهمه.

– آزادی وجودان مخصوص همه.

– آزادی فرهنگ و مطبوعات.

– برقراری حکومت پارلمانی و تشکیل نخستین پارلمان در ۱۲۹۳ هـ. ق (۱۸۷۶ م).

اما همین سلطان، خیلی زود چهره حقیقی‌اش را نشان داد و با یک اقدام فوری و سریع در سال ۱۲۹۴ هـ. ق (۱۸۷۸ م) «مدحت پاشا» را برگزار و به خارج تبعید کرد^۱، پارلمان را منحل ساخت و قانون اساسی را بداخل «ز باله‌دانی» انداخت.^۲ ظلم و شقاوت و استبدادی که سلطان عبدالحمید دوم و اطرافیان فاسداو در پیش گرفته بودند، همراه با روشنگری فکری اروپا و بخصوص پیشرفت عصر رونسانس، سبب شد تا مردمی که تحت سیطره واستعمار امپراطوری عثمانی بودند، خود را برای رهائی و استقلال آماده کنند.

موثرترین اقدامی که در دوران سلطنت این پادشاه آغاز شد، تجلی نهضت «پان اسلاویزم» بود. نخستین کنگره پان‌اسلاوها که پدیده‌ای انقلابی بود،

۱ – مدحت پاشا در سال ۱۲۹۵ (۱۸۷۸ م) به عثمانی بازگشت و بحکومت سوریه و سپس سمیرنه منصب شد. بعدها وی توقيف گردید و بظال甫 در عربستان تبعید شد و گفتمانی شود که بحکم سلطان بقتل رسید. (مدحت پاشا – نویسنده‌ی حیدر مدحت بیگ سپارس سناک – ۱۹۰۸ م) و همچنین مدحت پاشا بزبان ترکی – نوشته محمد زکی‌باکال – استانبول – ۱۹۴۰ م – تاریخ جهان نو – جلد دوم – ص ۲۸۵

و کارگردانان آن مقاصد آزادیخواهانه داشتند، بسال ۱۲۶۳ هـ. ق (۱۸۴۸ - م) تشکیل شد. با اینکه این کنگره «ضد تزاری و ضدروسی» بود و با اینکه دانیلوسکی (Danimilov) در کتاب معروف خود «روسیه و اروپا» - که در ۱۲۸۷ - هـ. ق (۱۸۷۱ - م) منتشر شد - جنگ طولانی روسیه و اروپا و سلطه‌روها بر اسلام‌هارا پیش‌بینی کرده بود، با این حال روسیه برای پیشرفت مقاصد خود و تسلط بر اسلام‌ها، موافق «پان اسلامیزم» بود و آنرا وسیله‌ای برای رسیدن به هدفهای خود می‌دانست. در این دوران نه تنها اسلام‌ها، بلکه یونانی‌ها، مجارها و بخش‌های آسیائی عثمانی، خود را برای رهائی از یوغ استعمار امپراتوری و مبارزه با حکمرانان ترک آماده می‌کردند. و در این حال در (۱۲۹۱ - هـ. ق - ۱۸۷۵ - م) در بوسنی و در ۱۲۹۲ - هـ. ق (۱۸۷۷ - م) در بلغارستان شورش‌های علیه ترکان عثمانی آغاز شد. و متعاقب آن در سال ۱۲۹۳ - هـ. ق (۱۸۷۷ - م) روسیه برای ششمین بار در مدت یک قرن، قشون خود را به امپراتوری عثمانی سرازیر کرد و در مدت کوتاهی از طریق شبے جزیره بالکان به قسطنطینیه رسید. ترکان عثمانی ناچار شدند باروسها عهدنامه‌ای - که بعدها به «سن استفانو» مشهور شد - امضاء کنند. بموجب این عهدنامه که در کنگره برلین تثبیت شد:

- ۱ - عثمانی باطوم و قارص واقع در قسمت جنوبی قفقاز را به روسیه واگذار کرد.
- ۲ - صربستان مستقل شد.
- ۳ - رومانی استقلال کامل بدست آورد.
- ۴ - به بوسنی وعده اصلاحات و سپس تقسیم آن بین اتریش و مجارستان داده شد.
- ۵ - به بلغارستان که روسها تصمیم به تصرفش داشتند، خود مختاری اعطاء گردید.

سلطان عبدالحمید که مدت سی و سه سال از ۱۲۹۲ تا ۱۳۲۶ هـ. ق (۱۸۷۶ - ۱۹۰۹ - م) در عثمانی و متصرفاتش حکومت مطلق‌العنان داشت، طبق تعریف نویسنده تاریخ جهان: «در تمام این مدت، زندگی وی حکم زندگی جانوری متوجه را داشت که کور‌کورانه و با سبیعت تمام پنجه در پنجه قوائی افکنده

بود، که قدرت فهم آنها را نداشت!...»

سلطان عثمانی، بزرگترین مخالف و دشمن پیشرفت و اخذ تمدن جدید بود. یکبار که: «تعدادی دیناموی برق بگمر کخانه عثمانی رسید و عمال و حشت زده گیرگ در روی بارنامه‌ها خوانده بودند که هر دینامو در هر دقیقه قدرت چند صد روپولوسیون (گردش) را دارد، از این لفظ که ضمناً انقلاب نیز مستفاد می‌گردید، چنان در بیم بودند که اجازه خروج دیناموها را نمی‌دادند. و نیز کتب شیمی را که برای تدریس بدییرستان جدید امریکائی‌ها در عثمانی فرستاده شده بود، در عدد مطبوعات مضره و مخل امنیت مملکتی تلقی کرده بودند، زیرا می‌پنداشتند که فورمولهای شیمیائی علائم رمز است. سلطان عبدالحمید دوم فکر می‌کرد که اگر از اصول و شیوه دیرینه عثمانی‌ها تخطی نماید، این امر نتیجه‌ای جز تباہی و فنا برای وی نخواهد داشت. از هرچیزی که ممکن بود مانع‌هوس یا قدرت وی گردد متوجه بود...»^۲

ویلیام اسپنسر در تحقیق جالبی که پیرامون شصده سال حکومرمانی عثمانیان گرده است، در تأیید نوشته فوق می‌نویسد:

«... در تمام مدتی که نهضت رنسانس و انقلاب صنعتی طرز فکر و زندگی مردم اروپا را دگرگون می‌ساخت، ترکهای آناتولی تحت فرمانروائی امپراطوری عثمانی، درجا می‌زدند و طبعاً روز بروز به عقب می‌رفتند. در طول چند قرن حکومت سلاطین عثمانی، از پدیدار شدن فکر جدید و یا عملی شدن روش جدیدی در زندگی مردم آناتولی بزحمت می‌توان نشانه‌ای پیدا کرد... ساکنان آناتولی که خود نیز ترک بودند، از لحاظ روحی و فکری بسیار عقب مانده و از پیشرفت علمی و فرهنگی دنیای خارج بی‌خبر بودند... چند قرن آمیخته با شکست، حس احترام و اعتماد به نفس ترکها را در آنها کشته بود و سالیان دراز غفلت و بی‌توجهی، سرزمین غنی و پردرخت و آباد آناتولی را بدل به بیابان لمیزروع و بی‌آب و علفی ساخته بود...»^۳

سلطان عبدالحمید مدت سی سال «دیکتاتور مطلق العنانی» بود، که بر امپراطوری باقی مانده حکومرمانی کرد: «وی یک دستگاه جاسوسی برقرار

۱ و ۲ - تاریخ جهان‌نو - جلد دوم - ص ۲۸۴ - ۳ - سرزمین و مردم ترکیه - ص ۱۰۱

کرده و برسر هرجاسوسی، جاسوس دیگرنی گماشته بود. به هیچ کس کوچکترین اطمینانی نداشت. هر لقمه غذا بایستی اول توسط سه نفر چشیده می شد و سپس سلطان آنرا می خورد. از رقبای احتمالی و رهبران و شخصیتهای سایر ملتهای امپراطوری دعوت می کرد، که برای ملاقات به استانبول بروند. ولی این ملاقات در عمل بچندین سال اقامت اجباری آنان در استانبول منجر می گردید^۱. سازمان جاسوسی سلطان عبدالحمید که چهل هزار عضو داشت، با انقلاب نیمه مخفی و اعطای مشروطیت دوم - در دوران سلطنت او - در سال ۱۲۸۷ شمسی - (۱۹۰۸ م) منحل شد.

افکار مالیخولیائی و توسعه طلبانه سلطان عبدالحمید دوم، سبب شد که او بفکر ایجاد «دنیای اسلام» تحت عنوان پان اسلامیسم و دشمنی با پرزرق و برق «اتحاد اسلام» و «پان اسلامیسم» بیافتد. عیوبت او تصور می کرد که با توسل به دین اسلام و گذاردن نام «خلیفه مسلمین» بر روی خود موفق خواهد شد، با ناسیونالیسم کشورهای تحت سیطره و انتقاد «امپراطوری عثمانی» مبارزه کند. او چنین می بیندشت که با «خلیفه مسلمانان» شدن، نه تنها از متلاشی شدن امپراطوریش جلوگیری می کند، بلکه سایر کشورهای مسلمان - از جمله ایران و سایر مناطق عرب نشین - را که تا آن روز - مستعمره عثمانی بودند، نیز تحت استیلای خود در می آورد. اگرچه فکر «پان اسلامیسم» که از دماغ علیل این سلطان مستبد و ستمگر، تراویش کرده بود، در بعضی از ممالک منجمله خود عثمانی - طرفدارانی داشت،^۲

۱ - سرزین و مردم ترکیه - ص ۹۰
۲ - نمی توان بهرشد ناسیونالیسم در ترکیه و تشکیل «پان ترکیسم» اشاره کرد، بدون اینکه از «ضیاء گوکالب» یکی از بنیان گذاران و مبتکران آن نام بپریم. گوکالب (۱۸۷۶-۱۹۲۴) پدر ناسیونالیسم جدید ترک و یکی از روشنفکران بنام آن سرزین مخصوص می شود. وی مؤلف قریب سیصد مقاله است که در سالهای پرآشوب ۱۹۰۸ - ۱۹۰۹ - ۱۹۱۴ - ۱۹۲۱ در نشریات مختلف منتشر شد.

ضیاء گوکالب که تخلص وی «ضیاء گوکالب» است، پس از اینکه از طرف سلطان عبدالحمید بدیار بکر تبعیید شد، بمعطاهه در تشكیلات فراماسونی پرداخت و بعد وارد انجمن سری اتحاد و ترقی شد و در قیام مسلحهای علیه مبارزان کرد شرکت کرد. وی در سالونیک بصورت یکی از تزدیکترین دوستان طمعت بیک درآمد.

پس از قیام کمالاتاتورک، گوکالب از کمیته اتحاد و ترقی جدا شد و به مصطفی کمال پیوست. گروهی از مورخین او را بنیان گذار «کمالیسم» نیز می دانند و معتقدند که گوکالب بنیان ترکیه نو و دکترین ناسیونالیست آن که ریشه ایدئولوژی کمالیست می باشد، بنیاد نهاد.
«برکس» در این باره نوشته است: «اگر بعضی از افکار و نظریات ضیاء گوکالب در ترکیه امروز بقیه پاورقی در صفحه بعد

مسلمان طبقه حاکمه می‌زیستند. ترکها غیر مسلمانان را «گله و رمه» می‌خواندند که با دادن «خراج» رضایت سلاطین و دستگاه حاکمه را جلب می‌کردند. هر یک از جماعت‌ها و پیروان ادیان و مذاهب، پیرو قوانین، محاکم و عرف گروه دینی خاص خویش بودند.

«پیشوایان دینی مانند بطريق‌ها، اسقف‌ها، خاخام‌ها، امام‌ها و علماء هریک از برای پیروان خویش در برابر حکومت عثمانی مسئول بودند و بدین سبب نسبت به صاحبان ادیان اختیارات فراوانی داشتند. کشیشان کاتولیک که اکثرآ در فلسطین زندگی می‌کردند، در مسائل دینی از شخص پاپ تعیت می‌نمودند و در مسائل مملکتی حکومت فرانسه را حامی خود می‌شمردند...»^۱

با آنکه سلطان عثمانی خود را «ناینده حضرت مسیح» می‌دانست، و همه فرق عیسوی و رؤسای مذهبی آنان، خود را مطیع اوامر و مقررات مملکتی می‌دانستند با این حال او فرمان داد تا علیه مسیحیان مبارزه شود.

سلطان عبدالحمید و اطرافیان او بخصوص عده‌ای از رجال افراطی، بزرگ ترین دشمن «ترک» و «امپراطوری عثمانی» را ارامله مقیم سرزمین عثمانی می‌دانستند. علت بزرگ‌این دشمنی، حسادت و کینه‌توزی نسبت به ثروت و فعالیت فراوان ارامله و زندگی مرفه و آسوده آنان بود. با اینکه ارامله قبل از بسلطنت رسیدن سلطان عبدالحمید دو بار قتل عام شده بودند (۱۲۳۹ شمسی - ۱۸۶۰ میلادی و ۱۲۵۵ شمسی - ۱۸۷۶ میلادی) هنوز هم این اقلیت مرفه سعی می‌کردند، بهانه‌ای بدل سلطان ندهند. اما همینکه زمزمه مبارزه با آنها آغاز شد، کمیته‌های انقلابی «هینچاک» و «داشناکسوتیون» در اختفای بسیار خود را برای مبارزه آماده کردند. بخصوص که در این احوال دسته‌های افراطی «ژون ترک» هم خود را برای مبارزه با «سلطان» از یکطرف و نابودی اقلیتها و نژادهای غیرترک از طرف دیگر، آماده می‌کردند. گرچه دو دسته انقلابی ارامله در سالهای قبل با ناسیونالیستهای تبعیدی اروپا همکاری و همفرکری داشتند، ولی بطوری که خواهد آمد، دسته جوانان متعصب و نژاد پرستی که با نام جدیدی ظاهر می‌شدند، با ارامله کینه و دشمنی فراوان نشان می‌دادند.

در این ایام عده‌ای از دانشجویان دانشکده پزشکی نظامی (۱۲۶۸ - ۱۸۸۹ شمسی) یک تشکیلات سری را بنام «اتحاد و ترقی» در استانبول بنیان گذاشتند. بنیان این تشکیلات، نمایندگان ملیت‌های مختلف امپراطوری عثمانی بودند و هدف آنان پایان دادن به حکومت مطلقه سلطان عثمانی بود. اینان تشکیلات خود را بدنبال «پان‌ترکیسم» یا «عثمانیان جوان» - که اصطلاحاً «ترکان جوان» نیز خوانده می‌شدند - و در بین سالهای ۱۲۴۶ و ۱۲۵۰ شمسی - (۱۸۶۷ و ۱۸۷۱ م) در اروپا بوجود آمده بود، در خاک عثمانی گشرش دادند. در بین عثمانیهای جوان، مردان و جوانان آزاده‌ای وجود داشت که از مظالم مطلقه سلاطین عثمانی - بخصوص سلطان عبدالحمید - بجان آمده بودند و در اروپا بسرمی برداشتند. رهبر این دسته «فضل مصطفی پاشا» نام داشت و هدف و برنامه اصلی و اساسی اینان «آزادی و استقرار مشروطیت در عثمانی» بود. ولی سپاه چهل هزار نفری سازمان جاسوسی سلطان عبدالحمید، تشکیلات آنها را کشف کرد، و کمیته سری آنان منهدم شد.

دو سال بعد، در سال ۱۲۷۰ شمسی - (۱۸۹۱ م) تشکیلات دیگری که آنان نیز نام کمیته «اتحاد و ترقی» بخود گذاشته بودند، در ژنو، بوجود آمد، بعد از مدتی عملیات کمیته به پاریس منتقل شد، و در سال ۱۲۸۵ ش - (۱۹۰۶ م) همین افراد این کمیته را در سالونیک تأسیس کردند.

برای تشکیل و اداره سازمانهای سری کمیته «اتحاد و ترقی»، بیشتر از عملیات و علائم و اشارات «فراماسون»‌ها و همچنین فعالیتهای سری اجتماعات مخفی ایتالیائی‌های زمان «ربیو جیمنتو» تقلید شده بود.

شعراهای آب و تاب دار مساوات برای کلیه ملل امپراطوری نیاز از این قبیل بود. در سال ۱۲۸۲ ش - (۱۹۰۳) تفاهمی در کمال موقیت بین ترکهای جوان و کمیته ارامنه «داشناکسوتیون» در پاریس بوجود آمد، و علیرغم اشکالات فراوان یک بخش از کمیته مقدونیه به همکاری تغییب شد. در کنگره ۱۲۸۶ ش - (۱۹۰۷) پاریس نمایندگان ترکها، ارامنه، بلغارها، اعراب و آلبانی‌ها متعهد شدند. و توافق شد که سلطان باید از سلطنت خلع شود... که امپراطوری باید متحد

زون ترک
کمیته اتحاد و ترقی

بماند ... که کلیه نژادها و مذاهب باید از حقوق مساوی برخوردار شوند ... که دولت باید بر اساس دموکراسی پارلمانی استقرار یابد.^۱ نویسنده کتاب «پانتر کیم و شوروی» می‌نویسد:

«... یاک سال بعد، انقلاب ۲۶ زوئیه ۱۹۰۸، به کمیته اتحاد و ترقی ترکهای جوان قدرت کامل بخشید. پس از انقلاب، سلطان دوباره مشروطه را برقرار ساخت، سانسور را ملغی کرد، کلیه زندانیان سیاسی را آزاد کرد و ارتش چهل هزار نفری جاسوسان خود را منحل ساخت.^۲

در محیطی پراز شور و اشتیاق، انتخابات عمومی برای تشکیل نخستین پارلمان رژیم مشروطه جدید انجام گرفت. ترکیب ظریف و حساس مافوق ملی «مساوات حقوق» که برای ملل امپراتوری طرح ریزی شده بود، از این لحظه درهم شکست و منحل شد.^۳

باید تأکید شود که در کمیته اتحاد و ترقی نقش اصلی در دست ترکها بود، دکتر ناظم بیک، احمد رضابیک، و دیگران...^۴ خودخواهی ملی این افراد تبلیغاتی را که سالها شعار مافوق ملی داده و برای کلیه ملل تابعه این امپراتوری ادعای فراهم ساختن تساوی حقوق را مطرح کرده بودند تحت نفوذ خود قرارداد و آنرا باطل ساخت...»^۵

- جورج آتنویوس مورخ عرب مسیحی که شرح نهضت استقلال عرب را بر شته نگارش در آورده است، توضیح میدهد که چگونه انتخابات چنین وضعی را پیش آورد:

«دستگاه انتخاباتی توسط کمیته اتحاد و ترقی کنترل می‌شد، و چنان قاطع و مسلط بود که بازگشت اکثریت عظیمی از نامزدهای آنرا محرومی ساخت، ولی آنچه بیش از این حائز اهمیت است، این بود که تشکیلات انتخاباتی راهی رایش گرفته بود که به نفع عناصر ترک در برابر سایر نژادها اقدام می‌کرد. در صورتی

۱ - هانس کوهن، تاریخ ناسیونالیسم در شرق، صفحات ۲۳۰ برای مطالعه «ترکهای جوان» در زبان ترکی رجوع شود به آب. ب. کوران، انقلاب طرحیز و اتحاد و ترقی «تاریخ انقلاب معاو اتحاد و ترقی» استانبول، تان مطبوعه‌سی، ۱۹۴۸.

۲ - ج. آ. ار. ماریوت، مسئله شرق (آکسفورد: چاپ کالارندون، ۱۹۵۱) ص ۴۳۴

۳ - جورج آتنویوس، بیداری عرب، مطالعه نهضت ملی عرب، (لندن، هامیش هامیلتون، ۱۹۳۸)، صفحه ۱۰۳ و کوهن - تاریخ ناسیونالیسم در شرق ص ۲۳۱.

Novaya istoria stran zarubezhnovo Vostoka II, 383-۳

۴ - ص ۹۷

که ترکها بهیچوجه بزرگترین عنصر این امپراطوری بوده، بلکه از نظر تعداد، از اعراب بمراتب کمتر بودند و نسبت آنها با اعراب تقریباً دو برابر بود. معهداً در مجلس نمایندگان که در ماه دسامبر تشکیل شد، از میان ۲۴۵ نماینده‌ای که انتخاب شده بودند یکصد و پنجاه نفر آنها ترک و شصت نفر دیگر عرب بودند که نسبت آنها تقریباً پنج بردو به نفع ترک‌ها می‌شد. در مجلس سنا که از چهل نماینده – که توسط سلطان منصوب شده بودند – تشکیل می‌شد، فقط سه نفر عرب وجود داشت. این امر نخستین فقره یک رشته اقداماتی بود که انجام می‌گرفت تا شکاف بین ادعای ترکها را با آنچه علاصورت می‌دادند در قبال مسئله «تساوی نژادی» بطرزی روزافزون بیشتر کند..^۱

حقیقت امر چنین بود. معهداً ترک‌های جوان از شعار لطیف و پرآب و تاب «تساوی ملل» دست بر نمی‌داشتند و آنرا کما کان بروزبان می‌آوردند و دستاویز تبلیغ قرار می‌دادند. پس از این انتخابات در سال ۱۲۹۰ شمسی (۱۹۱۱)، چهارمین کنگره حزبی کمیته اتحاد و ترقی به تدوین و اعلام برنامه‌ای پرداخت که بخشی از آن چنین بود:

«ماده ۹ – هر تبعه‌ای، بدون تبعیض نژاد یا مذهب، حقوق مساوی دارد و از آزادی مطلق برخوردار است، و همگی دارای وظایف مساوی هستند. کلیه عثمانیان در برابر قانون مساوی هستند، و کلیه اتباع امپراطوری باید بر حسب مهارت و ظرفیت خود بخدمات دولتی راه یابند.»^۲

منابع غیر ترک، این ادعا را که برنامه سیاسی ترک‌های جوان جنبه ناسیونالیستی و تبعیض داشته است تأیید می‌کنند. یک رساله دانشگاهی شوروی درباره تاریخ شرق – با علاقه و تعصب معروف روسها در بکار بردن کلمات شدید – تصریح می‌کند که ترک‌های جوان سیاست‌های ترکی ساختن و قلع و قمع اقلیت‌های غیر ترک را بلا درنگ پس از خلع عبدالحمید دوم در ۲۷ آوریل ۱۹۰۹ – (۱۲۸۸ شمسی) اتخاذ کردند.

کمیته اتحاد و ترقی ترک‌های جوان به قصد تصفیه کلیه نهضت‌های ملی غیر ترک خشن‌ترین سیاست شوونیسم (ناسیونالیسم افراطی) را در پیش گرفت.^۳ تاریخ جدیدتر کیه که توسط آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سو سیالیستی

۱ - آنتونیوس - صفحه ۱۰۴

۲ - کوهن - تاریخ ناسیونالیسم در شرق - ص ۲۳۵

۳ - صفحه ۳۸۶

منتشر شده^۱ خاطر نشان می‌سازد که عثمانیسم، که در واقع هدفش ایجاد یک ملت عثمانی (ترک) متحد بود، قبل از انقلاب ۱۲۸۷ش- (۱۹۰۸) نیز مانند بعذاز آن، ایده‌ئولوژی اصلی کمیته را تشکیل می‌داد و هدف غائی آن بود. جمال پاشا یکی از برجسته‌ترین لیدرهای ترکهای جوان، توضیح داد که «ملت ترک» اساس کلی امپراطوری را تشکیل می‌دهد. ترکهای پی بردن که شعار عثمانیسم دال بر ترکی ساختن کلیه اعضای غیرترک کشور است، و بعد از ترکهای جوان برنامه داوطلبانه‌ای را برای اجرای این هدف پذیرفتند. یک اعلامیه کمیته اتحاد و ترقی در پائیز ۱۲۹۹ش- (۱۹۱۱) اعلام داشت که دیر یا زود عثمانی ساختن کامل اجتناب ناپذیر خواهد بود و باین هدف باید با اعمال زور و روشهای خشن نائل آمد. اقلیتهاي ملی کمیت ناچیزی هستند. آنها می‌توانند مذهب خود را - نه زبان خود را - حفظ کنند.

یک مؤلف ارمنی به نام زارواند^۲ می‌نویسد که سیاست ترکهای جوان در کار از بین بردن کلیه اقلیتهاي غیر ترک بسیار خشن و وحشیانه رفتار می‌کرد. دکتر ناظم یکی از لیدرهای ترکهای جوان آشکارا اعلام داشت: «کشور ما باید ترک خالص باشد، زیرا وجود سایر ملتها در داخل مرزهای ما فقط بهانه‌ای بست قدر تهای خارجی می‌دهد تا از جانب آنان به مداخله پردازند. ما باید ملیتهاي غیرترک را به زور ترکی سازیم.»

طی تصمیمات کنگره ۱۲۹۹ش- (۱۹۱۱م) کمیته مرکزی متذکر شد که امپراطوری باید اسلامی باشد و از دادن حق واجد بودن تشکیلات خود مختار ملی به عنصر خارجی امتناع ورزد. ترویج زبان ترکی بهترین روش تأمین تسلط مسلمین و تصفیه غیر ترکها بشمار می‌رود.

ترکیسم - با آمیزشی از اسلامیسم - اصل ایده‌ئولوژی جدید کمیته بود. کمیته این تصمیمات را تا مدتی منتشر نساخت، تا اعضای غیرترک نهضت ترکهای جوان را نرنجدند. هنگامی که این تصمیمات اعلام شد، اعراب سیاست ترکهای جوان را با عبارت ذیل تعبیر و تفسیر کردند: «پان اسلامیست بدون اسلام».^۳ «ترکهای جوان ابتدا ترکهای عثمانی بودند و بعد از آن اصلاح طلب شدند.»^۴

۱- میلر p.20 Miller, oczerki noveyshey istorii Turtsii,

۲- زارواند، ترکیه و پان تورانیسم - چاپ پاریس ۱۹۳۰

۳- زارواند - صفحه ۶۸

۴- ماریوت - صفحه ۴۳۵

«جورج کرک» محتوای ناسیونالیستی سیاست ترکهای جوان را از نقطه نظر تاریخ نهضت استقلال عرب ارزیابی می‌کند . وی می‌گوید ناسیونالیستهای سوریه در اثر انقلاب ترکیه دل و جرئت فراوان یافتند. آنها در مهر ۱۲۸۷ش - (سپتامبر ۱۹۰۸) برادری عرب عثمانی (الاخاء العثماني) را در استانبول تشکیل دادند که هدفش متحده ساختن کلیه نژادهای امپراطوری در وفاداری به سلطان ، حمایت مشروطه آزادیخواه جدید ، ارتقاء عناصر عرب امپراطوری به پایه مساوات ، و غیره بود . ترکهای جوان پس از اردیبهشت ۱۲۸۸ - (۲۷ آوریل ۱۹۰۹) بارهای اقدامات امنیتی جدیدی پرداختند که یکی از آنها منع ساختن کلیه اجتماعات و انجمن‌های بود که توسط دستجات غیر ترک تشکیل شده بود . الاخاء بسته شد و ناسیونالیستهای عرب برای ادامه فعالیتهای سیاسی خود به اقدامات زیور زمینی و محروم‌انه پرداختند و این فعالیتها را در خفا دنبال کردند. پس از انقلاب ترکهای جوان ، آزادیخواهان سراسر جهان بخود تبریک گفتند که روز جدید و سعادتمندی برای خاور نزدیک آغاز شده است . معهذا ترکهای جوان بزودی نشان دادند که کما کان تحت نفوذ توران و آسیای صغیر قرار دارند و نتیجه سیاست آنانارضائی شورش ، و جنگهای خارجی بود.^۲

یک جزو رسمی انگلیسی که در ۱۲۹۹ش - (۱۹۲۰) منتشر شد در توصیف سیاستهای ترکهای جوان هنگام اشاره به اعمال آنها بشرح ذیل قدری مبالغه می‌کند :

«... هیچ ناسیونالیسمی غیر از ترک عثمانی نمی‌توانست وجود داشته باشد، هیچ زبان دیگری غیر از ترکی و هیچ مقررات دیگری در این امپراطوری حکم‌فرما نبود . برنامه‌اش فقط یک نژاد ، یک زبان ، و یک حکومت بود.».

بطور خلاصه می‌توانیم بگوئیم : بنظر می‌رسید که تمایلات مافوق ملی در ترکیه در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم خیالی و غیر عملی بوده باشد . نظر ترک ناسیونالیست همیشه وجود داشت و از تمایل فوق ملیت در اغلب اوقات بمراتب قوی تر و نیرومندتر بود .

یکی از علل این امر همانا افول امپراطوری عثمانی بعنوان یک بنای فوق ملی

۱ - کرک - ص ۱۲۰ - ص ۳۶۷ - دیویس

۲ - بریتانیای کبیر - وزارت خارجه - سوریه و فلسطین (لندن ۱۹۲۰)

بود. این افول پس از سلیمان بزرگ ۹۷۴ - ۹۲۶ ق (۱۵۶۶ - ۱۵۲۰ م) آغاز شد و تا انقضاض امپراطوری در ۱۲۹۷ ش - (۱۹۱۸) ادامه یافت. علت دیگر بروز احساسات ناسیونالیستی بین اتباع غیر ترک امپراطوری بود که به ضربات متقابل بسیار حادی از طرف ترکها منجر شد و با اقدامات خشونت‌آمیز حکومت مواجه گردید. سومین عامل این ماجرا فشار قدرتهای خارجی مخصوصاً روسیه، بریتانیای کبیر، و اتریش-مجارستان، به جانبداری از نفوذ مسیحی امپراطوری عثمانی و همسایگان بالکانی آن بود.^۱

«ژون‌ترک»‌ها در حالی که سالونیک را بعنوان خلع سلطان عبدالحمید بزرگترین پایگاه خود برای مبارزه با سلطان عبدالحمید انتخاب کرده بودند، بتدریج در همه نقاط عثمانی شبكات مخفی کمیته «اتحاد و ترقی» را تشکیل دادند و بویژه موفق شدند در میان افسران ارتش بنحو موثری نفوذ کنند.

در آن ایام دستگاه حاکمه عثمانی در فساد و تباہی و رشو و خواری غوطه‌ور بود. زمامداران و اطرافیان سلطان عبدالحمید را بیشتر کسانی تشکیل می‌دادند که سالها قبل با استفاده از مقررات «کاپیتولاسیون» و تسهیلاتی که این قانون برای خارجیان و مهاجرین - که عموماً افرادی نادرست بودند قائل شده بودند - به عثمانی آمده بودند، و مرکز اجتماع اینان شهر استانبول بود: «استانبول در قرن نوزدهم بیشتر از هر شهر دیگر دنیا و کلای دادگستری قلابی و حقه‌باز قاچاقچی و کلاهبردار و مردان نادرست داشت. مردمی که در کشور خود از چنگال قانون و عدالت فرار می‌کردند به استانبول پناه می‌آوردند و در آنجا از امنیت و فراغت کامل برخوردار می‌شدند و در همین احوال بود که سلاطین عثمانی باداشتن خزانه‌های تهی ناگزیر می‌شدند پیوسته بار بجهای خانه خراب کن از کشورهای تابع امپراطوری که در نظر آنان پست و حقیر مینمود، پول قرض کنند»^۲.

حوادث و فعالیتهای دیگری که از آنها علیه سلطان عبدالحمید بهره‌برداری شد، از دیاد نفوذ و اعمال نفوذ خارجیان در اقتصاد و سیاست و بالاخره هجوم

۱ - در این کتاب بیشتر اطلاعات درباره ترک‌های جوان را از کتاب: «ترکیم و سوتیسم» نوشته چارلز وارن هوستن - انتشارات ژرزا لی - ۱۹۵۷، آورده‌ام.

۲ - سرزین و مردم ترکیه - ص ۸۲

دسته جمعی آنان برای استخدام اتباع خود - بعنوان مستشار - در سازمانهای دولتی ، بخصوص (ارتش و ژاندارمری) بود. از طرف دیگر انگلیس و روسیه برای اینکه متفقاً باقیمانده امپراطوری عثمانی را متلاشی کنند، در سال ۱۲۸۷ش- (۱۹۰۸ - م) بیکدیگر نزدیک شدند و گمان می‌رفت ، هدف آنها «انجام نقشه- هائی هم‌آهنگ» در عثمانی باشد.^۱

در چنین اوضاع واحوالی ، افسران عضو کمیته سری اتحاد ترقی بهبری «حلمی پاشا» و «انور پاشا» به سلطان عثمانی اعلام جنگ دادند . ولی سلطان و اطراقیانش ، که از باده غرور و برتری و تسلط حکومت خود کاملاً استبدادی سرمست بودند ، اعلام جنگ را نادیده گرفتند و اهمیتی باقدامات این دو تن ندادند. در طول تاریخ بارها در کشورهای مختلف ، اینگونه بی‌خبری‌ها و غرورها وجود داشته است و غالباً به تابع خونینی منجر شده است:

«غالباً در تاریخ بشواهدی برمی‌خوریم که همه افراد ملتی در زیر گوش طبقه حاکمه مرتاج خود از جای می‌جنبد و قیام می‌کنند ، در حالی که افراد غافل و مست و بی‌خبر طبقه حاکمه به اهمیت و عاقبت آنچه در حال پیدایش است آنقدر پی‌نمی‌برند ، تا زمانی که کار از کار می‌گذرد و اساس قدرت آنان واژگون می‌شود...»^۲

دستگاه بی‌خبر سلطان ، وقتی از خواب خرگوشی بیدار شد ، نیروئی را برای مقابله و جنگ با افسران انقلابی و متمرد به سالونیک فرستاد. ولی سربازان سلطان عثمانی - که در این وقت ینی‌چری‌ها و فدائیان سلطان در میان آنان بودند - از برادرکشی امتناع ورزیدند. حلمی پاشا که رهبر انقلابیون بود ، تلگرافی به سلطان مخابره کرده ، به او گفت : «ماهنگامی از انقلاب و شورش دست برمی‌داریم که شما آزادی و مشروطیت را اجراء کنید.» بدنبال این تلگراف و با تجربه‌ای که سلطان از اعزام نیرو داشت در مرداد ۱۲۸۷- (ژوئیه ۱۹۰۸ م) سلطان محلی قانون اساسی (در زباله‌دانی انداخته شده) را مجدداً بجربیان انداخت. این انقلاب آرام ، فکر تشکیل مجلس مبعوثان دو درجه‌ای را بمرحله عمل درآورد ، بشرطی که اعضای سنا را خود شاه انتخاب کند.

۱ - همسایه ما ترکیه - ص ۲۶

۲ - مردم و سرمیمین ترکیه - انتشارات بنیاد پهلوی - ص ۱۰۲

ولی سلطان عبدالحمید بار دیگر در صدد محو آزادی و برقراری استبداد برآمد و با همدمتی افسران بازنشته و روحانیونی (که قوانین مشروطه را مخالف قرآن و قوانین آسمانی می‌دانستند) شورشی علیه، «ژون ترک» هابراه انداخت. سربازان عصیانگر پادشاه، به مجلس هجوم برده و با کشتن وزیر دادگستری و یک وکیل مجلس از سوریه، خواستار برقراری «شریعت الهی» شدند.

نایندگان مجلس - بجز یکی از کلای بلغارستان - جرأت اعتراض نکردند. و این واقعه سبب استعفای حلمی‌پاشا نخست‌وزیر، و رئیس مجلس شد. سلطان عبدالحمید که بار دیگر خود را موفق می‌دید، یک رشتہ اعمال خشن و وحشیانه را شروع کرد. تا آنکه « محمودشوکت‌پاشا » که فرماندهی شریف و عاشق آزادی و قانون اساسی بود، بمقابله برخاست و از سالونیک به‌قصد تصرف استانبول حرکت کرد. از نقاط دیگر هم داوطلبانی‌بسوی پایتخت روانه شدند. اینان روز سوم اردیبهشت - (۱۴ آپریل) پایتخت را به‌تصف درآوردند و جلسه مشترک مجلسین با فتوای شیخ‌الاسلام، سلطان عبدالحمید را از سلطنت خلع کرد و برادرش شاهزاده «رشاد» را که شصت و پنج سال داشت به‌سلطنت برگزید.

از این‌پس همه اختیارات و امور مملکت بدست حزب «اتحاد و ترقی» افتاد. رهبران این حزب بمحض نوشته‌ای که سفارت ترکیه در اختیار نویسنده کتاب «همایه ما ترکیه» گذاشته است: «خود سواد و مدیریت نداشتند و توانستند اوضاع را بهبود بخشدند و تعصب آنان که به «پان‌ترکیسم» گرائیده بود، همه اقلیتهاي غیر‌مسلمان را که حق بزرگی در تحصیل مشروطیت داشتند از آنان دور کرد...»^۱

تعصب نژادی و ایجاد «پان‌ترکیسم» آن چنان در افکار و عقاید و کردار و رفتار نژادپرستان «ژون ترک» ریشه دوانید که بزرگترین قتل‌عام نژادی را در کشور عثمانی بوجود آورد، و طی آن یک میلیون و پانصد هزار نفر زن و بچه، جوان و پیر با فجیعترین وضعی قربانی شدند.

بطوریکه خواهد‌آمد، اگرچه در جریان این قتل‌عام فجیع «ژون ترک» ها

۱ - همایه ما ترکیه - ص ۲۷

و آلمان‌ها دخالت و اثر مستقیم داشتند و مسئولیت قتل عام و جنایات نیز بطور کلی متوجه ناسیونالیست‌های افراطی عثمانی و طرفداران «پانترکیسم» است، اما در این میان نقش فعال یهودیان مقیم عثمانی را در این کشتار جمعی نمیتوان نادیده انگاشت. یک نویسنده فرانسوی در کتابی با عنوان *Le de Rnier bal dugroan soir* با شواهد و دلائل بسیار ثابت می‌کند که «یهودیان عثمانی» و «صیهونیسم جهانی» نیز در این اعمال وحشیانه با آلمانها و زون ترک‌ها هم‌دست بوده و تعداد زیادی از کارگردانان قتل عام از تزاد یهودی بوده‌اند.

برای تأیید مطالبی که این نویسنده فرانسوی عنوان کرده است، تنها به نقل یک گزارش محروم‌انه از سازمان جاسوسی و ضدجاسوسی روسیه تزاری که «اوخرانا» نامیده می‌شد، بسته می‌کنیم. قبل از توضیح بدھیم که پس از اتفاق رژیم سلطنتی تزار روسیه، سفير آن دولت در پاریس، همه اسناد مهم سفارت‌خانه را خارج کرده، و پس از مدتی در اختیار موسسه «هوور» دانشگاه «استانفورد» کالیفرنیا قرار داد.

این اسناد چگونگی فعالیت روسیه تزاری را بین سال‌های ۱۸۸۵ - ۱۹۱۷ (۱۲۹۶ - ۱۳۶۴ شمسی) فاش می‌کند. گزارش «اوخرانا» درباره شرکت یهودیان در قتل عام ارامنه بدین شرح است:^۲

وزارت کشور روسیه - اداره کل شهربانی - قسمت ویژه امور خارجی. پرونده شماره ۱۶۶۰۹ از بخش ۴ - ۲۳ زانویه ۱۹۱۴ - آقا در باشگاه «نوری عثمان» بار دیگر جلسه‌ای با شرکت نمایندگان حزب اتحاد و ترقی، پان-اسلامیست‌ها و یهودیان منعقد شده است.

تعداد شرکت‌کنندگان در جلسه بیش از هفتصد نفر بوده و شخصیت‌هایی از قبیل طلعت‌بیگ، بدربیگ، سعیدبیگ، فکری‌بیگ، خیاوی‌بیگ^۳ و تنی چند از یهودیان در آنجا حضور داشتند.

از میان یهودیها، اسمی ساموئل آفنده از اداره امنیت و آوراهام بیک از اداره شهربانی قابل ذکر می‌باشد.

۱ - رجوع شود بصفحات ۱ تا ۳۶۶ فصل اول و ۴۶ تا ۸۶ فصل دوم این کتاب.

۲ - آندره آموریان نویسنده معاصر ارمنی که اسناد آرشیو اوخرانا در «هوور» را مطالعه و بررسی کرده، تعداد زیادی از آنها را در مجله تئوریک وايدئولوژیک «آزادالشایاتوریاک» بیروت بیان ارمنی منتشر کرده است. این متن در شماره ۲۵ مورخ دهم می ۱۹۷۰ آن مجله چاپ شده است.

۳ - این چند نفر کارگردانان اصلی قتل عام ارامنه بودند.

و اماز طرف پان‌اسلامیست‌های روسیه، احمد‌آقايف، جلال گورخمازوف، محمدتقی اف، ضیاء‌بیک و برادرش اصلان و دیگران بودند.

در جلسه مزبور نطق‌هائی علیه روسیه و مسیحیان ایراد کردند و بموجب تصمیماتی که اتخاذ شد، علیه تجاوز ارامنه و یونانی‌ها بایکوت اعلام گردید و بهمین مناسبت شنایمه‌هائی نیز منتشر شده است.

در پایان همین جلسه، طلعت‌بیگ اعلام داشته است که عثمانی با هرگونه کنترل اروپائی در آناتولی مخالف است. اگر اروپا دست از کنترل بردارد، آنوقت دولت ترکیه دست باصلاحات خواهد زد. فعلاً کار دولت آماده کردن ارتش جهت عملیات جنگی قفقاز است.

از قرار معلوم شرایط جهت شروع اقدامات جنگی در جبهه‌های مختلف آماده است، نایب‌رئیس - واسیلیف - از طرف ریاست اداره آگاهی.

(امضاء ناخوانا)

انور‌پاشا و سایر سران «اتحاد و ترقی» با کمک «پان‌تورانیست»‌ها قصد داشتند با ازミان برداشتن ارامنه خاک ارمنستان - که در وسط نقشه پان‌ترکیسم قرار داشت - میان کلیه مناطق ترکنشین از جمله آذربایجان ایران، یک ارتباط جغرافیائی، اقتصادی، سیاسی، نظامی و اجتماعی بوجود آورند و بر مبنای این افکار «پیشوای خیالی پان‌ترکیسم» امپراطوری «پان‌تورانیسم» را بنا نهاد، که با شکست نظامی و قتل انور‌پاشا این نقشه عقیم ماند.

سیاستمدار نامی ایران رضاعلی دیوانبیگی می‌نویسد :

«آن موقع فرماندهان ترک در خط دیگری سیر می‌کردند. چون به باد کوبه رسیده بودند برای اجرای مرام اصلی خود یعنی پیوستن به ترکمن‌های ماوراء بحر خزر راه را نزدیک یافتند. می‌خواستند با عبور از قسمت کم عرض این دریا خود را به «راسنودسک» برسانند و از آنجا تا تاشکند خاک ترکستان را قبضه کنند.

حتی پس از پایان جنگ جهانی، که حکومت فرقه ترک اجاقی در اسلامبول برآهافتاد، باز بین خیال خام، انور‌پاشای مطرود از راه روسیه خود را به ازبکستان رساند تا برای اقوام تورانی نژاد آن سامان حکومت مستقلی تشکیل دهد. اما بخت برگشته نزدیک شهر دوشنبه در نبرد با کمونیستهای توسعه‌طلب (سال ۱۹۲۲

متحداً ساختن ترکها یک امپراطوری جدید ترک تأسیس کند و سرانجام در نبردی با بلشویکها جان خود را از دست داد.^۱

ویلیام اسپنسر، هنگامی که می‌خواهد ماهیت سران (اتحاد ترقی) را بخواند کتاب خود بشناساند از رژه نظامیان و فدائیان «پانتر کیسم» یاد کرده می‌نویسد:

«... سه ترک‌جوانی که پس از خلع سلطان بر ترکیه حکومت می‌کردند - یعنی انور‌پاشا و طلعت‌پاشا و جمال‌پاشا - با فینه‌های سرخ خود در میدانهای رژه از نظر زمامداران دول فرانسه و انگلیس مانند سه موجود مسخره و مضحك تلقی می‌شدند و همین سه نفر بودند که بصورت عکس العمل بچه‌گانه‌ای بعنوان متحد آلمان وارد جنگ بین‌الملل اول شدند. در امور داخلی نیز هر سه نفر - بخصوص انور‌پاشا - همان روش استبداد مطلق سلطان عبدالحمید را ادامه دادند. اقدامات نسجیده و عجولانه نظامی این سه نفر (بخصوص انور‌پاشا که سمت ریاست ستاد ارتش را داشت) موجب شد ترکها پی‌درپی با شکست مواجه شوند...»^۲

خلع سلطان عبدالحمید از مقام «سلطنت امپراطوری اتفاق و جمهوریت عثمانی» و اداره کشور بدست «ژون ترک»‌ها که سعی می‌کردند با ناسیونالیسم ترک و تعصب ترکی، امپراطوری را مجددآ زنده کنند، توانست از تجزیه امپراطوری جلوگیری کند. زیرا کنگره برلن و پیمانی که در سال ۱۲۵۷ شمسی - (۱۸۷۸ م) بین دول فاتح بامضاء رسید، سبب تکاکله شدن اراضی عثمانی شد. از قرارهایی که در کنگره برلن گذاشته شد، نه میلیون بالکان راضی بودند و نه پان‌اسلاوهای روسیه ترک‌ها هم اعم از سلطان عبدالحمید و یاران او و جوانان انقلابی که در تبعید اروپا بسر می‌بردند و «ژون ترک»‌های داخل امپراطوری، همه خشمگین و ناراضی بودند.

«... ضعفی که از جانب عثمانی عیان گردیده بود، و سوشهای دائمی نه فقط از برای روسها، اطربی‌ها، صرب‌ها، یونانی‌ها و ارمنی‌ها بود، بلکه

انگلیس‌ها، فرانسویان، ایتالیائی‌ها و بالاخره آلمانها را نیز مجدوب ساخته بود و این ملل رخنه امپریالیزم خویش را در داخله مرزهای امپراطوری [عثمانی] که اسم بی‌سمائی بیش نبود، بلامانع و آسان می‌دیدند...»^۱

بدین ترتیب اراضی اروپائی‌نشین امپراطوری عثمانی که در قرن نوزدهم تجزیه شده بود، بواسطه ظهور ناسیونالیزم و موازنی قوامیان دول معظم اروپائی بتدریج بصورت کشورهای مستقلی درآمدند.

سومین ضربه‌ای که به امپراطوری عثمانی وارد شد، تجزیه مستعمرات عربی امپراطوری در سالهای قبل و بعداز جنگ بین‌المملک اول است. مستعمرات مذکور از الجزایر تا خلیج فارس ادامه داشت، بتدریج جذب امپراطوری‌های اروپائی شد و یا تحت قیومیت فرانسه و انگلیس درآمد. در اثناء جنگ اول انگلستان، فرانسه، ایتالیا، روسیه و یونان تصمیماتی علیه امپراطوری عثمانی اتخاذ کردند. ولی نهضتی که بر هبری کمال اتابورک و یاران او آغاز گردید، نه تنها سبب اقراض رژیم سلطنتی و خانواده «آل عثمان» شد، بلکه با اعلام «جمهوریت»، ترکیه در راه جدیدی گام برداشت. مصطفی کمال که بعد از اعلام مشروطیت در اول مرداد ۱۲۸۶ - (ژوئیه ۱۹۰۸ م) امیدوار بود که:

«در دوران مشروطه اصلاحات اساسی جامه‌ی عمل خواهد پوشید. لکن رهبران حزب «اتحاد و ترقی» که اینک سکان کشته کشور را بدست داشتند با او همداستان نبودند.»^۲ لذا، اتابورک بدون اینکه منتظر اقدامات افراطیون حزب مذکور بماند و یا دچار تعصب نژادی باشد، شخصاً شروع بکار کرد. تذکر این نکته لازم است که مصطفی کمال در آبانماه ۱۲۸۵ - (اکتبر ۱۹۰۶ م) با دوستاش در دمشق جمعیت «وطن و آزادی» را بنیان گذاشته بود. وی عزم خود را جزم کرده بود که هرچه زودتر این جمعیت اقلابی را نیرو بخشد و آنرا در سراسر سوریه و اطراف آن گسترش دهد. برای این منظور به بیروت و یافا و اورشلیم به بهانه کارهای ارتشی سفر کرد، لکن قصد حقیقی اش تأسیس شعبات جمعیت «وطن و آزادی» بود. در آن نقاط زمینه برای چنین اقداماتی چندان مناسب نبود. با کمک یکی از دوستاش سفری بمدت چهار ماه

۱ - تاریخ جهان‌نو - جلد دوم - ص ۲۸۹

۲ - اتابورک نشریه شماره ۱۲۰ پیمان منطقه‌ای - ص ۷

به سالونیک کرد . چون سالها بزادگاهش نرفته بود ، کسی ویرا نشناخت واو پس از ملاقات با مادرش جمعیت «وطن آزادی» را که در سالونیک طرفداران فراوان داشت تأسیس کرد.

در این زمان جاسوسان ، خبر سفر محترم‌انه او را به سالونیک گزارش دادند و دستور بازداشت مصطفی کمال صادر شد. ولی «احمدیک» فرمانده سپاه در «یافا» در جواب وزارت جنگ نوشت که او در مرز مصر اقامت دارد. کمال نیز با کمک یارانش به مصر رفت و به مسئله بندر عقبه که وضع سوق‌الجیشی مهمی داشت رسیدگی کرد.

کمال در سال ۱۲۸۶ شمسی (۱۹۰۷) بدرجه «قول آغا‌سی» که هم‌دیف «سروان» بود منصوب و مأمور «فاناستر» شد. ولی در سر راه باز هم به «سالونیک» رفت و با فرمانده ارتش این شهر تماس گرفت. چون دانش نظامی او جلب نظر کرد ، ویرا مأمور «سالونیک - اسکوپ»^۱ کردند و او فعالیت سیاسی‌اش را در درازای خط‌آهن از سالونیک تا اسکوپ گسترش داد.

در حالیکه افسران ارتش مشغول مطالعه کتاب «آموزش واحد‌های نبرد» اثر ژنرال آلمانی «لتیس‌مان» ترجمه مصطفی کمال بودند ، «واقعه ۳۱ مارس» پیش آمد . افسران جوان بیاری انقلاب برخواستند و سپاهی تشکیل دادند. مصطفی کمال نام این سپاه را «سپاه حرکت» و یا «ضریبت» نامید. پس از اینکه جنبش مذکور سرکوب شد ، مصطفی کمال از استانبول به سالونیک بازگشت و عقاید خود را صریحتر و شدیدتر بیان داشت. او معتقد بود که پیوند حزب فرمانروای کشور «اتحاد و ترقی» از ارتش باید کاملاً بریده شود و ارتش باید چون زایده‌ای از حزب تلقی گردد و از سیاست بکلی دور بماند ، و از اینجا بود که اختلاف «کمال» با «ژون‌ترک»‌ها آغاز شد :

«یکبار مصطفی کمال بعد از پیروزی حزب اتحاد و ترقی ، بعنوان نماینده کنگره حزب انتخاب شد و بطرابلس رفت. ولی شرکت او در کنگره ، برای به کرسی نشاندن فکرش درباره عدم مداخله ارتش در امور سیاسی بود ، که سعی در این زمینه بعائی نرسید و اختلاف تا پایان کارگمیته همچنان بر جای ماند.»^۲

۱- اسکوپیه=اسکوپ اکنون جزء خاک یوگلادوی است .

۲- اتاتورک - موسه فرهنگی پیمان منطقه‌ای - ص ۹

مصطفی کمال بعد از احراز مقامات مختلف نظامی، در سال ۱۲۹۱ - ش (۱۹۱۲ م) دولت عثمانی را در جنگ با ایتالیائی‌ها به طرابلس حمله کرده بودند، وارد کرد و در این نخستین درگیری عثمانی و ایتالیا بود که در آن پیروزی نصیب ترکها گردید.

مصطفی کمال بدرجه سرگردی ارتقاء یافت، ولی در همین وقت، هنگامی که در حال پیشرفت بسوی استانبول بود، خبر شکست‌های پیاپی در: «کومانوا، سقوط سالونیک و ایلغار نیروهای بلغار بخط چاتالجا»^۱ بوی رسید. او باور نمی‌کرد که بدین سادگی امپراطوری مض محل شود. با آغاز جنگ اول جهانی ۳۱ تیرماه ۱۲۹۳ - (۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴) و شرکت عثمانی در جنگ با متفقین، مصطفی کمال خیلی زود فهمید که دولت در معركه یهوده‌ای شرکت کرده است.

در حوالشی که طی چهار سال جنگ جهانی رویداد و در پایان آن رویدادها در روز ۷ آبان ۱۲۹۷ - (۳۰ اکتبر ۱۹۱۸) دولت عثمانی به نیروهای خویش شرایط مtarکه‌ای را که در موندروس پذیرفته بود، ابلاغ کرد، مصطفی کمال نقشه‌های مختلف داشت. یکی از شرایط مtarکه، ترک خدمت همه اتباع آلمان در ارتش عثمانی بود. با اخراج افسران آلمانی، مصطفی به فرماندهی باقیمانده «ارتشهای صاعقه» منصوب شد. آنروز ژنرال آلمانی «لیمان پاشا» در مراسم خدا حافظی گفت: «از این لحظه من فرماندهی ارتشهای صاعقه را به جناب مصطفی کمال پاشا و امی گذارم، او همان فرماندهی است که لیاقت خویش را در میدانهای جنگ ثابت کرده است».

مصطفی کمال در روز اول آذر ۱۲۹۷ - (۲۳ نوامبر ۱۹۱۸) خطراتی را که از قبول مtarکه جنگ متوجه دولت عثمانی شده بود، مشروحاً برای نخست وزیر برشمرد. ولی تجزیه عثمانی اجتناب ناپذیر می‌نمود. مصطفی کمال دولت « توفیق پاشا » را لایق اداره مملکت و قادر بجلوگیری از تجزیه مملکتش نمی‌دید، لذا تلاش کرد تا مجلس با و رأی اعتماد ندهد. ولی روز ۲۵ آبان ۱۲۹۷ - (۱۸ نوامبر) وی در لر تماشچیان پارلمان شاهد رأی اعتماد مجلس به دولت توفیق پاشا بود. کمال سعی کرد ضمن ملاقاتی با سلطان، از حوادث آتیه جلوگیری کند. در روز موعود:

^۱- آناتورک - موسسه فرهنگی پیمان منطقه‌ای - ص ۱۱

«سلطان بدون اینکه علت شرفیابی او را جویا شود، از وی درباره مراتب اخلاص ارتشیان تحقیق کرد. مصطفی کمال فرصت را غنیمت شمرد و گفت آیا دلیلی موجود است که به استناد آن بتوان در اخلاص ارتشیان شک کرد و آیا قرائتی موجود است توهّم توطنه سپاهیان را بتوان بذهن خطور داد؟ سلطان از جواب روشن سرباز زد و گفت همیشه چنین امکانهای وجود دارد، اگر اکنون نباشد... در دل مصطفی کمال نسبت به وحیدالدین شکی پدیده آمد و اندیشید که آتش گرم در هیزم تر کسی که به آینده با چنین بدینی می نگردد» در نخواهد گرفت.^۱

فردای این ملاقات سرهنگ عصمت نیز از مقام مستشاری برکنارشد. این هم دلیل دیگری بود براینکه وحیدالدین به رهبران جوان اعتمادنداشد.

وقتی اتاتورک از سلطان، دولت و مجلس عثمانی مأیوس شد، از خانه مادری خود به هتل «پراپالاس» در استانبول رفت، تا با روزنامه‌نگاران خارجی که در آنجا سکونت داشتند - و از آنجا «تبليغات ضد ترك» را در سراسر جهان اداره می‌کردند - در تماس مستقیم و دائمی باشد. وی ضمن ملاقات‌های متعدد با روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی، با کسانی هم که فکر می‌کرد با خود او هم-عقیده هستند، ملاقات‌های علنی و محترمانه‌ای ترتیب داد. اما:

«در آن زمان استانبول مرکز فعالیتهای سیاسی بود. هر روز حزبی تازه چون قارچ از زمین می‌روئید، با یک مشت طرفدار و با برنامه‌های مشابه وهمه در ادعای تأمین امتقلال. گاه‌گاهی جنبشی با رنگ ملی در صحنه ظاهر می‌گردید. جراید مخالف بیدرنگ پرده‌ها را بالا می‌زدند و ثابت می‌کردند که این جنبش نیز دنباله‌ی فعالیت‌های «اتحاد و ترقی» است، همان‌حزبی که کشور را به پرتگاه شکست کشانده و خود نیز در این گیرودار از هم پاشیده بود...»^۱ اتاتورک با وسائلی که داشت نگذاشت باقیمانده پان‌تورکیست‌ها و اتحاد و ترقی تجدید حیات کنند و آنها را متلاشی ساخت.

توصیف همه وقایع دوران تلاشها و فدایکاریهای مصطفی کمال و پاران جانبازش ، بسیار طولانیست ، لذا با کوتاه قیام مصطفی کمال و کردن داستان فعالیتها و جنگهای وی، ماجراهی پایان سقوط سلطنت عثمانی کار سلطنت آآل عثمان را بازگو می کنیم ، بامید روزی که درباره این سردار شجاع تحقیقات وسیع تری را از سرگیریم .. در روزهایی که ، متفقین قسمتهای مختلف سرزمین عثمانی را اشغال کرده و نقشه تجزیه امپراطوری را ادامه می دادند ، جوانان ترک بدون سروصدای تظاهرات علی ، بدنبال مصطفی کمال به جنب و جوش خود ادامه می دادند. بسیاری از آنان متعلق برشناس ترین خانواده های استانبول بودند . پدرانشان از زمرة ملاکان توانگر ، بانکداران و حتی وزیرالهای ارتش امپراطوری بشمار می رفتند که با تعصب و سرخختی خاصی بdstگاه حاکمه و فادران مانده بودند و هر کس را که با مصطفی (مصطفای مرتد و فراری) همکاری می کرد ، بدون کوچکترین ترحم و تردیدی از بین می برند.

اینان شبهای مشغول بسته بندی سلاحهای سبک بودند و حتی قطعات مختلف توپها را نیز بسته بندی می کردند و روزها با کشتیهای بارکش ، سلاحهای ابعاد کالای خوراکی به «اینه بولو» حمل می کردند . نگهبانان انگلیسی حتی تصور این را - که کشتیهای در حال حرکت ، مشغول حمل اسلحه باشند - در مخيله خود راه نمی دادند .

از «اینه بولو» تا «آنقره» - آنکارا - راه شوشه وجود نداشت ، عرابه هایی که بی سروصدای مهمات حمل می کردند ، آنقدر به انقلاب در شرف تکوین اعتقاد و ایمان داشتند ، که در سرمای سخت زمستان ۱۲۹۹ شمسی - (۱۹۲۰ م) بدون حداثه همه سلاحهای راه آنقره را رسانیدند.

وقتی همه سلاحها به آنکارا حمل شد ، مصطفی کمال فرمان حرکت داد. در قسطنطینیه رجال کماکان غافل و بی خبر به خوشگذرانیها و تفریحات خود ادامه می دادند و از آنچه در خارج از پایتخت می گذشت آگاهی نداشتند ، اگر هم خبرهایی می رسید در موج خوشگذرانیها گم می شد ، و هیچکس را توجهی به آن نبود .

ارتش ملیون ، نخست به فرانسیان حمله کرد و آنان زود شکست خوردند.

ولی دوازده هزار سرباز فرانسوی شهر عینتاب (بعضی از مترجمان فارسی نام شهر را آئین تاب نوشتند)^۱ را محاصره کردند. مدافعين شهر شجاعانه بمقاومت پرداختند ولی سرانجام تسليم شدند. بعدها این شهر به لقب (غازیان‌په) که به معنی «جنگجویان راه ایمان» است، مفتخر شد. فرانسویان زودتر از سایر مهاجمان خارجی پی به لیاقت کمال بردن و حاضر شدند بخش اشغالی خود را باو بسپارند. ایتالیائیهاهم به فرانسویان تأسی جستند، ولی در همین گیرودار دولت مرکزی مصطفی کمال را خلم درجه کرد. او نیز بلا فاصله از ارتش مستعفی شد و هزاران سرباز و افسر نیز در این تصمیم بد و پیوستند. یونانیان در سالهای ۱۳۰۱-۱۳۰۰ شمسی - (۱۹۲۱ - ۱۹۲۲) تلاش فراوانی کردند تا هرچه بیشتر بخشانی از سرزمین اناطولی را متصرف شوند. اگر چه نیروهای یونانی برتری فراوانی بر ترکها داشتند، ولی مصطفی کمال فرمان داد «باید بهیچوجه عقب نشینی کنند. نیروهای ملیون یا باید بمانندو یا کشته شوند»^۲ این فرمان سبب شد تا ترکها که برای دفاع از سرزمین آباوجدادی خود می‌جنگیدند، یونانیان را از اناطولی اخراج کنند. پس از شکست یونانیان، ملیون با انگلیس هاقرارداد آتش بس منعقد کردند و در سال ۱۳۰۲ - (۱۹۲۳ م) عهدنامه لوزان بین عثمانی و متفقین با مضارع سید و دولت مستقل ترک در سرزمین آناطولی و تراس شرقی برسمیت شناخته شد و این همان اندیشه عالی مصطفی کمال بود که از سال ۱۲۹۶ شمسی - (۱۹۱۷ م) در سر می‌پرورانید.

ترکیه، که اینک تحت رهبری مصطفی کمال بود بغاذهای داردانل و بسفر را تحت تصرف خود در آورد و در عوض از متصرفات امپراتوری در خارج از اناطولی صرف نظر کرد.

با اخراج قوای مهاجم، اکثریت مردم عثمانی - بجز محدودی از اطرافیان سلطان - موافق بودند. اما همین‌ها نسبت باصلاحات نظامی، مذهبی، و امور اجتماعی نظر خوشی نداشتند از روش دیکتاتور منشانه او هم خرسند نبودند. دستگاه حاکمه از عدم رضایت‌ها استفاده کرد و نیروئی برای سرکوبی ملیون گسیل داشت. ولی اینان هم نتوانستند کاری از پیش ببرند.

مصطفی کمال، خیلی ساده به «خلافت عثمانیها» پایان داد و عنوان «خلیفه

۱ - رجوع کنید به اتاتورک - ترجمه دکتر حمید نطقی ۲ - سرزمین و مردم ترکیه - ص ۱۰۷

مسلمین» را از بین برد او می‌پرسید :

«خلیفه به چه درد مامی خورد...؟ ما یک کشور متعدد هستیم و در چین
کشوری هر کس حق دارد مذهب دلخواه خود را اختیار کند و طبق اصول صحیح
به آئین و دستورات مذهبی رفتار کند. آیا ما از دیگران باید بخواهیم که با
بگویند چگونه بخوریم، چگونه عبادت کنیم، چه لباسی پوشیم،
چه نوع کلاهی بر سرمان بگذاریم، چه مبلغی برای امور خیریه کنار بگذاریم،
چگونه وصیت کنیم، چگونه گوسفند را در روزهای تعطیل مذهبی ذبح کنیم
و با همسرانمان چه نحوه رفتاری داشته باشیم؟.. البته نباید چنین کنیم. معاذالک
خلیفه این تکالیف را برای ما معین می‌کند، ولی خلیفه که خدا نیست، او نیز
بشری مثل ماست».¹

تنها مشکلی که هنوز وجود داشت، قانون اساسی ۱۲۸۵ – ۱۹۰۶ (م) بود.
رهبر ملیون نمی‌خواست با مجلس مبارزه کند. اما از مجلسیان خواست تا هیئتی
برای گفتگو نزد او بفرستند. هیئت منتخبه مجلس به (چانکایا) – در حومه
آنکارا – به منزل مصطفی کمال رفت و او به آنها گفت: مهمترین اشکال ما وجود
قانون اساسی است، اگر این قانون اصلاح شود، همه کارها درست می‌شود:
«پیشنهاد مصطفی کمال سروصدای زیادی به پا کرد، و مخالفت شدید نمایندگان
را برانگیخت، ولی نمایندگان بزودی متوجه شدند که پیشنهاد اصلاحی مصطفی
کمال برای تأمین سعادت ترکیه است. بوجب پیشنهاد مذکور، ترکیه متعلق
به ملت ترکیه شناخته شد و بنابراین می‌بایست یک حکومت مشروطه در آن بوجود
آید. این پیشنهاد اصلاحی به تصویب رسید. قانون اساسی تنظیم گردید و بمورد
اجرا گذارده شد. مصطفی کمال نیز (با لقب اتابورک) بسم اولین رئیس جمهوری
ترکیه منصوب گردید... و بدین ترتیب «سلطان عثمانی» که از قرن شانزدهم
میلادی برای ترکها خلیفه و نماینده خدا محسوب می‌شد، برای همیشه بر کنار
شد و ترکیه نوینی بوجود آمد که امروز مایه مباهات و افتخار برای ترکهاست.
ترقیات شگرف، حیرت‌انگیز و همه جانبه‌ای که طی پنجاه سال گذشته
نصیب کشور دوست و همسایه ما ترکیه شده، براستی شگفت‌انگیز است، ترکها
کار احیای ملت و کشور خود را در حقیقت با هیچ شروع کردند. ترکیه نه راه

۱- سرزدهن و مردم ترکیه - ص ۱۹۲

داشت، نه سلاح نظامی. راه‌های عربابه رو و مال رو و تفکهای قدیمی و شکته امکانات منحصر بفرد کمالیست‌ها را تشکیل می‌داد. وسائل ارتباطی وجود نداشت و از صنعت و پیشرفت‌های فنی دنیای غرب نشانی نبود. کمالیست‌ها حتی مجبور بودند در سه جبهه بجنگند: مهاجمان اروپائی، مرکب از قوای انگلیس-فرانسه-ایتالیا و یونان و همچنین نیروهای دولتی، و از همه مهمتر مرتجلین داخلی و افراد فاسدی که تا آخرین روزهای نابودی کشورشان، مشغول عیش و نوش بودند.^۱ اینان سد راه کمالیست‌ها بشمار می‌رفتند. در قرن بیستم، ترکیه نخستین ملتی بود که مستقل شد، بدون آنکه پس از استقلال، دیکتاتوری برآن سلطط شود.

۱ - «در همان دورانی که رجال عثمانی اوقات خود را در قسطنطینیه به بطالت و بی‌خبری و غفلت می‌گذراندند و هر شب با خانه‌ای خارجی در بال ماسکه‌ها می‌رسیدند، جوانان اصلاح طلب ترک گرد مصطفی کمال جمع شدند...» (سرزمین و مردم ترکیه ص ۱۰۲)

بخش دوم

کشتار ۲۳۷۷۰۷۲ ارمنی

«قتل» و «جنایت» بخودی خود کلماتی چندش آور و هراس انگیزند ، و «قتل عام» و «جنایات گروهی» - و دستجمعی - بمراتب وحشتبارتر ... اما «انهدام یک ملت» مطلبی دیگر است . مطلبی که هیچکدام از کلمات ابداعی انسان متmodern ، قادر به بیان دامنه دهشت و شناخت آن نیستند . شاید بهمین جهت است که هیتلر و دستگاه آدم کشی او ، بر کار قتل عام یک ملت ، نام «حل نهائی مسائل یهود!» را می گذارند و طلعت پاشا ، بر کشتار گروهی میلیونها انسان «دور فرستادن بعضی ها» نام می نهاد .

اینجا ، سخن از کشتار عمدی ، آگاهانه و بی رحمانه کودکان شیرخوار ، پیر زنان و پیر مردان بسی دفاع است ... سخن از مرگ «ترحم» است و بروز کثیف ترین و شنیع ترین زوایای فاشناخته وجود آدمی ... از غرایی که انسان از احساس وجود آنها در طبیعت خویش ، عرق شرم بر پیشانی می نشاند ، واز «انسان» بودن خویش - انسانی که از لحاظ شکل ، اندام و قیافه ، شبیه اینگونه دژخیمان است - خجالت می کشد ...

سخن از «ماشین» کامل و بدون عیب و نقیصی است ، که بی هیچ عقل و احساس و ترحمی ، میلیونها موجود زنده و صاحب عقل و احساس را در میان دنده های خود می فشد ، می کشد ، می سوزاند و خاکستر شان را برباد می دهد ... و سرانجام سخن از تجاوز به جان و مال و ناموس آدمیانی است ، که طبیعت همه مواهب زندگی را بدافان ارزانی داشته ، اما کسانی دیگر - که نام انسان بر آنان نمی توان نهاد - با خشونت بار ترین شکلی ، این مواهب را از آنان سلب کرده اند .

براستی ، آنزمان که مادری را بر اثر فشار گرسنگی مجبور کنی ، که گوشت دخترک تازه مردهاش را بهدندان بکشد ، وقتی زن جوانی را واداری تا کودک نوزادش را بخاطر پیشگیری از شکنجه‌های بعدی «که خود متتحمل آنها شده است» زنده زنده برودخانه یا در چاه بیاندازد ، وقتی دختران جوان ، گیسوان ، ابروان و مژگان خودرا بتراشند ، و برچهره زیبا و معصوم خویش داغهای نفرت‌انگیز نهند ، تا از خطر تجاوز ، به ناموسشان مصون بمانند ، آیا باز می‌توانی برخود نام انسان بگذاری ؟

دریغا . که اگر تو نیستی ، بسیار کسان چنین بوده‌اند و دریغ بیشتر که هنوز هم هستند ... از مهاجمان مغول - که توحش و بربریت بهانه آنها بود - تا پیراهن سیاهان اس . اس وانیفورم پوشان گشتاپو - که بظاهر مترقی‌ترین و پیشرفته‌ترین قدرت علمی و صنعتی زمان خویش بودند - و سرانجام ماموران امپراتوری عثمانی - که مورد بحث ماست - و تنها اختلاف مذهب را بهانه جنایات وحشیانه خویش قرار دادند ، همه و همه جانورانی هستند در کسوت انسانی ، که بیش از به خون کشیدن میلیونها زن و مرد و کودک در حقیقت «انسانیت» را به خون کشیدند .

*

شگفت اینکه : همه این ماشینهای آدمکشی - با وجود اختلافات زمانی ، قاره‌ای ، نژادی و مسلکی - از یک نظر شیوه هم‌دیگرند ، و آن اینکه می‌کوشند اعمال خود را در پشت پرده‌ای از ریا و تزویر - حتی عدالت و انسانیت - بپوشانند ، جنایات خود را نامی دیگر نهند و آنرا از دید جهانیان مخفی دارند . معلوم نیست که اگر این اقدامات با عقل و منطق همراه است ، چرا همه گردانندگان آنها ، می‌کوشندتا «اصول پنهانکاری» را به عالیترین شکلی رعایت کنند . تا آنجا که - در اکثر موارد - اگر حوادث و رویدادهای خاص و احياناً تصادفی ، باعث کشف این جنایات نمی‌شد ، شاید برای همیشه در پرده خفا می‌ماند .

در مورد قتل عام ارمنیان نیز - گواینکه گزارش‌های پراکنده‌ای منتشر شده بود ، اما اگر کوشش چند فرد و سازمان نمی‌بود ، اگر «گزارش کمیته امریکائی» و تحقیقی پیگیر و مداوم در این زمینه به ثمر نمی‌رسید ، اگر مورخی

سخت کوش چون «آرنولد توینبی» هم خود را مصروف این مهم نمی‌ساخت، و سرانجام اگر محقق و نویسنده‌ای دیگر (آرام آندوینیان امریکائی) موفق نمی‌شد خاطرات مستند و استناد و مدارک «نعمیم بیک» یکی از دست‌اندرکاران جنایات را بدست آورد، شاید این ماجرا نیز، چون بسیاری ماجراهای دیگر – که در جهان ما روی داده است و هنوز از آنها بی‌خبریم – برای همیشه زیر خاکستر فراموشی مدفون می‌شد.

عثمانیان نیز، چون فاشیستهای هیتلری، نهایت کوشش را داشتند، تا راز جنایتشان از پرده بیرون نیافتد، و بهمین جهت همه دستورات و فرمانیں در پرده رمز صورت می‌گرفت، و پس از جنایت نیز می‌کوشیدند، همه آثار و علائم آنرا از میان ببرند. درست همان کاری که قرار بود هیتلرها در مورد اردوگاه‌های مرگ و کوره‌های آدم سوزی معمول دارند.

«کنستانتین سیمونوف» روزنامه‌نگار و نویسنده معروف و معاصر روس که در جریان جنگ دوم جهانی، خبرنگار جنگی بود و در جبهه‌ها بسر می‌برد، وقتی برای اولین بار بیک بازداشتگاه نازی (ظاهرآشوبیتس) رسید و کوره‌های آدم‌سوزی، اطاقهای گاز، اجساد نیمه سوخته زنان و مردان، میلیونها دسته موی سرزنان و دختران قربانی را دید، با آنکه چهار سال تمام ناظر قتل‌ها و کشtarها، درخونین ترین صحنه‌های جنگ بود، بنگاهان دچار آنچنان ضربه روانی شد، که تا یک هفته ارسال گزارش‌های خود را به مسکو و همه نقاط جهان قطع کرد (قرار بود – بدستور برلن – این اردوگاه و همه آثار و علائم آن – قبل از رسیدن ارتش سرخ معدوم شود، اما ارتش اندکی زودتر رسیده بود). سیمونوف آنچه را که با چشم دیده بود باور نمی‌کرد، و بقول خود چنین می‌اندیشید که دچار «پیسیکوز جنگ» و توهمات جنون آمیز شده است. و تازه هنگامیکه اولین عکسها و مطابق مستند اردوگاه مرگ را بمسکو ارسال داشت، این بار سردبیران و گردانندگان پراودا و ایزوستیا بودند که تصور نمی‌کردند بهترین و برجسته‌ترین نویسنده آنها دیوانه شده است.^۱ نازیها در بسیاری موارد موفق به ازبین بردن آثار جنایات خویش شدند،

۱ - مجله پاری‌ماج در سال ۱۳۶۵ بهمنیت بیستمین سال پایان جنگ طی پنج شماره اختصاصی خاطرات بسیاری از ژنرالها، نویسندهان زمان جنگ و خبرنگاران جنگی را منتشر ساخت که خاطرات «کنستانتین سیمونوف» بخشی از برجسته‌ترین آنها بود.

چنانکه از اردوگاه معروف «تربلینکا» جز شهادت «شش نفر» از چند میلیون قربانی اثر دیگری برجای نماند.^۱

وقتی کتاب حاضر را مرور می‌کنیم، درمی‌یابیم که هیتلریها در همه اقدامات خود - چه خشونت و بی‌رحمی، چه نظم و دقت فوق العاده در کار انهدام مردم و چه کوشش فوق العاده برای پنهان داشتن جنایات، محو کردن آثار آن و بی‌خبر گذاشتن جهانیان - بی‌شك از عثمانیها در قتل عام ارمنیان الهام گرفته‌اند. فقط با این تفاوت که ماشینهای کشتار مدرن‌تر، پنهانکاری دقیق‌تر شده است. در کار قتل عام ارمنیان نیز، چون کشتار یهودیها، شدت عمل و خشونت، همراه با کوشش در پنهان داشتن جنایات، تا حد غیرقابل تصوری به چشم می‌خورد، و این خود یکی از ویژگیهای کتاب حاضر است، که این جنایات پنهانی را با اسناد و مدارک غیرقابل انکار عرضه می‌کند.

شاید اگر «کنستانتین سیمونوف» سی سال قبل از جنگ جهانی دوم، بجای اردوگاههای آشوویتس، بوخنوالد و تربلینکا، صحراءهای حلب، سوریه و عراق را می‌دید، براستی دیوانه می‌شد و اجساد و استخوانهای میلیونها زن و کودک ارمنی، اورا برای همیشه، از رنج روزنامه‌نگاری خلاص می‌کرد... ممکن است بسیار کسان درباره قتل عام ارامنه بدست عثمانیها مطالبی شنیده باشند، ولی مسلمًا تعداد افرادی که از آمار دقیق قربانیان و نحوه رفتار با آنان آگاهند، از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند. همگان تنها از همان مختصری آگاهند که در مأخذ عمومی، در دایرة المعارف‌ها و فرهنگها آمده است: رشد ناسیونالیسم ارمنی موجبات برانگیختن سوءظن و کشتار همگانی ارامنه و خشم سلطان عبدالحمید دوم را (که از ۱۲۵۵ تا ۱۲۸۸ ش-پراکندگی آنها ۱۸۷۶ تا ۱۹۰۹ م- سلطنت کرد) فراهم ساخت. در ۱۲۵۵-۱۲۵۶-ش (۱۸۷۶-۷۷ م) محله ارمنی نشین قسطنطینیه بدست افراد ارش و پلیس ترک به آتش کشیده شد و غارت گشت. بعد یک رشته کشتارهای همگانی هولناک و وحشیانه از ۱۲۷۳ ش (۱۸۹۴ م) آغاز گشت که در مدت دو سال قریب دویست هزار ارمنی را به‌هلاکت رساند.

۱- پس از انتشار معروف «تربلینکا» در پاریس، مجله پاری‌ماج گروهی از نویسندگان خود را با سراییل اعزام داشت، که این شش نفر را بافتند و با یک یاک آنان به گفت و شود نشستند. این مصاحبه‌ها در پایان متن فارسی کتاب «تربلینکا» ترجمه دکتر مهدی سمسار - آمده است.

این سلاخی‌های بدون رادع و مانع، هم انگیزه بروز یک رشتہ اقدامات تروریستی، ضرب و جرح و قتل‌های انفرادی و در نتیجه ایجاد رعب و وحشت پراکنده‌ای – که توسط دستجات تروریست ارمنی علیه مقامات ترک بعمل می‌آمد – شد، وهم خود در عین حال پاسخ و واکنشی بود نسبت به اقدامات مذکور. دستجات پراکنده تروریست ارمنی اکثرًا توسط روشنفکران فداکار ولی بدون تجربه‌ای که تصور می‌کردند به این طریق خواهند توانست با یک تیر دو نشان بزنند، هدایت می‌شد. بدین معنی که آنها گمان می‌بردند در اثر ترور و ارعاب از یک طرف قادر خواهند بود سلطان را مروعوب سازند و مجبورش کنند تا دست به اقدامات اصلاحی بزنند و ناچار به اعطای امتیازاتی با آنان تن در دهد، و از طرف دیگر موفق شوند قدرت‌های اروپائی را نیز مقارن همین احوال برانگیزنند تا به خاطر استقلال ارامنه به مداخله پردازند و بامیانجیگری خود ترتیبی دهند که آنها به تأسیس کشور مستقل ارمنستان نائل آیند.

انقلاب ۱۲۸۷ ش – (۱۹۰۸) «ترک‌جوان» باعث ایجاد امیدکاذبی در زمینه روح اختلاف ترک‌ها و ارامنه شد، ولی اینک علاقه ملی فیما بین با یکدیگر منافی بودند و اصطکاک منافع دو ملت هیچگونه راه آشتبانی و سازشی را باقی نمی‌گذاشت. لذا کشتارهای همگانی ارامنه در سال ۱۲۸۸ ش (۱۹۰۹) با خشمی تازه این بار در سیلیس (که ارامنه آنرا «گیلیکیا» می‌نامند) از سرگرفته شد و فقط پس از وساطت قدرت‌های بزرگ – از جمله ایالات متحده امریکا – متوقف گردید.

آغاز جنگ جهانی اول بر سرنوشت غم‌انگیز ارامنه عثمانی – که همدردی و همفکری خود را نسبت به متفقین و آرزوی پیروزی آنان پنهان نمی‌ساختند و شوق و ذوق خود را از محاصره سپاهیان روس توسط ارتش متحدین بطرزی آشکار و بی‌ریا ابراز می‌داشتند – صحه گذاشت و آن را قطعی و مسلم ساخت بدین معنی که «ترک‌جوان» را برآن داشت تا به مسئله ارامنه که موجبات مزاحمت آنان را فراهم ساخته بود یکباره و برای همیشه فیصله دهد و قلمرو حکومت خود را کاملاً از نفووس آنان پاک سازد.

بدین ترتیب به تصفیه کلی ارامنه مبادرت شد که در نتیجه آن بیش از یک میلیون تن ارمنی در اثر تبعید به صحرای سوریه هلاک شدند، هزاران تن ارمنی

به دین مبین اسلام گرویدند، و یک میلیون تن دیگر نیز یا از این تبعید و تصفیه جان سالم بدر بردن و یا توسط سپاهیان روس که به مرز قفقاز درحال عقب-نشینی بودند از زادگاه خود بیرون رانده شدند.

متفقین هرگز به قول خود مبنی بر تجدید استقرار حکومت یک کشور مستقل ارمنی در ایالات تاریخی خود وفا نکردند. مرزهای قطعی برای تأسیس یک ارمنستان مستقل که از طریق طرابوزان به دریای سیاه دسترسی داشته باشد، توسط پرزیدنت «وودرو ویلسون» رئیس جمهوری وقت امریکا در آذر ۱۲۹۹ش- (نوامبر ۱۹۲۰) طرح ریزی شد، ولی این منطقه قبل از ماه آبان (اکتوبر) تحت سلطه ترکهای که از نوب پا خاسته و به جداساختن قارص و اردهان از ارمنستان روس نیز توفیق یافته بودند درآمده بود.

سرانجام در تاریخ ۲۹ آذر ۱۲۹۹ (ییتم دسامبر ۱۹۲۰) تأسیس جمودی ارمنستان شوروی تحت حمایت وکترل روسیه بلشویک توسط حزب کمونیست ارامنه اعلام شد.^۱

اما این مطالب مختصر، بهیچوجه منعکس کننده واقعیت دهشت‌بار ماجراهی قتل عام ارامنه – به دست عثمانیها – نیست. دهه‌های پایان قرن نوزدهم و دهه‌های آغاز قرن بیستم، آنچنان برای ارمنیان آمیخته با مصیبت و اندوه است، که قلم از شرح و زبان از بیان آن عاجز می‌ماند. یک نگاه باین آمار، که از مراجع رسمی استخراج شده، و مسلمانی تواند همه ارقام کشته‌شدگان را در برداشته باشد، روشنگر واقعیات بیشتری است. اینها رقم ارمنیانی است در طول چند دهه مورد بحث که به دست عثمانیها قتل عام شده‌اند:

۱۲۳۹ ش - ۱۸۶۰ م	- ارامنه و سایر مسیحیان قتل عام شده در لبنان	۱۲۰۰۰ نفر
۱۲۵۵ ش - ۱۸۷۶ م	- ارامنه و بلغاری‌های مقتول در بلغارستان	۱۴۰۰۰ نفر
۱۲۵۶ ش - ۱۸۷۷ م	- قربانیان ارامنه در بازیزید	۱۴۰۰ نفر
۱۲۵۸ ش - ۱۸۷۹ م	- ارامنه معدوم شده در آلاشگرد	۱۲۵۰ نفر
۱۲۶۰ ش - ۱۸۸۱ م	- ارامنه و سایر مسیحیان در اسکندریه	۲۰۰۰ نفر
۱۲۷۱ ش - ۱۸۹۲ م	- ارامنه و سربازان خارجی به تبعیت‌ترک درآمده	۳۵۰۰ نفر
۱۲۷۳ ش - ۱۸۹۴ م	- ارامنه مقتول در ساسون	۱۲۰۰۰ نفر

۱ - دایرة المعارف امریکانا - ص ۳۳۳ کلمه R

۱۲۷۴ ش - ۱۸۹۵ م - ارامنه مقتول در ایالات ارمنستان غربی	۳۰۰۰۰۰ نفر
۱۲۷۵ ش - ۱۸۹۶ م - ارامنه کشته شده در استانبول	۹۵۷۰ نفر
۱۲۷۵ ش - ۱۸۹۶ م - ارامنه کشtar شده در وان	۸۰۰۰ نفر
۱۲۸۲ ش - ۱۹۰۳ م - ارامنه یونانیان و بلغارها در مقدونیه	۱۴۶۶۷ نفر
۱۲۸۳ ش - ۱۹۰۴ م - ارامنه معدوم شده در ساسون	۵۶۴۰ نفر
۱۲۸۸ ش - ۱۹۰۹ م - قربانیان ارامنه در سیلیس (ادانا)	۳۰۰۰۰ نفر
۱۲۹۴ ش - ۱۹۱۵ م - ارامنه مقتول در ارمنستان غربی و ترکیه	۱۵۰۰۰۰ نفر
۱۲۹۷-۹۹ ش - ۲۰ - ۱۹۱۸ م - ارامنه کشته شده در قارص واردہان	۵۰۰۰۰ نفر
۱۲۹۷ ش - ۱۹۱۸ م - ارامنه در باکو و اطراف آن	۳۰۰۰۰ نفر
۱۲۹۸ ش - ۱۹۱۹ م - ارامنه در کونویجلار	۱۰۰۰۰ نفر
۱۲۹۸ ش - ۱۹۱۹ م - ارامنه در سیلیس (ادانا)	۵۰۰۰۰ نفر
۱۳۰۰ ش - ۱۹۲۱ م - ارامنه در هاجون	۲۰۰۰۰ نفر
۱۳۰۱ ش - ۱۹۲۲ م - دههزار ارمنی و ۲۰۰ هزار مسیحی دیگر در آزمیر ۲۱۰۰۰ نفر ^۱	
مجموع این ارقام، تعداد قربانیان را از سال ۱۲۳۹ تا ۱۳۰۱ شمسی - (۱۸۶۰ تا ۱۹۲۲) به ۲۲۸۴۰۲۷ نفر می‌رساند، که اگر ۹۳ هزار نفر قربانیان غیرترک - اعم از یونانی و آسوری - را بشرح زیر:	
۱۲۳۱ ش - ۱۸۲۲ م - یونانیان قتل عام شده در کیوس ۵۰۰۰۰ نفر	
۱۲۳۲ ش - ۱۸۲۳ م - یونانیان قتل عام شده در میسولینکی ۸۰۰۰ نفر	
۱۲۳۶ ش - ۱۸۲۶ م - سربازان خارجی به تبعیت عثمانی درآمده در استانبول	۲۵۰۰۰ نفر
۱۲۲۹ ش - ۱۸۵۰ - آسوری‌های موصل ۱۰۰۰۰ نفر	
به ارقام بالا اضافه کنیم، رقم هراس انگلیز ۰۲۷ ر ۳۷۷ نفر بدست می‌آید، که به استناد بسیاری، مأخذ و شواهد دیگر، رقم اصلی بمراتب بالاتر از این بوده است. ^۲	
اینک که کلیات فاجعه تا حدودی مشخص شده است، بشرح نخستین تحقیق و بررسی در این زمینه می‌پردازیم:	

۱ - آمار و اطلاعات فوق الذکر از کتاب ترورها و قتل عام‌های جهان - نشریه نیویورک تایمز - ص ۳۹۷ اقتباس شده.

«آرنولد توینبی» مورخ نامدار معاصر و استاد دانشگاه آکسفورد، برای همه مردم اهل تحقیق و مطالعه، نامی شناخته شده است. بررسیهای زرف و اندیشمندانه او در زمینه‌های تاریخ و سیاست، بعنوان اسنادی غیرقابل انکار تلقی می‌شود، تا آنجا که در زمان ما کمتر صاحب نظری را می‌توان یافت که نظراتش درباره مسائل گوناگون تا بدین حد صائب بوده و تایخ کارش تا این پایه مورد استناد اندیشمندان و پژوهشگران قرار گرفته باشد.

کتاب «توینبی»^۱ با عنوان «انهدام یا ک molt» همراه با نقشه‌ای که نمودار صحنه‌های فاجعه است، بی‌شك کاملترین شرح در این زمینه بشمار می‌رود که فصل دوم آن با چگونگی زمینه چینی برای کشتار ارمنیان آغاز می‌شود، و ما نیز کار خود را از همین فصل آغاز می‌کنیم.

۱ – Armenian atrocities the murder of a nation by :
Arnold J. Toynbee

بخش سوم

قتل یک ملت

با ورود عثمانی به جنگ^۱ - در پائیز گذشته - سرنوشت ارامنه بلا فاصله به وحامت نگرایید. سیاست «ترک‌جوان» طرح قتل عام : بار خدمت نظام را بر مسیحیان نیز مانند نفوس مسلمانان گسترش داد ، ولی این سیاست به منزله یک امتیاز - برای ارمنیان - تلقی می‌شد، چون بعنوان شناسائی مساوات برای کلیه اتباع عثمانی در برابر قانون بشمار می‌رفت. وانگهی ، بسیاری از ارامنه بجای آنکه به خدمت اعزام گردند با پرداخت غرامت مشمول معافیت شده بودند . گفته شده است - اگر چه این گفته نمی‌تواند قویاً تاکید شود - که نژاد ارمنی ، اصولاً نژادی فعال ، کامران و مرffe است ، وهم خود را وقف امور صلح می‌سازد. این خصیصه بطور کلی شامل گروه کثیری از مردان بسیار تحصیلکرده و زنان تحصیلکرده‌ای است که تعدادشان کم نیست و عموماً در مدارس و دانشگاههای اروپا و یادربانشکده‌های ممتاز می‌سیون - های امریکائی تحصیل کرده‌اند ، و برای عثمانی آن طبقه از متفکران و مدیران ، مربيان و استادان ، بازرگانان و صنعتگرانی را که مغز کشوری را تشکیل می‌دهند ، فراهم ساخته است.^۲ از طرفی جنگ علیه نیروهای می‌سیحی در گرفته بود ، و توسط آنها نیز که فقط پنج سال پیش برادران ارمنیان را در «آدانا» قتل عام کرده بودند ، انجام می‌گرفت. این جنگ برای ارامنه یک جنگ میهنه نبود ، لذا بسیاری از مردان ارمنی در کمال آرامش در مسکن و مأوای خود ماندند. و اما گروهی از آنانکه به خدمت اعزام شده بودند ، هنگامی که بدستور دولت از داشتن اسلحه محروم گشته‌ند و به هنگ خدمات منتقل شدند تا راهسازی کنند ، محتمل است

۱ - بخش دوم کتاب توین بی - ص ۲۶

۲ - در روسیه بسیاری از ارامنه در جنگ نیز حائز امتیازاتی شده‌اند . مثلاً پرس پاگرا یتون حرف ناپلئون در (۱۸۱۲) و ژنرال ملیکوف و ژنرال لازارف در جنگ (۸ - ۱۸۷۷) بین روس و عثمانی .

که از این تغییر وظیفه ناراحت نیز شده باشند - چون بهر حال نمی‌جنگیدند - و بدین ترتیب زمستان بدون آنکه از آنچه در بهار آینده روی خواهد داد، خبر داشته باشد سپری شد.

ولی در همین اوان دولت (اگرچه کلمه دولت برای اطلاق به صدارت و وزارت انور پاشا، طلعت پاشا، و سایر اعضای آن «کمیته اتحاد و ترقی» که لرد برایس آنرا بحق بعنوان «دارودسته او باش بی‌همچیز» وصف کرده است اسم بی‌مسئائی نباشد) قسطنطینیه یعنی این تشکیلات بدون پرنیپ و قادر مطلق مشغول انجام نقشه‌ها یش بود، تا آنها را در ماه آوریل پر مطلع عمل درآورد. این نقشه جز قلع و قمع کلیه تقوس مسیحی داخل مرزهای عثمانی چیز دیگری نبود. زیرا جنگ موجب شده بود تا همان کنترل بسیار جزئی هم که قبل از توسط اروپا در زمینه حمایت از آنان وجود داشت، موقعتاً بر طرف گردد و دولت عثمانی از زیربار آن رهایی یابد. یکی از دو طرف متحارب از دوستان بسیار خوب عثمانی و متحد آن کشور بشمار می‌رفت، و «انور» چشم انتظار آینده بود و به پیروزی امیدبخش آنان امید داشت، تا خود و همستانش را از انتقام قدرت‌های غربی و روسیه - که همواره چون سدی در قبال خصوصی مزورانه دولت عثمانی از درماندگی اتباع مسیحی حمایت کرده بودند - در پناه آن حفظ کند. الغاء «کاپیتولا سیون» موجب شد تا سد قانونی حمایت خارجی که در پناه آن بسیاری از مسیحیان عثمانی دارای مأمن و ملجاء کم و بیش استواری بودند شکسته شود. اینک جز استفاده از فرصت و وارد ساختن ضربه‌ای که هر گز نیازمند تکرار نباشد، کار دیگری در پیش نبود. طلعت بیک هنگامی که اشاره نهائی را به عمل می‌آورد گفت: «بعد از این، مسئله ارمنی تا پنجاه سال دیگر وجود نخواهد داشت.»

جنایت بطرزی بسیار اصولی انجام گرفت، زیرا از بیش از پنجاه محل مدارک و شواهد ارتكاب اقداماتی یکسان دردست است. تعداد مدارک و مکانها بیش از آن است که وصف مشروحشان در این مختصر بگنجد، ولی محل همه آنها در نقشه ضمیمه کتاب نشان داده شده و بطور یکه ملاحظه می‌شود همه شهرهای مهم خود ارمنستان و آناتولی شرقی، همچنین «ایسمید» و «بروستا»

۱ - باستانی شش آبادی کوچک در تپه‌های «سیلیس».

در غرب - صرف نظر از تعدادی نقاط در «تریس» - را شامل می‌شود. ما در نظر نداریم شرح یکنواخت فجایع هراس انگیزی که بوقوع پیوسته است در موارد متعدد تکرار کنیم، زیرا رهبری مستقیم و بخشنامه‌های متحدد الشکلی که از قسطنطینیه^۱ صادر می‌شد، توسعه مقامات محلی با دقیقی معتبرانه بمرحله اجرا درمی‌آمد. فقط در دو مورد مشاهده شده است که مقامات محلی از اجرای تعییمات دولت امتناع ورزیده‌اند: یکی از آنها حاکم محلی «اورک» در ناحیه «قیصریه» بود که فوراً جانشین نرم‌تر و منقادتری بجایش منصوب شد. در مورد دوم در مقابل قائم مقام محل دیگری به اعتراض یک مبلغ مذهبی آلمانی چنین پاسخ داد: «اگر قانون و سلطان هم قدغن می‌کردند، باز من خودم همین نقشه را علی‌رغم همه بمورد اجرا می‌گذاشتم، و هر کاری که دلم می‌خواست می‌کردم».^۲

«توین بی» درباره مقدمات طرح برنامه - که ظاهراً در نهایت پنهانکاری صورت گرفته است، توضیحی نمی‌دهد. اما حقیقت اینست که نقشه بسیار هوشمندانه و زیرکانه تدوین شده بود، زیرا تردیدی نیست که اجرای چنین طرحی، قطعاً با عکس العمل و مقاومت متشکل یا پراکنده ارمنیان مواجه می‌شد. بدین جهت باید ترتیبی داده می‌شد، که نخست احتیال هرگونه مقاومتی از میان برود، یعنی همه نیروهای مقاوم فلنج شوند، و این نیرو طبعاً مردان - و مخصوصاً جوانان - هستند. وقتی در نخستین فرمان، عنوان «کلیه مردهای ارمنی که دارای قدرت جسمانی هستند» را می‌بینیم، بیشتر براین واقعیت آگاه می‌شویم. عثمانیها برای اینکه با هیچ‌گونه اعتراض و عکس العمل خطرناکی روبرو نشوند، در درجه اول مردان و جوانان را به بهانه «خدمت نظام» از گردونه خارج می‌کنند، تا پس از آن با خیال راحت، حساب میلیونها زن و کودک و پیرزن و پیرمرد را تسویه کنند، بدون اینکه کوچکترین خطری از ناحیه مردان - نیروهای مقاوم - تهدیدشان کند.

۱ - نمی‌توان یقین حاصل کرد که بسته‌تهرکری «جمهوری اسلامی افغانستان» خود را ندهشندند. من فقط در قسطنطینیه بود که متوجه این امر شدم، و نیز بی بود که فشارهایی که توسعه مفارتخانه‌ها در این مورد بعمل می‌آمد هیچ نتیجه‌ای نداشت - نقل از یاک نامه - (که توسط یکنفر ارمنی پروتستان یاک تبعه امریکا نوشته شده) و توسط روزنامه ارمنی «گوچناگ» چاپ نیویورک در تاریخ چهارم سپتامبر ۱۹۱۵ انتشار یافته است.

۲ - گزارش کمیته امریکانی که از این به بعد باعلام اختصاری به آن استناد خواهیم کرد.

اما این برنامه نیز ، باید با دقتش هرچه تمامتر ، توسط ماشین بی عیب و نقص و بسیار دقیق اجرا می شد. زیرا ای بسا که جمع آوری گروهی از مردان و جوانان ، در منطقه‌ای از سرزمین پهناور عثمانی ، مردان و جوانان را در منطقه‌ای دیگر به عکس العمل شدید و امیداشت. با آگاهی کامل برهمه جنبه‌های قضیه بود ، که نقشه ، در یک زمان واحد و در سطح مملکتی پیاده شد. بطور کلی آنچه اتفاق افتاد بدین شرح بود :

«در روز معین خیابانهای شهر (هر شهری که می خواست باشد تفاوت نمیکرد) توسط ژاندارمری محل - در حالی که ژاندارمها سر نیزه‌ها را بر سر تفنگ‌هایشان نصب کرده بودند - اشغال می شد ، و حاکم کلیه مردهای نزاد ارمنی را که دارای قدرت جسمانی بوده و از خدمت نظام معاف شده بودند ، احضار می کرد تا اکنون خود را برای رنج مرگ معرفی کنند. «قدرت جسمانی» از تعبیری آزاد برخوردار بود ، زیرا همه مردانی را که از پانزده تا هفتاد سال داشتند شامل می شد. ژاندارمها همه آنها را بخط می کردند و از شهر خارج می ساختند». ^۱

بازداشت شده‌گان ، فقط پس از اینکه در دفتر حاکم گرفتار می شدند و قدرت هر گونه مقاومت و عکس العملی از آنان سلب می شد ، از سرنوشت خوش آگاه می شدند. اما این آگاهی نیز ، آن مرگ محظوظ و حشتناک‌گیزی که از پیش طراحی شده بود ، نبود. آنان تازه از خبر «تبیید» خوش آگاه می شدند. آنهم تبعید به مناطقی دوردست و صحاری لمیزروع ، البته بمنظور عمران و آبادانی آن مناطق و ایجاد یک منطقه مستقل «ارمنی نشین» حال آنکه درست در همان پشت دروازه‌ها ، مرگی هراس‌انگیز در انتظارشان نشسته بود.

«توبین بی» می نویسد : «آنها مجبور نبودند راه چندان دوری را پیمایند زیرا ژاندارم‌هایی که برای این منظور تعلیم دیده و مسلح شده بودند پشت دروازه‌ها حضور داشتند و راهزنان و کردها - با اطلاع قبلی مقامات دولتی در تپه‌ها آزادانه کمین کرده و بانتظار نشته بودند - آنها انتظار قتل این اسیران را می کشیدند. نخستین دره خلوت و پرت ، شاهد قتل عام کلیه آنها بود ، و ژاندارمها پس از فراغت از انجام وظیفه‌ای که بر عهده داشتند ، آسوده خاطر

به شهر باز می‌گشتد.

این پرده اول بود، که در عین حال راه را برای اجرای پرده دوم هموار می‌ساخت و امکان هرگونه مقاومت رقت‌انگیز را در مورد بخش دوم کار – که بمراتب دامنه‌دارتر و استادانه‌تر از پرده اول بود – مرتفع می‌ساخت. اکنون به پیرزنان، پیر مردان و کودکانی که بقیه نفوس ارمنی را تشکیل میدادند اتمام حجت می‌شد تاظرف مهلت معینی – که شاید یک هفته یاده روز بود ولی معمولاً^{۱۰} یک هفته می‌شد و هرگز از دو هفته تجاوز نمی‌کرد – به ترک وطن پردازند. آنها قرار بود – از کوچک و بزرگ – ازاو طانشان کاملاً^{۱۱} ریشه‌کن شوند و بسوی مقصدی نامعلوم روانه گردند درحالیکه منازل و اموالشان می‌باشد به عثمانی‌ها منتقل شود که طرح این نقل و انتقال بعداً شرح داده خواهد شد.

تصور دچار شدن بچنین سرنوشتی بسیار دشوار است و اصولاً به تصور نسی‌گنجد. اینها مثل سرخپوستانی که از مقابل سفیدپوستان در سراسر قاره امریکا عقب‌نشینی می‌کردند عقب‌افتدۀ و بدوي نبودند، اینها همچون همسایگان بدوي «کرد» خود چوپانان ایلاتی نبودند، بلکه مردمی بودند که مثل خود ما زندگی می‌کردند. شهرنشینانی بودند متمدن، که از نسل‌ها پیش در شهرها بسی بردند و باعث و بانی اصلی رفاه محل خود بشمار می‌رفتند. مردمی بودند پای‌بند شهر و دیار خود که سالیان دراز در یک‌جا مستقر می‌ماندند و نسل بعد از نسل به طابت و وکالت دعاوی و تدریس، به کسب و کار، به صنعت و تجارت اشتغال می‌ورزیدند. اینان همواره دست‌اندرکار عمران و آبادانی بودند و باختن اینیه و عمارتی محکم و جالب توجه برای عبادت و تحصیل و دادوستد و سکونت خود مبادرت می‌کردند. زنانشان به اندازه زنان اروپا و امریکا لطافت و ظرافت داشتند و آراسته به زیور صفا و پاکیزگی بودند و هرگز به سختی و خشونت، و رنج و مشقت عادت نداشتند.

حقیقت اینست که اینان از نزدیک‌ترین تماس فردی با تمدن غرب‌برخوردار بودند، زیرا در بسیاری از مراکز ارامنه که قربانی این جنایات فجیع شده، میسیون‌های مذهبی و کالج‌های امریکائی دارای پنجاه سال سابقه خدمت بودند و ارامنه زیر نظر مردان و زنان متدين و نیکوکاری که این سازمانهای تعلیماتی و فرهنگی را اداره می‌کردند، بزرگ شده و صالح و روشن‌فکر و آزادمنش

بار آمده بودند.

چنین جوامعی که بدانها اشاره شد، پس از آنکه از کلیه شوهران و پدران که دسته دسته بخارج رانده شده، و یا به قتل رسیده بودند محروم شدند، اداره آنها بدست زنان درمانده و پریشان و پیر مردان دل شکسته و ناتوان افتاد. هر جامعه تبدیل به غربتگاه و ماتمکدهای شد که طومار سرنوشتی قرار بود با مرگی فجیع و هولناک و غیرقابل وصف درهم پیچیده شود.

فقط یک مفره‌هایی - ارتداد و تغییر مذهب - امکان داشت، ولی از این راه حل نیز استقبال نمی‌شد. در سال ۱۲۷۴ ش - (۱۸۹۵) یکبار این امر میسر شده بود، و اینک افراد شهری در کنار فرات نیز در صدد بودند تا سرنوشت خود را از این راه تغییر دهند و بدینسان از مرگ برهند.^۱ ولی این بار پیشنهاد نو میدانه آنان بشدت رد می‌شد؛ و در شهر دیگری در آناطولی فقط بشرط غیر انسانی صرف نظر کردن از اولاد کمتر ازدوازده ساله خود و سپردن آنان به دولت، این ارتداد پذیرفته شد، تا کودکان در «دارالایتم»‌های ناشناس تحت تعالیم اسلامی پرورش یابند.

مسلم است که این «دارالایتم»‌ها مؤساتی کاملاً فرضی بودند. فقط خانقاہ دراویش وجود داشت که جای واقعاً دهشتناکی بود. در اویش جوامع به اصطلاح زهاد متعصب هستند، که بسیاری از آنان زندگی آواره‌ای در داخل آناطولی می‌گذرانند و بازمانده بربزمذهبی بدويان هستند. با آنها اجازه داده شده بود تا کودکان ارمنی را به میل خود انتخاب کنند..! یکی از خبررسانان لرد برایس شرح می‌دهد که چگونه دارو دسته در اویش با کاروانهای ارامنه تبعیدی برخورد می‌کردند و سر راه آنان را می‌گرفتند و کودکانی را که از فرط وحشت جیغ می‌کشیدند با خود می‌بردند، تا آنها را در بیغوله‌های مخوف خود باصطلاح با شعائر مذهبی خویش پیروانند!

در یک محل «برای نجات کودکان نقشه‌ای طرح شدتا آنها را در مدارس یا دارالایتم‌هایی - تحت نظر کمیته‌ای که توسط یک اسقف یونانی تشکیل شده و مورد حمایت وی بود - نگهداری کنند. ریاست این کمیته با والی و نیابت ش

- ۱- البته با این امید که در ایام مناسب‌تر دوباره به مسیحیت بگروند.

با اسقف بود و سه عضو مسلمان و سه عضو مسیحی داشت»^۱ ولی این طرح بدستور «مقامات بالا» لغو شد، و «بسیاری از پسران بنظر می‌رسد به منطقه‌ای دیگر اعزام شده‌اند تا بین کشاورزان توزیع شوند. خوشگل‌ترین دختران بزرگتر را در منازل نگاه داشته‌اند، برای لذت اعضاء دارو دسته‌ای که بنظر می‌رسد رتق و فتق امور را در اینجا بدست دارند. از مقام موثقی می‌شном که یکی از اعضای «کمیته اتحاد و ترقی» در اینجا ده تن از خوشگل‌ترین دختران را در خانه‌ای در قسمت مرکزی شهر، برای استفاده خودش و دوستانش نگاه داشته‌است.»^۲

روزنامه ارمنی «افق» چاپ تفلیس در شماره چهارم سپتامبر (۲۲ اوت تقویم قدیم) گزارش داد که :

«تلگرافی از بخارست حاکی از اینست که ترک‌ها چهار واگن راه‌آهن پر از ایتم ارمنی را از داخل کشور فرستاده‌اند، تا آنها را بین خانواده‌های عثمانی توزیع کنند.»

سرنوشت کودکان خردسال ارمنی نیز چنین بود، ولی حتی گرفتن چنین قربانیانی از مادران که راضی بودند جانشان فوراً گرفته شود، ولی دچار شکنجه بعید نگردند مانع تبعید آنها نمی‌شد.

فقط در یک مورد می‌شنویم که به قربانیان اجازه داده شده بود، تا با قبول اسلام جان خود و خانواده‌هایشان را کاملاً از مرگ نجات دهند. در اینجا کسی که شاهد ماجرا بوده است اظهار می‌دارد : «دفاتر و کلای دعاوی که درخواست نامه‌ها را ثبت می‌کردند، از جمعیتی که برای مسلمان شدن عرضحال می‌دادند مملو بود. بسیاری از آنان بخاطر نجات جان زن و بچه‌خود به‌این تغییر مذهب تن می‌دادند.»^۳

ولی این دلخوشی بی‌نتیجه نیز دامی بیش برای فریب آنان نبود زیرا این مرتدین نیز مانند سایرین بخارج از شهر رانده می‌شدند و دیگر هرگز خبری از آنان بگوش دیگران نمی‌رسید.

اکثریت مردم اساساً مجال چنین دلخوشی اغفال کننده‌ای را نیز بدست

۱ - گزارش کمیته امریکانی

۲ و ۳ - همان مأخذ

نمی‌آوردند و همان یک هفته مهلت آنها نیز با صحنه‌های دلخراش توأم می‌شد. در شهر مورد بحث «مردم آماده انجام دستورات دولت می‌شدند و برای این کار به فروش مابملک خود - به بهائی کمتر از یک دهم قیمت واقعی آنها - در خیابانها مبادرت می‌ورزیدند و روستاییان عثمانی که از آبادیهای اطراف برای خرید اجناس آنان - به بهای مفت - به شهر ریخته بودند، در خیابان‌ها ازدحام کرده بودند.»^۱

در این مورد ظاهراً دولت هریک از اتباع عثمانی را که اجناس ارامنه را بزور از آنها می‌گرفت تنبیه می‌کرد، ولی معمولاً مقامات مذکور چنین دقتنی بخرج نمی‌دادند. باید تأکید شود که ارامنه عموماً دارای مکنت بودند، مکتبی که از طریق فعالیتهای مدبرانه به دست آورده بودند، و عثمانی‌های ساکن زاغه‌ها و خانه‌های خشت‌و‌گلی، همیشه باین مکنت و رفاهی - که خداوند به‌این کفار بخشندۀ و بندگان عثمانی خود را از آن محروم‌ساخته بود - غبظه‌می‌خوردند. اکنون نوبت مردم سرزمین عثمانی رسیده بود تا از این خوان نعمت بهره‌مند گرددند. در بندری واقع در ساحل سیلیس «چرخ‌های خیاطی بقیمت یک مجیدیه و نیم (قریب چهار شیلینگ و نه پنس) و تخت‌خواب‌های آهنی به چند قریش فروخته می‌شد»^۲ و در یک بندر دریای سیاه ما شاهد منظره یک فروش عمده و مقرون به جنایت خواهیم بود:

«هزار خانه ارمنی نشین شهر را پلیس یکی بعد از دیگری از اثنایه خالی می‌کرد و جمعی زن و بچه ترک مثل گروهی لاشخور دنبال پلیس‌ها راه افتاده بودند و هرچه را بدستشان می‌رسید برای خود ضبط می‌کردند. وقتیکه افراد پلیس اشیاء گران‌بهایتر را بیرون می‌آوردند، آنها به خانه‌ها می‌ریختند و بقیه اثنایه را غارت می‌کردند. من این نمایش را هر روز با چشمان خودم می‌بینم. گمان می‌کنم تخلیه خانه‌ها چند هفته طول بکشد و آنوقت نوبت خالی کردن دکاکین و معازه‌های ارامنه فرا می‌رسد.»^۳

ولی ارمنیان از فروش اموالشان چیزی بدست نمی‌آوردند، زیرا حتی همان مبالغ جزئی نیز که از این کار عایدشان می‌شد، باز بیش از آن بود که اجازه

بردنش را داشتند. پول سفر آنها اکیداً محدود بچند شیلینگ بود، لذا اگر در صدد همراه بردن پول بیشتری برمی‌آمدند همه آن نصیب نگهبانان می‌شد. به حال، نه می‌توانستند اثایه‌ای همراه ببرند و نه اجازه بردن پول حاصل از فروش آنها را داشتند. در بسیاری موارد نیز، اخطاری که برای عزیمت آنان می‌شد و مهلتی که بدست می‌آوردند، چنان سریع و کوتاه بود، که حتی مجال جمع‌آوری اثایه و فروش آنها را نیز بدست نمی‌آوردند. موردعی که در سیلیس پیش آمد و اینک می‌خوانید شاهد این مدعاست:

مثلاً در آبادی کوهستانی «گبن» زنها مشغول شتن رخت‌هایشان بودند که مجبور شدند رختهای خیشان را در طشت رختشوئی رها سازند و در همان حالی که هستند نیمه عریان و سروپای برنه راه بیافتدند. در بعضی موارد می‌توانستند قسمتی از اثایه و یا وسائل کشت و کار خود را همراه بردارند، ولی در اغلب موارد نه فقط اجازه حمل و یا فروش اموال خود را نداشتند، بلکه فرصت آنرا نیز پیدانمی‌کردند.^۱

یک مورد مستند که از طرف شاهدی عینی گزارش شده است، نشان می‌دهد که نقشه «تبیید» آنچنان دقیق تنظیم شده بود، که اجازه حمل کمترین وسایل اولیه زندگی را به تبعیدیان نمی‌داد:

«در هاجین مردم مرتفع که خوراک و رختخواب برای راه آماده کرده بودند مجبور شدند آنها را در خیابان‌های گذارند و راه بیافتدند و در تیجه بعداً دچار گرسنگی و مشقت شدند»^۲

نهایت آرزوی تبعیدی‌ها این بود که وسیله نقلیه‌ای برای عزیمت خود به تبعیدگاه بدست آورند. گاهی دولت اعلام می‌کرد که برای هر خانواده‌ای یک گاری که با گاو کشیده شود فراهم خواهد ساخت. ولی این بهانه نیز فرصت دیگری برای آزار تبعیدیان بود. در یک‌جا، که به مردم اخطار شده بود روز چهارشنبه باید راه بیافتدند، گاری‌ها را ساعت سه و نیم بعد از نیمه شب سه‌شنبه برایشان آوردند و با آنان دستور دادند که فوراً راه بیافتدند.

«بعضی‌ها را بدون آنکه حتی لباس کافی بر تن داشته باشند از بسترخواب بیرون کشیدند.»^۳ در سایر موارد بهیچوجه برای تدارک وسائل نقلیه بمنظور

اتقال تبعیدی‌ها اقدام نشد. مثلاً در همان شهر مورد بحث، که در ساحل دریای سیاه قرار دارد حاکم کلیک شاهد عینی گفت که: «به ارامله اجازه داده شد برای خودشان ترتیب وسیله نقلیه بدهند.» شاهد میگوید: «ولی بنظر نمی‌رسید کسی برای این کار ترتیب داده باشد. معهذا یک تاجر ثروتمند را سراغ دارم که ۱۵ لیره (ترک) پرداخت تا کالسگه‌ای او و همسرش را ببرد. ولی کالسگه هنوز بیش از ده دقیقه راه نیموده بود که به دستور ژاندارمهای متوقف شد. آنها را پیاده کردند و کالسگه را باز گرداندند.» و همیشه همین ماجرا تکرار می‌شد، زیرا صاحبان وسائط نقلیه همیشه عثمانی‌های محلی بودند و تمایلی بهمراهی این کاروانهای تبعیدی در راههای صعب بیابان نداشتند و هر گز حاضر نمی‌شدند آنها را به مقاصد دور دستی که برایشان در نظر گرفته شده بود برسانند. غالباً پس از یکی دو روز که از سفر می‌گذشت و آخرین پیش قربانیان - از طریق دادن رشوه - برپاد می‌رفت، گاریچی‌ها هم سر گاوها را بر می‌گردانند و به شهر خود باز می‌گشتد. غالباً دومین گروه تبعیدی از مشاهده گاریهای که خالی باز می‌گشتد، پی می‌بردند که خود نیز همین سرنوشت را در پیش خواهند داشت و باید قسمت اعظم سفر دور و دراز خود را در کوه و بیابان با پای پیاده طی کنند.

صحنه عزیمت تبعیدی‌ها، با استناد به تأثیری که بر شهود گذاشته است، معلوم می‌دارد که بهر حال باید صحنه بسیار تأثراً نگیزی باشد. از آن شهر ساحلی تبعیدی‌ها را بدسته‌های متوالی اعزام می‌داشتند و هر دسته‌ای شامل ۲۰۰۰ نفر بود.^۱

نسل حاضر درباره خشونتهای آلمان هیتلری نسبت به یهودیها و قربانیان اردو گاههای مرگ مطالب بسیاری خوانده و شنیده‌اند. اما شاید هر گز نداند، آنچه در دوران حکومت عثمانی بر ارمنیان گذشت، بمراتب غم‌انگیزتر و تأثیر-

۱ - مثلاً این قضیه در روزنامه «گوچناگ» - که بزبان ارمنی در نیویورک چاپ می‌شود و قبل از آن نام برده‌ایم - در شماره چهارم سپتمبر چاپ شده است: «هنگامی که دولت اعلام داشت که ارامله باید از شهرهای آناتولی شرقی کوچ کنند، میس.... یک مبلغ مذهبی امریکانی اجازه‌یافت تا همراه مردم تبعیدی بروند. وی در این مفر برای استفاده شاگردان و آموزگاران مدرسه میسیون خود بخوبید یک کالسگه، هشت گاری و شش رأس الاغ اقدام کرد. دولت ظاهراً در اختیار هر خانواده‌یک گاری که با گاؤکشیده می‌شد گذاشته بود. ولی هیچکس نمی‌داند که این خانواده‌های بدیخت تاکجا با گاریهارفتند و چقدر پیاده روی کردند، زیرا آنان هر گرمه مقصد نرسیدند و هیچکس از سرنوشت‌شان خبر دارند.»
۲ - گزارش کمیته امریکانی

آورتر از ماجراهای دوران حاکمیت فاشیسم است. «توین بی» با استناد بگزارش کمیته تحقیق امریکائی، نمونه‌ای از اینگونه صحنه‌ها را عرضه می‌دارد، صحنه‌های کوچکی که در نظر هر انسان واقع‌بین و ژرف‌نگری عمق ماجرا را بر ملا می‌سازد:

«گریه وزاری زن‌ها و بچه‌ها از همه دلخراش‌تر بود. بعضی از این مردم از خانواده‌های ثروتمند و مرغه بودند و بزندگی آسوده و لوکس عادت داشتند. بین آنها افراد بسیاری از طبقات مختلف، مانند کشیش، تاجر، صراف، وکیل دعاوی، مکایسین، خیاط و سایر طبقات اجتماع وجود داشت. همه عثمانیان می‌دانستند که این افراد قرار است از ابتدا طعمه آنان گردند و با آنها مثل حیوان رفتار می‌کردند.»^۱

و این شرح دیگری است از جای دیگر:

«تمام روز، گاری‌هایی که با گاو کشیده می‌شد، پر از زن و بچه و احیاناً مردی که در تبعیدات قبلی از قلم افتدۀ بود، از شهر خارج می‌شد. زنان و دختران همگی لباس ترکی پوشیده بودند، تا چهره‌هایشان از گزند چشمان آزمند و شهوت‌انگیز سورچیان و ژاندارم‌های هرزه‌ای – که اغلب‌شان را از سایر مناطق فراخوانده بودند – مصون باشد.

ترس و وحشتی زائد الوصف بر شهر سایه‌افکنده بود. مردم احساس می‌کردند که دولت تصمیم گرفته است بقلع و قمع نژادارمنی پردازد، و آنها بارای مقاومت نداشتند. مردم مطمئن بودند که مردان در این راه به قتل خواهند رسید و زنان بسرقت خواهند رفت و مورد تجاوز قرار خواهند گرفت. بسیاری از جانیان را از زندانها رها ساخته بودند و کوههای بین راه پراز دزد و راه‌زن بود.

غالب ارامنه این منطقه مطلقاً نومید بودند. هیچکس نمی‌دانست چه پیش خواهد آمد، ولی همه حس می‌کردند که عمرشان به پایان خواهد رسید. حتی کشیشان و شیوخ نیز از ارادی کلامی امیدبخش و دلگرم‌کننده عاجز بودند. بسیاری از آنها در چنین شرایطی – حتی در وجود خدا نیز شک می‌کردند.^۲ بعضی‌ها در

۱ - گزارش کمیته امریکائی

۲ - یک مورد تکراری که از قتل عام‌های سال ۱۹۰۹ گزارش شده حاکی از این است که هنگامی که می‌خواستند زنی را که شاهد سوزاندن کودکش در کلیسای آبادی بود دلداری بدیند زن جواب داد: «مگر نمی‌بینید چطور شده؟ خدادیوانه شده است...»

اثر ضربه روحی که برآنها وارد آمد عقل خود را از دست دادند و عده‌ای برای ابد دیوانه شدند.^۱

هدف دولت عثمانی «انهدام کامل» نژاد ارمنی بود، و برای اجرای این طرح طبعاً زنان و مردان، پیرزنان و پیرمردان، و کودکان خردسال، همه باید معدوم می‌شدند. اما چه بهتر که در این راه، مجریان امر نیز صاحب موافقی شده و از لذاتی برخوردار می‌گردیدند، تا هر روز بیشتر و بهتر از روز پیش، اجرای برنامه جنایت‌بار دولت خود را ادامه دهند. بهمین دلیل بود که طراحان و گردانندگان در درجه اول تعماز به نوامیس زنان ارمنی را آزاد گذارده و اجازه داده بودند که هر مرد عثمانی در خانه خود و در میان اعضای حرم‌سای خود، چند سوگلی ارمنی نیزداشته باشد. در فصل سوم کتاب توین‌بی که به اعزام تبعیدیان اختصاص دارد به این واقعیت برمی‌خوریم:^۲

زنان ارمنی که از شدت ترس و رنج مشرف به موت بودند،
جاده مرگ
در راه تبعید به پیش رانده می‌شدند. آنان نیز
در عین نومیدی در فکر یافتن روزنه نجاتی بودند، تا از
این عذاب و شکنجه واز مرگ مسلم که در انتظارشان بود، برهند. روزنه امیدی
که آنان را نیز چون شوهران و پدرانشان به وسوسه می‌انداخت همان «تفییر
مذهب» بود. این امر در مورد زنان بیشتر امکان پذیر بود، زیرا با پشت کردن
به مذهب دیرین، فوراً به حرم‌سای یک نفر ترك راه می‌یافتند و لااقل جانشان
در امان می‌ماند. حفظ جان به بھای لکھدار شدن شرافت و ازدست دادن ناموس-
بنظر می‌رسید که اغلب آنها از این کار امتناع می‌ورزند، اما اگر از سرنوشتی
که انتظارشان را داشت آگاه می‌شدند، بطور قطع در تصمیمشان تجدید نظر
می‌کردند و باین ذلت تن درمی‌دادند. افسوس که آنها از مقاصد زاندارم‌ها بی‌خبر
بودند و از خطری که جان و ناموسشان را تهدید می‌کرد اطلاعی نداشتند و نمی-
دانستند که هر گز به‌هدف مورد نظر خود نخواهند رسید.

بعضی‌ها قبل از راه افتادن کاروان در کمال نیگ و رسوانی فروخته شده بودند. «یکی از ساکنان عثمانی گزارش داد که یک ژاندارم باو پیشنهاد کرده است که دو دختر را دربرابر یک مجیدیه (قریب سه شیلینگ و دو پنس) بسوی

بفروشد . » آنها جوانترین و خوشگل‌ترین زنان و دختران را در آبادی‌های سر راه – که شب را در آن اطراف می‌کردند – می‌فروختند، و این زنها به دست جات صدتفی تحويل فاحشه‌خانه‌های سراسر امپراطوری عثمانی می‌شدند. از خود قسطنطیه در این مورد اخبار فراوانی بدست رسیده است که زنان و دختران را به مبلغ چند شیلینگ علناً در بازارهای پایتخت بفروش می‌رسانندند، و یکی از مدارکی که در اختیار لرد برایس قرار گرفت از دختری بود که بیش از ده سال از سنش نمی‌گذشت و او را بهمین منظور از شهری واقع در شمال شرق آناطولی به سواحل بسفور آورده بودند. اینها زنانی مسیحی بودند که به اندازه زنان اروپای غربی از تمدن و ظرافت برخوردار بودند و اکنون در کمال ذلت به کنیزی در می‌آمدند. با همه اینها، بازهم از سایر همگان – که حتی این موهبت نیز از آنان درین شده و محکوم به طی آن سفر مشقت بار و مهلك شده بودند – بر اتب سعادتمندتر بودند. محکومین مذکور غالباً مادران و پیرزنانی بودند که همه چیز را پشت سر می‌گذاشتند و روانه قتلگاه می‌شدند.

«زنانی که کودکان شیرخوارشان را در آغوش داشتند، یا آنکه پا به ماه بودند و آخرین روزهای حاملگی را می‌گذرانندند ، مثل گاو و گوسفند زیر ضربات تازیانه در راه وضع حمل کرده‌اند ، و چون رانندگان وحشی با عجله آنها را روانه ساختند از فرط خونریزی جان‌سپردن. بعضی زنان آنقدر فرسوده و عاجز می‌شدند که نوزادان خود را کنار جاده‌ها می‌کردند...»^۱

این واقعه در مناطق مختلف بکرات مشاهده شده است : شاهدی افهار می‌داشت که: زنی کودکش را که در حال مرگ بود در چاه انداخت تا شاهد آخرین تشنجات مرگ وی نباشد.^۲ زنی دیگر که از شدت ازدحام جمعیتی که در واگن حمل حیوانات راه‌آهن آناطولی به خفقان افتاده بود، کودکش را به زیر قطار پرتاب کرد .

«شش مادر نجدیده ، که با راه آهن از قوئیه به سوی مقصدی نامعلوم رهسپار بودند ، کودکان خردسالشان را در آن شهر به خانواده‌های ارمنی سپردند»

۱- گزارش امریکائی

۲ - همین حادثه را یک نفر دیگر که به قسطنطیه می‌آید عیناً به چشم دیده و نقل کرده است . شرحی را که وی دوباره این تبعیدات نوشت، توسط پروفسور هاگوبیان طی مقاله‌ای مبسوط در شماره اول سپتامبر ۱۹۱۵ روزنامه «ارمنستان» چاپ فارسی منتشر شده است.

تا جان آنها را از مرگ نجات دهند، ولی مقامات محلی آنها را از منازل ارمنیان بیرون کشیدند و به دست عثمانی‌ها سپردند...».

حادثه اخیر مستخرج از نامه محترمانه‌ای است که یکی از روحانیون ارمنی نوشته شده که در بالا بدان اشاره شد، و شهادت گزارش کمیته امریکائی مؤید این واقعه‌فجیع و هراسناک است:

«یک نفر ارمنی بهمن گفت که دو کودک را در راه رهاساخته، زیرا آنها از راه رفتن عاجز شده بودند و دیگر قدرت ادامه سفر را نداشتند، و دیگر نمی‌داند چه بلائی بسر آنها آمده است. آیا از فرط سرما و گرسنگی هلاک شده‌اند؟.. آیا شخص نیکوکاری به کمکشان شتافته و نجاتشان داده است؟.. و یا اینکه طعمه حیوانات وحشی شده‌اند؟.. بنظر می‌رسد که تعداد زیادی از کودکان بهمین طرز رها شده باشند. یکی از کودکان را هم مثل اینست که در چاه انداخته‌اند.»^۱ این مطلب، شهادت کاملاً مستقلی را که از منبع دیگری بدست آمده تأیید می‌کند. برای بسیاری از حوادث مشابه دیگر که بهمین اندازه فجیع است نیز، مدارکی متقن و مسلم در دست است:

«دختری را دیدم که سه سال و نیم داشت و فقط پیراهن ژنده‌ای بر تنش بود. پا بر هنر بود و پیاده راه میرفت بطرزی و حشتناک خسته و فرسوده بمنظور می‌رسید و از فرط سرما می‌لرزید. تعداد بیشماری از کودکان را در راه بهمین وضع دیدم.»^۲ شاهد دیگری که یکی از این کاروانهارا در راه دیده چنین نوشته است:

«آهسته راه می‌رفتند، و اغلب شان از فرط گرسنگی در حال ضعف و اغماء بودند. پدری را دیدم که نوزادیک روزه خود را در آغوش داشت و پشت سرش مادر نوزاد، زیر ضربات چوب نگهبان بزمخت خودش را بجلو می‌کشید. مشاهده این امر که زنی زیر ضربات چوب بزمین بیافتد و دوباره بلند شود، امری نادر و غیر متداول بود»^۳ و باز مورد مشابه دیگری، در همین زمینه:

«زنی که شوهرش زندانی بود با کودک پانزده روزه‌اش در حالیکه فقط یک رأس الاغ برای حمل خود و همه بار و بنه‌اش در اختیار داشت، روانه تبعیدگاه بود. پس از یک روز و نیم که از سفرش می‌گذشت سربازی الاغش را بسرقت برد و او ناچار شد بچه به بغل پای پیاده راه بیافتد...»^۴

ماجراهای غم انگیز تراز سرقت اموال این محاکومان بمرگ نیز وجود داشت و آن دستبرد به ناموسشان بود. این زنان بدبخت و بی دفاع، این زنان درمانده و رنجور همه جسم و جانشان نیز در معرض تجاوز بود. زیرا هریک از آنها که چند شیلینگ برای رشوه دادن بژاندارمها - تا آنها را به عثمانی های پولدارتر از خودشان بفروشنده نداشتند، نصیب خود آنها می شدند و ناگزیر بودند آتش شهوات آن افراد هرزه و وحشی را خاموش سازند. به نمونه ای دیگر از این فجایع غم-انگیز و غیر انسانی توجه کنید:

«دریک جا، فرمانده ژاندارمی به افرادی که تعداد زیادی از زنان و دختران تبعیدی را بستشان سپرده بود، علناً گفت که هر کدام از آن زنان و دختران را که بخواهند، در کمال آزادی تصاحب کنند و هر کار که دلشان خواست با آنها انجام دهند...»^۱

در اینگونه موارد سن تنها عامل معافیت از ارتکاب بهتک ناموس بود. اما در این کار و اینها زنان بسیار سالخورده نیز دیده می شدند، زیرا سن شرط معافیت از تبعید و بهلاکت رسیدن آهسته و تدریجی از این راه نبود.

«یکی از موارد قابل ذکر، موردی بود که برای خواهر «ف...» پیش آمد. شوهر وی ماهها بعنوان سریاز پرستار در بیمارستان، خدمت می کرد. زنش تیفوس گرفت و او را به بیمارستان آوردند. چند روز پیش از آغاز تبعید ناگهان شوهرش را بدون هیچگونه اتهام یا استنطاقی، زندانی ساختند و او را تبعید کردند. وقتی که مردم محله ای را که آنها در آن زندگی می کردند کوچ دادند، زن حالت خوب شدو از بستر بیماری برخاست او را هم در یک گاری که با گاو کشیده می شد انداختند و همراه بچه هایش روانه ساختند...»^۲

مسلمآ افراد بیمار و یا سالخورده، خود بخود در اثر ناملایمات واردہ در طول راه جان می سپردند. باین شهادت تکان دهنده توجه کنید:

«زن معتقد بودند که سرنوشتی هولناکتر از مرگ در انتظارشان است. لذا بسیاری از آنان در جیب هایشان زهر پنهان کرده بودند، تا در صورت نیاز دست به خودکشی بزنند. بعضی ها بیل و کلنگ آورده بودند، تا کسانشان را که پیر و فرتوت و یا ضعیف و رنجور بودند و می دانستند که در راه خواهند مرد، به خاک

۱ و ۲ - گزارش امریکائی

بسپارند!

گاهی بد بختی آنان بطرز بی سابقه‌ای براتب زودتر از آنچه انتظار می‌رفت به پایان می‌رسید و این امر هنگامی رخ می‌داد که شکنجه کنندگان آنان طاقت نمی‌آوردند جلوی شهوت خونریزی خود را بگیرند، لذا قبل از موعد مقرر به کشت و کشتن می‌پرداختند در آبادی کوچکی کلیه این فجایع در یک صحنه بانجام رسید: باز شهادت یک ناظر واقعه را می‌بینیم:

«چهل و پنج نفر زن و مرد را به دره‌ای که از آبادی چندان فاصله‌ای نداشت برداشتند. زنان ابتدا توسط افسران ژاندارمری مورد هتك ناموس قرار گرفتند، و سپس بدست افراد ژاندارم‌سپرده شدندتا آنان نیز بفرو نشاندن آتش شهوت خود پردازند. طبق اظهار شهودی که ناظر این صحنه بوده‌اند، کودکی را که در خیمان بسوئی پرتاب کرده بودند سرش بسنگ‌خورد و مغزش از کاسه سر بیرون ریخت. مردان را نیز بوضع فجیعی سلاخی کردند و سرانجام از این عده چهل و پنج نفری حتی یک نفر هم زنده نماند»^۲

همه این فجایع زیر عنوان مهاجرت - و حتی نه تبعید - صورت می‌گرفت. هیچ کدام از قربانیان نمی‌دانستند که برآنان و زنان و فرزندانشان چه خواهد گذشت. مقامات محلی - در نهایت وقاحت - برای قربانیانی که چند لحظه یا چند روز بیش بزندگی‌شان نمانده بود، آرزوی موفقیت می‌کردند، و مردان ساده دل نیز چنین می‌انگاشتند، که اگر یارو دیار خود را ترک می‌گویند، زندگی و دیاری تازه در انتظارشان خواهد بود، صحرائی لمیز را آبادخواهند کرد و اگر چه به قیمت سالها تلاش، به حال زندگی نوینی در پیش دارند اما واقعیت، فرنگها با این تصورات فاصله داشت. به بینیم «توین بی» چه نوشته است:

«خروج اجباری آخرین قسم نفوس ارمنی یک منطقه در اوائل ژوئن ۱۹۱۵ (تیر ۱۲۹۴ ش) انجام گرفت. کلیه آبادیها و همچنین سه چهارم از شهر قبل از تخلیه شده بود. اسکورتی از ۱۵ نفر ژاندارم کاروانی را که شامل چهار و پنج هزار نفر بود همراهی می‌کرد. شهردار برای آنان سفر خوشی را آرزو کرد. ولی در فاصله چند ساعتی شهر، دسته‌هائی از راه‌زنان و تعدادی دهاتی ترک و

۱- گزارش کمیته امریکانی

۲- گزارش کمیته امریکانی. لازم بیاد آوری است که عین همین حادثه در سندی نیز که تسلیم لرد برایس شده گزارش شده است و در هردو سند نام اشخاص در کمال صحت به چشم می‌خورد.

ملح به تفگ و تبر و چماق به محاصره آنها پرداختند. ابتدا به چیاول اموال آنان پرداختند و حتی کودکان خردسال را نیز در کمال دقت جستجو کردند. هر چه پول همراه افراد تبعیدی بود، تا آخرین سکه غارت شد، و پس از آنکه حتی آذوقه و نانی را که همراه آنان بود تصرف کردند، به قتل مردها که دو تن از آنان نود سال داشت پرداختند. ظرف شش هفت روز کلیه مردان بیش از پانزده سال را به قتل رساندند. در این هنگام افرادی که سوار براسب بودند سراغ زنان رفتند و روی صورت آنها را که چون زنان مسلمان در پس حجاب پنهان ساخته بودند باز کردند و خوشگل ترینشان را انتخاب کردند و بزور برترک اسب‌ها نشاندند و از صحته قتل عام دور شدند...»^۱

آنچه در این بخش از گزارش کمیته امریکائی آمده است، می‌تواند بعنوان نمونه‌ای از چگونگی قتل عام ارمنیان در سراسر زمین پهناور عثمانی بشمار آید و یک طرح کلی از کشtarها بدست دهد. البته با این توضیح که در آن از جزئیات امر، خشونتها، وحشیگریها، و ابتكارات خاصی که هر یک از گروههای قتل عام داشتند، سخنی به میان نیامده است. مثلاً می‌خوانیم که زنان ارمنی را با آنکه خود را در حجاب پوشانده بودند، تا از تجاوز مصون بمانندمی‌ربودند، اما چه به سر این زنان می‌آمد، مطلبی است که تنها باید از زبان شواهد عینی شنید، اگرچه حتی شهادت‌اینگونه افراد نیز، از شدت شناعت، باور نکردنی بنظر می‌رسد.

سرگذشتی که بصورت دست اول از گزارش کمیته امریکائی تقلیده توسط بانوئی که عملاً دستخوش فجایع این راه‌پیمائی مرگبار شده است، تأییدمی‌شود. وی تعریف می‌کند که چگونه این جنایت فجیع بدارازدن اسقف و هفت تن دیگر از مردان سرشناس آغاز شد و سپس قریب هشتاد مرد دیگر پس از آنکه زندانی بودند و در زندان تحت شکنجه قرار داشتند، همگی در میان درختان بیشه سلاخی شدند. «بقیه افراد را در سه گروه مجزا روانه ساختند. من جزء افراد سومین گروه بودم. شوهرم هشت سال قبل فوت کرده بود و برای من و مادرم و دخترهشت ساله‌ام ثروت هنگفتی بارث گذاشته بود، بطوریکه ما در کمال آسایش و رفاه بسی بردیم، تا زمانی که تبعید شروع شد. یئن فرمانده عثمانی بدون پرداخت اجاره در منزل من بسی برد. او به من گفت عزیمت

۱ - گزارش کمیته امریکائی

نکنم ، ولی وجودانم قبول نمی‌کرد که در سرنوشت ملتم شریک نباشم ، سه تا اسب با خودم برداشتم و آذوقه و لوازم مورد نیاز را بار آنها کردم. دخترم یک سکه پنج لیری بگردن داشت من هم قریب بیست لیر و چهار انگشتتر برلیان همراه داشتم . گروه ما روز اول ژوئن (تاریخ قدیمی) راهافتاد و ۱۵ نفر زاندارم همراهمان بود...».

وی سپس جزء بجز عبه نقل مأوقع می‌پردازد و حمله غافل‌گیرانه، قتل آن دونفر کشیش ، و قتل عام کلیه مردهای بیش از ۱۵ سال ، را تعریف می‌کند . بشرح سرقت اسب‌ها ، اموال ، و پول‌هایشان می‌پردازد و می‌گوید که حتی غذا و نان را از آنها گرفتند و بردند: «عده زیادی از زنان و دختران را از میان ما خارج ساختندو بطرف کوهها بردند که از آن جمله خواهر من بود با کودک شیرخوار یک‌ساله‌اش . کودک را از آغوشش بیرون کشیدند و بزمین پرت کردند و کشتند . یک‌نفر ترک جسدش را برداشت و دور شد و نفهمیدم آنرا کجا برد. مادرم تا آنجا که پایش قوت داشت راه رفت و آنقدر خسته شد که در کنار قله کوهی از حال رفت و کنار جاده به زمین افتاد . در سرراهمان بسیاری از کسانی را که در گروه قبلی بودند پیدا کردیم . بین اجساد مقتولین تعداد زیادی زن بودند ، که در کنار نعش شوهران و فرزندانشان افتاده بودند . پیرمردان سالخورده و کودکان خردسالی را هم دیدیم که هنوز جان داشتند و نفس می-کشیدند، ولی دیگر رمق حرکت و حتی صحبت را نداشتند...». و در اینجا بار دیگر همان شاهد قبلی رشته سخن را بدست می‌گیرد ، و خاطره روزی از ایام غم‌انگیز تبعیدرا بشرح زیر حکایت می‌کند:

«ما دائمآ بمردان و جوانان مقتولی بر می‌خوردیم که سراپا خون‌آلود بودند زنان و دخترانی نیز در کنار شوهران و پسرانشان به قتل رسیده بودند. بر بلندی-های کوهها و در قعر دره‌ها اجساد پیرمردان و کودکان خردسال افتاده بود...). آنها در مسیر کاروان قبلی حرکت می‌کردند. شهود دیگری نیز که راه کاروان دیگری نظیر همین کاروان را در جای دیگر - کمی پس از عبور آن کاروان- پیموده بودند ، نظیر همین صحنه‌فجیع را از کشتارهای همگانی مشاهده کرده‌اند: «بسیاری از اشخاص مجبور بودند از همان ابتدای سفر ، بدون آنکه پولی همراه داشته باشند ، با وجود باری که بردوشان بود، پای پیاده راه

بیافتد. این قبیل افراد طبعاً بزودی خسته می‌شدند و از قافله عقب می‌ماندند و از پای می‌افتادند. سپس سر نیزه‌ای درینه و شکم‌شان فرو می‌رفت و برودخانه پرتاب می‌شدند. آنگاه اجدادشان را آب بدريما می‌برد و بالای تخته سنگها گیر می‌کرد و همانجا می‌ماند و پس از ده دوازده روز می‌گندید...».

با وصف این آنهائی که حتی بچین مرگی نائل می‌شدند، باز خوشبخت بودند، زیرا از شرکنجه‌هائی که بازماندگانشان بطرزی روزافزون وزائد الوصف تحمل می‌کردند، خلاص شده بودند.

بانوی ارمنی می‌گوید: «ما اجازه نداشتیم شب در آبادیها بخوابیم، بلکه مجبور بودیم در خارج از آبادی دراز بکشیم. آنوقت در ظلمت شب ژاندارم‌ها، راهزنان و دهاتی‌ها اعمال شرم‌آور و غیرقابل وصفی مرتکب می‌شدند - بسیاری از همراهان ما در اثر گرسنگی و ضربات واردہ جسمی و روحی دق‌کردند و جان سپردند. بعضی نیز از فرط ضعف و ناتوانی از راه بازماندند و در کنار جاده افتادند...».

بانوی مورد بحث سپس به تعریف سایر مصائبی که بر سر تبعیدی‌ها وارد آمده پرداخته و می‌افزاید: «مردم از گرسنگی بوضعی در می‌آمدند که مجبور می‌شدند مثل گاو و گوسفند علف بخورند...».

با همه اینها باز عده‌ای سخت‌جانی می‌کردند و هلاک نمی‌شدند. در نتیجه نگهبانان مجبور می‌شدند برای تحلیل بردن قوای آنان و کاستن از تعدادشان به طرق شاق‌تری متولّ گردند.

بانوی نامبرده خاطرات‌خود را ادامه می‌دهد و نقل می‌کند که: «و خیم‌ترین و غیرقابل تصور ترین دلهره‌ها را برای ما در کناره‌های (غربی) فرات (قره‌سو) و دشت ارزینجان ذخیره کرده بودند. اجساد قطعه قطعه شده و مثله گشته‌زن و دختر و بچه منظره‌ای بود که مشاهده‌اش تن همه را بلرzes در آورد. راهزنان از هیچ نوع عمل شرم‌آور و وحشیانه‌ای نسبت بزنان و دخترانی که با ما بودند امتناع نمی‌ورزیدند و فریاد آنانرا به آسمان می‌رساندند. در فرات کلیه کودکان کمتر از ۱۵ سال را راهزنان و ژاندارمها بفرات ریختند و سپس آنهائی را که شنا می‌دانستند و برای نجات خود دست و پا می‌زدند و تقدامی کردند بگلو له می‌بستند و آبرا خون آلود و سرخ‌رنگ می‌ساختند...».

ولی بانوئی که شرح ماجرا را نقل می‌کند محکوم باین بود که زنده بماند و این صحنه‌های دلخراش را مشاهده کند: «در مرحله بعدی سفر، مزارع و دامنه تپه‌ها تا چشم کار می‌کرد پر بود از اجساد باد کرده و سیاه شده‌ای که بوی عفونت آن فضای را پر کرده و هوا را غیر قابل تنفس ساخته بود.» سی و دو روز پس از آغاز راه‌پیمایی آنان بود که به محل توقف موقت رسیدند و شرح ماجرا این بانو نیز در همینجا خاتمه یافته است.

از آنچه بعداً به سر بانوی نامبرده آمد خبری در دست نیست زیرا محل توقف موقت هنوز نیمه راهی بود که وی می‌باشد برای رسیدن به مقصد تبعید پیمایید. لذا بعید بنظر می‌رسد با همه مصائبی که در آن یکماهه اول سفر متحمل شده به پیمودن بقیه راه و نیل به مقصد قادر شده باشد. همان رنج جسمانی که وی متحمل شد و با آن ظرفت زنانه و عادتی که بر فاه و تنعم داشت، مدت یکماه یکی از اصعب ترین راه‌های کوهستانی را با تحمل آن همه مشقات پای پیاده پیمود. (صرف نظر از آلام و مصائب روحی که بدانها دچار شد) برای از پای درآوردن وی کافی بوده است. نقل قولی که از وی بعمل آمد، یکی از صدھا نقل قول مشابھی است که از زبان کسانی که خود دستخوش ماجرا بوده اندشنیده شد و نقل آن بعلت آنکه تعریف منحصر بفردی بوده است بعمل نیامد، بلکه صرفاً برای نمودار ساختن یک نمونه و بخاطر تأیید گزارشی که شهود کمیته امریکائی داده‌اند و هردو به نقل یک واقعه پرداخته‌اند، انجام گرفته است. زیرا نظائر این امر در صدھا شهر و آبادی دیگر آناتولی برسر صدھا هزار تقریب که هزاران کیلومتر راه‌های صعب‌العبور کوهستانی را بالاجبار طی کرده‌اند نیز به فجیع‌ترین وضعی نازل شده است. این تبعیدها که از ماه آوریل آغاز شده و بارها تکرار گردیده، مصائب بسیاری بیار آورده است، که در صحت گزارش شهود آن جای هیچ‌گونه شبھه‌ای باقی نمی‌گذارد. اطلاعاتی که طبق گزارش کمیته امریکائی بدست آمده، همه مستند بر اسناد و مدارکی است که شهود و تهیه کنندگان آن صحت همه آنها را تصدیق و تأکید کرده‌اند، به تأیید مقامات مربوطه رسیده و کاملاً موثق است. علاوه بر نقل قولها و تعریف‌هائی که توسط شهود عینی بیان شده، شرحهای کلی که از این جنایات و فجایع بعمل آمده است نیز خالی از ابهام و تردید است و هنگامیکه با گزارشات مشروح دست

اول مقایسه می شود ، دقیقاً با آنها تطبیق می کند.

مثلاً خلاصه ای از تأثیرات کلی شاهدی که اخیراً از داخله آناطولی به قسطنطینیه آمده ، بقلم پرسور «هاگوپیان» در شماره اول سپتامبر ۱۹۱۵ روزنامه ارمنستان چاپ فارسی انتشار یافته است. وی در کمال متناسب و دقت برها ساختن مجرمین از زندانها و روانه ساختن آنان بکوههای مسیر تبعیدی ها ، ضربات واردہ از طرف زاندارمها ، تولد کودکان در راه ، مرگ و میر زنان و سالخوردگان در اثر تحلیل بنیه جسمانی ، و حتی بحداده مادری که کودکش را بچاه افکند (که در صفحات قبل بشرح آن پرداختیم) اشاره کرده است.

شرح قدری طولانی تر آن در نامه ای که بیک مقام روحانی ارمنی در سرزمینی بیطرف ارسال شده بقدرتی با مقاله پرسور هاگوپیان تطبیق می کند که شایسته است قسمتهایی از آن بازگو گردد.

نامه مذکور اشعار می دارد که : «مقامات محلی در چهار ایالت برای محکومین به تبعید تسهیلاتی قائل شدند و برای آنان چهار پنج روز مهلت قائل گشتند و اجازه دادند تا بفروش قسمتی از اموال خود مبادرت ورزند و هر چند خانواده برای خودشان یک گاری کرایه کنند. ولی چندی که از سفرشان گذشت آنها را از گاری ها پیاده کردند و خود به شهر باز گشتند. کاروانهایی که بدین ترتیب تشکیل یافته بود و در همان روز بعد و یا گاهی چند روز پس از آن بادسته هایی از راهزنان - یا اینکه با گروهی از دهاتی های عثمانی برخورد می کردند و هر چه داشتند بغارت می رفت. راهزنان با زاندارمها همدست می شدند و مردان و پسران معذوب کاروان را بقتل می رساندند. زنان و دختران و کودکان را میربودند و می بردنده ، و فقط پیزنان را باقی می گذاشتند. آنها را هم زاندارمها زیر ضربات شلاق می گرفتند و در اثر لطمات واردہ و گرسنگی بهلاکت می رساندند. یک شاهد دست اول نقل می کند که چگونه زنان تبعید شده از یک ایالت پس از چند روز طی راه در دشت خارپوش رها می شوند و در آنجا همگی آنان (روزی پنجاه - شصت نفر) جان می سپارند. و مقامات مربوطه فقط چند نفری را برای دفن آنها می فرستند تا سلامت نقوس عثمانیها در خطر نیفتند.

کاروانهای زنان و کودکان در برابر ساختمانهای دولتی هر شهر و آبادی

که در مسیر آن واقع است در معرض تماشای مردم قرار می‌گیرد، تا عثمانیها هر کدام را بخواهند انتخاب کنند و از آنها ممتنع شوند.

این کاروان از همان شهری بحرکت درآمده بود که بانوئی که به قلقوش پرداختیم از آنجا تبعید شده بود. افراد کاروان به ترتیبی که شرحش آمده بسرعت تحلیل رفتند، وزنان و کودکانی که باقی مانده بودند در محلی موسوم به کماخ بغازی درست در خارج از ارزینجان بفرات افکنده شدند...»

این فصل از نامه مذکور مخصوصاً حائز کمال اهمیت است. زیرا حوادثی را که قبل از قول دو شاهد عینی نقل کردیم - که هردو مستقل و بطور دست اول آنرا در اختیار ما گذاشته بودند - کاملاً تأیید می‌کند. هر کس این شرح را با آنچه قبل از قول یک بانو و پیش از آن از قول یکی دیگر از قربانیان از تبعید نقل کردیم مقایسه کند، متوجه می‌شود که این گزارش کلی (که سرگذشتی است که از داخله آناتولی به قسطنطینیه و از آنجا به مارسی رسیده) هرگز نمی‌تواند اغراق آمیز بوده باشد. این شرح کلی همانطور که مشهود است از خود شهادت اصلی بمراتب ملایم‌تر و موجز‌تر و حتی خلاصه‌تر است. لذا همین متأنیت بارزی که در این خبر افوایی وجود دارد، در صورتی که بساير شرحها افزوده شود، اعتقاد ما را در قبول حقایقی که بخودی خود موثق است راسخ‌تر می‌سازد.

در مورد این فجایع توسل بمدارک درجه دوم اصولاً زائد است. زیرا شهادت‌های عینی دست اول بقدرتی فراوان و آنقدر مجاب‌کننده بوده و اسناد و مدارکی که در دست است چنان محکم و متقن است که خود مبین شرح کامل جنایت بوده و ما را از مطالعه و توجه بمدارک درجه دوم بی‌نیاز ساخته است. اینها مدارک متقنی هستند که از طریق اسامی افراد سرشناسی که شاهد این فجایع بوده و یا خود از قربانیان آن محسوب گشته‌اند، استحکام پذیرفته و قوام یافته است.

از ذکر اسامی مذکور بعلت رعایت احتیاط خودداری می‌شود، ولی هر کس بگزارش کمیته امیریکائی توجه کند با مشاهده تقاطع متعدد خالی که نمودار محل اسامی حذف شده است، قهرآ پی خواهد بود که این مدارک تا چه حد دارای جنبه مستقیم و شخصی می‌باشد.

علاوه بر این هر یک از شهادت‌ها از منابع متعددی بدست آمده است. از

شهری که شرح سفر آن بانوی ارمنی در آن قطع شده است، نقل قولی داریم، که توسط یکنفر مقیم خارج که تبعه یک کشور بیطرف بوده انجام گرفته است. شهر مذکور شهری است واقع در ناحیه شرقی فرات (موسوم به مرادسو) که محل برخورد جاده‌های شمال بجنوب بوده و بسیاری از کاروانهای تبعیدی‌ها از آنجا عبور کرده است.

این شاهد خارجی می‌نویسد: «اگر موضوع، فقط اجبار بهتر ک اینجا برای رفتن بجای دیگر بود، قضیه آنقدرها بد نبود، ولی همه می‌دانند که «رفتن» در این مورد، همانا رفتن بسوی سرنوشت مرگ است. اگر در این‌باره شکی وجود داشت، با ورود تعدادی از افراد - رویه‌مرفته چند هزار نفر از ارض روم به ارزینجان - این شک بر طرف می‌شد. من اردوی آنانرا چند بار بازدید کردم و با بعضی از آنان به صحبت نشتم. آنها تقریباً بدون استثناء مندرس، کیف، گرسنه و مريض هستند. و این امر با درنظر گرفتن این حقیقت که آنها نزدیک به دو ماہ بدون تعویض لباس، بدون فرصت شستشو، بدون سرپناه، و با خوراک اندک در راه بوده‌اند، تعجب‌آور نیست. در اینجا دولت با آنها جزئی جیره‌ای داده است. من آنها را یکبار هنگامی که خوراکشان آورده می‌شد تماشا می‌کرم. دست‌کمی از حیوانات وحشی نداشتند. بر سر نگهبانانی که حامل غذا بودند هجوم می‌بردند و نگهبانان آنها را با چماق عقب میراندند ضرباتی که فرود می‌آورندند، چنان سخت بود که گاهی برای کشتن آنها کفایت می‌کرد. با تماشای آنها بزحمت ممکن بود باور کرد که روزی اینان نیز بشر بوده‌اند.

چون کسی از کنار اردو عبور کند، مادران کودکانشان را با عرضه می‌دارند و التماس می‌کنند که آنها را با خود ببرد. در حقیقت ترکها از اختیار بردن این کودکان و دختران به عنوان کنیز و غلام و یا بدتر از آن استفاده کرده‌اند. و در چند مورد آنها - با استفاده از این اختیار - حتی پیشکی نیز همراه برده‌اند تا بهترین دختران را معاینه کند و با این ترتیب مطمئن شوند که سالم‌ترین آنها را در اختیار گرفته‌اند. بیش از چند مرد در بین آنها نیست، چون اکثر آنها در راه به قتل رسیده‌اند. همگی سرگذشت یکسانی را تعریف می‌کنند و می‌گویند که مورد حمله و دستبرد کردها قرار گرفته‌اند.

اکثر آنها بارها این قبیل حملات و دستبردها را تحمل کرده‌اند، تعداد کثیری از آنان، مخصوصاً مردھایشان به قتل رسیده‌اند. زنان و کودکان نیز مقتول شده‌اند. البته بسیاری از آنها نیز در اثر ناخوشی و از دست رفتن قوایشان در راه تلف شده‌اند و در مدتی هم که در اینجا بوده‌اند هر روز تلفات داشته‌اند. چندین گروه مختلف تاکنون وارد شهر شده و پس از یکی دو روز اقامت در اینجا باز بدون آنکه مقصدشان معلوم باشد وادار به حرکت شده‌اند. بهر حال تعداد آنهایی که باینجا رسیده‌اند قسمت کوچکی از مجموع کسانی است که سفر را آغاز کرده‌اند. بدین ترتیب با ادامه راندن این اشخاص امکان آن خواهد بود که در مدتی نسبتاً کوتاه سایرین هم بهمان سرنوشت دچار شوند و دیگر کسی از آنان باقی نماند.

از جمله کسانی که با آنان صحبت کردم سه خواهر بودند. آنها در «....» تحصیل کرده بودند و انگلیسی را خوب صحبت می‌کردند. گفتند خانواده‌شان متمول‌ترین خانواده «....» بوده است و هنگامی که برآه افتادند تعدادشان بیست و پنج نفر بوده، ولی حالا فقط چهارده نفر از آنها زنده مانده‌اند. آن یازده نفر دیگر از جمله شوهر یکی از آنان و مادر بزرگ سالخورده‌شان بدست کردها جلوی چشم آنها قصابی شده بودند. بزرگترین فرد ذکور خانواده که زنده مانده است هشت سال دارد. هنگامیکه از «....» حرکت کردند، پول و اسب و وسائل شخصی داشتند، ولی همه چیز آنها، حتی لباس‌هایشان سرق شد. می‌گفتند بعضی از آنها را کاملاً لخت و عریان رها ساخته بودند و بر تن بعضی‌هایشان فقط یک پیراهن باقی گذاشته بودند. هنگامیکه یک آبادی رسیدند، زاندارم‌ها از بعضی از زنان برای برهمه‌ها لباس گرفتند.

دختر دیگری که با اوی صحبت کردم دختر کشیش پروستان «....» است. وی گفت کلیه افراد خانواده‌اش که در معیت وی بودند به قتل رسیده‌اند و او تک و تنها مانده است. اینها و سایرین، بازماندگان قلیل طبقه بهتر مردمی که تبعید شده‌اند، هستند. آنها در مدرسه متروکه‌ای خارج از شهر تحت‌الحفظ بسر می‌برند و هیچکس حق ندارد به آنجا وارد شود. آنها گفتند هر چند مجاز هستند از چشم‌های که خارج از ساختمان است آب بردارند، معهداً عمال‌ازندانی هستند. من هم کار همان چشم‌های آنها را دیدم. سایرین همگی در مزرعه بزرگی

در هوای آزاد نگهداری می‌شوند و در برابر تابش شدید آفتاب هیچگونه سرپناهی ندارند.

وضع این مردم معرف سرنوشت کسانی است، که اینجا را قبل از گفته و یا اکنون عازم حرکت از اینجا هستند. من معتقدم که تاکنون از هیچیک از آنها خبری بدست نیامده است، و محتملًاً چندان خبری هم از آنها نخواهد رسید. با این روشی که دنبال شده است بنظر می‌رسد که تبانی شده باشد، تا دستجات کرد در راهها منتظر بنشینند و کمین کنند تا تبعیدی‌ها برسند و آنها به قتل کلیه مردان و احیاناً سایر آنان پردازنند. بطور کلی این جنبش بنظر می‌رسد سازمان یافته‌ترین و مؤثرترین قتل عامی باشد که این کشور تاکنون شاهد آن بوده است.

این فتوی یک شاهد عینی بود، که نقشه دولت عثمانی را در کمال پیشرفت آن مشاهده کرده است. او در قرن بیستم میلادی شاهد همان فجایعی شد که هفت هشت قرن پیش از دوران مسیحیت، در این مناطق بیارآمده بود. هنگامی که ما می‌خوانیم که دولت آسور و یا بابل فلان ملت یا قبیله شکست خورده را «تحت انتقاد درآوردند» درست به مفهوم این عبارت پی نمی‌بریم. حتی وقتی که شرح وقایع مذکور را که در کمال وفاحت بر کتبیه‌های تاریخی چون آسوربانی پال یا بخت‌النصر ثبت شده است، مشاهده می‌کنیم، باز میزان قبح و شمامت آن در تصورمان نقش نمی‌بندد. ولی اکنون وقوف کامل داریم و به مفهوم واقعی اسارت و انتقاد آنطور که باید و شاید پی می‌بریم. زیرا این فجایع در دنیای معاصر ما اتفاق افتاده است، زیرا که جنایت آسوری‌ها از لحظه شرارت و خبث، هرگز به پای جنایات هولناک عثمانی‌ها نمی‌رسد. – «قتل عام سازمان یافته و موثر» – اینست مفهوم واقعی چنین طرق تبعید، و جزاین هم نباید چیز دیگری از آن استنباط گردد. ولی آسوریان بهر حال به بازماندگان در پایان سفرشان – فرصت زندگی می‌دادند. آنان در تبعیدگاه خود اسکان می‌یافتد، صاحب زمین و خانه می‌شوند، بهزادو ولد می‌پرداختند و جامعه و زادگاهی جدید برای خود فراهم می‌ساختند. ولی عثمانی‌ها در قساوت خود جدی‌تر هستند. آنها مردم را تبعید به مرگ می‌کنند، و هیچگونه تخفیفی در

این امر قائل نیستند. وقتی یک شاهد عینی می‌گوید «من معتقدم که تاکنون از هیچیک از آنها خبری بدست نیامده است، و محتملًا چندان خبری هم از آنها نخواهد رسید.» این تازه نهایت خوشبینی است. متاسفانه وی دراشتباه بود. البته بیشتر آنها ایکه از مناطق دوردست شمالی بکوهها رانده شده بودند، همانطور که وی حدس زده است، باید در سفر هولناکشان جان سپرده باشند. ولی کسان دیگری هم از سیلیس و شمال سوریه تبعید شده بودند که میباشد راه کوتاهتری را طی کنند اینها را رنج سفر - بعلت همان کوتاهی راه - هلاک نمی‌کرد. بنابراین برایشان سرنوشت دیگری درنظر گرفته شده و برای آخرین و شنیع‌ترین صحنه این نمایش مخفوف ذخیره شده بودند^۱.

آنچه «توین‌بی» در بخش سوم کتاب خود آورده است، تازه مقدمات طرح وسیعی است، که باید از آغاز تا پایان، باهmin دقت، خشونت و قاطعیت بمرحله اجراء درآید. پس از اینکه مردان و جوانان ارمنی تصفيه شدند، مرگ محظوم در صحاری بی‌آب و علف، همراه با ضرب و شتم وقتل وکشتن، تجاوز بهجان ومال ونوامیس زنان و دختران، در انتظار بقیه افراد بود. رفتاری که در این بیابانها بازنده و کودکان شد، بمراتب دهشت‌بارتر از کاری بود، که بعدها در اردوگاههای مرگ‌هیتلری، قرار بود با زنان و کودکان یهودی بشود. شهادت عینی یک نویسنده معروف و معاصر ایرانی^۲ حاکی است که زاندارها، راهزنان، و کردها، از تجاوز بهناموس دختران درحال نزع و حتی مردگان خودداری نمی‌کردند. اما هیچکدام از اینها پایان کار نبود. اگر تی چند آنچنان سخت جان می‌بودند، که از این همه مصائب جان بدر می‌بردند، سرتوشت هولناکتری در انتظارشان بود، که «توین‌بی» باز هم با استناد به شهادت‌های معتبر و انکارناپذیر، فصل چهارم کتاب خود را بدان اختصاص داده است^۳.

۱- قتل یک ملت توین‌بی - فصل سوم

۲- سید محمدعلی جمالزاده، که مشاهدات او در جای خود خواهد آمد.

۳- آغاز بخش چهارم کتاب توین‌بی - ص ۵۶

عمل نهائی «ترک‌های جوان» امر کاملاً نوپژه‌وری نبود و بهیچوجه تازگی نداشت. آنان اینکار را چند سال قبل (هنگامیکه «کمیت اتحاد و ترقی» جای رزیم «حییدی» را در قسطنطینیه گرفته، برمند سلطان

پایان سفر

عبدالحیید امیر اطوار عثمانی تکیه زده و قرار گذاشته بود، بوضع آن شهر سرو سامان بخشد) به مقیاس کوچکتری تسین کرده بودند. متغور نرین جنبه این شهر در آنزمان عبارت بود از قشوں سک‌های بی‌صاحبی که در اثر سالها اغماض مردم در کوچه پس کوچه‌ها زادو ولد کرده و تعدادشان زیاد شده بود واکنون وظیفه وقتگرانی را که شهرداری از تدارک افراد برای هصی آن اهالی کرده بود، انجام میدادند. ترک‌های جوان این وضع قاطلوب پایتخت خود را بطرز موثری اصلاح کردند. آنان بجمع آوری سک‌ها پرداختند و آنها را بجزیره‌ای متراکم واقع در دریای مرمره بودند تا از گرسنگی تلف شوند و ملهمایرا که قبلاً بوجود آورده بودند، در آینده حل شود. این سابقه را انور و یارانش هنگامی که در بهار گذشته به مسئله ارامنه فکر می‌کردند، از نظر دور نداشتند. برای ارمنیان نیز (یا افرادی از آنها که از تبعید جان سالم بدو برده بودند) در واقع قرار نداشت، همان تدارکی را که برای سک‌های استانبولی دیده بودند، فرامم سازند. برای اسکان نهائی آنان دو محل توسط دولت انتخاب شد قادر اختیارشان قرار گیرد. یکی از این دو محل عبارت بود از آبادی سلطانیه در منطقه بلوک قونیه واقع در مرکز آناتولی؛ و این انتخاب با در نظر گرفتن اصول علمی بعمل آمد. بود، زیرا آنامولی دشی است مسطح که پیامونش را در سمت دریا می‌لاقات کوهستانی پرآب و درختی که شهرهای ارمنی نشین در آن قرار دارند فراگرفته است، ولی در قلب آن که از ساحل دریا فاصله دارد بیابان برهوت و سوزانی واقع شده؛ که در آن حتی ایلات ترکمن نیز بزحمت بسو می‌برند. در سلطانیه هزار خانواده شهر نشین ارمنی جمع شده بودند. آنها پس از راه پیمائی‌های طاقت‌فرسا که طعم بیانگردی را با آنان چشانده بود، خسته و گرفته از مناطق مختلف به آنجا رسیده بودند. در میان این هزار خانواده فقط پنجاه فرد ذکور بزرگسال برای رفع نیازمندی‌های آنان وجود داشت. آنهم چنین خیل بینوا و مستحصل زن و بچه و معلولی که این چنین ناگهانی از هستی ساقط شده و خانه

و زندگی و اموال خود را لز داشت داده‌اند. برای تأمین و تدارک حوائج زندگی در این معیط - که برای آنان نیز بهمان میزان که برای نفوس طبقه متوسط شهرهای فرانسه و انگلستان غیرعادی است - نامنوس بود، همین تعداد اندک فرد ذکور وجود داشت.^۱ دولت با تأسیس این «کوچ نشین زراعی» دریابان بر هوت دن آسوده شد و دیگر درباره افراد آن کوچ نشین باکی بدل راه نداد. ولی سلطانیه بهیچوجه بدترین قتلگاهی که بازمانده‌گان نژاد ارمنی را به آن سپرده باشند، نبود. تعداد بیشتر آنان به‌سفری طولانی‌تر - بسوی جنوب شرقی - فرستاده شده، و در حلب مرکز حکومتی سوریه شمالی، برای پراکنده ساختن بین ایالات عربی مأمور آنها، متصرف شده بودند...»^۲

منطقه‌ای که این گروه از ارمنیان را بدانجا اعزام داشتند، از نظر اقلیمی یکنی از خشن‌ترین و غیرقابل تحمل‌ترین مناطق گیتی است. این منطقه که در طول تاریخ همواره مرکز وقوع سهم‌گین‌ترین حوادث بوده است، تقدیر چنین بود، که فوجیع‌ترین و هولناک‌ترین اینگونه رویدادها را، با سرفوشت غم‌انگیز از اینه در خود پیاده کند. قبل از ورود بمن ماجراهای هراس‌انگیز و تکاذل‌هندگانی که در این دیار بر ارمنیان گذشت، لازم است قبلًاً «باموقعت اقلیمی منطقه آتنا شویم»:

بین آناتولی و عربستان - نیمه شمال امپراتوری عثمانی و ضمیمه جنوب شرقی آذ - یک تضاد اقليمی سخت حکمرانی است. مرتفعات آناتولی از لحاظ فیزیولوژیکی شبیه اروپاست، و ارمنه‌ای که آنجا اقامت دارد نه تنها از لحاظ تمدنی که دارند اروپائی بشمار می‌روند، بلکه به‌اقليمی اساساً اروپائی - همان اقلیمی که در شبه‌جزیره بالکان و یا اتریش و مجارستان وجود دارد - معتقد هستند. ولی هنگامی که از آخرین مرحله این ارتفاعات سرازیر شویم، و با اینکه میر فرات را از سرچشمهایش در جبال ارمنستان تا دشتی‌ای بین النهرین دنبال کنیم، دفعتاً از اروپا خارج شده و به سرزمینی با مختصات نیمه استوائی وارد

۱- سمعت این جمله از سه منبع مختلف تأیید شده است: اول- شاهدمعینی کسریه «گزارش امنیکانی» دست داشته. دوم - نامه یک ارمنی بروگران که به یک تبعه آمریکانی نوشته و در شماره چهارم سپتامبر ۱۹۱۵ روزنامه ارمنی زیان «گویناک» انتشار یافته است. سوم - نامه ۱۵ ژوئن ۱۹۱۵ که از قطبانیه نوشته شده است و از آن به تفصیل نقل قول خواهد شد.

۲- قتلیکه منت - توبینی - فعل چهارم

می شویم. ما اکنون در عربستان شمالی هستیم که ماتند پلکان آمنی تا ترسیار عظیی تدریجاً به پائین کشیده می شود و به سوی جنوب شرقی و طرف خلیج فارس سرازیر می گردد، نا وارد یکی از شرջی ترین مناطق سطح زمین شود. (مقصود از عربستان شمالی که شکل آمنی تا تر است همان سرزمین بین النهرين و عراق امروزی است) این آمنی تا تر در مدت عمر خود شاهد حوادثی هولناک بوده است، ولی شاید هیچیک از آنها، از حادثه‌ای که هم اکنون - هنگامی که اقلیم گرم و سوزانش برای ارامنه‌ای که از اوستان مستدل خود در شمال آنجا تبعید می گردند و این تبعید بمنزله محکومیت به مرگ تلقی می شود - در آن بوقوع می‌یوتد، هولناکتر باشد.

شرح ذیر تعریفی است که یکی از ساکنان حلب هنگامی که ارمنیان را چون گله‌ای از این شهر می گذراندند و به قتلگاه می گردند شاهد عبور آنان بوده است و در باره این حادثه نقل می کند :

«شایعه شنیع سفر آخرت آنها، قبل از ورود خودشان، در اینجا چیزیه بود. ابتدا به این شایعه چندان توجهی نمی شد و کسی آنرا باور نمی کرد. ولی چون بیاری از پناهندگان اکنون وارد حلب می شوند، دیگر در باره حقیقت امر هیچگونه تردیدی باقی نماند. روز دوم ماه اوت قریب هشتصد نفر زن میان‌سال و بیرون، همراه کودکان کمتر از ده سال - از دیار بکر - پس از آنکه چهل و پنج روز در راه بودند بارقتانگیز ترین وضع قابل تصور و با پای پیاده وارد شدند. آنها و بودن کلیه دختران وزنان جوان را بدست گردها، غصب کلیه پول و مایسلکشان را تا پیش آخر، گرسنگی، معرومیت و انواع آلام و مشقات را مگزارش می دهند. وضع تاهنجار و دلخراش آنان را گویاترین شاهد شرح حال آنهاست.

من اطلاع حاصل کردم که چهار هزار و پانصد نفر از سو قورت برأس العین و دو هزار نفر از مزیره به دیار بکر، فرستاده شده و کلیه شهرهای یتیمی، ماردين، موصل، سوریک، مالاتیا، بسته، غیره ... از ارامنه تخلیه شده‌اند. مردان و پسران و بیاری از زنان بقتل رسیده‌اند و بقیه آنان را در سراسر کشور پراکنده گردیدند. اگر این‌ها و است باشد - که در صحت آن شکی نیست - حتی آن بقیه نیز طبعاً باید از خستگی، گرسنگی و ناخوشی هلاک شوند. حاکم

در الدور که اکنون در حلب است، می‌گوید پانزده هزار ارمنی در شهر وی وجود دارند. کودکان معمولاً فروخته می‌شوند تا از گرسنگی نمیرند؛ زیرا دولت علاوه آذوقهای نمی‌دهد.)

آنها را مانندسگهای مطرود قسطنطیه به حال خود رها ساخته بودند تا از گرسنگی بمیرند. این بود سرنوشتی که ارامنه برای آن ناگزیر بودند صدھا فرنست راه سنگلاخ تبعید را بیسایند. مرحله ماقبل آخر سرفوشت آنها در شهری واقع در مرادسو (که قبله وصف آنرا از قول یلک شاهد عینی نقل کردیم) باید بنظر بسیاری نهایت یینوائی و مذلتشار باشد. ولی اینجا در حلب آنها دچار سرنوشتی تیره‌تر بودند، و بدترین همه را هنوز در پیش داشتند. ما همراه با قام شوم در الدور، با این سرنوشت آشنا شده‌ایم. حلب در یلک واحد بیابانی قرار گرفته است. و رودخانه‌ای که آنرا متروب می‌سازد، در فاصله‌ای قریب یک روز سفر بسوی جنوب شرقی شهر در باطلاتها فرو می‌رود. این باطلاتها به نخستین گروههای واردین اختصاص یافته بود ولی تکافوی چنین گروه‌زیادی را نمی‌کرد و دسته‌های بعدی - بفاصله پنج روز سفر - از آنجا جلوتر رانده شدند و شهر در الدور مرکز حکومتی ایالت بعدی در مسیر رود فرات درحالی که رودخانه از میان دشت‌های سوزان آمفی‌تاکو عربی بسوی خلیج فارس روانه می‌گردد منتقل شدند.

قربانیان در این راه پیمانی دستخوش مهیبیتی دیگر، یعنی تعویض عذاب دهنده‌گان شدند. کردها در تپه‌ها باستراحت پرداختند و اعراب بدموی بایفای ادامه هش آنان پرداختند. ارمینیان - این قربانیان شهوت و نفرت متعاوزین - بهتر بود بجای آنکه باین طرز باطراف کشور کشانده شوند؛ همانجا در زادگاه کوهستانی خود بضرب گلوله می‌مردند و باین خفت و ذلت گرفتار عذاب و شکنجه نمی‌شدند. صدھا نفر از آنان در اثر رنج گرسنگی و هتك ناموس وحشیانه در مسیر راه جان سپردند و تقریباً کلیه آنها از فرط گرسنگی، تشنجی، ربو و هشدن توسط اعراب افزا در بیابانی که بآنجا گسل شده‌اند، در حال مرگ هستند. اعراب افزا بقول یلک شاهد دیگر خودشان در بیابان زاد و بومشان گرفتار قحط و غلا هستند. پس تکلیف این میهمانان ناخوانده روشن است... و بدین ترتیب آنها بعدر الدور رسیدند.

گزارش مشروحی از یک منبع بسیار موثق از آنچه در درالذور بوفوع پیوسته است دردست داریم و آن شهادت دوشیزه «بیانیه روهنر» مبلغ مذهبی سویی از شهر بال است. دوشیزه روهنر شخصی شاهد آلام ارامنه در درالذور بوده، و شرح مشاهدات خود را در نشریه «زونن آوفگانگ» (طلوع آفتاب) و اوگان «اتحاییه آلانی کلک برای امور خیریه میحیت در شرق» درج کرده است. قسمتی از مشاهدات وی که آنها را برشته نگارش درآوردۀ بشرح زیر است:

«در درالذور؛ شهری بزرگ در بیابان، قریب شش روز فاصله سواره از حلب. خانه بزرگی دیدیم که کلیه اطاقها، پشت‌بام و ایوانهای آن پر از ارمینیانی بود که بیشتر آنها زن و بچه بودند، با چند تغیر مرد. آنها روی جل و پلاس خود هرجا که می‌توانستند سایه‌ای پیدا کنند خوابیده بودند.

زندگی در اقلیم بیابان، برای این گوه‌نشینان بسیار دشوار است. روز بعد من یک اردوی بزرگ ارمنی که از چادرهای پوت بز تشكیل شده بود رسیدم. ولی بیشتر این مردم بدمعت در بیرون روی شن‌های سوزان در زیر آفتاب خوابیده بودند. عثمانیها بخاطر تعداد زیاد بیماران، به آنها یک روز استراحت داده بودند. از لباسان پیدا بود که روزی مردم مرتفع بوده‌اند. آنها اهل «گبن» - دهکده‌ای دیگر در نزدیکی «زیتون» - بودند، و توسط رئیس مذهبی خود رهبری می‌شدند. آنها هم اکنون از دفن یک زن جوان، مادر دختر بچه‌ای به ساله، فارغ شده بودند، به من التماس می‌کردند که این دختر بچه را با خودم ببرم.

کسانیکه تجربه‌ای از بیابان ندارند، نمی‌توانند مشقات حاصله از چنین سفری را در ذهن خود مجسم سازند؛ بیابانی برشیب و فراز و بدون سایه و سایبان، راه پیمانی بوفراز سنگلاخ‌ها زیر نابش آفتاب سوزانه، در حالیکه حتی عطش طاقت‌فرسا را از آب گل‌آلود فرات که در معاذات جاده به فاصله‌ای نزدیک جریان دارد نمی‌توان تسکین داد.

روز بعد، با اردوی دیگری از این ارامنه اهل «زیتون» برخورد کردم. همان مشقات وصف ناپذیر بود و همان شرح پرشانی و یینوالی می‌پرسیدند:

(چرا ما را یکباره نمی‌کشند تا از این رنج و مشقت آسوده شویم؟ چرا زجر لشمان می‌کشند؟ روزهایت که آبی برای نوشیدن نداریم و بچه‌هایمان از تنگی هلاک می‌شوند. شب عرب‌ها به‌ما حمله می‌کنند. هرچه داریم می‌زند. رخت و لباسان را که بزحمت همراه آورده‌ایم می‌درزند. دخترانهای را بزود می‌دینند. زن‌هایمان را مورد تجاوز قرار می‌دهند. هر کدامیان را که توانیم راه برویم زاندارها کش می‌زنند. بعضی از زن‌هایمان خودشان را از روی تخته‌ستگها به فرات می‌اندازند تا ناموسشان را نجات دهند. بعضی‌ها پجه به‌غفل بروندخانه می‌جند...).

شرح همین فجایع را با اختصار در مقاله‌ای که (قبله) به آن اشاره شد پروفسور هاگوپیان بروزنامه «ارمنستان» چاپ مارسی داده، که در شماره‌هی مرخ اول سپتامبر ۱۹۱۵ آن درج شده است وطن آن می‌خوانیم:

«این مردم بدینه تبعیدی را (که قسم اعظمشان از اهالی «زیتون» هستند) بطور کلی در دو میان نگاهداشتند. یک قسم از آنها را در یک منطقه باتلاقی که قبله بعلت مalariaی مهلك غیرمسکون مانده بود، جای داده‌اند. در سورتی که بقیه آنانرا به محلی بمراب فاسالم تو در جهت خلیج فارس (که همان درالذور باشد) رانده‌اند؛ که از بین طاقت‌فرسات، التنس کرده‌اند که بهسان باتلاق‌ها باز گردند. با این تفاوت انتقال آنها موافقت نشده است...». معهذا در آن باتاق‌ها هم جز مرگ مفری برای نجات وجود نداشت (مالاریا بعلت فقدان کامل خوارک و مامن به آنها لطیه فراوان می‌زند. پذیرفتن این ادعا که دولت وانسود می‌کند بخاطر تشکیل یک «کوچ‌نشین» به اعزام آنها باین منطقه مبادرت کرده؛ واقعاً مسخره است. این چنوع کوچ‌نشینی زراعتی است که اعضاً آن نه خیش در اختیار دارند؛ نه بذر؟ آنها را دست خالی با آنها فرستاده‌اند. نه جا دارند، نه نان...»^۱

همان شاهد اظهار می‌دارد: «هنگامی که پناهندگان ابتدا به لب آمدند نفوس مسیحی برای آنها خوارک و پوشانک خربیدند. اما «والی» اجازه نداد آنها با پناهندگان تماس بگیرند. او وانمود می‌کرد که آنها همه چیز دارند و از کل بی‌قیاز هستند. ولی چند روز بعد مردم به کسکی که قصد داشتند

۱- گزارش کمیته امیریکائی

سیادرت و رفیعند و نیازمندی‌های آنانرا تأمین کردند. بعارت دیگر قشة دولت، توسط مسیحیان محلی بر اثر سماجت و اصراری که بکار می‌بردند بزیرهم خورد. ولی فقط برای مدتی کوتاه...»

لغوس ارمنی سیلیس که با الات حلب، در الدور، و دمشق تبعید شده‌اند، حتی از گرسنگی خواهند مرد.

دولت طبق اطلاعات حاصله از این‌که قبول این پیشنهاد که بگذارد تمداد قاییز ارامنه طلب و اورفا در اوطنشان بعانتد، امتناع ورزیده است، تا مبادا آنها به برادران بدپختشان که بتولی‌تر رانده می‌شدند کش کنند. اسقف ارامنه سیلیس که هنوز در حلب است به توزیع کمکی که ما برایش فرستاده‌ایم اشتغال دارد...»

شرح فوق از نامه مودخ ۱۵ شهریور ۱۲۹۴ ش (اویت ۱۹۱۵) است که به یک مقام روحانی ارمنی در یک کشور بیطرف نوشته شده و ما از آن بارها نقل قول کرده‌ایم. این شرح نشان میدهد، که اسقف ارامنه سیلیس، که برجسته‌ترین نماینده ملت خود در آن ناحیه بود، هنگامیکه کمل ارامنه محلی قطع شد، شخصاً باوردن کمل برای تبعیدی‌ها پرداخت. شرح مذکور با نامه‌ای که قبلاً در تاریخ ۲۹ شهریور ۱۲۹۴ ش (۱۵ زوئن ۱۹۱۵) از قسطنطینیه نوشته شده و در تاریخ ۲۸ اویت توسط روزنامه ارمنی «گوچناگه» چلپ نیویورک اشاره یافته مطابقت دارد. در نامه اخیر الذکر راجع به مطلب مورد بحث‌چنین نوشته شده است:

«در میان هزار خانوارهای که بسلطانیه تبعید شده‌اند بزحمت مسکن است پنجاه هزار مرد وجود داشته باشد. این سفر را اکثر آنسان پایی پیاده طی کرده‌اند. بعضی از پیرزن و کودکان در راه تلف شده‌اند. زنان جوان بپمدار به مقصد فرسیله و همانجا در کوههای بین راه جامانده‌اند. حتی دو این لحظه، در محل تبعیدشان، این مردم تبعید شده روزی ده دوازده تن قربانی می‌دهند. اینها هر اثر ناخوشی و گرسنگی هلاکت می‌شوند. در حلب فعلاً روزی ۳۵ لیره (عثمانی) لازم است تا به مردم تبعید شده فقط نان خالی رسانده شود. حالاً تصورش را بکنید که وضع آنها در بیابان‌هایی که حتی اعراب بومی آن گرفتار قحط و غلا هستند چه خواهد بود و چه برسشان خواهد آمد..»

مبلغی پول از قسطنطینیه برای استفاده ارامنه سیلیس که اکنون در حلب شاهد بینائی و عذاب ملت خویش است فرستاده شده. اینجا لائق مقامات اجازه توزیع کمک بین بدبخت‌ها را می‌دهند. در سلطانیه تاکنون چنین امکانی دست نداده است که کمکی در دسترس آنان قرار گیرد، زیرا دولت علی‌رغم مجاهدات سفارت امریکا از صدور اجازه این کار استکاف می‌ورزد.»

این مجاهدات بشر دوستانه خارجی مصرآ بعمل می‌آید، ولی تیجه‌ای به‌بار نمی‌آورد. «باهاگك» روزنامه دیگر ارمنی در تاریخ ۹ سپتامبر چنین می‌نویسد: «کمیونی مرکب از پنج نفر عضو از امریکا بقسطنطینیه عزیمت کرده‌اند تا به‌ارامنه مستاصل کنند. این هیئت خواستار آن است که در داخله کشور سفر کند و با وضع آوارگان در محل‌های مربوطه از نزدیک آشنا شود، تا بتواند اقدامات مقتضی را بعمل آورد، ولی دولت عثمانی از صدور چنین اجازه‌ای با آنان امتناع ورزیده است.»

بدین ترتیب دولت ترکیه جواز، وقتی که بازماندگان ارامنه را به «کوچ-نشین‌های زراعتی» روانه ساخت، جلوی هرگونه کمک را که ممکن بود در آخرین لحظات قربانیان را از حل کامل «مسئله ارامنه» نجات دهد، کاملاً گرفت.

چنین بود و توس مطالب ماجرای غم‌انگیزی که برسر نقوص ارامنه (که فقط هشت ماه قبل در کمال آسایش و رفاه در شهرها و آبادی‌های امپراطوری عثمانی بسر می‌بردند) آمد. و ما مطالب خود را مختصرآ به‌یاز جریان «عادی» جنایت و بشرح این «قته» همانطور که توسط دولت در قسطنطینیه ترتیب یافت و بطور کلی بدست مرئویین محلی آنها بمرحله اجرا در آمده است محدود ساخته‌ایم. ما بطالب مبالغه‌آمیزی که درباره این فجایع موجود است اشاره نکرده‌ایم. معهداً این جنایت - در بسیاری از موارد - در اثر ابتکارات خاص حکام عزور و بخصوصاً اعمال نگین زاندارهای وحشی، از آن سرحد «عادی» براتب تجاوز کرده و بعد افراط رسیده است. مثلاً قبل از آنکه به قصابی کردن مردان ارمنی بپردازند، درباره آنها شکنجه‌هایی را که مرسم قرون وسطی بود، مرتكب شده‌اند بعنوان نمونه شرح زیر را که یک نفر از اتباع خارجی مقیم آناتولی تعریف کرده، و توسط بسیاری از افراد دیگر

- نه باین تفصیل - تأیید شده است، قتل می‌کنیم:

«روزی بخانه‌ای فرا خوانده شدم، و در آنجا شمدی را که از زندان خارج شده بود برای شش فرستاده بودند، مشاهده کردم. خود را بوقوف برماجراء علاقمند نشاند ادام، و بهاری دو شخص بسیار مورد اعتماد - که خود مشاهد قسمی از ماجراء بودند - از حقیقت آگاه شدم. که شرح آن بقرار زیر است:

«زندانی را در اطاقی قرار می‌دهند. دو نفر را زندارم در دو طرف وی، و در زندارم دیگر در انتهای اطاق می‌ایستد. زندانی را چوب‌فلک می‌کنند و هریک از زندارم‌ها به نوبت تا رمق در پذیر دارند بزندانی نازیمانه می‌زند. در زمان رومیان حداقل ۴۰ ضربه تازیانه زده می‌شوند. اما در اینجا، دویست، سیصد، پانصد و حتی هشتصد ضربه می‌زنند. پاهای زندانی در اثر ضربات پیاری که برآن وارد می‌آید ورم می‌گیرد و بعد می‌ترکد. آنوقت زندانی را نزد سایر زندانیان باز می‌گردانند. زندانیانی را که پس از واردآمدن این ضربات از هوش می‌روند، با ریختن آب سرد بر سر و روی آنها دوباره بهوش می‌آورند.

روز بعد، و یا دقیق‌تر گفته شود، همان شب (زیرا در «...»^۱ نیز مانند «...»^۲ کلیه فجایع در شب انجام می‌گیرد) دوباره علی‌رغم آماس و جراحت پاهای زندانی، او را به گلک می‌بندند و باز هم ضربات مفصلی برآورده می‌سازند. من در آن هنگام در «...»^۳ بودم، ولی در آن زندان نیز، تعداد می‌نفر زندانی بسیار می‌بردند که پاهای کلیه آنها همین وضع را داشت و بنحو دردناکی سوزش می‌گرد که لغب بینی پا اجتناب ناپذیر بوده‌پایی بعضی‌ها را هم قبل از بریده بودن مه می‌گیرد. علاوه بر چوب‌فلک از وسائل دیگری نیز از قبیل گذاشتن آهن داغ روی قبه سینه برای شکنجه افراد استفاده می‌شد...»^۴

ولی شاید شنیع قرین برنامه رسمی را حاکم طرابوزان مرتكب شده باشد.
«عده‌ای را در موقع مختلف سوارقایق‌ها می‌کردند و بسوی «...» می‌فرستادند

^۱ ۲ و ۳ - آرنولد تونین، چند اسنوس شهرها و اشخاص را با خالی گذاشتن آنها معرفی می‌کند.
^۴ - گزارش کیه امریکانی - مشاهده‌یگری که در عین گزارش به نظر مطالبه می‌باشد شده اعلام میدارد که: «چوب‌فلک کرا را یکارا یکارا می‌گزینند و همین لزمه داغ درونش ... در هشت موارد چشم‌های قرهانیان را از حلقه پیرون می‌کنند». - لرستان گزرش

احتمال کلی این است که اشخاص مذکور را در رودخانه غرق می‌گرده‌اند. طی روزهای اول مردانی را که گمان می‌رود اعضای کمیته ارامنه بوده باشند، در پلت قایق بزرگ یا دوبه سوار کردند و بسوی «....» روانه ساختند. دوروز بعد یک تعریف‌بیانی روس «یکی از همان مردانی که در دوبه سوار کرده بودند» در حالیکه سرو صورتش بسختی مجروح بود و از فرط جراحات وارد شناخته نسی شام در «....» به خشکی باز گشت.
www.golshan.com

مرد بدیخت که مشرف بیوت بود تنها کلمه‌های را که توانست از گلویش خارج سازد این بود: «بوم . بوم!» او از طرف مقامات مربوطه توقيف و به بیمارستان شهرداری اعزام شد، و روز بعد در آنجا درگذشت. یکی از اتباع عثمانی می‌گفت که با این قایق در نزدیکی «....» با قایق دیگری که زاندارم‌ها در آن بودند و پس از مباردت بقتل کلیه مردان و افکنند آنها به‌آب از ماموریت خود باز می‌گشتهند، برخورد کردند. آنها فکر می‌کردند که همه آن مردان را کشته باشند، ولی این روس قوی‌هیکل و سخت‌جان که فقط مجروح شده بود، بدون آنکه زاندارم‌ها متوجه او شده باشند، به ساحل شناورده بود. تعدادی از این قایق‌ها در حالی که مردانی را در آنها اباشته بودند، از «....» عزیست می‌کرد و معمولاً پس از چند ساعت خالی باز می‌گشت.^۱

این شرح از استشهادی که در گزارش کمیته امریکائی مندرج است تقل شده و صحت مطالب آنرا منابع بیشمار دیگری تأیید کرده‌اند. مطالب مذکور در سراسر امپراتوری عثمانی دهان بدھان می‌گردد و شواهد آن مسلمان مجبوب کننده است. همان شاهد بشرح مطالب خود چنین ادامه می‌دهد: «تعدادی جسد زن و بچه را اخیراً آب به ساحل شنی زیر دیوارهای صومعه ایتالیائی‌ها آورده بود، و توسط زنان یونانی در همان محلی که دیده شد دفن شده است.»^۲

کلیه این فجایع^۳ اعم از جنایات سلم و برنامه -

معاذیر ناموجه

ریزی شده و یا پیرایه‌های محلی آن، (ابتکارات دژخیمان محلی) هردو بدون هیچگونه انگیزه و دلیلی بر ارامنه نازل شد. دولت جبار و مستمر عثمانی محتملاً پاسخ می‌دهند:

«ما در حال جنگ بودیم . برای بقای خودمان می‌جنگیدیم . ارامنه به پیروزی دشمنان ما دل بسته بودند . و توطنه می‌کردند تا آن پیروزی را میسر سازند . آنها در منطقه‌ای جنگی در کمال آزادی دست به خیانتی زدند و ما ناچار بودیم علیه آنها با اشتباط نظامی رفتار کنیم .» ولی چنین معاذیری کاملاً^۱ ماقابل حقایق مغایرت دارد . این اوصانه در منافق جنگی سکونت نداشت . هیچیک از شهرها و آبادیهایی که آنها بطریق دقیق و طبق برنامه از آنجابه سوی مرگ تبعید می‌شدند بهیچوجه بهمفر خصومتها و زدو خوردها نزدیک نبود . آنها همگی در داخله آناتولی بودند که از جبهه قفقاز و از بغاز داردانل یاک نسبت دور بود . امکان تشریط ماضی آنان با ارتشهای متفقین بهیچوجه وجود نداشت ، و بهمین ترتیب این امکان نیز که خود آنها علیه طفیان برافرازند ، ابداً می‌برد . زیرا دارای جامعه مشکلی نبودند ، بلکه در کشوری پهناور بصورت گروههای کوچک پراکنده بسی بودند و در همه جا در مقایسه با همایگان عشانی خود کاملاً در اقلیت محض بودند . قدرت کشوری و لشکری بظهور درست در یاداختیار عشانی‌ها بود . وهیچگونه احتلال توسل بهزور از جانب ارامنه ابداً مطرح نبود باید تکرار شود که این مردم شهنشین ارمنی اساساً مردمی مسلحون ، سنت پیشه ، و فعال بودند ، که احوالاً با اسلحه سرو کاری قداستند و مانند شهنشینان اروپای غربی با فکر خشنوت و اهانت زور یگانه بودند . دولت عشانی امکان ندارد که بتواند جنایات خود را بتعواز «اقدامات بازدارنده» تغییر ماهیت دهد . زیرا ارامنه آنقدر از چنین عوالمی دور بودند و آنقدر از طرح جنایتی که دولت برایشان در نظر گرفته بود ، بی خبر بودند که حتی پس از آنکه دولت در حقیقت جواز مرگشان را – با اعلام تبعید آنها – صادر کرد : علاوه^۲ هیچگونه مقاومتی از خود نشان ندادند . در واقع فقط دو مورد پیش آمد کرد که ارامنه علاوه^۳ با نقشه تبعید مخالفت کردند : یکی مخالفت موقفیت آمیز انطاکیه بود که در آن دهالین ارمنی به تپه‌ها رفتند و مدت هفت هفته پشت بمدریه جنگیدند . تا آنکه تپریا بطریق معجزه آسا نوسط ناوگان فرانسه نجات یافتند . موید دیگر : عملیات قهرمانانه و در عین حال نویمیانه «شایین قره‌حصار» – شهری واقع در اراضی پشت ساحل طرابوزان – بود که در آنجا چهار هزار نفر ارمنی با شنیدن خبر تبعید خود اسلحه بدست

مُحرقتداز او سط ماهمه تا آغاز روزئیه باس ریازان عشانی به زد و خورد پرداختند.^۱ در برابر این مقاومت، عثمانی‌ها به اعزام افراد و مهمات پرداختند و شهر را با آتش توپخانه متصرف شدند. در نامه‌ای که بمقام روحانی ارامنه نوشته شده و قبله نیز با آن اشاره کردیم، درباره این واقعه چنین گزارش شده است: «قره‌حصار بمباران شد، و کلیه نقوص آن اعم از ساکنان شهر و روستائیان نواحی اطراف، بدون استثناء - حتی خود اسقف - در کمال قساوت قتل عام شدند.» این واقعه کاملاً نشان می‌دهد که عثمانی‌ها از ارامنه کمترین راهنمایی نداشتند و معاذیرشان اساساً ناموجه بوده است، بازنیان می‌دهد که چگونه بعض اینکه فرمتی دست می‌داد، در کمال اشتیاق و با سریع ترین وسیله به قلع و قمع آنان مبادرت می‌ورزیدند.

دولتی که رفتارش نسبت به ارامنه نویید و متأصل شهرها، که کاملاً مطیع و آرام بودند و در حسن ظن آنها هیچگونه تردیدی نبود، براین منوال بود که با شرحش آشنا شدید، معلوم است که با دهاتینی که باندازه هیگناز شهر نشین خود رام و نرم نبودند، چه رفتاری خواهد داشت. در این مورد دولت دیگر لازم ندید، که بکتمان نیات پلید خود پردازد و جنایات را در پس پرده تبعید بمرحله عمل درآورد. بلکه دهقانان را بدون آنکه منتظر احضار آنان برای تبعید شود، علناً و در کمال بی‌پرواپی مورد حمله قرار داد و کلیه آنانرا بدون استثناء از دم قیمع هلاک گذراند. چنین بود رفتاری که «زیتون»، ارمنی‌نشینی که مدت هشتاد سال در میان کوهستانهای مشرف بر دشت سیلیس، ساکنان آنان در کمال رفاه و استقلال در آنجا زندگی کرده بودند.

اهالی زیتون از این حیث که اغلب مسلح بودند، بر سایر ارمنیان برتری داشتند و بنظر می‌رسد که از قبل خود را برای مواجهه با تلاش مرگ - مرگی که برایشان مقدار شده بود - آماده کرده باشند. ولی گفته می‌شود که آنها را نیز با این وعده که «اگر تسليم شوید، برادران بلادفاع شما که در آبادی‌های دشتهای واقع در پیرامون کوهستان آنان بسر می‌برند، بعاظطر تسليم آنان از نابودی معاف خواهند کرد» همگی را خلم‌سلاح کردند. اما مسلم است بعض

۱ - دولت از سالها بیش از دهاده شدیدی بعمل آورده بوده، تا از سعترین ارامنه بدائله جلوگیری کنند.

آنکه عثمانی‌ها به مهد خود که خلم سلاح این ارامنه سلحشور کوه‌نشین بود موفق شدند، قول خود را نزیر پا نهادند و قهرمانانی را که در کمال جوانمردی تسلیم شده بودند، ناجوانمردانه تا آخرین لهر قتل عام کردند.

«پرده‌ای خونین بر فراز زیتون گشته شد. ذخایر جنگی این کوه‌نشینان شجاع، در این سال جنایت‌بار و خاطره‌انگیز تسلیم شد. آنها بعنوان پیروان وفادار و بازماندگان سلسله «روپنیان»، تا آن زمان زادگاه خود را مصون نگاه داشته و در کمال موقتی در برابر دستبرد عثمانی‌ها بموطن خوش استادگی کرده بودند. سرانجام در اثر مواجهه با نیروهای سنگین عثمانی مغلوب شدند و اکنون استحکامات زیتون بدلت دشمن افتاده است.

بنظر می‌رسد، پس از آنکه نقشه‌ای که عثمانی‌ها در زمستان گذشته برای لشکرکشی علیه کانال سوئز طرح کرده بودند، بهشت انجامید، جمال‌پاشا فرمانده ارتش سوریه، قوای عظیمی از ارتش تحت فرماندهی خود را به زیتون هدایت کرده باشد. مردم زیتون بسرعت در دژهای خود سنگر گرفتند و علیه دشمنی که تعداد افرادش بی‌نهایت از آنها بیشتر بود و به توپخانه‌سنگین مجهز بودند، مدتی نزدیک به سه ماه با این امید که بسوق قوای کمکی برای آنها بر سد جنگیدند، ولی هیچ گونه کمکی برایشان نرسید و آنها تا آخرین فشنگی که در دست داشتند جنگیدند. در اواخر ماه مه (اواسط بهار) بود که عثمانی‌ها زیتون را بتصرف درآوردند، و کلیه ساکنان آنرا بدون استثناء قتل عام کردند. هفته می‌شود که چندصد پیروز نباشند و تعداد دیگری بدشتهای بین النهرین تبعید شدند، که طبق گزارش‌های واصله دستخوش شکنجه‌های بسیار گرم بودند، شکنجه‌هائی که قبل از شهادت و توصیفی که در شیوه «روهنر» از آن یاد کرده است، برچگونگی آن آگاهی یافته‌ایم. و اگر نویسنده‌ای - که هم اکنون مطالعه درباره «زیتون» از نظر شما گذشت - از شرح هولناکی که در شیوه «روهنر» درباره «درزور» نوشته است اطلاع می‌داشت، بشدت و خشونت‌کار براتب بیشتر و بهتر بی می‌بود.

این ماجرا، همانطور که در شماره ماه ژوئیه نشریه «آرارات» چاپ لندن مندرج است، پایان کار زیتون بود. زیتون بدین ترتیب نابود شد، ولی کم دورتر از آن، و در جهت شرقی منطقه مورد بحث، جامعه روستائی دیگری

بنام «ساسون» در مقابل قاتلان به استقامت پرداخت و آنان را به تنگ آورد. ساسون از چهل آبادی ارمنی تشکیل شده و در تپه هایی که ناحیه علیای دجله را از مصب مرادسو جدا می سازد، واقع شده است، «ساسون» قرنها با حالتی نیمه متقل موجردیت خود را تقریباً بدون آنکه نیازی بخارج داشته باشد، حفظ کرده و از این لحاظ موجبات حسد دولت عثمانی و غبطه همایگان کرد خود را - که به اندازه آنان مرغ نبودند - برانگیخته بود. در «ساسون» قبله عبدالحسید سلطان عثمانی در سال ۱۲۷۴ ش (۱۸۹۵) مقدمتی به قتل عام اهالی دست زده بود و در ماه خرداد ۱۲۹۶ (مه ۱۹۱۵) نیز ترک جوان در صدد برآمد تا آنجارا نیز ماقت زیتون بكلی از میان بردارد.

در تاریخ ۱۵ سپتامبر، روزنامه ارمنی «افق» - چاپ تفلیس - بدرج شرح زیر که از پاسگاه مرکزی «اکدیر» واقع در سرحد روس و عثمانی برای روزنامه ارسال شده بود پرداخت:

«... مرد جوانی که موفق شد در تاریخ دوم ماه اوت از آبادیهای ساسون بگیرید، اطلاعات ذیل را درباره آن منتهی گزارش میدهد: «ساسون هم مورد بازدید قانلین قرار گرفت. آبادیهای دشت عموماً به تاراج رفته و ویران شده است. روبن (یکی از سران نیروی مقاومت ارمنیان) هنوز با یاران شیردل خود، که گروهی کوچک ولی دارای روحیه ای قوی و شکست ناپذیر ند، در کمال رستادت با دشمن خونخوار مبارزه می کند و در بواب مرد جوان استقامت می ورزد. ولی وی آخرین روزهای تلاش خود را ملی می کند. برای نجات او و یارانش باید بدون درنگ مقادیر فامحمدودی اسلحه و مهمات در اختیار آنان قرار گیرد...»

ساسونیها افراد با استعدادی هستند. آنان حتی یاد گرفته اند که از مولد طبیعی و معدنی باختن مهمات پردازند. ولی متأسفانه زیر آتش سنگین سربازان عثمانی قرار گرفته اند، همه کردها نیز علیه آنها مبارزه می کنند. مسکن است هر لحظه خبر سقوط ساسون بر سر و بدین ترتیب پانزده هزار نفر ارمنی دیگر، بطرزی فجیع نابود شوند زیرا عثمانی ها ارامنه انگشت شماری را که در وضعی قرار دارند، که می توانند از خود دفاع کنند، تا آخرین نفر ریشه کن خواهند ساخت. معهذا تنها گناه زیتون و ساسون، همانا زندگی مرغه غبطه آمیز مردم

آن سامان بود. گناهی نابخشودنی که از باطلی به جنگ مداشت، زیرا در مورد این مردم نیز ماتند سایرین بهانه «منطقه جنگ» عذری کامل‌ا ناموجه است و بهیچوجه واقعیت ندارد. فقط در یک مورد می‌بینیم که مسکن است نشانه‌ای از این توجیه بخورد و آن ارامنه مقیم خود قسطنطینیه و با حول و حوش نزدیک باز هستند. این ارامنه شاید بالاضbat ترین و ساعتی ترین افراد امپراطوری عثمانی باشند معهذا چون دروضعی قرار داشتند که امکان تباری آنها با قوای متفقین در داردائل وجود داشت، لذا، لختی بررسی روبه آنها خواهیم پرداخت، تا معلوم شود که آیا ملاحظات نظامی لااقل در اینجا انگیزه واقعی تبعید آنان بوده است یا خیر؟.. مدارک فراوانی از این حقایق در اختیار ماقرار دارد:

در «آدریانوپل»، بدستور دولت، کلیه کارمندان ارمنی مؤسسات دولتی و ملی و مالی از کار خود منفصل شده‌اند. سربازان عثمانی که از سایر مناطق باشنجا آورده شده‌اند، مرتکب فجایع بیسابقه‌ای می‌شوند. ارامنه مرتبأ در معرض آزار قرار می‌گیرند قریب پنجاه تن از ارامنه شهر زندانی شده و یا تبعید گشته‌اند. مسافت ارامنه بخارج از کشور و یا حتی ایالات داخلی منوع شده است.

ارامنه «کشان» تبعید شده‌اند. قایقرانان ارمنی «سیلیسوردی» با تهم رساندن اجناس و آذوقه بزیر در بائی‌های انگلیسی زندانی شده‌اند. کلیسا و صومعه ارامنه در «دیموتیکا» را دولت ضبط کرده است. به ارامنه این منطقه دو هفته مهلت داده شده تا بجای دیگری کوچ کنند. برای تبعید ارامنه «مالگارا» نیز همین دوهفته مهلت داده شده است. منازل آنها توسط عثمانی‌هائی که از صربستان مهاجرت کرده‌اند، اشغال خواهد شد. ارامنه «چرلو» نیز تبعید شده‌اند.)

شرح فوق از نامه‌ای که از قسطنطینیه نوشته شده و در شماره سورخ ۲۸ اوت روزنامه ارمنی «گوچناک» چاپ نیویورک انتشار یافته، تقل شده است، و ما می‌توانیم دنباله ماجرا را در «نامه‌ای یک مقام روحانی»^۱ که قبل از آن

۱ - این نامه در ای تاریخ ۱۵ اوت است و جای این نسبت بنامه قبلی که در ۲۸ اوت در نیویورک انتشار یافته، با توجه به محتوی که برای رسیدن نامه از قسطنطینیه به مریکا لازم است تازه‌تر بوده و بهار است. نیزگردد تی بعد از نامه مذکور نوشتندۀ است.

بکرات یاد شدعاست تعقیب کنیم :

«این هشہ هم اکنون در حول و حوش قسطنطینیه بعرض اجرا در آمده است. دستیحات ارامنه منطقه «ایسمید» و ایالت «بورسا» در حالیکه قلبها و مایسلکشان را پشت سر گذاشته‌اند، اجباراً بین النهرين رانده می‌شوند. سکنه آدابازار، ایسمید، گلگوه، آرمacha، و حول و حوش آن - (در واقع سکنه کلیه آبادی‌های منطقه ایسمید، به استثنای «باغچه‌جیک» که در آن نقل و انتقالات چند روز به تهیق افتاد) همه را بهمین ترتیب منتقل کرده‌اند...»

اکنون نوبت قسطنطینیه است. مردم که بطرز عجیبی وحشت‌زده شده‌اند، لحظه بله‌خطه منتظر اجرای حکم تبعید خود و رهپار شدن بسوی سرنوشتی مرگبار هستند. توقيف‌های بیشماری انجام می‌گیرد، و کسانی که توقيف می‌شوند، آنانرا بلاذرگ از پایتخت می‌رانند. مسلم است که اکثر آنان زنده نخواهند ماند. ناکنون فقط کسی جزء ودکاندارانی که متولد ولایات بوده‌اند، ولی مقیم قسطنطینیه هستند؛ از جمله (شن اسم بعنوان نموده ذکر شده‌است) از پایتخت اخراج شده‌اند.

کوشش‌هائی بعمل می‌آید، تا لااقل جان نفوس ارمنی قسطنطینیه از این قلع و قمع هولناک ملت ارمنی نجات یابد تا بدین ترتیب ما بتوالیم لااقل برای مسئله ارامنه‌ Osmanی درآیده نقطه اتکائی و دلیل قانع‌کننده‌ای دردست داشته باشیم...» ولی در اینجا نیز همه کوشش‌هائی که بعمل آمدی‌بی‌نتیجه بود. حمله مقدماتی بر ارامنه پایتخت از ۱۵ ژوئن آغاز شد، و پیستویش تن از برجسته‌ترین نمایندگان آنان پسر از قرائت حکم دادگاه نظامی^۱ در انقار عمومی بدار آویخته شدند. هرچند این امر انجام گرفت معهداً این قربانیها برای مصون ماندن سایر همکنان از خطر مرگ کافی نبود. با همه اینها، دولت زمان اجرای شهه‌های شیطانی خود را پنهان می‌داشت؛ و همه با ترس و اضطراب منتظر آن بودند، تا هر لحظه دچار سرنوشتی مشابه شوند. تا آنکه روز نامه «گوچناگ» در شماره ۸ سپتامبر خود چنین گزارش داد:

«در کلیه محلات قسطنطینیه، به تهیه صورتی از اسامی ارامنه پرداخته‌اند. فهرستهای جداگانه‌ای ترتیب داده‌اند، و نام کسانی را که از ارمنستان بقسطنطینیه

۱ - اسامی بیت تن از آنان در شماره ۱۰۰ زوئیه روزنامه آثارات، انتشار یافت.

مهاجرت کرده‌اند در بک لیست و نام آنهایی را که در خود پایتخت متولد شده‌اند در لیست دیگری ثبت می‌کنند. گمان می‌رود در صلیق هستند، آنهایی را که از ارمنستان به پایتخت آمده‌اند، از آنجا تبعید کنند...»

پس از این واقعه، برگشت حوادثی بوقوع پیوست. در پنجم ماه سپتامبر روزنامه «افق» - چاپ تفلیس - تلگرافی را که از بخارست دریافت داشته بود، بشرح ذیل منتشر ساخت:

«عثمانیها کار قلع و قمع را ادامه می‌دهند. از قسطنطینیه مردان ارمنی را تبعید کرده‌اند. ده هزار نفر مرد ارمنی هم اکنون در جیال ایسمید قتل عام شده‌اند...».

نقشه دولت یکبار دیگر بمرحلة اجرا درآمد! پس از خواندن این خبر تعجب خواهیم کرد، اگر از سایر منابع نیز واقع شویم، که زنان و مردان ارمنی «قسطنطینیه» و «تراس» برای آباد ساختن «کوچ نشین زراعی» وارد بیابان آناملولی شده‌اند.

بدین ترتیب ارامنه سایر ولایات نیز بهمان سرنوشت فجیع برادران آناملولی خود دچار شدند: «ارامنه قایقران سیلیسوری ممکن بود، به زیردریائیهای انگلیسی سیورووات رسانده باشند!» این امر بهاء‌ای بیش نبود. ولی انگیزه اصلی محظوظ نمی‌شد. اعلامیه دولت مبتنی بر اینکه «منازل آنها توسط پناهندگان ترکی که از سریستان کوچ کرده‌اند، اشغال خواهد شد» از راز این انگیزه پرده بر می‌دارد. و لازم است خودستائی مطلع‌ییک را نیز باز دیگر در اینجا خاطرنشان سازیم، که در کمال مباهات گفت «پس از این دیگر تا پنجاه سال مثله ارمنی وجود نخواهد داشت...»

انگیزه قلع و قمع ارامنه فقط پالساختن سوزمین عثمانی، از وجود آنان بود و بس. «زیرا موطن ارامنه دیگر آنها را باز نخواهد شناخت و عثمانیها وارث مسکن و موجودیت آنها خواهند شد.» هنگامیکه مدارک خود را در پرتو این انگیزه مروء می‌کنیم مشاهده خواهیم کرد، که نشانه‌های چنین سیاستی با نظم و ترتیبی شیطانی نسودار می‌شود.

«چهار منطقه از ارامنه تخلیه می‌گردد. مهاجران بوسنیاک جای ارامنه‌ای را که بین ترتیب تبعید شده‌اند اشغال می‌کنند. عثمانیها از باده غرور کاملاً

سرست هستند...»

«بیش از بیست هزار ارمنی که از یک ایالت مجبور به مهاجرت شده‌اند، در بیانها میان ایلات و عشایر بدروی افکنده شده‌اند و منازل و باغات واراضی مزروعی و املاک آنان به ترکان مهاجر واگذار شده است. این مردم بدبخت و مستحصل که از هستی ساقط شده، وکلیه اموالشان را از دست عیان بیرون آورده‌اند حتی از تکور نیز برای دفن مردگان خود معروف هستند.»^۱

«بمحض آنکه ارامنه تبعیدی از خانه‌هایشان رانده شدند، مهاجران «تراس» به غصب خانه و زندگی آنان پرداختند. آنها که اجازه نداشتند چیزی از مایملک خود را همراه ببرند، بچشم خود شاهد بودند که چنونه اموالشان بدست اغیار می‌افتد. اکنون باید قرب بیست تا بیست و پنج هزار نفر از عثمانیان باین شهر آمده باشند و نام شهر نیز بنظر می‌رسد که به لیک نام عثمانی تبدیل یافته باشد...»

سه شهادت فوق از «گزارش کمی امریکائی» نقل شده و اکنون خلاصه‌ای از نامه‌ای را که در آن نوشته شده و تاریخ آن هشتم ماه ژوئیه است، و حوادث مورد بحث را بطرزی بسیار مشروح‌تر نقل می‌کند، ذیلاً منعکس می‌کنیم:

«دو نفر مبلغ مذهبی دارای ملیت بیطرف؛ که با آنان شخصاً آشناشی دارم دیروز از آتن عبور می‌کردند. آنها با اظهار اینکه وضع ارامنه در «سیلیس» وخیم است، مرا از وضع آنان مطلع ساختند. شهر «دورتیول» پس از آنکه از تغرس ارامنه خود تخلیه شد، توسط خانواده‌های ترک اشغال گردیده است. کلیه ساکنان ارمنی از خانه‌هایشان اخراج و به بیرون اعزام شده‌اند و طبعاً از گرسنگی رنج می‌کشند. وضع طوری است که نمی‌تواند مورد وصف قرار گیرد. نه تنها تاجر برجسته قبل از تخلیه شهر بدار آویخته شدند...»

«زیتون نیز بهمین سرفوست‌چار شده است. حتی یکنفر ارمنی هم در زیتون باقی نمانده و کلیه خانه‌ها را عثمانیها اشغال گرده‌اند. دوستان من توانسته بودند بفهمند که بر سر زیتونی‌ها چه آمده است؟ ولی حقیقت این است که توسط

۱ - نقل از یک گزارش رسمی - مورخ هیجدهم زوشن ۱۹۱۵
۲ - بر از فرات نهاده و شیشه در هنر» می‌توانیم بهتر فهمیم که بر سر آنها چه آمده است.

مقامات ترک دقت خاصی بعمل آمده است ^{نآ} تعداد زیادی از آنها با یکدیگر بسر برند. کوشش های بعمل آمده لست تا آنها را مسلمان کند، و اطلاع حاصل شده است که مقامات مذکور سعی کرده اند یک، دو، یا سه خانواده را در یکی از آبادی های منطقه «ماراش» توزیع کنند.

آنها در صدد برآمده اند تا هین کار را در «هاجین» نیز انجام دهند. ولی بهر حال فقط نیمی از ساکنان منطقه، آنجا را نزک گفته اند و طبعاً خانه های آنان توسط عشانی ها اشغال شده است.

عثمانی های «ترسوس» و «آدانا» همان رویه ای را که قبل از قتل عام های ۱۲۸۸ ش - (۱۹۰۹ م) پیش گرفته بودند، ادامه می دهند.

بلطفان مذهبی ایالت بیروت می گویند که نسبت به میحان سوریه نیز همین ایداء و فشار را فراهم می آورند...».

مدارکی از این آبدارتر نمی توانست وجود داشته باشد. زیرا همه آنها بطرزی متندن و غیرقابل تردید ثابت می کند که جنایتی که علیه تزاد ارمنی انجام می گیرد، در کمال آزادی و بطور کامل^۳ عمدی است. در کمال دقت روی آن فکر کرده اند. نقشه دقیقاً طرح ریزی شده و ترتیب کاملی برای اجرای آن بعمل آمده است. این «مهاجران» که اجازه یافته اند به خصب خانه و زندگی ارامنه تبعیدی پردازند، عشانی های هستند، که از ایالات اروپائی - که از دست امپراطوری عثمانی خارج شده و تحت حکومت میحیان درآمده است - به عثمانی کوچ کرده اند. آنها از هنگام جنگ بالکان در حواشی غربی امپراطوری عشانی که وسعتش کاهش یافته بود گرد آمده بودند. در آنجا آواره و پریشان، و عاطل و باطل بسی بودند. و اکنون آنان! متأهله می کنیم که در گروه های کامل^۴ متناسب با تعداد ارامنه هر ناحیه ای، در ولایات آسیائی حتی تادور قرین آنها - چون سیلیس - توزیع شده اند و آمده اند، نا بمحض اجرای حکم تبعید ارامنه بدون درنگ منازل آنان را اشغال کند، و مایلک آنها را صاحب شوند: «بمحض آنکه ارامنه تبعیدی از خانه هایشان رانده شدند، مهاجران «تراس» به خصب خانه و زندگی آنان پرداختند» دو مورد این جابهجنی و تغیر و تحول، هیچگونه محظوظی وجود ندارد، و ابداً دفع الوقت نمی شود و تملل و مسامحه ای بعمل نمی آید. ترتیب همه چیز قبل از روی نقشه دقیق داده شده و

تصسیمات مقتضی برای اجرای آن اتخاذ شگردیده است. هیچگونه ملاحظه‌ای، هیچیک از افراد این تزاد را از سرنوشت مشترکی که برایشان منظور شده بود، معاف نمی‌ساخت. ممکن است نصور شود، ارامنه‌ای که در ارتش عثمانی نامنویی کرده و عملی بخدمت در هنگهای مختلف آن درآمده بودند، لااقل با داشتن لباس متعدد الشکل نظام، از گرفتارشدن بسرنوشت سایر هم‌تزادان خود محظوظ نماندند. در صورتی که حقیقت برخلاف این بود، و همین لباس و همین خدمت نیز سرتقا برای سلاخی آنان مورد استفاده قرار می‌گرفت. قبل از در این مورد مذکور شده‌ایم که جگوه آنها را خلع سلاح می‌کردند و همگی را در پشت جبهه قفقاز به راه‌سازی و بیگاری می‌گماشتند. شرح ذیل به منزله فصل نهائی سرگذشت آنان است :

«سربازان ارمنی نیز دچار همان سرنوشت بودند. در بد و امر کلیه آنان را خلع سلاح کردند و بکار ساختن جاده‌ها گماشتند. ما از یک منبع موثق، اطلاع حاصل کرده‌ایم که سربازان ارمنی ارض روم - که در ساختن جاده بین ارض روم و ارزنجان بکار گشته شده بودند - کلیه آنها در همانجا قتل عام شده‌اند. سربازان ارمنی ایالت دیار بکر نیز همگی در جاده بین دیار بکر و اورفا و جاده بین دیار بکر و خاریوط قتل عام شدند، معهداً از خاریوط ۱۸۰۰ جوان ارمنی را بعنوان سرباز به دیار بکر اعزام داشتند، تا در آنجا بکار پردازند. کلیه آنان هم در مجاورت «ارغانه» قتل عام شدند. از سایر مناطق خبری در دست نداریم، ولی یقیناً آنها نیز دچار نظایر همین سرنوشت گردیده‌اند...»

شرح فوق اتباسی است از نامه‌ای که یک مقام عالی روحانی ارامنه نوشته شده و توسط شهادت مستقل و مستقیم یک سرباز مسلمان نیز - که در یکی از هنگهای کار مربوطه در منطقه مورد بحث خدمت می‌کرد و پس از دفن همدیگران مسیحی قتل عام شده خود، در مرخصی استراحت برمی‌برد - تأیید شده است.^۱ بدین ترتیب دولت عثمانی حتی مصالح نظامی خود را نیز فدای اجرای کامل طرح انهدام کامل ارامنه آن سرزمین کرد. و این عمل، هر چند فجیع‌ترین اقدام آن دولت در این زمینه نیست، معهداً پست‌ترین و ناجوانمردانه‌ترین نموفة

۱ - مکاریک گمبه امریکائی

آن محسوب می‌شود. لذا این کار را نیز با هیچگونه عذر و بهانه‌ای «بعنوان مصالح جنگی» نمی‌توان توجیه کرد و چنین وسلمه ناجوری بدامان افراد زحمتکش کارگر و برزگری که در مناطق آرام و دور افتاده‌ای بسر می‌برند و کوه‌های سرخست و غیر قابل عبوری آنان را از مقر جنگ جدا ساخته و بین آنها هزاران فرنگ فاصله اندداخته است نمی‌چسبد. هنگامیکه توجه خویش را بجانب آنچه در منطقه واقعی جنگ اتفاق افتاده است، معطوف داریم، با فجایعی چنان شنیع مواجه می‌گردیم که در پس پرده حیاتی ترین الزام نظامی نیز هرگز نمی‌تواند استار یابد»^۱.

بدین ترتیب، با شهادت آرنولد توین بی، کسیته امریکائی و ناظران عینی واقعه، دولت عثمانی، حتی بقیمت تضعیف نیروهای نظامی خوش و احتمالاً شکست در جنگ نیز، حاضر نبود، از قتل عام آخرین گروه ارامنه، یعنی آنانکه صیمانه در راه نجات و حفظ مملکت تلاش و جانبازی می‌کردند سرفتنگز کند. این شهادتها، واقعیت بزرگی را که از آغاز مورد بحث ماست، بیش از پیش مورد تأیید قرار می‌دهد، و آن اینکه «قتل عام ارامنه» بصورت نقشه‌ای وسیع و دقیق برای «حل نهائی مستله ارامنه» تدوین شده بود، و همه دلایلی که عثمانی‌ها زیر عنوان «خطر ارامنه» یا تهدید «موجودیت عثمانی» عرضه می‌داشتند، بهانه‌های تو خالی بیش نیست.

در بخش‌های پایان کتاب، به تفصیل درباره عکس العمل و مقاومت‌های پراکنده، یامتشکل ارامنه، در قبال این قتل و کشтарها بعث خواهیم کرد، و ضمن پاسخ باین پرسش، که چرا گروههای کثیر ارامنه، چون گومندگی تشکیل حزب «داشناک» و ترور‌های آنانرا به تفصیل بیان می‌کنیم. اما در اینجاو در آخرين فصول کتاب توین بی، به نسویه‌ای از اینگونه عکس‌عملها و خشونت و شدت عمل عثمانیان در برابر آن برخورد می‌کنیم، که بخاطر حفظ تداوم مطالب، ناچار از قتل آن هستیم. توین بی که باین‌بخشن از کتاب خود، عنوان «قتل آشکار» داده است، به آن گروه از ارمینیانی می‌پردازد، که در میان گازانبر دو نیروی متخاصم عثمانی و روس قوار گرفته بودند، و هنگامی که در برابر جنایات عثمانی‌ها قد علم کردند، با

۱ - قتل یک ملت - آرنولد توین بی

سرنوشت شومی روبرو شدند، که براتب خشن تر و دهشت‌بارتر از سایر هم‌نژادانشان بود. اینک با تفاوت توینی واردمن ماجرا می‌شوند:

منطقه جبهه شرقی جنگ عثمانی، از میان موطن نژادارمنی

قتل آشکار
عبور می‌کند. قبل ا به توضیح این امر پرداختیم
که ارامنه‌ای که بنام «تبیید» به قتل رسیدند،

بطور کلی مردم خود ارمنستان نبودند، بلکه اکثر از نواحی ارمنی‌نشین پراکنده‌ای بودند که در شهرهای آناطولی و سیلیس که در مناطق غربی عثمانی واقع است، اقامت داشتند. در خود ارمنستان، ارامنه منحصر به شهرها نبودند، بلکه زارعین و دهقانان ساکن آبادیها نیز ارامنه بودند و در دهات و مزارع این منطقه بزرگ‌تر و فلاحت اشتغال داشتند. در حقیقت قدری بیش از نیمی از ارامنه امپراطوری عثمانی هنوز - قبل از آغاز جنگ - در این مرز و بوم شرقی متصرف بودند؛ بطوری که منطقه‌ای که در قسم علیای رو دخانه‌های قران و دجله از سمت مغرب و جنوب - و در مرزهای روسیه و ایران - از جانب شمال و مشرق - قرار داشت بطریق نسبتاً یکنواخت، باستانی کوج-نشین‌های متجاوز و ناخواسته کرد، در اشغال نقوص ارامنه بود. اینجا مرکز تاریخی این ملت، معروف‌ترین شهرهای آنان، وظیفت‌ترین ابیه و آثار معماری و هنری آن بود، و درست دو همینجا پیکار روس و عثمانی، در مدتی نزدیک یک‌سال - یک‌سال فلاکت‌بار و پرمیت برای نژاد ارامنه - در نوسان بوده و دست‌بلست می‌گشته، است. جریان این پیکار بطور خلاصه بشرح ذیل است:

عثمانی‌ها در اوایل زمستان تقریباً بلاfacسله پس از آنکه وارد جنگ شدند، در سراسر مرز روسیه به تهاجمی بیزار وسیع مبادرت و وزیدند، و لشکر دیگری را بسوی شرق گشیل داشتند، تا ایالت آذربایجان ایران را تحت سلط خود در آوردند. اما این اقدامات هردو بشکست‌انجامید؛ و قبل از بیار ۱۲۹۴ش - (۱۹۱۵) قوای آنها دوباره از مأوراء قفقاز بیرون رانده شد و مجبور شدند آذربایجان را پس از اشغال زودگذر - مرکز آن تبریز - تخلیه کنند. هنگامی که روسها به‌نوبه خود بعبور از مرز پرداختند، مقامات عثمانی در ایالت مرزی وان، دست سربازان خود و همچنین افراد نامنظم کرد را برای تجاوز به نقوص ارامنه

آزاد گذاشتند و همگی را بجان آنها آنداختند.^{۱۸} از آن‌هه در مناطق خارج از شهر منکوب و منهدم شدند، ولی در خود شهر وان، وقتی ارمنیان مشاهده کردند که بعضی از قائدین آنان به قتل رسیده‌اند؛ و قتل عام بر سر سایرین سایه افکنده است، سلاح پلست گرفتند. قاتلان را بیرون راندند. و مدت ۲۷ روز با یک‌هزار و پانصد نفر مدافع در برابر محاصره پنج‌هزار مهاجم مجهز به توپخانه ابتدادگی کردند، تا سرانجام با پیشروی روسها در ۱۷ ماه مه، پیروزمندانه از حلقه محاصره رهائی یافتند. بدین ترتیب ساحل شرقی دریاچه وان از دشمن پاک شد (ناحیه دریاچه وان درست در قلب ارمنستان قرار دارد) در ماههای اول تابستان قوای روس دریاچه را با هستگی بجانب غرب دور زد. ولی در حدود پایان ماه ژوئیه عثمانی‌ها نیروی تقویتی سنگینی دریافت داشتند و دوباره دست به تهاجم زدند و موفق شدند که وان را از نو اشغال کنند. اما بار دیگر پس از سه‌هفته مدافعان، مهاجمان را از مواضع خود طرد کردند. و اکنون خط‌فهمایین، تخمیناً از همان‌جایی که در ماه‌زورئی گذشته بود، می‌گذشت. یعنی درست از ناحیه وان عبور می‌کرد و خود دریاچه بصورت حل‌فاصل بین مתחاصمین درمی‌آمد. بار دیگر بنظر می‌رسید که روسها آهسته به پیشروی پرداخته و این ناحیه را از عثمانی‌ها و کردها پاک خواهند کرد. ولی اینک شرایط جغرافیائی دشوار و تعداد افراد دشمن بسیار بیشتر است. روسها ممکن است طرح آزاد ساختن ارمنستان را روزگاری تکمیل کنند، ولی در خلال این فاصله بدترین مصائب بوقوع پیوسته است و دهقانانی که در کمال بی‌صبری و اشتیاق انتظار ورود آنان را داشتند یا در اثر قتل عام نابود شده‌اند و یا با سایر مناطق تبعید، و دستخوش آوارگی و بی‌نوانگی شده‌اند.

سر بازان عثمانی و کرد، در همان لحظه‌ای که خصومتها و زدوخوردها آغاز شد شروع به نشان‌دادن بی‌رحمی و شقاوت کردند. ایالت آذربایجان ایران تفوس مسیحی آسوری زیادی دارد. رنجها و مشقات این مردم در چنگال گروههای متزاوز و مهاجم در نامه‌هایی که از طرف مبلغین مذهبی آلمانی کهین آنها اقامت دارند^{۱۹}، (نامه‌هایی که در تاریخ ۱۸ اکتوبر در روز نامه هلنندی «ده نیووه

۱ - اعضاي «دويچ اوپرنت ميسيون» - ميسيون آلماني در فرق -

روتردامش کورانت^۱ انتشار یافته) باجزیات هولناک آذ شریع شده است. شرح ذیل را از محتویات نامه‌های فوق الذکر نقل می‌کنیم: www.golshan.com

«آخرین خبر حاکی است که چهار هزار نفر آسوری و یکصد نفر ارمنی، فقط در اثر ناخوشی در ظرف پنج ماه گذشته در میسیون‌ها جان سپردند. کلیه آبادی‌های حول و حوش این منطقه، باستانی دوسته آبادی، دستخوش غارت و چاول قرار گرفته، باشکوه شده و نابود گشته است، تعداد بیت هزار نفر مسیحی در ارومیه و اطراف آن سلاخی شده‌اند، کلیساها بسیار و هیجین بسیاری از نازل این شهر را آتش زده و نابود کرده‌اند...»

و این شرحی است از نامه‌ای دیگر:

«در هفتawan و سلاماس ۸۵۰ جدید بدون سر فقط از چاهها و آب‌انبارها کشف شده است. چرا؟ ... برای اینکه افسر فرماندهی برای هر سر مسیحی یک جایزه تعیین کرده بود، فقط در هفتawan بیش از پانصد نفر زن و دختر بکردها و سنجیبولاق‌ها و اگذار شدند. نصورش را بکنید که برسر این مخلوقات بدیخت چه آمده و ممکن است دچار چهره نوشت شومی شده باشد. در دیلمان میحیان را دسته دسته بزندان افکنده و به قبول اسلام مجبور می‌ساختند. مردها را ختنه می‌کردند. گلپارجیان، ثروتمندترین آبادی ایالت ارومیه را با خالص یکسان کردند. مردها به قتل رسیدند. زنان و دختران خوشگل ربوه شدند. همین عمل را در بابارو انجام دادند. صدها نفر زن، وقتی مشاهده کردند که چطور بسیاری از خواهرا نشان روز روشن در وسط جاده‌ها مورد تجاوز و هتک ناموس راهزنان قرار می‌گیرند، خودشان را بر و دخانه عمیق پرتاب کردند. در میان دوا آب واقع در ناحیه سولدوس نیز همین وقایع رخ داد.^۲»

ارتكاب این فجایع در یک کشور خارجی بقدر کفايت هولناک است، ولی رویصرفت نسبت به جنایاتی که عثمانی‌ها در این اوآخر در سرزمین خودشان با آن مبادرت می‌ورزند، مقیاسش بسیار کوچک و ناچیز شمرده می‌شود. تجدید تجاوز شان در روزیه گذشته با قلم و قمع کامل ارامنه در نواحی پشت خطوط

۱ - «کورانت» روزنامه مهم هلند [در حین انتشار کتاب توینی] است، این روزنامه به بیوچه مایل تیست که به آلمان پا متوجه آن نسبت‌های ناروا بدهد و در وصف و تایع ناظم‌الوب مربوط به آنها غلو تایید، زیرا روزنامه مذکور یکی از نشریات محدود ملتی است که مقامات آلمانی فروشن تضمیع آن را غریب می‌دانند.

۲ - در آن ایام تنطیم ذکر شده نامه غرق بر افتخار عثمانی‌ها بوده.

جبهه، و همچنین در مناطقی که در مسیر پیشرفت عمان قرار داشت توأم بود. نخستین اخبار این واقعه در ۲۲ ژوئیه به «نرویه وریسا» روزنامه پطرولگراد واصل شد:

«فجایع عثمانی‌ها در منطقه بیتلیس و سفناپذیر است. آنان پس از آنکه کلیه افراد ذکور این منطقه را قتل عام کردند، نه هزار (۹۰۰۰) زن و بچه را از آبادی‌های اطراف گرد آوردند و از بیتلیس خارج ساختند. دو روز بعد آنها را روانه کناره دجله کردند، همراه با ضرب گلوله به قتل رساندند، نه هزار جد آنها را برودخانه ریختند.

در فرات عثمانی‌ها یکهزار نفر ارمنی را کشتند و اجسادشان را برودخانه ریختند. دو همین اوان بجهار گردان دستور داده شد روانه دره «موش» گردند؛ و کار دوازده هزار تن ارمنی ساکن این دره را بسازند. مبلغ آخرین اطلاعات و احصاء، قتل عام آنهاهم اکنون آغاز شده است. ارامنه مقاومتی کنند، ولی کلیه آنها در اثر فقدان فشنگ بدست عثمانیان قلع و قمع خواهند شد. کلیه ارامنه ساکن دیار بکر نیز بهمین ترتیب قتل عام می‌شوند.»

در موش، به حال دیری نیائید که این شایعه شوم مورد تأیید قرار گرفت و واقعیت آن آشکار شد. در تاریخ ۲۰ ماه اوت روزنامه «افق» چاپ‌تقلیلی مگزارش داد که:

«عثمانی‌ها کلیه افراد ذکور داشت مونش را قتل عام کردند. فقط پنجهزار تن از آنان موفق بفرار شدند و بمسارون که ارامنه عاصی هنوز در آنجا پایداری می‌کنند پناه برده‌اند.»

ولی این تعریف‌های مبهم باندازه توصیف‌های مشروح‌تری که یک ماه بعد بامریکا راه یافت و روز چهارم سپتامبر در روزنامه ارمنی «گوچناگ» چاپ نیویورک انتشار یافت مخوف و هولناک نبود:

«اخباری باور نکردنی درباره قتل عام‌های بیتلیس واصل می‌شود. در یک آبادی یکهزار نفر ارمنی (مرد و زن و بچه) را در یک ساختمان چوبی جمع کردند، و خانه را آتش زدند. از یک آبادی بزرگ دیگر این منطقه، فقط سی و شش نفر موفق بفرار از قتل عام شدند. در آبادی دیگری زن و مرد را ده تا ده تا بابا یکدیگر بطناب بستند و بدربیاچه وان افکندند. یک جوان ارمنی اهل بیتلیس که

در خدمت ارتش بود و پس از خلع سلاح و گماشتن بکار جاده‌سازی موقق شده بود بگریزد و خود را بوان بر سانده تعریف می‌کند که جوادیگ والی سابق «وان» کلیه افراد ذکور می‌باشد پانزده تا چهل ساله را در بیتلیس قتل عام کرده است. جوادیگ خانوارهای مقتولین مذکور را به جانب «سرت» تبعید کرده، ولی کلیه دختران خوشگل را نزد خود نگاهداشته است. بیتلیس را آکنون ده هزار نفر از عثمانی‌ها و اکراد مهاجر پر کرده‌اند...».

ترازدی ارامنه در منطقه جنگی بدین ترتیب نسبت به ترازدی شهرهای آناتولی چهراهای متفاوت داشت. اینجا در رویه انهدام آنان بارتکاب و حشیگری و سفاکی بیشتری مبادرت می‌شد. از آن نوع شیطانی تبعید در اینجادیگر اثوی وجود نداشت. معهذا در بر ایران نفری که انور در سایر مناطق به قتل می‌رساند، در اینجا جرادیگر دهها هزار نفر را بخلاف هلاک می‌افکند، زیرا منظور او چیزی نبود جز آنکه نسل ارامنه را از وطن و زادگاه آنها کاملاً براندازد و آنان را ریشه‌کن سازد.

مهذا جوادیگ در این امر من حيث المجموع توفیق کامل نیافت. روسهایی که عقب نشینی می‌کردند، در هر فرنگ زمینی که از دست می‌دادند سر سختانه بمبارزه می‌پرداختند و برای تسدادی از مردم فرصتی فراهم می‌ساختند تا بموقع بتواتند به تخلیه منازل خود که در معرض خطر قرار داشت مبادرت کنند و بungenات جان خود از تجاه یکم موفق شوند. در این سفرهولناک ازمیان مناطق کوهستانی آلام و مشقات این پناهندگان بسیار شدید بود و قایمی نظری آنچه صدھا فرنگ

دورتر برهمنگنانشان که در سایر جبال آناتولی در دست زاندارم‌های عثمانی روانه تبعیدگاه بودند می‌گذشت، برایشان رخ می‌داد. یکی از مبلغین مذهبی آلمانی مقیم آذربایجان در این مورد می‌نویسد: «چهار کودک خردسال را یافتم. مادرشان روی زمین نشته و بدیواری تکیداده بود. کودکان که چشمانشان بگویی نشته بود دست‌هایشان را دواز کرده و فریاد کشیدند «نان! نان!» وقتیکه بمادرشان نزدیکتر شدم، دیلم بدیخت در حال نزع است...».

برای اینکه جزئیات ترازدی و تفاوتی که این بخش از قتل عام های سایر موارد دارد، روشنتر شود، ناچاریم بعنوان تکمله‌ای بر تحقیقات و پژوهش‌های توین‌بی اضافه کنیم که:

در این دوران و در جریان جنگهای روس و عثمانی، از یکسو و تجاوزهای مداوم متخاصمین بخلاف پکدیگر، و بر زمینهای همایه، از سوی دیگر، گروهی از ارمنیان فرصت می‌یافشندتا با سودجوشن از این جابجایی‌ها و نقل و انتقالات خود را بر زمینی امن بر ساند.

می‌دانیم که از دیرباز – حتی از نخستین روزهای آغاز تاریخ مدون ایران، ارمنیان نیز، چون دیگر اقوام و نژادها، در این سرزمین، در کنار هم و در نهایت مسالمت زیست می‌کردند.^۱ گذشته از پاره‌ای حوادث استثنائی که بر اثر برخوردین افراد این اقوام و ادیان روی می‌داد و در همه آنها نیز دست و تحریک خارجی عامل و اتفاقی اساسی بشار می‌رفت – اتفاقی‌های مذهبی، بیویوه ارمنیان که قام اقلیت برآنان نمی‌توان نهاد؛ بلکه قومی از امیل‌ترین اقوام ایرانی هستند^۲ همواره مطمئن‌ترین پناهگاه خود را در ایران می‌جسته‌اند.

در گیرودار این جنگها نیز، گروههای از ارمنیان، با سودگرفتن از فرصت و در پناه نیروهای ارمنی و احیاناً روسی که از پشت سر مراقبشان بود، بایران پناه آوردن. طبیعی است، در این زمان که ایران خود با مشکلات قراوان، از تهاجمات مداوم همایه‌های نیرومند خویش رو برو بود، نمی‌توانست این گروه قطعی زده، بیمار، آواره، و بیخانمان را حفظ که شایسته است پذیرائی کند. اما با همه اینها باز هم آن گروه از ارامنه که توانست خود را بایران بر ساند و در پناه برادران و خواهران ارمنی خود بسر برند، شاید خوشبخت‌ترین آنان بودند. ولی همین رسیدن بر زمین «امن» خودمشکلی بزرگ بود، که شرح آنرا باز باید از زبان توبن بی شنید:

شرح ذیل توصیفی است از صحته‌های فجیعی که در جریان این حوادث بر گروهی دیگر از ارمنیان گذشته است و شرح آنرا یکی از افراد مقیم ماوراء قفقاز که به آبادی مرزی اکدیر رفته بود تا برای پذیرائی پناهندگان ترقیات لازم را بدهد، و خود شاهد این وضع دلخراش بوده است، نقل می‌کند:

«نمی‌دانم آیا ممکن است شاهد صحته‌ای از این دلخراشی تر و منظره‌ای فجیع‌تر از آنچه مشاهده می‌کنیم بود یا خیر؟ صلح‌ها تن از افراد بشر از هر سنگی

۱ - رجوع کنید به «ایران ارمنی»، اثر دیگر نگارش.

۲ - رجوع کنید به سقمه «ایران ارمنی»، اثر دیگر نگارش.

و تشنجی وضعف و درمانندگی تلف می‌شوند و برای کمک با آنان و تخفیف آلام و مصائبشان چندان وسیله‌ای در دست نیست. حتی امکان خرید نان نیز مطلقاً وجود ندارد. نخستین گروه پناهندگان هم‌اکنون باین مکان رسیده‌اند. بخاطر تراکم جمعیت در جاده‌ها؛ قرار شد این موج انسانی در دو میزبانی حرکت درآید: قریب یکصد هزار نفر از آنان از طریق دشت آباقا راه یافتند و توسط ارش روسی تحت فرماندهی زفال ن... و افواج ارمنی تحت نظر «آندرانیک» و «درو» از عقب حفاظت شوند، و پنجاه هزار نفر دیگر آنان از شهروان بجنوب ایران سرازیر شده‌واز پشت سر توسط افواج سوار نظام «کری» و «هماماز اسپ» حفاظت شوند. قوائی که برای حفاظت پناهندگان ارمنی در پشت سر آنان حرکت می‌کردند موظف بودند تا با عشانی‌ها و کردهایی که پیش می‌راندند تا جلوی مهاجرت و عقب نشینی ارامنه را بگیرند و سد راه آنان گردند بهزاد و خورد پردازند و این رطیمه را در کمال قدایکاری و تحمل تلفات بسیار انجام دادند.»

مشتره‌ای بود، بهمان اندازه که سایر شهود در حلب و یا در عبور از «مرادسو» شاهد آن بودند هولناک و مخوف، معهذا بین این راه ییمانی و آن عزیمت‌ها تفاوتی فاحش وجود داشت. آن تبعیدی‌های یینوا و مستاصل بلست دشمنان سنگدل به کشتارگاه بردگی می‌شدند، در صورتیکه این دهقانان وان از چنگال مرگ می‌گریختند و بجانب یک زندگی امن پناه می‌بردند و از اینکه می‌دانستند که سربازان یک ملت دوست بخاطر حفظ جاذ آنان زد و خورد می‌کنند و جان خود را سپری‌بای آنان می‌سازند و بشهادت می‌رسند قوت قلب‌یید امی کردند و امیدار می‌شدند. ولی هنگامی که بارنج غراوان در حدود اولین هفته ماه شهریور ۱۲۹۴ (اوت ۱۹۱۵) به مقصد رسیدند هنوز مشقاتی دیگر در پیش داشتند:

«کلیه اقداماتی که از لحاظ انسانی برای استقبال این موج متلاطم انسانی میسر بود در اچمیادزین بعمل آمد، ولی لطمات واردہ بیش از حد انتظار بود. کمیت «کمک پرادری» تحت ریاست اسقف ارامنه، و سپاه پزشکی کاملاً آماده بخدمت بودند، درحالیکه دفتر ملی تغییر، و کمیته‌های ارامنه مسکو، باکو، و سایر اماکن همینطور انجمن‌ها و اتحادیه‌های مختلف نیز کارکنان زن و مرد خود را اعزام داشته بودند. کلیه این افراد به مراقبت و پرستاری ییاران، ناتوانان، و کودکان بی‌مادر بی‌پرداختند. معهذا با وجود کلیه این کمک‌های

برادرانهای که توسط ارامنه روس سوت می‌گرفت، میزان کمک‌ها و ذخایر مربوطه کاف نیازمندیها را نمی‌داد، و با اسهال خونی، و سایر امراض مهلك به شکل حاد بین آنان بروز کرد؛ درحالی که کسبود وسائل مورد نیاز مداوا و معالجه در قفقاز و معضلات محظی از میزان کمک‌هایی که می‌توانست بعمل آید بمراتب میکاست...».

صورت واقعه بس دلخراش است، ولی بهر حال با صورت واقعه «درزور» تفاوت فاحش دارد و کمک دهنده‌گان تدوینجا از عهده رفع نیازمندیها بر می‌آیند. «قرب بیت هزار کودک یتیه‌هم اکنون تحت پرستاری قرار گرفته‌اند، یمارستانهای مجهزی در نواحی مختلف گشایش یافته است، اقدامات بهداشتی بدل آمدندتا از گسترش امراض مری که رقم تلفات آن در اوائل سپتامبر بروزی دویست نفر رسیده بود جلوگیری شود. مقادیر معتبری آرد، شکر، چای، دارو، لباس و سایر وسائل مورد نیاز توسط ارامنه سراسر روسيه با راه آهن ارسال می‌شد. پرسور گیشکین نماینده تأملاختیار «فدراسیون زمستووس روس» که به اچمیادزن اعزام شده بود تا بوضع این پناهندگان رسیدگی کند، وضع آنان را اسفناک خوانده معادن مبلغ پنجاه هزار لیره انگلیسی برای تأمین نیازمندیهای فوری آنان تقاضا کرده است...»^۱

ولی این عدم تکافوی کمک از یک نقطه نظر نیز عامل نویبدخشنی محسوب می‌شد؛ زیرا نسدار عظمت‌دامنه مهاجرت و کثرت تعداد پناهندگان بود و نشان می‌داد که عده معتبری از ارامنه از مرگ مسلم نجات یافته‌اند. در واقع تعداد افرادی که موفق شده بودند جان سالم بدر برند و مرز ترکیه را پشت سر گذارند و زنده وارد روسيه شوند از دویست و پنجاه هزار نفر کمتر بود و در مقام مقایسه با آن گروه کوچک پنج هزار نفری که به پرستیزید راه یافته و سلامت با آنها رسیله بودند قابل ملاحظه بود. این ربع ميليون مردم بیخانمان، قحطی زده و بیساز بهر حال تنها امید بقای تزاد از منی بود. اگر جان آنها از خطر بیسازی، قحطی و بیخانمانی نجات داده شود و علیرغم کلیه مصائب و بلایاتی که دستخوش آن شده‌اندز نده بمانند، بقای ارمنستان با وجود کوشش‌های شنیع و فاجو امردانهای که عثمانی‌ها برای قلع و قمع ارامنه و برانداختن نام این ملت از عرصه جهان

۱ - نقل از تماره مورخ سپتامبر روزنامه «آرارات» نشن.

بعمل آورده بودند، حفظ می شد و تضمین حیات آذ امکان پذیر می بود...»^۱ بررسی های «توین بی» و تحقیقات کمیته امریکائی، همچنین مجموعه اسناد و مدارک و شواهد موجود، نشان می دهد، که از بیل ملت بزرگ، یعنی چند میلیون ارامنه ای که در سراسر امپراتوری وسیع عثمانی پراکنده بودند، تنها همین گروه کوچک - پس از تحمل مشقات، تیره بختی ها و شکنجه های بسیار - نجات یافتند. بنابر آمار و گزارش هایی که از این روزهای پرآشوب و دهشتبار بعجا مانده است، قریب پنج هزار پناهنده ارمنی، توانستند پس از راه پیمانها و مشقات بسیار، بزرگ میں مصربگریزند و در کناره های نیل ماوا گیرند. تعداد ارمنیان نیز که بررسیه و مواراء قفتاز گریختند از ۲۵۰ هزار نفر تعطاو ز نمی کند. اینان تنها بازمانده گاز گروههای چند میلیونی ارمنیان عثمانی بودند.

تعداد قربانیانی که از اینگونه فجایع گردیدند، بیشتر از این ارقام است. اما در این پناهگاهها نیز، ناخوشی، گرسنگی، نداشتن مسکن و مأوا، تعداد آنان را بعداً قل کاهش داد.

اینان گذشته از «شانس»، از حیات های مادی و معنوی دولتها، سازمانها و مردم می بخی کشودهای مختلف جهان نیز برخوردار شدند، و این خود یکی از دلایل زندگانندگان نشان بود.^۲

حکومت عثمانی در کار خود که انعدام ملتی بزرگ بود،^۳ بایان غم انگیز تر از آغاز توفیق یافت. و بدین ترتیب کار قتل عام ارامنه بایان یافت. پایانی که بر اتفاقم انگیز تر و دهشت بار تر از آغاز آذ بود.

«توین بی» در هفتمین فصل از کتاب خود، بایان «بایان» غم انگیز می پردازد. در اینجا کار و انهائی را می بینیم، که با آخرین روزهای تبعید خود فردیک می شوند، اما در میان آنان، حتی یک زن، دختر و پسر - که صاحب آب و رنگی باشد - وجود ندارد. همه اینان را در راه ربوده اند، برای راه زنان متعاز، زن و مرد و دختر و پسر را تفاوت نیست. همین قدر که قربانی از زیائی و قناب برخوردار باشد و بتولد آتش شهوت دژ خیمان و ریاندگان خود را فرونشاند، کافی است.

۱ - انعدام هک ملت سص ۹۶

۲ - اینک «بندوق پناهندگان ارمنی (لرمعایر)» برابی از سال کمتر از انگلستان تأسیس شده است. آنکه مبلغ بولی که برای نجات ارمنیان نیازمند آن است حد و حصری ندارد. کانیکه بخواهند بندوق مذکور کمک نمایند میتوانند اغذیات خود را بمنابع ریاست افتخاری متدوق واقعه در عماره ۹۶ خیابان ویکتوریا، تاجیه چند عربی لشی ارسال دزند. (کتاب توین بی)

حتی همان زنان مسن‌تری نیز که بجای ماندداش، اگر با وجود همه بليات و مشکنجه‌ها، اثری از زیائی نختین برجهره و اندامشان مانده باشد، فاچارند هر شب با دهها ژاندارم - و هر یك چندین بار - هم بتر شوند. و چه بسیار زنانی که در اثر کثربت این تجاوزات - آنهم بوحشیانه‌ترین شکل سادیتی آن - زیر بیکروزاندارها جان پسردند.

در این فصل توین‌بی از رفتار عتمانیان، با اندیشمندان، داشن پزوهاز، استادان، دانشجویان و مقامات عالی مذهبی و روحانی ارمنی سخن می‌گوید. رفتاری که آدمی را بزرگ در می‌آورد، وجود هر انسانی را - هرقدر هم که خونسرد و بی‌تفاوت باشد - از نفرت سرشار می‌سازد. و سرانجام به «باج مرگ» می‌پردازد، تا راز نجات این اقلیت ربیع میلیونی را از مرگ محظوم برملا سازد.
توین‌بی می‌نویسد:^۱

باج مرگ

یک ربیع میلیون نفر از ارامنه ترکیه از مرگی فجیع رهائی یافته‌ند. ولی چه تعدادی از آنان نابود شدند...؟ به «ترک‌های جوان» و مدافعان آنان، در آلمان و سایر نقاط محتملاً برای شنیدن پاسخ این پرسش، پاقشاری خواهد شد، زیرا در این ماجرا بهیچگونه عذر موجی نمی‌توانند متولسل شوند. آنها در مقابل شواهد و مدارکی که نمونه‌ای چند از آنرا در این صفحات ارائه‌دادیم، چگونه خواهند توانست جنایتی را که با آن مبادرت کرده‌اند بکلی منکر شوند..؟ اما شاید مدعا شوند که این امر فقط در مواردی استثنائی و بسیاری نسبتاً خفیف انجام گرفته است.

این دروغ بهمان میزان که آشکارا منکر آن می‌شدند، شرم‌آور خواهد بود. بدست آوردن آمار کامل از یک جنایت مسلمًا مشکل است، زیرا یک نفر جانی هیچه با بررسی کامل جواب امر و در کمال حزم و احتیاط بار تکاب جنایت می‌پردازد، و شهود با توجه بخلق و خوبی تبعکارانه و خبث ملیت عثمانیها مجبور بودند مشاهدات خود را بطرزی انجام دهند که توجه قاتلان را بجانب خود معطوف نازند و دژخیان براینکه چشم‌هائی نافر و شاهد اعمال فاروای آنها است و اقف نگردند. معهدها همین ارقام محدودی که ما از این قضیه در دست داریم، خود

۱ - آغاز بخش هفتم کتاب توین بی - ص ۹۳

مبین تفاصیل بسیار است.

قدر مسلم آنکه، ما دقیقاً اطلاع داریم که گروههای ارامنه تبعیدی هریک بطور متوسط شامل دو هزار تا پنجهزار نفر بوده‌اند و این واقعیت را بسیاری از شهود عینی که کاروانها را بچشم خود دیده‌اند، برای ما تأیید کرده‌اند. و تبعیدی‌های بسیاری از شهرها از یک گروه بیشتر بود. مثلاً یکی از شهود در گزارش کیته امریکائی از سومین گروهی که از شهر معینی اعزام شده و تمدادش بین چهار تا پنجهزار نفر بوده است سخن می‌گوید. هنگامی که بخارتر بیاوریم که یش از پنجاه شهر و آبادی (که اسمی همه آنها بر ما معلوم است) وجود دارد که ساکنان ارمنی آن بدین ترتیب رانده شده‌اند، می‌توانیم مجموع کل تعدادی را که در سراسر آناتولی، سیلیس و خود ارمنستان محکوم به تبعید شده‌اند بطور کلی تخمین بزنیم.

ارقامی را که در بیست ماه ژوئیه توسط یکی از شهود در سیلیس گردآوری شده است، ذیلاً درج می‌کیم.

«تبعید قریب شش هفته قبل با اعزام یکصد هزار خانوار از زیتون آغاز شد. از آن زمان تاکنون کلیه ساکنان آن محل و آبادیهای مجاور آن تبعید شده‌اند. همینطور کلیه میحیان آلبیستان، و تعداد بسیاری از هاجین، سیلیس، کارس پازار، حسن بیلی، و درت‌ویل. تعداد تبعیدی‌ها تا این تاریخ تخمین بیست و شهزار و پانصد نفر می‌شود. قریب پنجهزار نفر از این عده به منطقه قونیه، پنجهزار و پانصد تن از آنان به حلب و شهرها و آبادیهای حول و حوش آن، و بقیه به درزور، راطا، و نقاط مختلف بین النهرين و حتی تا نقاط دور دستی چون حوالی بغداد، اعزام شده‌اند. عمل تبعید کماکان ادامه دارد، و نسی توان گفت که به کجا خواهد انجامید. احکامی که هم‌اکنون مادر شده تعداد آثار در این منطقه بهمی و دوهزار نفر خواهد رساند، و هنوز از عینتاب به تبعید اهالی مبادرت نشده، و از مراث و اورتا تمداد بسیار قلیلی تبعید شده‌اند.»^۱

اینها ارقام نسبتاً کوچکی از سراسر منطقه‌ای که تبعید در آن انجام می‌گیرد بود، و فقط شامل نخستین شش هفته این عمل است که از آن زمان تاکنون ادامه

۱ - گز لارش کمپت امریکائی - معین گز لارش اضافه می‌کند: ارامت اورقا (آنها بکه از قتل علی برگزار مانندند) البته پهلاً متول تبعید شدند.

داشت و این عمل تا همین لحظه نیز همچنان ادامه یافته است.
و اینک آمار دیگری که مطالب بالا را تایید می کند، این آمار نسودار تمدد
ارامنه تبعیدی از شانزده شهر و آبادی سیلیس است (که فقط قسمتی از منطقه
مشمول بررسی مورخ ۲۰ ماه زوئن فوق الذکر را تشکیل می دهد).
آمار زیر تا تاریخ ۳۰ زوئن ۱۹۱۰ است که از یکی از مراکز نزدیکی از ارامنه
دریافت شده و روز ۳۰ زوئن را نیز شامل می شود:

تمدداد کل خانواده‌ها: ۴۱۶۵ نفر

تمدداد کل افراد: ۱۳۲۰۰ نفر

تمدداد افرادی که از اینجاهم دورتر فرستاده شده‌اند: ۳۳۷۰ نفر ۱
بدین ترتیب فقط از ۱۶ محل تمدداد ۱۳۲۰۰ نفر بیکه مرکز موقوف احرازم
شدند؛ و ما از سایرین، که از همین تقاطع از طریق سایر جاده‌ها بسوی بیابان
رانده شدند و لذا از نظر این شاهده بخصوص دور مانده‌اند؛ خبری در دست
نداریم و از تمددادشان بی‌اطلاع مانده‌ایم. این ارقام تازه مربوط باشند ای امر
است و تا ارقام نهائی فاصله‌ای بسیار دارد. خود شاهده بعداً جمله‌ای اضافه کرده
است و می‌گویند «از وقتی که لیست خود را آمدۀ کردۀ ام تاکنون باز تمدداد دو
هزار و یکصد نفر دیگر از راه رسیده‌اند و ورود آنان مرتب‌آدامه دارد».

این ارقام مسکن است نشان دهد که چه تمددادی از مقصد روانه شده‌اند؛
ولی باید دید چه میزانی از آنان به مقصد رسیده‌اند؟ از این امر نیز توسط نامه‌ای –
مورخ ۱۶ ماه اوت ۱۹۱۵ – که از داخله آناتولی نوشته شده است، ارقامی در
دست داریم:

«با نهایت عجله و در کمال اختفا، با استفاده از فرصتی که پیش آمده است،
ضجه عذاب مرگی را که از بازماندگان این بحران مخفف – که در این لحظه از
برابر ما جریان دارد – بلند است با جمال بگوتش شما می‌رسانم.

در اثر بررسی‌هایی که بعمل آمده ثابت شده است که از هزار نفری که
روانه شده بودند، بزحمت چهار صد نفر شان به محلی که من از آنجا برای شما
این نامه را می‌نویسم رسیده‌اند. از شصصد نفر دیگر آنها تمدداد سیصد و هشتاد
نفر مرد و پسر از مازده‌الله به بالا، و همچنین هشت نفر زن را ژاندارمهایی که

آنان را هدایت می‌کردند در خارج از دیوارهای شهر به قتل رسانده و یا خفه کرده‌اند. تعداد یکصد و بیست دختر و زن جوان و چهل پسر بچه در راه ربوده شده‌اند. بطوریکه بین کلیه این مردم تبعیدی حتی یک چهره خوشگل نیز دیده نمی‌شود. بین بازماندگان قریب شصت درصدشان بسیار هستند. آنها بزودی به محل معین دیگری را فراخواهند شده که در آنجا مرگ سلم در انتظارشان است. وصف میزان شدت عمل و توحشی که این قربانیان دستخوش آن بوده‌اند، غیرممکن است. آنها مدت سه تا پنج ماه در سفر بوده‌اند. هر یک قریب دو، سه، پنج، و یا هفت بار غارت شده‌اند. حتی لباسهای زیر آنها نیز بتاراج رفته است. برای آنان نه فقط غذائی تهیه نمی‌شود، بلکه موقعی هم که از کنار نهری عبور می‌کند با آنها اجازه نوشیدن آب داده نمی‌شود؛ سه چهارم دختران و زنان جوان را ربوده‌اند. بقیه آنها مجبور شده‌اند که شب‌هارا با زاندارم‌هایی که آنان را هدایت می‌کنند بگذرانند. صدھا نفر از آنان در اثر اینگونه تعمازویها جان سپرده‌اند، و بازماندگان نیز در نتیجه این قاتلها و فجایع شرح حالشان چنان دلخراش است که کسی تحمل نمی‌شود.

شاید همین آمار و ارقام خشک و بیروح، برای شرح ماجراهای عذاب و شکنجه‌های مرگبار قربانیان این جنایات فحیم با همه جزئیات آن کافی باشد. نویسنده خاطرنشان می‌سازد: «وقتی که گفته می‌شود در ارمنستان حتی یکنفر ارمنی هم باقی نمانده است، و در سیلیس نیز بزودی هیچ ارمنی باقی نخواهد ماند، در این گفته بهیچوجه اغراقی وجود ندارد.» هستی آنان از آنها گرفته شده، و شصت درصدشان نیز قبل از رسیدن به مقصد نهائی نابود شده‌اند. یک دشته آمار دیگر نیز این نخمین را کاملاً تأیید می‌کند. ما اطلاع داریم که قریب یکهزار نفر از ناحیه معینی در قره‌سو تبعید شدند، ذبلاً آنچه را بر سر آنها آمده است مورد تعجب و تحلیل قرار می‌دهیم:

«۲۱۲ نفر از یک آبادی روایه شدند، که از آنها ۱۲۸ نفرشان (۶۰ درصد) زنده به حلب رسیدند. تعداد ۵۶ نفر مرد و ۱۱ نفر زن در راه به قتل رسیدند. تعداد ۳۳ دختر و ۹ پسر فروخته و یار بوده شدند، و تعداد ۶۷ نفر نیز مفقود الاثر شده‌اند. از همان محل گروه دیگری که شامل ۶۹۶ نفر بود، تبعید شدند ۳۲۱ نفر

آنها (۴۶ درصد) بحطب رسیدند. تعداد ۲۰۶ نفر مرد و ۵۷ نفر زن در راه بقتل رسیدند. تعداد ۷۰ دختر و زن جوان و ۱۹ پسر فروخته شده و تعداد ۲۳ نفر مفقود الاثر شدند.

از آبادی دیگری یک گروه ۱۲۸ نفری اخراج شدند، که تعداد ۳۲ نفر آنها (۲۵ درصد) زنده بحطب رسیدند. تعداد ۲۴ مرد و ۱۲ زن در راه کشته شدند. تعداد ۲۹ دختر و زن جوان و ۱۳ پسر فروخته شدند، و ۱۸ نفر مفقود الاثر گشتهند. »

تاریخ این سند ۱۹ ماه زوئیه ۱۹۱۵ است، و توسط رئیس یک دانشکده که تبعه یک کشور بیطرف است، و در موقعیتی قرار داشته که قادر بوده باین حقایق وقوف یابد امضاء شده است.

چنین است ارزیابی‌های دو شاهد مختلف کشاهدت آنها با یکدیگر منطبق است. هر کس که نوشتۀ این دونفر و یا سایر نگارشاتی را که در بالا به تقل آنها پرداختیم می‌خواند، نمی‌تواند نزد خود از این تیجه‌گیری اجتناب کند که نسبت بازماندگان این سفرهای تبعیدی - نسبت بارقام کل تبعیدیان - بطرزی خارق العاده نازل بوده است. آمار صحیح در همورد حاکم است که مسلمان فقط تعداد بسیار قلیلی از بقیه این بازماندگان بسلطانیه یا به درالذور رسیدند اگریت قام آنها در راه این دو مقصد بخاک هلاک افتادند. گزارش کمیته امریکائی حاکم از آن است که کنسول آلمان در حلب (که مسلمان ویرانی توان با غراق و گزافگوئی متهم ساخت) تعداد ارامنه را که بحطب رسیدند بیشتر از سی هزار نفر تخمین نمی‌زند.

متاسفانه تاریخی را که این رقم با آن مربوط می‌شود در دست نداریم، ولی حتی اگر این عدد، رقمی نهانی و مربوط با آخرین تاریخ نیز نباشد، باز هم انهدام حیات را به مقیاسی منعکس می‌کند که حتی یک کنسول آلمان نیز - کسی که با آمار و ارقام دقیق خود گرفته است - نمی‌تواند آنرا از لحاظ ماهیت «استثنائی» و یا از حیث میزان «غیر معنابه» تلقی نکند.

معهدنا اگر این آمار از آنچه تاکنون دیده‌ایم نیز، و افرقر و فصیح‌تر می‌بود، آیا باز ممکن بود واقعیت آنچه را که اتفاق افتاده است بتواند در نظر مامجمم سازد؟.. و از عهده تشریع عظمت فاجعه برآید؟.. بانهدام یک ملت مبادرت شده است! بزرگان را ندان این جمله آسان، اما در ک مفهومش بسیار دشوار است.

زیرا چیزی است کاملاً خارج از تجارت است. شاید هیچ چیز جز مصادیه‌ای که ما از یک جامعه کوچک حساس و منزه مردم ارمنی داریم، تواند سرنوشت مخفوق را که برس آنان آمد تشریح کند...»^۱

در اینجا گذشته از اختلافات ملی و ترادی، بهانه مذهب نیز انگیزه‌ای برای خشونت و کینه‌توزی بود، و داشت و آنگاهی انگیزه‌ای دیگر... نمونه‌ای که توین بی بست می‌دهد تکان دهنده است:

«... آنها عضو یک سازمان آموزشی در یک شهر معین آناتولی بودند. سازمانی که توسط انجمن مبلغین مذهبی خارجی وقف و اداره می‌شد... خلاصه ذیل مستقیماً از نامه‌ای که رئیس هیئت دانشکده ترک پس از وارد آمدن ضربه فاجعه توشته، استخراج شده است:

«من سعی خواهم کرد تا احساس تاثر و اندوه شدید خود را در اثر از دست دادن صلها تن از دوستانم در اینجا، و همچنین احساس شکست محض خود را بدین خاطر که قادر نبوده‌ام جلوی این تراژدی مخفف را بگیرم و یا حتی لااقل از شدت و حملت آن - به هر میزانی که باشد - بگاهم، فعلاً از خاطر خود دور سازم، می‌کوشم تا خود را وادار کنم که بعضی از حقایق محض را همانطور که در ماههای گذشته در این دانشکده اتفاق افتاد، اجمالاً برای شما شرح دهم. این کار را من باین امید انجام می‌دهم که کسب این حقایق متناسب ممکن است بشما کمک کند، تا برای مشتی از وابستگان که هنوز برای ما در اینجا باقی مانده‌اند اقدامی بعمل آورید:

۱ - دانشجویان: هریا دو سوم دانشجویان دختر و شش هفتم دانشجویان پسر را بسوی مرگ، تبعید و یا منازل بردند.

۲ - استادان: چهار نفرشان را برده‌اند و سه نفر را باقی گذاشته‌اند. این هفت نفر استاد عبارتند از:

الف - پروفسور «...»^۲ که مدت ۳۵ سال در این دانشکده خدمت کرده است. استاد زبان ترکی و تاریخ می‌باشد. علاوه بر مزاحمت‌هایی که قبل^۳ برای وی ایجاد کرده بودند در تاریخ اول ماه مه بدون هیچگونه اتهامی توقيف شدند. موی سر و ریش و سیلش را کنندند تا از او اعتراضات زیاد آور ناروائی

۱ - اهدام یک ملت - ص ۹۴ - ۲ - هیری، اسمی را از گزارش رئیس دانشکده حذف کرده است

بیگیرند. باو چرسنگی دادند، دستهایش را با حباب بستند و یک شبانه‌روز آوبزانش کردند و چندین بار بهشت کتکش زدند. در حدود روز بیستم ماه ژوئن بمسوی دیار بکر روانه‌اش ساختند و ضمن قتل عام کلی که در جاده مرتكب شدند او را به قتل رسانندند.

ب - پروفسور «....» که مدت ۳۳ سال در این دانشکده سابقه خدمت دارد، و استاد ریاضیات است. در حدود پنجم ماه ژوئن دستگیرش کردند و در راه بهمنوشت استاد قبلی دچارش ساختند.

ج - پروفسور «....» او را برای شهادت درباره مردمی احضار کردند. بهقصد کشت مضر و بش کردند و از فرط ضربات واردہ دچار اختلال حواس شده در حدود پنجم ماه ژوئیه او را باتفاق افراد خانواده‌اش تحت الحفظ به تبعید فرستادند و پس از عبور از اولین شهر بزرگ بین راه مقترуш ساختند. وی مدیر دپارتمان مقدماتی بود. تحصیلات خود را در دانشگاه پرینستون انجام داده بود و مدت بیست سال در این دانشکده سابقه خدمت داشت.

د - پروفسور «....» مدت ۱۶ سال است که در این دانشکده خدمت می‌کند. تحصیلکرده دانشگاه ادبیورگ و استاد علوم ذهنی و اخلاقی است. او را با استادی که در بند «الف» به عنوان حالت پرداختیم توقيف کردند و همان شکنجه‌ها را برسرش آوردند. بعلاوه سهتا از ناخن‌های دستش را هم از ریشه بیرون کشیدند. و در همان قتل عام مذکور مقتولش ساختند.

ه - پروفسور «....» مدت ۲۵ سال در این دانشکده خدمت کرده است. در تاریخ اول ماه مه دستگیر شد. او تحت شکنجه قرار نگرفت، بلکه در زندان ناخوش شد. به سارستان هلال احمر اعزام گردید و پس از آنکه مقادیر هنگفتی رشوه داد، آزاد شد. و اکنون در «....» بسر می‌برد.

و - پروفسور «....» مدت ۱۵ سال در این دانشکده سابقه خدمت دارد در اشتورتکارت و برلن تحصیل کرده و استاد موسیقی است. در اثر خدمات شخصی که نسبت بقائم مقام انجام داده بود مورد عنایت وی قرار گرفت و در کف حمایت او از توقيف و شکنجه رهائی یافت و تاکنون مشمول تبعید و مرگ نشده است.

ز - پروفسور «....» ۱۵ سال در این دانشکده خدمت کرده است. در

دانشگاههای کورنل و یال امریکا تحصیل کرده و دارای درجه فوق لیسانس در رشته علوم و استاد زیست‌شناسی است. در حدود پنجم ماه زوئن تروقیفتش کردند. خود قائم مقام شخص به کلکزدن او پرداخت و آقدار چوب بلست و سر و صورت و بلذ وی زد تا خسته شد. آنوقت فریاد زد و گفت: هر کس که بعدین و وطنش علاقمند است بباید این ملعون را بزند!.. او را بعد از مدتی که در دخمه‌ای تاریک بیموش افتاده بود با دست شکسته و جراحات سخت به بیمارستان هلال احمر منتقل ساختند. اکنون آزاد شده است و در «...» بسر می‌برد.

۳ - معلم‌های ذکور :

چهار تن از آنها طبق گزارشات واصله در قتل عام‌های مختلفی که در جاده‌ها بوقوع پیوسته بقتل رسیده‌اند. حد متوسط خدمات آنان هشت سال بوده است. از سه تن آنها هیچ‌گونه خبری در دست نیست. محتملاً در راه به قتل رسیده‌اند. حد متوسط خدمت معلمین مذکور در این دانشکده چهار سال بوده است. دو نفر دیگر از آنها در بیمارستان میسیون بیمار و بستری هستند. و یکنفرشان در «...» بسر می‌برد.

یکی از آنها در دفتر قائم مقام مشغول کار شده و آزاد است. و یکی دیگر نیز که مالک خانه‌ای است که در اشغال قائم مقام است، آزاد است.

۴ - معلم‌های انان :

یکی از زنان معلم که طبق گزارش واصله در چونکوش به قتل رسیده است، بیش از سی سال در این دانشکده سابقه خدمت دارد. یکی دیگر را گزارش رسیده که بیلت حرم‌سرای عثمانی برده‌اند. و از سه نفر از آنان خبری در دست نیست.

چهار نفرشان را روانه تبعیدگاه کرده‌اند. و ده تن از آنها آزاد هستند. در مورد مردم ارمنی بطور کلی می‌توانیم تخمین بزنیم که سه‌چهارم آنها را از بین برده‌اند. و این سه‌چهارم شامل رهبران کلیه شئون زندگی، از قبیل: بازار گانان، پیشه‌وران، روحانیون، مقامات بر جسته مذهبی و مأموران دولتی است. هرچه گفته‌ام کافی است. قلوب ما از مناهده و شنیدن شرح فجایع و مصائب واردہ ریش است. بنظر می‌رسد که هدف از ارتکاب این اعمال شنیع همانا قلم و قمع این تژاد باشد. وسائلی که برای انجام این هدف بکار می‌رود،

بمراتب وحشیانه‌تر از آن است که تدارکش در محل میسر شود. دستورات مربوطه از مراکز کل صادر می‌شود، و هرگونه غفری نیز باید از همان منبع بلست آید...».

چنین دانشکده‌های مرتب و مجهزی در کلیه شهرهای بزرگتر آناطولی نیز وجود داشت. محیط داخل این دانشکده‌ها با اندازه محیط دانشکده‌های خود ما در اروپای غربی محیطی برخوردار از مواهب تمدن و فرهنگ بود. نفوذ انسانی این دانشکده‌ها مغیدترین عامل امپراطوری عثمانی بود. ولی اکنون این نفوذ بطرزی اصولی ریشه‌کن شده و در کمال وحشیگری با مبادرت به اعمال شنیع محو و نابودی و قتل عام دو جانبه استادان و دانشجویان، از میان رفته است.

غنجه‌های زندگی یک ملت همراه با قربانیان پیشماری که در اثر این فجایع و جنایات جانشان بر باد رفته پژمرده شده‌اند. پیشوایان مذهبی ارامنه در اثر مساعی شجاعانه‌ای که برای حفظ و بقای پیروان خود مبنول داشته‌اند، خود را دستخوش طوفان قهر و غضب مجریان این جنایات ساخته‌اند. در تاریخ ۲۲ ماه سپتامبر روزنامه «ارمنستان» چاپ مارسی فهرست ذیل را منتشر ساخت. این فهرست از روی آمار قربانیان مذهبی که تا آن تاریخ دستخوش این طوفان قهر و غضب شده بودند جمع‌آوری شده و در روزنامه «هایاپسان» چاپ صوفیه اشاره یافته بود:

رهبر روحانی (اسقف اعظم) دیار بکر - «چپالقادیان» زنده سوزانده شد.
اسقف ایسمید - «هواقیمیان» - زندانی است.

پیشوای صومعه آرمacha زندانی شد.^۱

رهبران روحانی بروسا و قیصریه تحت توقيف هستند.

رهبر روحانی سیواس - «کالماکیاریان» - به قتل رسید.

رهبر روحانی توکات - «کاسباریان» - زندانی شد.

رهبر روحانی شاهین قره‌حصلار - «توریکیان» - بدار آویخته شد.

رهبر روحانی سامسون - «هامازاسب» - زندانی شد.

۱- نامه‌ای که بمقام روحانی ارلمه حریک کشیده بیطرف نوته شده حاکی است که در را با کشش‌ها و تلرگ دنیاهای سومه تبیید گرداند.

رهبر روحانی طرابوزان - «توریان» - تحت توقيف است.^۱
 رهبر روحانی کمان - «همایلک» - زندانی شده است.
 رهبر روحانی خارپوط - «خورنیان» - به قتل رسیده است.^۲
 رهبر روحانی چارسنجک - «نعلبندیان» - بدار آویخته شد.
 رهبران روحانی حلب و بیتلیس زندانی شده‌اند.
 رهبر روحانی ارض روم - «سعادتیان» - به قتل رسیده است.
 روزنامه «ارمنستان» می‌نویسد که :

«از منبع دیگری اطلاع حاصل کردیم که پیشوای مذهبی بایورت،
 اسقف آفانیاهازارابدیان، در معیت هشت تن از افراد سرشناس ارامنه بدار
 آویخته شده است»^۳

فهرست شنگفت انگیزی است، ممدا با بر نامه دولت عثمانی کاملاً تطابق دارد.
 کلیساي ارامنه بمنزله مأمن و پناهگاه نزاد ارمنی بود؛ و اکنون که مقدر شده
 است - این نزاد کاملاً قلم و قصع شود - بنابراین مأمن و ملجه آنان نیز باید
 از بین برود.

طلعت بیگ به هرچه می‌گفت عمل می‌کرد، و «زوون ترک»‌ها با از میان
 برداشتن نمایندگان ارامنه در «پارلیان عثمانی» که آن همه برایش تبلیغ می‌شد
 و آنرا برخ دیگران می‌کشیدند عمل طلعت بیگ را تکمیل کرد. نامه‌ای که به
 پیشوای مذهبی مورد بحث در یک کشور بیطرف نوشته شده حاکی از این
 است که : «آقایان زهراب و وارتکس، نمایندگان ارامنه، که برای حضور
 در دادگاه نظامی روانه دیوار یکر شده بودند؛ تا محاکمه شوند، روز گذشته
 در بین راه قبل از آنکه به مقصد برستند در نزدیکی جلب به قتل رسیدند.» اگر
 سلطان عبدالحمید ابن خبر را می‌عنید باز هم لجخند می‌زد.

آیا اسکان داشت؟ در آغاز کار، یا در جریان قتل عام،
 دامنه جنایت بنحوی محدود شود و از گترش روزافزون
 آن جلوگیری بعمل آید؟.. توین بی باین پرسش، پاسخ
 رویه آغاز :

۱ - هانطور که در تاریخ چهارم سوتامبر بعد روزنامه «گوجنگه» گزارش شده است .
 ۲ - این مطلب با نامه‌ای که بمقام روحانی ارامنه در یک کشور بیطرف نوشته شده است .
 ۳ - پایانه‌ای که به قلم روحانی ارامنه در یک کشور بیطرف نوشته شده است خطیق می‌کند .
 ۴ - آغاز بخش هشتم کتاب توین بی - ص ۱۰۶

مثبت می‌دهد. درست است که در داخل عثمانی هیچ امیدی برای ارمنیان وجود نداشت و میانجیگری و دخالت دولتها و سازمانهای مسیحی خارجی نیز بعائی نوسيله بود، ولی بعقیده مورخ تنها دولت آلمان با یک اشاره می‌توانست ارامنه عثمانی را نجات دهد و قتل عام را متوقف سازد. آلمان متحده نیز و مند عثمانی بود و زعمای کشور از رهبران آلمان کاملاً حرف‌شنوی داشتند. اما متأسفانه شواهد امر نشان می‌دهند، که آلمان نه فقط دست بچنین کاری نزد، بلکه در مواردی نیز مشوق عثمانیان بود – که خود نیازی به تشویق نداشتند. گوئی برنامه حل نهائی مسله یهود، و قتل عامی که قرار بود یک قرن بعد در آستان و کشورهای اشغال شده توسط نازی‌ها اتفاق افتد، باید در سرزمین عثمانی و با قربانی شدن ارمنیان تجربه و آزمایش شود...

توین‌بی در این مورد، چند شهادت غیرقابل انکار ارائه می‌دهد:

یکی از شهود – که در فصل گذشته نیز نقل قولی ازوی شد – می‌نویسد: «دستورات مربوطه از مرکز کل صادر می‌شود، و هر گونه عنوی نیز باید از همان منابع بدست آید...» ولی باید دید که این «مرکز کل» در کجا واقع است، زیرا اگر قرار شود بتایی ارامنه‌ای که هنوز در سلطانیه و «درزود» دستخوش عذاب هستند، از مرگی که در کمینشان است نجات یابند، رخنه کردن در این «مرکز کل» اهمیت جانی دارد. وقتی ما رد این جنایت را گرفتیم بانور و دار و دسته‌اش در قسطنطیه رسیدیم. ولی تنها پیدا کردن این رد پا کافی نبود. عثمانی یا شرکت جتن در جنگ، خود را پای بند آلمان و سرسپرد آن دولت ساخت، و آزادی عمل خویش را به رهبری وهدایت آلمان و اکنون کرد. اکنون باید دید، رویه این ولینعمت عثمانی نسبت به قتل سازمان یافته نژاد ارمنی چیست؟ و چه اقدامی توسط خیل کارکنان آلمانی در قلمرو عثمانی در این مورد بعمل آمده است؟

«طبق شهادت پناهندگانی که از سوریه بخارج راه یافتند، چند تن از قنصلهای آلمانی به مددایت و با تشویق عثمانیان، در کار قتل عام ارامنه مبادرت جسته‌اند. مخصوصاً روی نام «هرروسلر» – قنصل آلمان در طلب – در مورد این امر تأکید شده و تصریح کرده‌اند که وی به عنیت‌تاب رفته است تا شخصی به رهبری قتل عام‌ها بپردازد. همچنین بارون «اوینهایم» معروفی کسی است که

فکر تبعید زن و بچه‌های را که از لحاظ ملیت به متفقین وابستگی داشتند به «اروفا» پیش کشید، با آنکه بخوبی می‌دانست، این بدیخت‌ها قادر نخواهند بود از مشاهده اعمال وحشیانه‌ای که سربازان در میان کوچه‌ها و خیابانهای شهر مرتكب شده و خون‌هایی که در آنجا برآمی‌انداختند، لحتراز جویند. این شایعه شوم که مسلمان‌نسی تواند مدرک یک حکم قطعی باشد، صرفاً تلگرافی است از قاهره که در حدود اوخر ماه سپتامبر در مطبوعات پاریس انتشار یافت. معهذا ما در جای دیگر نیز با همین سویعنه که در شماره چهارم سپتامبر روزنامه «گوچناگ» چاپ نیویورک منعکس شده است، برخورد می‌گذیریم:

«یک خبرنگار خارجی می‌دعا: حکام ولایاتی که در اجرای حکم تبعید ارامنه شدت عمل نشان ندهند، مورد موافذه کارکنان آلمانی قرار می‌گیرند. کارکنان آلمانی در اجرای برنامه تبعید شرکت دارند، و برخشنوت آن می‌افزایند. خبرنگار براساس چنین مدرکی اعلام می‌دارد که اصولاً طرح قلع و قمع ارامنه بابتکار آلمانها ریخته شده؛ و به توصیه آنها به معرض اجرا درآمده است.»

هر کس بروشنه درخواهد یافت که این شهادت‌ها بالدازه مدارکی که شرح خود جنایات را براساس آنها نقل کرده‌ایم، واجد ارزش نیست. شرکت فعال کارکنان آلمانی بقدر کتفايت ثابت نشده است، و حتی اگر مدارک دیگری نیز هرگونه شک و تردید را مبنی بر محکوم ساختن «هرروسلر» و «بارون اوینهایم» به همdestی در این جنایت برطرف سازد، بازهم مجوزی در دست نداریم که استبطاط خبرنگار «گوچناگ» را بمنزله همdestی کلی همه کارکنان آلمانی آناظولی تلقی کنیم. رویه‌صرفه این احتمال بعید است که مقامات آلمانی طرح این جنایت را ریخته باشند. عثمانیها بوسوسه‌گر و مشوق نیازی نداشتند. ولی بهر حال آنچه مسلم است اینست که عثمانی با ورود به‌جنگ، خودش را کاملاً تحت قدرت آلزان قرار داد و اینک برای تأمین مهمات جنگی و رهبری در نبرد، برای حفظ موجودیت خود، و برای ادامه بقا و خویش در آینده، متکی به آلمان است. بنابراین اگر آلمان دربرابر اعمال عثمانیها یکبار به «وتو» می‌پرداخت بی‌شک با اطاعت دولت عثمانی روبرو می‌شد، و مقامات مرکزی

برلن می‌توانستند از طریق عمال محلی خود در آنجا از انجام این اطاعت مطمئن شوند. زیرا از سال (۱۸۹۵) به بعد، آلمان نز کمال جدبیت شبکه خدمات قنسولی خود را در سراسر ایالات آسیائی امپراطوری عثمانی گشترش داد. در هریک از مراکز اداری سفارت مناطقی که قتل عام‌ها و تبعیدات در آنجا انجام گرفته است «آناتولی، سیلیس، و خود ارمنستان» یک قنصل آلمان وجود دارد. آنها عمال یک قدرت دوست هستند. تنها قدرتی که دوستی خود را بدون آنکه به هیچ شرط اخلاقی مقید باشد – به عثمانی عرضه داشته است. علاوه بر اینها آلمان دوستی است که حافظه و حاسن مقتصد و همچنین متعدد جنگی عثمانی بشمار می‌رود و در نظر عثمانی در این جهان دشمن خود که علیه این دو کشور بسلح شده آلمان تنها هم پیمان اوست. بنابراین محل این واقعیت تردید داشت، که اگر قسون‌های آلمانی در این زمینه دست به اقدامی می‌زدند، می‌توانسته ملت ارمنی را نجات دهند و همینطور غیر ممکن است تصور کرد که دولت آلمان بموقع خود از آنچه اتفاق می‌افتد خبردار نشده باشد.

قسون‌ها در آن وقت هیچ‌گونه اقدامی در این مورد بعمل نیاوردند، و اینک ما به علت آن واقع هستیم. آنها از «مراکز کل» تعلیم گرفته بودند که باین امر کاری نداشته باشند:

«در ماه ژوئیه گذشته دولت ایالات متحده از دولت آلمان دعوت بعمل آورد تا در کوشش برای پایان دادن به تجاوزی که به قتل عام هیگانی هفتاد و پنجاه هزار ارامنه مقیم در قلمرو عثمانی منجر شده است با آن دولت همکاری کن... اما هرگز، هیچ‌گونه جوابی از آلمان در پاسخ این دعوت به همکاری واصل نشد».

شرح بالا در شماره ششم اکتوبر ۱۹۱۵ «هرالد» چاپ نیویورک منتشر شد. و نا امروز هنوز اعتراضی نسبت باین شرح و یا کوششی برای تکذیب آن بعمل نیامده است. برعکس روشنی که توسط کارکنان آلمانی در این مورد اتخاذ می‌شد فمودار سیاست «عبدی» دولت آلمان است.^۱

۱- البته این سیاست را نباید میان احساسات مردم آلمان – بطور گلی – تلقی کرد. شهادت‌هایی که یک حواصر روحانی آلمانی و مبلغین مذهبی آلمانی نانهادند ننان می‌دهد که خوف و وحشت آنها از این فجایع کفر از مبلغین امریکانی نبویه است. هم‌زمان خیرخواه آلمانی هم اگر براین حفاظت مربانه گردیدن شک دولت آنها از آنها کفایت کرده بود – و فوف حاصل می‌گردید نیز، همین بقیه پاورقی در صحنه بعد

اگر قسول‌های آلمانی در محل نبَت به این جنایات خونسردی تشدید دادند؛ به علت آن بود که رئیستان از قسطنطینیه با آنها چنین دستور داده بود. «سفیر امریکا در قسطنطینیه، پس از آنکه از کوشش خود در تھاضا از دولت عثمانی برای متوقف ساختن قتل عام‌ها تیجه‌ای بلست نیاورد، به سفير آلمان متولّ شد؛ ولی «هروانگنهایم» پاسخ داد که وی بجهیزوجه نمی‌تواند در امور داخلی عثمانی مداخلت کند.».

شرح فوق از نامه‌ای نقل شده است که قبل از آن یاد کردیم و گفتیم که در تاریخ هشتم ژوئیه ۱۹۱۵ از آن نوشته شده است. البته این امر شایعه‌ای بیش نیست و «هروانگنهایم» می‌تواند در صورت تایل آنرا تکذیب کند اولی نخستین مطلبی که به همکار وی، که در واشنگتن انجام وظیفه می‌کرد (آقای کنت برنشتوف) دیگته شده بود، این بود که به‌کلی منکر وقوع جنایت شود! وی اعلام داشت: «افهارات بی‌دلیلی که درباره ارتکاب فجایع در امپراطوری عثمانی شایع است بنظر می‌رسد جعل اکاذیب باشد» ارمنستان از بلژیک پرتو و دور افتاده‌تر است و آنچه در آنجا اتفاق می‌افتد، ممکن است در پس پرده ظلمت مکتوم بیاند. معهذا در این مورد نوری از این روزنه بخارج درز کرده و موجب شده است که آقای کنت برنشتوف در سخنان قبلی خود تجدید نظر کند. لذا پس از شرکت در کنفرانسی – که طی آن با رؤسای خود در اروپا به‌تبادل نظر پرداخت – چنین اظهار داشت:

«طبق گزارشی که از ملک قسول کل آلمان در طرابوزان بدولت ایالات متحده مخابره شده، قتل عام ارامنه بدین خاطر بوقوع پیوسته است که ارامنه نسبت بدولت عثمانی خیانت کرده و محروم‌ها بروس‌ها کمل و با آنها همکاری می‌کرده‌اند.»

در صحت این خطمشی سفير آلمان در واشنگتن تردیدی نیست. توجه ملتی که وی نزد آنان بسفارت آمده، نسبت باین موضوع جلب شده و مقالات

حال را پیدا می‌کرد. قتل های (۹۶ - ۱۸۹۵) را هم دولت آلمان به عنوان ترتیب از نظر ملت خود بینان کرده بود و در جراید منعکس ساخته بود که ثایبات مذکور را الگلیس‌ها برای اجرای مقاصد پلید خود ساخته و پرداخته‌اند.
۱- هروانگنهایم چندی پیش در گذشتند لما تا آخرین لحظات حیات نیز هرگز لب چنگنیب این مطالب نگذرب.

مفصلی دو این مورد دو مطبوعات امریکا اشاره یافته است.^۱

بعد نوبت به اظهار نظر خود صدراعظم آلمان می‌رسد. وی هنگام نخستین سال جنگ آلمان، و چهارمین ماه مصائب ارامنه، نطقی درباره اومناع روز در رایشتاک - بارلمان آلمان - ایراد کرد و طی آن فرصت را برای تبریک گفتن به هموطنان خود درمورد «تجدید حیات شکفت‌انگیز عثمانیها» مقتض شمرد. آیا هیچ مقام فاقد صلاحیت دیگری می‌نوانت این چنین بر «رادحل» انورپاشا سخه بگذارد؟.. اکنون که بدین ترتیب درباره رویه «دوائر درسی» آلمان اقتصادیم؛ میدان رابدست بعضی از افراد آلمانی می‌دهیم تا آنان نیز لحظه‌ای از طریق مندرجات مطبوعات خود ابراز عقیده کنند.

روزنامه «فرانکفورتر زایتونگ» در شماره مورخ نهم اکتوبر خود چنین می‌نویسد: «ارمنی، از طریق هوش عالیتر و مهارت بازرگانی برتر خود، از یلت سو کسی دائمی در داد و ستد، امور استیجاری، بانکداری و حق العمل-کاری - نسبت به عثمانی کندرو - برخوردار است، و بدین ترتیب جیب خود را آگنده از پول می‌سازد. در حالی که عثمانی روز بروز فقیرتر می‌شود، به همین علت است که ارمنی در مشرق زمین (هرچند دور از انصاف است که برای این گفته عمومیت قائل شویم، ممکن‌باشد) منفورترین فرد بشمار می‌رود^۲. بنابراین به سهولت قابل درک است که چگونه ممکن است قاطبه تحصیل نکرده آناتولی، با مأموران نیمه - تحصیل کرده، روحانیون مسلمان متخصص، و در رأس آنان تزادپرستان افراطی، تحت تأثیر و تلقین حب و بعض بیجا قرار بگیرند و به تابودی این یگناهان پردازند...»

دشواری‌های نیز که دولت عثمانی در مسئله ارامنه با آن مواجه است نباید دست کم گرفته شود. عدم وجود خطوط موصلاتی خوب در آناتولی، فقدان محض قوه ابتکار در مأموران درجات پائین‌تر، و خشم طبقه مردم، از

۱- مطلبی که از روزنامه «هرالد» جاپن نیویورک منتشر شده نویسندگی از آن است و در بیاری‌دیگر از جراید امریکا نیز مطالب مبسوطی در این مورد جاپ شده است.

۲- در ایران نز جنین هزار سال تا پا روز، از هاجرت لرات در دوران شاه میاس بعد و پس از بیان قتل عام‌های معروف عثمانی، از اینه متسل‌سایر اقلیت در رقه و آمایش هستند و ما آنها را «ایرانیان ارمن» می‌نامیم و همچه خاطره آنها را تزیم‌داریم (در جریعه‌نود به کتاب ایرانیان ارمن نوشته نگارند).

جمله این مشکلات است.

ولی علیرغم کلیه این دشوارها، دولت عثمانی باید زمام امور را درست خود نگاه دارد ... افکار عمومی آلمان کاملاً مطمئن است که این دولت پس از آنکه قدرت خارجی خود را با چنین عظمتی بدنیا نشان داد، اکنون قدرت داخلی خود را نیز بهبود خواهد رساند.»

«فرانکفورتر» یک روزنامه روشنگر آلمانی است که افکارش بی‌غرض و خالی از تعصب است، برای احساسات و اخطرهای خود اعتبار و حیثیت قائل است. ولی هرگز که این صفحات را خوانده باشد، استباط خواهد کرد که این روزنامه خواه ناخواه تصویر کامل‌^۱ مغلوبی از این وضع ترسیم کرده است. «قدان محض قوه ابتکار در مأموران درجات پائین‌تر» که در این روزنامه عنوان شده گمان این را که جنایت علیه ارامنه مولود انفجار تعصب بوده و از پائین سرچشمه گرفته است، تضعیف می‌کند، و بر عکس به اثبات می‌رساند که جنایت از بالا ترتیب یافته است. آیا براستی - چنانکه ادعای شد - خطوط مواصلاتی آناتولی تا بدین حد خراب است؟.. پس چطور برای لستفاده مهاجران عثمانی خراب نیست؟.. حتی اگر جاده و راه‌آهن کمیاب باشند تلگراف که هست. هر شهر بزرگی با قسطنطینیه دارای مواصلات تلگرافی است، انور و ملعت هم با همین خطوط بی‌سیم بمخابره فرامین قاطع و بی‌چون و چرای خویش بمرؤوسین خود که به آدمیت‌های کوکی می‌مانستند، می‌پرداختند. لذا «هروانگنهايم» نیز (اگر فون یاگو دستور می‌داد) می‌توانست به قنولهای پر جوش و خروش آلمانی خود با همین خطوط بی‌سیم دستور مبادرت به اقدامات لازم برای جلوگیری از ارتکاب فجایع را صادر کند. اگر مندرجات «فرانکفورتر تراپنگ» نمودار افکار عمومی آلمان باشد، باید تبعیجه گرفت که مردم آلمان اصولاً از حقایق امر بی‌خبر مانده‌اند. معهذا روزنامه‌نگاران و حقوق دانانی هستند که کاملاً از این اوضاع آگاهند.

«اگر باب عالی لازم می‌داند که شورش ارائه و سایر رویدادهای مشابه باید با کلیه طرق میسر سرکوب شود، تا امکان تکرار آن برای همینه از میان برود، در تبعیجه معلوم می‌شود که «قتل و فاجعه» ای مطرح نیست، بلکه صرفاً اقداماتی موجه و لازم بعمل می‌آید».

شرح فوق را «کنت ارنست‌فون رفتلو» در روزنامه «دویچر تاگسترا-یتونگ» می‌نویسد، و اتهام هدستی با دژخیمان را در این جنایت – که ما جرئت وارد ساختن آن را نداشتم – علیه کشور خود مدلل می‌سازد.

«آلمان نمی‌نواند در امور داخلی کشور متعدد خود دخالت کند.» این تیجه‌گیری را نیز سفیر آلمان در قسطنطینیه ابراز داشته است. ولی پذیرفتن آن برای ما امکان ندارد. آیا انگیزه آلمان در این هدستی واقعاً بخاطر آن است که نمی‌خواهد همکار و متعدد خود را رنجانده باشد؟ «ارمنی» همانطور که از روزنامه «فرانکفورتر تیتونگ» نقل کردیم «بخاطرهوش عالیتر و مهارت بازرگانی برتر خود، متغورترین فرد مشرق زمین بشمار می‌رود». خوب، حالاً این ارمنی، با همه استعدادها و قرایع ذاتی خود، از میان برداشته شده است، و تیجه این امر؛ آنطور که از بیانات یکی از شهود عینی مستفاد می‌شود، به شرح ذیل بوده است:

«نتایج» این جنایت آنست که چون نود درصد تجارت داخلی در دست ارامنه است، این کشور با فرشکستگی موافق شده چون قسمت اعظم داد و ستدۀ با اعتبار انجام می‌گیرد، بنابراین صدهاتن از تجار غیر ارمنی نیز به‌افلاس کشیده شده‌اند. در مناطق تخلیه شده حتی یکنفر دباغ، ریخته‌گر، آهنگر، خیاط، نجار، سفالگر، بافته، کفاس، زرگر، داروساز، پزشک، وکیل دعاوی یا هر چونه افراد حرفه‌ای و یا پیشه‌ور و کاسب – باستثنای تعدادی بسیار محدود – وجود نخواهد داشت، و این کشور بوضیع عملاً مستأصل در خواهد آمد.^{۱۸}

این دگرگونی به‌سود چه کسی خواهد بود؟ ملماً به‌سود اتباع عثمانی – هرچند هم که بخل و مدد آنها را اقناع کند – نخواهد بود. ارامنه همانطور که بارها تأکید کرده‌ایم، تنها عنصر بومی امپراتوری عثمانی بودند که تعلیم و تربیت اروپائی و خصوصیات و سجايانی اروپائی داشتند. فقط آنها بودند که در اثر این «هوش عالیتر و مهارت بازرگانی برتر» قادر بودند این امپراتوری را از داخل لحیاء کنند. و آنرا تا سطح یک کشور سازمان بافته، متمن و مدرن ارائه دهند. این امکان، با وضیع که اکنون پیش آمده، برای هیشه

۱- گزارش کیته امریکانی

از میان رفته است، و این کشور «در یک موقعیت عملی مستاصل» قرار گرفته است. چه کسی از این وضع منفع می‌شود؟.. نه ارمنی، و نه عثمانی. ارامنه، اگر به آنان فرصتی داده می‌شد، می‌توانستند به نفع خودشان و به نفع همسایگان مملکت «مکانی در آفتاب» بیار مطلوبی را اشغال کنند و در منطقه‌ای منابع سرزمینی دلخواه برای خود داشته باشند چون آلمانها تمايلی به این امر نداشتند؟.. آیا قرار بود آلمانها وارث عثمانیان شوند؟.. اجرای دنباله کار را بدست بگیرند، و آیا این همان «تجدید فسل عثمانی» است که صدراعظم آلمان در ماه شهریور ۱۲۹۴ ش (اویت ۱۹۱۵) بطرزی متفاوض و دو پهلو در مجلس رایستاگ عنوان کرد؟

این بودی مارا با مسئله‌ای که تدریجاً به آن نزدیک شده‌ایم. بدون اینکه بتوانیم از برخورد با آذ جلوگیری کنیم - روبرو خواهد ساخت. قبل از هر چیز باید اضافه کنیم که هنوز کار از کار نگذشته است. حتی در این هنگام که ساعتی پیش به پایان ماجرا باقی نمانده، اگر آلمان فقط دست خود را برای نجات ارامنه‌ای دراز کند که تاکنون از سرنوشت شوم نژاد خود جاذ سالم بدر برده‌اند، تبعه کار - در عین نومیدی - برای ما و دیگر جهانیان خوشایند باشد.

ولی هر کار که آلمان انجام می‌دهد؛ باید با نهایت سرعت باشد، نه فقط بخاطر آنکه آخرین قربانیان را از کام مرگ برهاند، بلکه به علت اینکه قضاوت بشری دیگر متظر نمی‌ماند و درنگ را جائز نمی‌شود، قضاوتی که آوای آذ هم اکنون در سراسر جهان پیچیده است.

«این صفحه شرم‌آور و مخوف تاریخ نو که در ارمنستان دور دست ورق می‌خورد، چیزی نیست جز انکاس و تعمیم کلی تاریخ، که نطفه مرکزی آنرا باید در تهاجم آلمان به بلژیک که چهارده ماه قبل انجام گرفت، جستجو کرد. آن تهاجم بود که چنین رویه‌ای را مقدر کرد، و بمعشانی و کرد برای ارتکاب جنایت علامت داد....»

امروز دنیا بین سرگذشت فجیعی که از منطقه دور دست آسیای صغیر بسر ما فرود آمد، نه با تعجب می‌نگرد نه با تردید...

کاری که آلمان در جهان کرده است، فقط لضم‌ای بقانون مدون نیست.

این لطه فقط جزء کوچکی از خسارات آن است. آنچه این کشور کرده است آنست که ما را در قرن بیستم بشرایط و مقتضیات تاریخی و ظلمانی قرون و اعصار گذشته باز گردانده است^۱.

شرح فوق بمنزله دادخواستی است علیه آلمان. و اکنون با آن کشور است تا خود را از قید چنین اتهامی تبرئه کند.^۲

اما آلمان، نه فقط هرگز برای تبرئه خود؛ دست به عکس العمل موجعی نزد بلکه اصولاً در مقام پاسخگوئی باینگونه اعتراضات و اتهامات نیز برخیامد. چه آنزمان که خوفزی در اوچ شدت بود و چه بعدها، که راز جنایتها کاملاً از پرده بیرون افتاد و آلمانها رسماً متهم به سکوت و همکاری با دشخیمان عثمانی شدند.

امروز پس از گذشت زدیک بهیک قرن، علت این سکوت را به روشنی می‌توان دریافت. چراکه شاید از همان زمان - هنگامی که زنان و کودکان ارمنی در زیر چنگال دشخیمان عثمانی دست و پا میزدند و آخرین تشنجات مرگ را تجربه می‌کردند - در مغز محرومی از افرادیون تزاد پرست آلمان، طرح انهدام قومی دیگر؛ یعنی «حل نهائی ملّه یهود» که بایستی بعدها بلست آدولف هیتلر - سرجوخه اتریشی و رهبر آلمان نازی، یا بنا بگفته‌ای «نابغه قرن پیش»^۳ - تکمیل و اجرا می‌شد، چنین اندیشه‌ای جریان داشت و شکل منی-گرفت. به احتمال قوی درست در هنگام لحظاتی که ارمنیان تلغی مرگی محظوم و اجتناب نایذر، همراه باشدیدترین شکنجه‌های غیر انسانی و تعازرات قرون وسطانی را تجربه می‌کردند؛ اینان نیز، آزمایشی بزرگتر و خونین‌تر را تدارک می‌دیدند.

پس چگونه امکان داشت، که اینک آلمان در صدد تبرئه خویش برآید، حال آنکه خود در صدد بود؛ آنچه را که در سرزمین عثمانی بر ارمنیان گذشته بود، در خاک آلمان و سر تاسر سوزمینهای اشغالی، در مورد اقوام و اقوامی دیگر پیاده کند^۴..

۱ - نقل از مقاله هنتم اکتوبر ۱۹۱۵ روزنامه «تریبیون» چاپ بیوریک.

۲ - انهدام یک ملت - آرتویلد توفیقی

۳ - اصطلاح از وینستون چرچیل می‌استمدار قید انگلیس است. رجوع کنید به «عاظرات جنگ جهانی، اثر چرچیل - ترجمه فارسی از ترجمه فرازمند - جلد اول با عنوان «طفو قان نزدیک شام».

قتل عام ارامنه عثمانی برای آلمان - چنانکه قنصلهای آن کشور شاهد خوبین ترین و فجیع ترین صحنه‌های آن بودند؛ و شرح وقایع را عیناً به مقامات مرکزی دولت آلمان گزارش می‌دادند^۱ میدان آزمایشی بود، که باید چندی بعد، در کادری وسیع‌تر، باشدت و حتدتی بیشتر و ماشینی مدرن‌تر و با سرعتی افزون‌تر در آلمان بمرحله اجراد می‌آمد. به زبانی دیگر ارامنه عثمانی «خوکچه»-های هندی و خرگوشهای آزمایشگاه» آلمان برای آینده بشمار می‌رفتند. و آنان با تجربه اندوختن از این آزمایش، می‌باید کاری می‌کردند، که قتل عام قوم یهود بمرحله اجرا درآید.

زمامداران آلمان نیز که در سالن‌های پرشکوه برلن، یا محافل اشرافی پروس، گزارش قنصلهای خود را از عثمانی دریافت می‌کردند، ای با که از همان زمان در این اندیشه بودند که: «آیا می‌توان روزی نژاد آلمانی را نیز - چون نژاد عثمانی - از غیرآلمانی‌ها، یعنی در درجه اول یهودی‌ها، و بعد چک‌ها، اسلواها، مجارها و ... مبرا ساخت؟..

این گمان هنگامی تقویت می‌شود و بیشتر با حقیقت هم طراز می‌گردد، که بدایم یهودیان عصر هیتلر نیز، چون ارمنیان زمان انورپاشا، مرغه‌ترین، ثروتمندترین و برجسته‌ترین مردمان هر شهر و ده و محظه‌ای را تشکیل می‌دادند^۲ و مردم تعییست آلمان درست مانند عثمانیان با خود می‌گفتند: چرا سرزمین اجدادی ما باید همه نعمات خود را بیهودیان - غیرآلمانی - ارزانی دارد، و ما در فقر و فاقه بسر بریم؟.. و باز همانطور که عثمانی‌ها، برای شکست‌های خود در جبهه‌های جنگ دنبال جهانه‌ای می‌گشتند و سرانجام ارمنیان را مسبب این شکست‌ها شناختند، تا بتوانند با این بهانه آنان را قتل عام کنند، آلمان‌های هیتلری نیز، با این بهانه که: «آلمان در جنگ جهانی اول از پشت خنجر خورده است و این خنجر را بیهودیان بربیکر ملت آلمان فرود آورده‌اند»^۳؛ بعترین جهانه را برای قتل عام بیهودیان بدست آوردند. همان یهودیانی که در کشتار ارامنه در عثمانی شرمه و سهم بودند.

۱ - اسناد و مدارکی که در این زمینه موجود است و تعدادی از آنها در معتبرین کتاب عرضه شد، این جهله را که ممکن است ملامات دولت مرکزی آلمان، در کشور متضیشان عثمانی می‌گذشت بی‌خبر ماننده باشند، یکلی نگذیب می‌گذند

۲ - رجوع کنید به خاطرات چرچیل - جلد اول و «ظهور و سقوط رایش سوم» اثر ویلیام شابرو - ترجمه ابوطالب صارمی - پخش نخست.

در هر دو مورد ، تنها یک انجیزه میجاذ آور کافی بود ، تا این مردم طبقات پائین را تحریک و ترغیب کند ؛ آنان را به کینه نوزی وادارد و چرخ ماشین‌های انهدام و سیمی را - که تاریخ قبل^۱ نظیر آن را ندیده بود - بگردش وادارد. در عثمانی این عامل محرك انورپاشا و در آلمان آدولف هیتلر بود. بی‌شک تیجه قتل عام ارامنه و بی‌مجازات ماندن حاملین جنایات درس دیگری بود که آلمانها از تجربه عثمانی آموختند. اگر تیجه کار جزاین می‌بود ، و اگر دارودسته انورپاشا قبل برگشتی که رهبران آلمان نازی بعدها در دادگاه «نورنبرگ»^۲ با آن دچار و گرفتار آمدند، دچار می‌شدند، باحتمال قوی دژخیمانی چون آیشمن ، هیملر و دیگر یاران نزدیک هیتلر ، هم‌چنین پیراهن - تهوه‌ای‌ها و پیراهن سیامان قداره بند او ، در کشتار یهودیان چنان جسارتی از خود نشان نمی‌دادند.

در یکی از جلسات دادگاه نورنبرگ فاش شد که هیتلر روزیست و سوم اوت ۱۹۳۹ - دو روز قبل از حمله به لهستان و آغاز کردن جنگ جهانی دوم بیشتر از ۱۵ تا ۲۰ نفر از زنرالهای معروف ارتش آلمان را بدفترخود در «اوبرسالزبرگ» لحضار کرده ، و مطی یکی از همان نطقه‌های معروف و تاریخی خود بدانان گفته بود:

«... نیروی ما از سرعت و خشونت سرچشمه می‌گیرد. چنگیزخان میلیونها نفر از ملل روی زمین را با قلبی آرام و روحی آسوده کشtar می‌کرد، تا نقشه‌های بزرگش عملی شود ، و امروز نیز جز بانی یک امپراتوری بزرگ از اونام دیگری باقی نمانده است. من نیز باید چنین کم و بهضاوتی که بعدها مدینیت‌غرب در بیاره من خواهد کرد، اهمیتی ندهم...».

در همین نطق ، پیشوای آلمان ضمن تأکید بافسران عالی‌رتبه و تأکید روی این نکته که باید ضعف نفس را از خود دور ساخته و با بی‌رحمی و شقاوت خاک لهستان را از وجود لهستانیها پاک کنند، تا «فضای حیاتی» لازم و مناسب و معادن مواد نیاز ملت و ارتش آلمان بدلست آبد، صریحاً بساجرای قتل عام ارامنه در عثمانی اشاره کرد. هیتلر گفت:

۱- دادگاه فوق‌العاده بین‌المللی روای محاکمه جنایتکاران جنگی ، که روز نهم مهرماه ۱۳۴۵ (اول اکتبر ۱۹۴۶) می‌از چهارصد چله سماکه بااعدام مه تن ماز بر جسته‌ترین سران نازی و معکوبیتهای طویل‌الحدت گروهی دیگر از آنان را داد.

«... بالاخره ، من به نیروهای تحت فرمان خود، بربازانی که بمیدان جنگ و عرسه مرگ می‌روند ، دستور داده‌ام که زنان ، مردان ، اطفال و کلیه اشخاص را که از نژاد لهستانی هستند ، قتل عام کنند. زیرا تها پس از نابودی این نژاد فاسد است، که ما می‌توانیم سرزمین حیاتی لازم ، برای پرورش نژاد ژرمن را بست آورده؛ آتیه فرزندان خود را نامیں کنیم . مگر در دنیای لفروز،

از قتل عام ارامنه ذکری می‌شود ...؟

آیا برهانی قاطع‌تر از این ، برای اثبات وجود ارتباط میان قتل عام ارامنه توسط عثمانی‌ها و کشتار یهودیان بدست‌هیتلری‌ها می‌توان بافت؟.. و آیا سکوت آلمان در قبال انهدام ارامنه عثمانی را ، جز بموافقت با این جنایت و تجربه-اندوزی برای آینده ، به‌چیز دیگری می‌توان تعبیر کرد؟

درست است که این هردو رویداد غم‌انگیز تاریخ؛ ریشه‌های مادی داشت، بدین معنی که عثمانیان و آلمانی‌ها نازی صرفاً باین منظور که ثروت و مکنت و املاک ارامنه و یهودیان را تصاحب کنند ، آنان را بکام مرگ فرستادند، اما انگیزه اصلی - چنانکه همه مورخان و پژوهشگران صاحب نظر شهادت‌داده‌اند - کینه‌ها و تعصبات شدید مذهبی و نژادی بود.

می‌دانیم که در طول تاریخ ، اینگونه اختلافات ، صحنه‌های خونین و غم‌انگیز بیاری بوجود آورده است. صحنه‌هایی که هنوز آدمی با مطالعه‌آنها برخویشن می‌لردد ، و براین همه کوته‌فکری و خشونت و بی‌رحمی انسان ، نفرین می‌فرستد. اما در میان همه این ماجراها ، نکته‌ای بس شگفت آور و عبرت آموز بچشم می‌خورد ، و آن اینکه هر یک از دژخیمان در طول تاریخ، قربانیان چند قرن ، یا چند سال بعد بودند و هر گروه از قربانیان ، چندی بعد به دژخیمان زمان خویش مبدل شدند.

زمانی بود که یهودیان ، نخستین پیروان مسیح را به صلابه (چهار میخ - ملیب) می‌کشیدند ، و آنان را جلو حیوانات وحشی و شیرهای آدمخوار می‌افکنندند ، تا با متأهده لحظات تشنج و تکه‌تکه شدن اندام آنان لخت بروند و کینه خود را فرو نشانند. زمانی دیگر می‌جیاند - در جریان جنگهای سلیمانی - همین خشونت را در مورد مسلمانان بکار برداشت و سراسر دنیای متمدن زمان

را بخاطر همین اختلافات بخاک و خون کشیدند.

چندی بعد عثمانیان، ارامنه و دستخوش قتل عام ساختند، اما خود نیز سرنوشت بهتری نداشتند. کما اینکه از امپراطوری عظیم، پهناور و مقتدر عثمانی امروز اثری بر جای نمانده است. (جمهوری مستقل و آزادتر کیه امروز را نباید با عثمانی دیروز، در یک ردیف قرار داد) یا مسیحیان تزادپرست آلمان دست بقتل عام دهستانک یهودیان زدند و قوم یهود بعنوان قومی مظلوم، مصیبت دیده و عاجز مورد حمایت جهانیان - از جمله همه مسلمانان جهان - قرار گرفت؛ حال آنکه امروز همین قوم، تمش خود را تغییر داده است و بعنوان دولتی مقتدر توسعه طلب و مت加وز و زور گو، کشورهای عربی خاورمیانه را مورد تجاوز و تهاجم قرار داده و همان عملی را با مسلمانان می‌کند که دیروز هیتلرها با خود آنها می‌کردند.

همین نکته عبرت انگیز است که به بخش حاضر از کتاب ما مربوط می‌شود. در صفحات بخش پیشین کتاب دیدیم که چگونه یهودیان از قتل عام ارامنه بلست عثمانیها حمایت می‌کردند، و اگر خود عامل آن نبودند، بیشک بعنوان متوق و اغوا اگر، دولت عثمانی را در ادامه این قتل عام، هدایت و حمایت می‌کردند. شاید ترغیب این جنایات - در جریان جنگ جهانی اول - از کینه‌های دیرین قوم یهود، نسبت به مسیحیان، کینه‌های چند هزار ساله ریشه می‌گرفت، ولی آنان شاید از این واقعیت غافل بودند، که خیلی زودتر از آنچه تصور می‌کنند، انتقام این جنایات را، با دست دشخیمان اس.اس و گشتاپو - در جریان جنگ جهانی دوم - باز پس خواهند داد.

براستی شگفت‌آور است، دولت آلمان و یهودیان، که در جریان جنگ جهانی اول در مورد قتل عام ارامنه سیاست مشترکی داشتند، و هردو - اگر این واقعیت را که خود محرك و مشوق دولت عثمانی در قتل عام ارمنیان بودند، نادیده انگاریم - باسکوت خویش و عدم اعتراض باین جنایات وسیع، دست عثمانیان را در ادامه خویزی باز گذاشتند، چندی بعد - در جریان جنگ جهانی دوم - بصورت «نازیها» و «یهودیان» در برابر هم قرار گرفتند، و تبعه همان بود، که هیچیک از مردم جهان، خاطره خم انگیز و خونین آنرا از باد نبرده‌اند.

در زبان وسیع و گسترده فارسی ، امثال ، ابیات ، و نکته‌هایی هست ، که به نحوی اعجاب‌آور ، درباره همه مظاهر زندگی و زمینه‌های سیاسی و اجتماعی ایران و جهان تطبیق می‌کند . هنگامیکه ماجرای قتل عام ارامنه ، دخالت یهودیان و آلمانها را در این ماجرا می‌بینیم ، و آنکاه با نهدام قوم یهود توسط آلمان نازی و یاشکست خوینیں آلمان در جنگ جهانی دوم می‌نگریم ، بتو اختیار بیاد این دو بیت از ناصر خسرو ، شاعر و اندیشه‌مند کون ایران می‌افتیم که صدها سال قبل گفته بود:

«عیسی بر هی دیده یکی کشته فتاده
حیران شد و پنگرفت بدندان سرانگشت
«کای کشته ، کراکشتی؟.. تاکشته شدی زار ،
تاباز کجا کشته شود ، آنکه ترا کشت؟..»



سلطان عبدالحمید

او مغلیر سکوت جبارانه «آل شان» بود، حکومتی که از آغاز تین مغلیر یدادگری تاخته شده است، و ارسلو در نشریع «حکومت جباران» حتی دقایق آن را نیز تشریح کرده است. تکته جالب در این تصویر آن است که جسم و گوش و دهان سلطان، با تصاویر زنان «ستلور شهوترانی» است، بونیده و جایی برای نفوذ ناهای مشتمیان نماند، است.



شخصیت‌های اجتماعی و مورد اعتماد مردم — مخصوصاً منامات مذهبی — یکی از نخشن
هدفهای عثمانیان در قتل عام اوامته بودند. با تاپوی آنان خطر هرگونه تحریک و تهشیح
از سان می‌رفت و اینان گروهی از هسن فرمانان درجه اول هستند.





بختیں قوبایان کو دکان، زنان، دختران و بیرونیان و بیرونیان بودند. پس از اینکه جوانان ارمنی و بیرونیان
بزر پدیده های گوتاگون از خانواده ها جدا شدند، فشار بر اینان آغاز شد. و این حجنه هایی از آوارگی آنانت
که سرانجام به مرگ منجر شد.





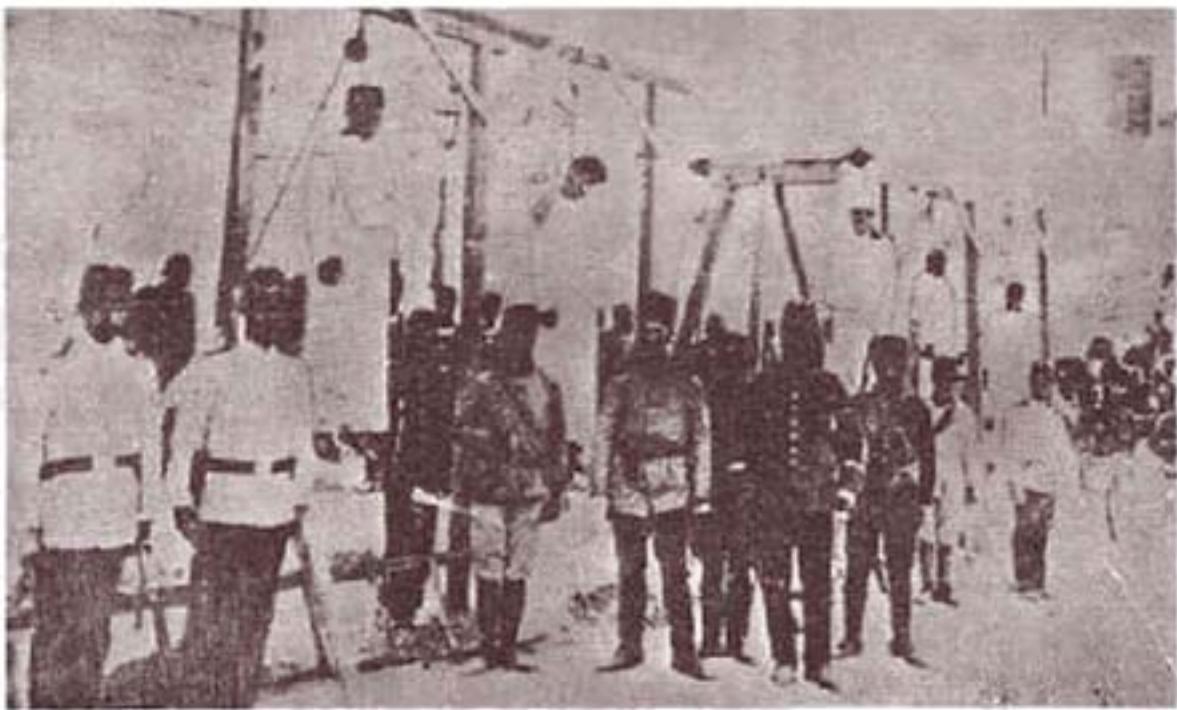
وقتی چنایت ابعادی این چنین هولناک و گسترده به خود می‌کرد طبیعتاً سُؤولیت‌ها قلب و دُگرگون می‌شد.





توده‌های انسانی، در مدتی کوتاه، زیر خشار گرسنگی، سکنجه و نابودی، به تلی از اسکلت‌ها مبدل می‌شوند. در اینجا فاصله میان زندگی و مرگ به حداقل تنبل یافته است. درست مثل ناحله این دو عکس: ..





میرک!... این است سرنوشتی که در انتظار یک نژادویا ملت هزارک بود. چه بر قرار چند های دار (عکس بالا) چه میرک تدریجی در سرایها و شکنجه خانه‌ها، (عکس پائین) سردوکتیش را جلو یک آلماسای ویران می‌بینیم.





نمی‌توانم بدون الدوھی جانکار، به آن زنان مستوی که بی‌تک بیسترشان جتم‌های محمل گون
تحسین آمیزی داشتند، نکر کنم. (پرلوتوی عضو آکادمی فرانسه)





دزدیمان ترک که در قتل عام های خود، آنسته از
قریانیان خود را که از روشنگران و افراد نظامی
بودند، بطور وارونه دارمی زدند. از جمله این قریانیان
۶۰ بزشک، ۴۱ افسر اوتش، ۳۱ داروساز، ۸
دانساز، ۱۳ دانجر،
یک کشیش ارمنی که در اقاتولی بدار آویخته شده
است.



بخش چهارم

عامل جنایت!

یان طک واقعه، از زبان کسالی که ب نحوی در آن رویداد احتمال جانبداری یا اشتراک منافع، مذهب و تزاده‌شان برود، حتی اگر پیطرغی، واقع بینی و انساف روایتگر بارها باثبات رسیده باشد، باز ممکن است پاره‌ای توهمات را باعث شود. بهمین جهت، شاید باشد هرگز وی که تصور کنند، آرنولد توینبی، از این نظر که پارمنیان اشتراک مذهب دارد، و با عثمانیان اختلاف ملت، در تحقیقات خود راه اغراق پیموده باشد، یا اینکه «کمیته امریکائی» که اعضای آنرا عموماً مسیحیان تشکیل داده بودند، حوادث را بزرگتر از آنچه بود، جلوه داده باشند. پاسخ اینگونه کسان بسیار قاطع و روشن است: ن

نخست اینکه: شرح هر تجاوزی را در درجه‌اول - باید از زبان قربانیان تجاوز شنید، چرا اگر تجاوز کننده از قبیح عمل خویش آگاه نی‌بود، هرگز دست بچنان اعمالی نمی‌زد. و هیتلر دستیارانش کشtarشش میلیون یهودی را زیر سرپوش «حل نهائی مسئله یهود» پنهان نمی‌داشتند. یا عثمانیها نمی‌کوشیدند قتل عام ارمنیان را تا حد امکان از چشم جهانیان پوشیده دارند.

دیگر اینکه: یک مورخ فام‌آور، هیچ‌گاه شهرت نیم قرن نلاش و پژوهش خود را قربانی جانبداری از این یا آن اقلیت نمی‌سازد. آنهم مورخی چون «توینبی» که همه اشتئار خود را مرهون واقع بینی، بی‌نظری و داوری عادلانه خویش است.

حتی چنانکه دیدیم، در همه مطالب خود، جز تقل قول‌های مستند و انعکاس شهادتهاي عيني، به مطلب دیگري نپرداخته و همه اظهارات و خاطرات را كه بيم اغراق و زيفاده روی در آنها مى‌رفته، قادر به انگاشته است.

با همه اینها، برای اینکه بیم هرگونه شباهتی - از این دست - از میان برود، در این بخش کتاب به ترجمه و نقل خاطراتی می‌پردازم، از یکی از عوامل و دست‌اندرکاران فاجعه.

«خاطرات نعیم بیگ»^۱ که همراه با استاد و مدارک، عکسها و تصاویر متن فرامین و دستورهای رمزی با امضای ملعت پاشا و بسیاری مطابق افشاگر دیگر به زبان ترکی انتشار یافته، آنچنان تکان دهنده است، که اگر جز از زیان یکی از عاملان درجه اول جایت، از زبان دیگری می‌بود، قطعاً باور نکردنی بنظر می‌رسید. تنها پس از مطالعه خاطرات نعیم بیگ است، که خواتنه در می‌بادد، آرفولد توانی بی در نوشته‌های خود نه فقط راه اغراق نه پیموده، بلکه، تنها حکومه‌های از همه واقعیات و مرجعی کل از فاجعه بدست داده است.

تدوین کننده کتاب، که مترجم آن به زبان ارمنی نیز هست، خود مقدمه‌ای بر آن نگاشته، که از نظر نلاشی وی بخاطر دست یافتن باین خاطرات و چگونگی تدوین کتاب، بسیار خواندنی و روشنگر است. بهمین جهت، قبل از پرداختن به متن خاطرات، تخت مقدمه مترجم و تدوین کننده کتاب را منعکس می‌کنیم:

۱ - نعیم بی = نعیم بیگ - بی = بیگ : لازم بیان آوری است که مطالب این فصل (خاطرات نعیم بیگ) - یکبار از ترکی بسازمی : پس از ارمنی به انگلیس، وس از آن ازانگلیس به فارس ترجمه شده است. طبعی است در این بازگرداندن های متالی، اسماء و اعلام آن تغییر شکل یافته و بصورتی در آمده است، که برای یافتن شکل اولیه و صحیح آنها باید تحقیقات «امنه‌اری» صورت گیرد. بعنوان مثال در کلمه «ترکیه امروز»، که بارمل و اصطلاح و کتف‌السلیل / توانیتم شکل اصل آنها را پیدا کنیم : یکی Kaimakam و دیگری Terakke که آنها را بهم جزو می‌توان تغییر کرد، جزو مفهوم واقع آنها که عبارتند از :

Kaimakam - قائم مقام

Tarakke - ترقی

با وجود تهایت دقت و سولی که بگزار برده شد، لازم بیادآوری است که دقت و صحت بارهای از اسماء و عناوین و استلاتاخت را تضمین نمی‌کنیم. امید ما آلت که صاحب نظران و خواهدگان عزیزی که با اسماء متعلق مختلف عتبانی - ترکیه امروز - و یا عناوین کهون جمانی آشنازی دارند، بروزگارنده مت گذارده ر مواده لتوش و اثبات، وا بار آور شوند.

بنوان مثال *Kaimakam* را «عبدالخالق» ترجمه کردیم، حال آنکه ممکن است «عبدالغلیق» یا «عبدالله‌الک»، یا چیز دیگری متناسب اینها باشد. یا شهر *Derezor* را «درزور» یا طبق املای لاتین دیگر «درالذور» نوشتایم، که پاک مسکن است املای فارسی دیگر. داشته باشند بنابراین مخصوصاً تأکید می‌شود. که نگارنده در صفت ترجمه - مخصوصاً اسماء شهرها و آهادیها و عتاوین - تردید دارد، و تیازمند راهنمایی صاحب‌نظران است. موضوع دیگر لفظ «بی» مرادیها «بیگ» است، که در اسماء نعیم بیگ، جلال بیگ، جمال بیگ و ... در مراسر کتاب تکرار شده و ما در همینجا «بی» را به «بیگ»، بنوان متدائل و شناخته شده در ایران تبدیل کردیم.

متهمه مترجم
حاطرات نعیم بیگ

تاریخ شهادت ارمنستان هنوز فاقد فصل‌های بسیار و دارای نکات ابهام زیادی است، تا چنانکه شایسته است روش شود. قربانیان حتی توانستند صدایشان را به جهان متبدل برسانند، زیرا در زوایای فاشناخته و دور دست، و نقاط نامسکون بیابان معذوم شدند، و فقط چند انعکاس ناله ضعیف نزع و لحتضار، بیان کننده رنج‌ها و مشقات غیرقابل بیان، و وصف ناپذیر آنهاست که لرد برایس انگلیسی موفق شد، این ناله‌ها را بگوش جهانیان برساند. اما ضوابط وی متأسفانه فقط تا سال ۱۹۱۶ (۱۲۹۵ ش) را شامل می‌شود. حال آنکه مخفوف ترین جنایات و بزرگترین کشتارهای همگانی بعد از ۱۹۱۶ انجام گرفت. آنچه اصولاً ضوابط «شهادت ارمنستان» فاقد آن است، هماناً ندای وجودان میلیون‌ها نفر عثمانی است: ملتی که سرایا مسئول این جنایت هولناک است.

عثمانی‌ها از حصول اطمینان به پیروزی؛ پس از شکست عظیم روسها سرمست و از خود بیخود شده بودند، و همین سرمستی و بیخبری بود، که سلانخی ارامنه را در نظر آنان موجه ساخت. این واقعه شاخه دیگری بر تاج کل پیروزی که آنها هم اکنون نصور می‌گردند بر سر گذاشته‌اند افزود!

تنها ندای آن وجودان خاموش و نگران؛ همین شهادت است که من در نشریه حاضر بگوش جهانیان می‌رسانم. این؛ یک نفر عثمانی است که توسط من سخن می‌گوید کسی که وظیفه اجرای سیاست قلم و قمع و انقراض نسل کلیه افراد تزاد ارمنی را بر عهده داشت، و کلیه احکام رسمی برای تبعیدها و قتل عام‌ها از زیر دست او می‌گذشت.

این شخص نعیم بیگ؛ منشی کل «کمیته تبعیدات حلب» است. این کمیته گرداننده اصلی تبعیدهای هولناک ارامنه بود. هنگامیکه کمیته متابده کرد که تعداد زیادی از ارامنه تبعید شده در «مسکنه»^۱ و در سراسر ملول کرانه‌های فرات پراکنده شده‌اند، نعیم بیگ را فرستادند تا قضیه را تسریع کند. ولی نعیم بیگ مرد این کار نبود، باین دلیل که مرد بدبی نبود. من گزارش‌های خوبی درباره او شنیده بودم. واژ جمله اینکه چطور با صمیمیت بعضی از خانواردهای ارمنی را کمک کرده بود تا بگزیند؛ بدون آنکه دیناری پاداش بگیرد، علیرغم

این واقعیت که از لحاظ مالی در شرایط بسیار درخشانی نیز قرار نداشت. برای او امکان داشت تا هرچند بشوهد از خانواده‌هایی که ثروتمند بودند بگیرد، و برای کسانی که بهیابان بازگردانده می‌شدند، این بازگشت مسلمًا به معنی محکومیت به مرگ بود.

من دو سال و نیم آزادگار، تحت تعقیب قرار داشتم و در کمال ترس و دلهره گاهی در حلب و زمانی در دمشق و بیروت، پنهانی بسر می‌بردم، و گاهی در لبنان تا آنکه انگلیس‌ها وارد حلب شدند و آزادی را با خود آوردن. آنوقت بعضی دوستان «آدانا»^۱ مرا ایجاد «نعمیم ییگ» انداختند و بهمن قول دادند تسهیلاتی فراهم سازند تا من به آزادی بزرگم که دیدن او بود برسم. با در نظر گرفتن خدمت طولانی اداریش در «کمیته کل تبعیدات حلب» بنظر می‌رمید که باید اطلاعات زیادی داشته باشد، و در واقع همه‌چیز را بداند. او بهمن گفت: «عزیمت عشانی‌ها از حلب، پس از ورود انگلیس‌ها، چیزی شبیه فراد مجرمین بسود؛ اما من، که وجود انم آسوده است، نخواستم به آنها ملحق شوم، و همینجا ماندم...» چون «حکومت‌ترکی‌جوان» اسناد مربوط بقتل عام ارامنه را از بین برده بودند، ما برای تکمیل تحقیقات خود مدرک رسمی نداشتیم. این نیاز مبروسی بود که نعمیم ییگ آنرا برای ما مرتفع ساخت و اسناد و مدارک رسمی بسیار، تلگراف‌ها و احکام که از طرف «کمیته اتحاد» ارسال شده، و ملى خدمت اداری دوی (که تحت نظر «کمیته کل تبعیدات حلب» انجام وظیفه می‌کرد) از زیر دستش رد شده بود، و بعضی از آنها را شاید از بین مستولیت‌های آینده محفوظ داشتند بود، در دسترس ماقرارداد.

قمتی از این اسناد را وی از روی حافظه خود دوباره نویسی کرده، اما مهمترین آنها عکسبرداری شده بود [که عکس‌های آنها در این کتاب] به چاپ رسیده است.

تعییه اظهارات و ثبت تقریرات وی هفته‌ها بطول انجامید. آنها را وی تکه‌تکه می‌نوشت و برای من می‌آورد، زیرا تا پایان کار از اینکه احتیالاً پاره‌ای از اسنادی که آنها را یکایلک برای من می‌آورد، به تزادی ضرر بر ساقه مذهب بود. هر بار سوگند می‌خورد که آنچه آورده است آخری است، و هر بار مرا ملزم

می ساخت تا در این راه بکوشش‌های تازه‌تر و پیشتری بیردازم. ترغیب‌کردن و مجاب ساختن وی، برای من عذابی بود که به طیب خاطر بازتن درمی‌دادم.
پس از رد انجلیس‌ها، من کلیه زنان و دختران و مردان ارمنی را که زنده مانده بودند و می‌توانستند چیزی بیاد بیاورند، وادرار کردم تا خاطرات خود را برگشته نسخه در آورند. بدینسان برای من آسان بود تا صحت و دقیق خاطرات نعیم بیگ را بائبات برسانم. این خاطرات شرح صحیحی از آنچه اتفاق افتاد بلست می‌دهد ولی ذکر بسیاری از وقایع و بسیاری از اشخاص بعلت دو دلیلها و وقوع‌هایی که برای نعیم بیگ در خلال فگارش یادداشتها پیش می‌آمد، از قلم افتاده است...»^۱

مترجم و تدوین‌کننده خاطرات نعیم بیگ قبل از شروع یادداشتها، سابقه کوتاهی از چگونگی آغاز و تعداد کشته‌های گروهی ارمنیان بدست می‌دهد و می‌نویسد:

«پس از سال ۱۹۱۵ ش (۱۹۱۶) سه قتل عام بزرگ در عثمانی بوقوع پیوست. مردان؛ زنان؛ و کودکانی از «قسطنطینیه» و نواحی اطراف آن، از خط راه آهن «آناطولی» و «سیلیس»، به بیان رانده شدند، و در آنجا با مردمی دیگر از شش ایالت ارمنی و از سواحل دریای سیاه برخورد کردند، ولی این گروه اخیر فقط عبارت از زنان، دختران و پسران هفت‌ساله یا کمتر بودند، چون کلیه افراد ذکور بالاتر از هفت ساله سلامی شده بودند. همه اینها قربانیان سه قتل عام بودند: تختین آنها قتل عام «درأس العین»^۲ بود، که در آن هفتاد هزار تن کشته شدند. دومین قتل عام در «اینتیلی»^۳ صورت گرفت که در آنجا پنجاه هزار تن - که غالب آنها در تونلی در راه آهن بعداد کار می‌کردند - گردآمده بودند. و سومین قتل عام که مخفف ترین آنها بود، در «درزور»^۴ انجام گرفت، که در آنجا «عنایعیگ» قریب دویست هزار ارمنی را سلامی کرد.

این ارقام فقط تعداد مردمی را که در اثر «قتل عام» کشته شدند بدست می‌دهد. اگر قربانیان بینوائی، ناخوشی و گرسنگی را - مخصوصاً در رأس العین و درزور - بتعداد آنها بیافزاییم، شماره ارامنه‌ای که سلامی شدند و یاد بیانها

۱- خاطرات نعیم بیگ - آرام اندونیان - بقدمه

Derzur - ۲ - Intilli - ۳ - Res - u - ein - ۴

پهلاکت رسیدند از یک میلیون تعاوی خواهد کرد.
خاطرات نعیم ییک از زمان تدارک مقدمات قتل عام در رأس العین آغاز می شود . این محل ، یک اردوی «سرکسی» ها است ، و در میان خرابهای محلی که یکزمان قلمرو سلطنت باستانی بین النهرین بود ظمیں شده بود و بزمیت بیش از پنجاه خانه داشت ، ولی چون اتفاقاً در مسیر خط راه آهن بغداد قرار گرفت ، ناگهان توسعه یافت و حائز اهمیت شد .».

با این مقدمات اکنون ماجرای قتل عامها را زبان «نعیم ییک» من شنویم و اسناد و مدارکی را که عرضه می دارد ، مرور می کنیم :

«من معتقدم که تاریخچه تبعیدها و قتل عام‌های ارامنه ، که خاطرات نعیم ییک نام عثمانیان را مستحق لغت ابدی از جانب تمامی بشریت ساخت ، در هیچ خابطه اعمال غیر انسانی که تا امروز نوشته شده ، نظیر نداشته است . در هر گوشی از اراضی پهناور ترکیه که بنگرید ، هر گودال و تنگنای تاریک و خلسانی که جستجو شود ، هزاران جسد و اسکلت ارمنی ، که به فجیع ترین طرزی سلاخی و مثله شده‌اند ، یافت خواهد شد .

من تا آن موقع هیچ کاری بکار «تبیید» نداشتم . یک نفر منشی بودم در استخدام اداره دخانیات . کاروانی را خارج از آبادی ، در کنار رودخانه می دیدم که از صدها زن و بچه بینوا تشکیل شده بود . آنها هر روز صبح برای حداکثر با آبادی می آمدند . بعضی هایشان آب می آوردند ، و می کوشیدند تا بانان خشکی که از این راه بدست می آوردن زندگی کنند .

هنوز تابستان بود ، و آنها می توانستند پناهی در شکاف بعضی صخره‌ها یا خاکریزها بجوینند ، ولی هنگامی که زمستان فرا رسید ، فاله آنهاست که در سکوت شب‌های دراز از سرما و گرسنگی جان می دادند شنیده می شد . سرکسی‌های آبادی نیز صدای آنان را می شنیدند ، ولی آذ ناله‌های مرگ نه بردل‌هایشان اثر می کرد نه بروجدانشان .

آن شب را هو شتر فراموش نخواهم کرد . در منزل «قائم مقام» بودم ، ملوانی در خارج بربا بود ، از فاصله‌ای حدود ده دقیقه پیاده روی تا جائی که ما بودیم ، صدای ضجه و ناله آن مردم فلک‌زده را که در خارج دستخوش قهر طبیعت بودند ، می توانستیم شنیم . قائم مقام ، یوسف خیاعییک ، مردی بسیار

خوب و دل رحم بود. به اتفاق بخانه يك «آقا» و يكى دو قطه ديجر رفتهيم ، و توانستيم دو سه تا چادر تعيه کنيم. به كملت ده پائزده تقر ژاندارم ، و بعضی از مردم ، موفق شدیم چادرها را برپا کنيم تا قربانیان بینوا بتوانند با آنها پناهنده شوند... مشاهده مرگ آنان رقت انگيز بود ، ولی هنگامی که سکها شروع به دريدن اجاد کردند ، صخمه اي براتب دشکاف تر بوجود آمد.

اینها بازماندگان تموس ارمنی بدمعت سیواس^۱ ، دیار بکرا^۲ ، و خارپوط^۳ بودند. قریب يك میليون سکنه را از پنج شصت ایالت تقل مکان می دادند. هنگامی که به محل تبعید که برایشان مقدر شده بود رسیدند بمحضت یکصد یا یكصد و پنجاه زن و بچه در هر کاروان باقی مانده بود. مفهوم این رقم آن بود که آنانرا همانطور در حین حرکت و کوچ سلاخی گرداند.

من به محل آمدم. قسمت اين بود که عبدالاحد نوري بیک که سه چهار روز قبل بعنوان نماینده کمیته کل تبعیدی ها وارد شده بود ، مرا بست منشی کل خود منسوب کند.

هرچند هنگامی که در دنس العین بسر می بردم چیزهائی با چشم خودم دیده بودم ، معهداً نتوانسته بودم مقصود از آن جنایات را درک کنم ، فقط بعدها بهماهیت و ریشه آن بی بدم. هر بار احکام محرومراهی را که به صورت رمز داده می شد ، به ثبت می رساندم ، بر خود می لرزیدم. ملتی بزرگ با زنان و کودکانش محکوم به مرگ شده بود.

ابتدا دولت تصییم گرفت که ارمنی های تبعید شده ، باید به معتره ، باب و سایر نواحی پرت و دورافتاده حلب رانده شوند ، و سیس احکامی صادر شد که نشان می داد «مقصد ارامنه در اطراف رو دخانه «خان زور»^۴ (نژدیک در زور) است...».

نیم بیک که خود مستقد است قتل عام ارامنه ، نژاد او را مستحق لفت ابدی ساخته است ، با اینکه خود از آغاز شاهد تبعیدها ، آوارگیها و کشتار ارمنیان بوده است ، تا زمانی که خود بهستی حاسن در دستگاه عثمانیها نمی-

۱ - Sivas مشرق ترکیه و ۴۵۸ کیلومتری آنکارا
 ۲ - دیار بکر جنوب شرق ترکیه و ۹۴۳ کیلومتری آنکارا
 ۳ - Kharput مشرق زرگیه و ۲۸۴ کیلومتری آنکارا
 ۴ - Khanzor - ۲

رسد، و بفرامین و تلگرافهای رمز دست نمی‌باید، فه از عمق ماجرا و انگیزه آن آشگاه است، نه از شدت خشونت و شنامت آن. تا اینکه باختین تلگراف، سیل بنیان‌کن قتل عام آغاز می‌شود و مطی همین تلگرام بهانه اصلی عنمانیها برای انهدام گروهی و عناوین گمراه کشنه‌ای که بدان داده‌اند فاش می‌شود:

روزی تلگراف ذیل از وزیر داخله رسید:

«نیت از دور فرستادن بعضی‌ها^۱ حفظ رفاه سرزمین پدریمان برای آینده است. جون آنها رجا باشند، هر گز از اتفاقات فتنگیزشان دست بردارنخواهند بود، پس باید سعی کنیم از تعدادشان حتی‌المقدور بکاهیم...».

این تلگراف در آذر ۱۲۹۴ (نوامبر ۱۹۱۵) واصل شده هشت روز بعد، بدون آنکه حتی توسط حاکم کل تصویب شود، به عبدالاحد نوری بیک داده شد. وهمان شب در ساعت یازده و نیم (بوقت محلی)، ایوب بیک مباشر تبعیدی‌ها و امین بیک سرکرده ژاندارمری بهادره حکومتی شافتند تا نوری بیک را بهینند. نوری بیک قورا^۲ تلگرافی را که دریافت کرده بود بآنها نشان داد، و آنها قریب یک ساعت باهم بودند. موضع محبتان مژق قلع و قمع ارامنه بود. ایوب بیک طرفدار قلع و قمع آشکار آفان بود، ولی عبدالاحد نوری بیک که مردی بسیار محیل بود، این نقشه را نپندید و آنرا رد کرد. فکر او این بود که بهتر است ارامنه تبعیدی را در مضيقه و تنگنا و در معرض سرمای سرخ زستان قرار داد؛ کشن آنها باین طرز، بعنوان مدرکی در آینده می‌توانست اثبات کند که به مرگ طبیعی مرده‌اند.

تا آن زمان ژاندارمها در امور مربوط به تبعیدی‌ها در حلب مداخله‌ای نداشتند. ولی اکنون ژاندارمی نیز به همکاری با پلیس پرداخت.

بزودی فعالیتی عظیم در حلب آغاز شد. تبعیدی‌هائی که از نواحی «گرمه»^۳ و «کیلیس»^۴ و حوالی حلب جمع آوری شده بودند، گروه گروه به «آکتریم»^۵ و از آنجا به «باب» فرستاده شدند. و عیناً آنچه که این مقامات پیش‌بینی کرده بودند بواقع بیوست. هر روز بهما خبر می‌رسید که صدها تن از آفان در اثر

۱ - بر کلیه مخابرات و ابلاغات رسمی درباره تبعیدها و خلعامها، هینکور در سایر عملیات منابع و مربوط به آن، وجه تسمیه «بعضی‌ها» برای ارامنه بکار رفته است.

Germeh-۲

۳ - کیلیس Kilis جنوب شرقی ترکیه - مرز عراق و ۲۰۱ کیلومتری آنکارا

۴ - *Akterim*

محنستگی، سرما و ناخوشی هلاک شده‌اند.

ایوب ییگ به «عزاز»^۱ رفت و در مراجعت با کمال شعف بو مند حکومت تکیه زد. وی گفت چگونه چادرها را به آتش کشانده است. جمعیت «باب» زیاد شد. تیغوس بجهان مردم افتاد و قائم مقام عهده‌دار کار تبعید، هر روز بهار سال گزارشات مرگ و میر می‌پرداختند. مرگ نه تنها بهارامنه روی آورده بود، بلکه ثغوس بومی را نیز درو می‌کرد.

روزی بعدالاحد نوری ییگ گفت: «بیک افندی، بگذارید از نبیل ارامنه کمی بکاهیم، چون باین نرتیب مرگ سراسر بین النهرين را تهدید می‌کند. دیگر جز ابلیس کسی در این سرزمین بنهاده باقی نخواهد ماند. قائم مقام رأس العین اخبار دردناکی در این مورد می‌فرستد.»

نوری ییگ خنبدید. و گفت: «پر جان، باین نرتیب، ما در آن واحد از شر دو عنصر خطرناک خلاص می‌شویم. مگر نه اینکه اعراب با ارامنه می‌سینند؟ آیا چیز بدی است؟ راه آینده عثمانی هموار خواهد شد!» من گوش می‌دادم؛ و این جواب هولناک تم را لرزاند.

چه انگیزه‌ای بود که این مرد را با این جسارت و بی‌باکی به ادامه اجرای نقشه‌ای چنین مزورانه و نیطانی نشویق می‌کرد؟ در این باره خیلی چیزها من تواند گفت. ولی نسخه يك حکم که در میان اوراق محترمانه کیته تبعیدات پیدا شده است، خود کافی است تا بی‌باکی و جاری را که نوری ییگ در اجرای کاری که بوى معون شده بود - کار قلع و قمع کامل ارامنه - به خرج می‌داد، شرح دهد.

فرمان باین شرح است:

«هرچند از مدت‌ها قبل، تصمیم قلع و قمع عنصر ارمی که قرق‌ها در صدد انهدام اساس استوار امپراتوری ما بود، و اکنون صورت يك خطر واقعی را بخود گرفته است، اتخاذ شده بود؛ معهذا مقتضیات بهما اجازه نسی داد تا این نیت مقدس را انجام دهیم. اکنون که کلیه موائع بوطوف شده، و زمان آن فرا رسیده است که سرزمین آباء و اجدادی خود را از این عنصر خطرناک نجات بخشیم، معراه توصیه می‌شود که شما باید از مشاهده وضع رقت بار آنها

دستخوش احساس ترحم شوید بلکه با پایان بخشیدن بکلیه آنها (پایان دادن بوضع رقت بار ارامنه از طریق نابودی آنها) سعی کنید با تمام قدرت خود اسم «ارمنستان» را از عثمانی محو کنید. موافق باشید، آنهایی که اجرای این نیت را بر عهده شان و اگذار می نمایند، مردانی وطن پرست و قابل اعتماد باشند.» تاریخ این حکم معلوم نیست، همینطور معلوم نیست که خطاب بهجه کسی صادر شده است؛ چون فقط یک رونوشت است. ولی همه چیز نشان می دهد که از طرف «ظلعت پاشا» وزیر داخله مستقیماً برای حاکم کل ارسال شده و توسط حکومت به کمیته تبعیدات تسلیم گشته است. این حکم باید قبل از ورود عبدالاحد فوری ییک، محتتملاً طی دوران ریاست جلال ییک به حلب رسیده باشد. تایید به استاد همین حکم بود، که جلال ییک به قسطنطینیه تلگراف زده و گفته است: «من حاکم این ایالت هستم، نمی توانم ذخیرم آذن باشم.» وی فوراً معزول شد و بکرسامی ییک که وی نیز مخالف قتل عام بود به جایش به حلب اعزام شد.

شکری ییک سرپرست کل تبعیدی ها از ماهها قبل در حلب بسوی برد و طرح تبعیدها و قتل عامها را ترتیب داده بود. ولی توانسته بود اشخاصی را که برای اجرای این طرح مخوف بقدر کفايت مورد اعتماد باشند پیدا کند. جلال ییک حاکم کل هنوز معزول نشده بود، و غیرممکن بود از وی کمکی بدست آورد. فکری ییک رئیس پلیس تحت نفوذ جلال ییک بود، و او نیز با قتل عام مخالفت می کرد، لذا از جانب وی نیز امیدی نبود. شکری ییک تنها امیدش به جمال ییک بود که از ادانا مخصوصاً برای مباشرت قتل عام های ارامنه اعزام شده بود. این دو نفر با یکدیگر کار می کردند، تا این جنایت هولناک را به مرحله اجرا درآورند، ولی هیچ کاری نمی توانستند بکنند.

او نیک و آرمناک مظلومیان دو برادر ارمنی که از دوستان شخصی جلال ییک و فکری ییک بودند، بزرگترین سد راه شکری و جمال بشمار می رفتند چون سعی داشتند از شدت این مصیبت بکاهند، هرچند که نمی توانستند از آن بطور کامل جلوگیری کنند هتل آنها در حلب (قتل بارون) علاوه بر اینکه مساقرخانه بود شعبه ای از حکومت نیز در آن استقرار داشت و در حقیقت یک عمارت دولتی بود، زیرا حاکم، رئیس پلیس؛ و تقریباً کلیه مقامات دائمی در

آنچا تشکیل جله می‌دادند. وضع این دو برادر ارمنی در خلال تمام آن دوران هولناک و منعی عجیب بود. اوئیک مظلومیان که یکی از دو برادر بود، نمی‌توانست به هیچکس تسلق بگوید، جلوی زبانش را نمی‌توانست بگیرد، و نمی‌توانست خود را آنطور که نیست وانمود کند. برای چنین شخص جسور و صریح دشوار است که با عثمانی‌ها بسازد. خلق و خوئی دوستداشتی داشت و چنان در بیشتر مال برای پذیرائی از کسانی که مسکن بود روزی دشخیم ملتش شوند، دست و دل باز بود، که موفق شد نفوذ قیادی بدست آورد و سعی می‌کرد از آن نفوذ برای نجات هموطنانش سود ببرد.

روز پنجشنبه هفته مقدس؛ عبدالاحد نوری ییک ازاونیک پرسید که برای روز عید پاک چه نوع تامیانی خواهد داد؟ اوئیک جواب داد: « عید پاک ما روزی خواهد بود که شما از اینجا رفته باشید. »

آرمنیک برادر جوان نر نیز مردی بود که نمی‌دانست چطور احساسات خود را پنهان سازد و بحفظ ظاهر بپردازد. وی نیز از کلیه این مقامات در کمال سخاوت پذیرائی می‌کرد، و حتی هنگامی که مردی چون ذکر ییک - که به شرارت شهرت داشت - در سر راه خود به درزور وارد حلب شد، او را بخانه‌اش نجوت کرد و کوشید تا ویرا نسبت به ارامنه بر سر لطف آورد. وی تقریباً هر روز در اداره پلیس بود تا برای فرد یا خانواده‌ای وسالت کند.

جمال پاشا به این دو برادر علاقه داشت و از آنها حمایت می‌کرد. شکری ییک می‌دانست که آنها مانع راه او هستند و فریاد میزد « اول از همه باید آن لانه (هتل بارون) خراب بشود. »

پس از انتصاب مصطفی عبدالعالقی ییک به عنوان حاکم کل حلب بود که آن قتل عام - های هولناک بوقوع پیوست.

ابتدا یک کمیته اجرائی در کمیته تبعیدات حلب تشکیل شد که توسط آن تبعیدهای ارامنه به بیابان‌ها انعام گرفت. تا هنگامی که کار در دست این کمیته اجرائی بود، تبعیدی‌ها تا حدودی از غارت و رفتار خشنونت‌آمیز مصون بودند. دولت که متوجه شد بین طریق نمی‌تواند هدف نهائی خود را علی سازد، حاکم (بکرسامی ییک) را معزول کرد، و مصطفی عبدالعالقی ییک را که قبله مجدوب مقاصد مورد نظر حکومت شده بود، بجای وی فرستاد. این مرد با ارامنه

خصوصت داشت و کوچید نا بنام عثمانی کلیه افراد تزاد ارمنی را معلوم سازد. احکامی که توسط وی به کیته تبعیدات فرستاده شده، چنان بیرحمانه است که بوصفت نمی‌گنجد. بعضی از اعضای ارمنی پارلمان عثمانی - محتملاً با عجز و لابه فراوان - موفق شده بودند از وزارت داخله اجازه بگیرند که خویشاوندانشان در حلب بیانند. وزارت داخله احکامی درباره آنها برای مصطفی عبدالخالق ییک ارسال داشت، ولی وی این احکام را زیر پا گذاشت و آن خانواده‌ها را هم در معیت سایرین به بیان فرستاد.

من پانزده تا بیست خانواده را می‌شناسم که اجازه گرفته بودند در حلب بیانند؛ ولی او آنها را روانه بیان ساخت.

دولت باین مرد؛ عبدالاحد نوری ییک عنوان «همکار» داده بود.

نوری ییک - نایانده کمیته کل تبعیدات - مرد بسیار ذیرکی بود و با ارامنه خصومتی خاص داشت. وی نونه مجسم و خالص سفراکی و سنگدلی بود. مشقات و فلاکت ارامنه، و آزارشات مکرر مرگ و میر آنها، ویرا چنان بود. برقض درمی‌آمد، زیرا همه اینها تیجه دستورات خودش بود. می‌گفت: «دولت نی خواهد اینها زنده بمانند.» و مباهات می‌کرد که هنگامی که باین اداره خواهد شده بود و موقعیکه عازم حلب بود تا این پست را تعویل بگیرد، مشاور وزیر داخله بروی ترمیه کرده بود که قبل از عزیمت، بدیدن طلعت پاشا برود. نوری ییک به ملاقات «باب‌عالی» رفت. چندفن میهان نزد «پاشا» بودند. وی پرسید: «چه وقت عزیمت می‌کنید؟» سپس برخاست و او را بهست پنجه برد و با سدائی آهته گفت: «ملماً مبوق هتید که کاری که از شما تظاهر می‌رود چیست. من باید عثمانی را از شر آن ملعون‌ها (ارامنه) خلاص به‌بینم.»

جالیاشا دستور داده بود که پنج شش خانواده ارمنی که در توغل «ایتیلی» (با عماری‌هاشان) کار می‌کردند، باید بعد از بروند. حاکم این فرمان را به نوری ییک ابلاغ کرده بود که وی سرح ذیل را پائین آن نوشت:

«آیا یک دولت بزرگ که صدها هزار ارمنی را تبعید کرده است محتاج دو قاعده شکسته یک مشت ارمنی است که لازم شود آنها را از تبعید کلی

به یا بان جدا ساخت و به دمشق فرستاد؟».

وی مردی بود بسیار عصبی و بسیار مقرراتی و دقیق و سختگیر^۱. ایوب صبری بیگ مرئوس بلافضل عبدالاحد نوری بیگ همکار و هدست اصلی وی بود - مردی که هم قسی القلب و خون آشام بود و هم فاسد و رشوه بگیر. هدفش این بود که هم بچاید و هم بکشد. لذا طی مدت تصدیش ثروت هنگفتی اندوخت.

این مرد که از راه غارت و چیاون تعداد کثیری از ارامنه، به مال و منابع فراوان رسانیده بود، هرگز خیرش بیک نفرارمنی نرسیده و به کسی خوبی نکرد. دین و وجدان او فقط پول بود - و حتی گریها و سفاکی‌هائی که وی نسبت به ارامنه مرتکب شد، جز پر کردن جیب و تاراج مال مردم، انگیزه‌ای نداشت. عبدالاحد نوری بیگ نماینده کمیته کل تبعیدات به حکم عبدالخالق بیگ، حاکم حلب تدارکات تبعید را آغاز کرد؛ و هنگامی که آنها بکار پرداختند جنایت پشت جنایت انجام گرفت.

حکم جدید و مخفوفی از وزیر داخله واصل شده بود که «آنان اجازه همه کاری را می‌دادند. در حالیکه آنها عمل^۲ نشان داده بودند که با جازه نیازی ندارند. دستورات صادره بشرح ذیل بود:

«به حکومت، حلب:

۹ مارس ۱۹۱۵ - کلیه حقوق ارامنه برای ادامه زندگی و کار کردن در خاک عثمانی کاملاً لغو شده است. دولت با توجه باین امر همه مؤلیت را بر عهده می‌گیرد، و دستور داده است که حتی از کودکان شیرخوار در گهواره نباید چشم‌پوشی شود. تتابع اجرای این حکم در بعضی ایالات مشهود شده است.

على رغم این امر، به علی که بر مامجهول است، به اقدامات استثنائی به «بعضی‌ها» مبادرت شده و آنها بجای آنکه مستقیماً به محل تبعید اعزام گردند در حلب باقی مانده‌اند. از این رو دولت با اشکالات اضافی درگیر شده است. بدون این اینفاء هیچ‌گونه استدلال و محاجه آنها، آنان را از آنجا دور سازید - زن یا

۱ - عبد‌الاحد نوری بیگ هرگز رشوه نمی‌گرفته می‌گفت: «البتہ از رشوه بیم نمی‌آمد، ولی از قبول آن می‌ترسم. می‌ترسم در عوض پولی که بجهیب سرانه سی شود یک لرمنی - حتی اگر نتو بکش» ارمنی هم که باند - جان بدار بیود».

بچه، هرچه باشد، حتی اگر قادر بحرکت نباشد؛ و نگذارید کسی از آنها حمایت کند؛ زیرا این حامیان از راه جمل و نادانی، عوائد مادی را بالاتر از احساسات وطن پرستانه قرار می‌دهند، و نمی‌توانند سیاست عظیم دولت را در ابرام پیراموز این کار درک کنند. با توجه باینکه بجای اقدامات غیرمستقیم قلع و قمع که در سایر نقاط بکار رفته - از قبیل سختگیری، (تعجیل در اجرای تبعیدات) اشکالات سفر و یتوانی - در آنجا اقدامات مستقیم می‌تواند بکار رود، لذا از دل و جان کار کنید.

احکام کلی از وزارت جنگ به کلیه فرماندهان قشون صادر شده است که نباید در امر تبعید مداخله کند.^۱

به مقاماتی که باید برای آن منظور منصوب شوند بگوئید که باید بکوشند تا نیت واقعی را - بدون آنکه از مسئولیت و اهمیت داشته باشند - به مرحله اجرا درآورند. لطفاً هر هفته گزارشات دمزی از تایپ فعالیت‌های خودتان ارسال دارید.

وزیر داخله - ملumat

هنگامی که این حکم واعظ شد، کمیته تبعیدات حلب حق داشت تا چه نوع کاری، تحت دستورات حاکم کل مبادرت ورزد.

علل و اگذار کردن کلیه امور تبعید بست یکنفر این بود که احکامی که برای اجرای این وحشیگری‌ها صادر می‌شد می‌بایست حتی السدور محظمه می‌ماند - تا بسیاری از مردم خبودار نشوند که وقایع از چه قرار است، و جنایت را بتوان در کمال سکوت، بدون آنکه سر و صدایی در خارج راه بیافتد؛ هر تکب شد.

اردوئی که تبعیدی‌ها را در آن جمع کرده بودند، در ارتفاع ملال انگیز «کارلیک» واقع در فاصله بیست دقیقه‌ای حلب قرار داشت از این محل بود که تبعیدی‌ها را به بیان می‌فرستادند. زندگی ارامنه‌ای که آنجا بودند بستگی به هوس استوار پلیس یا مقام تبعید داشت.

به حال امید زندگی برای هر کسی که او را یک قدم از حلب دور می-

۱ - زمان انسان فرماندهی اردوهای نظامی شروع یافتن پیش‌وران از میان تبعیدی‌ها برای ساختن اینبه نظامی می‌گردید. مقدمات تبعید در این بازه به قسطنطیلیه شکایتی نوشته، و طلعت‌باثا این حکم را سازد که حقوق‌گاه‌اشتن پیش‌وران از انسان نظامی سلب شده است.

کردند نبود. تسامی خطییر از کارلیک تا درّ زور، میر فلاکت و گورستان بود. به منامات متول دستور داده شده بود که از هیچ‌گونه خشوتی که مسکن است به مرگ انعامد خودداری نکنند.

دو فقره تلگراف ذیل - که هر دو از جانب طلعت‌پاشا وزیر داخله ارسال شده این امر را به ثبت می‌رسانند:

«از قرار مسموع، بعضی مقامات یا تهم قلم و قمع و سختگیری نسبت به بعضی‌ها (مقصود ارامنه است) بدادگاه نظامی (محاکمه صحرائی) کشانده شده‌اند. حتی اگر این امر صرفاً جنبه غورمالیته داشته باشد، باز مسکن است از نیروی سایر مقامات بکاهد و بتدریت آنان لظمه بزنند. باین علت دستور می‌دهیم که شما باید چنین آزمایشاتی را اجازه دهید!»

وزیر داخله - طلعت.»

«اعتاً بشکایاتی که «بعضی‌ها» در مورد انواع مسائل شخصی بعمل می‌آورند، نه تنها موجب تأخیر اعزام آنها به میابان می‌شود، بلکه دری را نیز به‌جانب یک رشته اعمال باز می‌کند، که ممکن است با جاده اشکالات سیاسی در آینده منجر شود. باین علت هیچ‌گونه ترتیب اثرباری بایشگونه عرضه‌الها باید داده شود، و در این مورد باید به مقامات مربوطه دستورات اکید صادر گردد. وزیر داخله - طلعت.»

تبلیماتی نیرو این امر از جانب وزیر داخله و اصل می‌شد مبنی بر اینکه مراسلات و تلگرافات شکایاتی را که خطاب به مقامات عالیه دولتی تسلیم می‌شود باید قبول کنند؛ ولی آنها را ارسال ندازند.

بدین ترتیب ارامنه‌ای که در میابان بودند، به مرگ حتمی محکوم شدند،

۱- استوار رحمن الدین، مدبر ابوحراء (Abu-Harrad) یکی از اردوهای واقع در کارفاران، که بلای جان ارامنه و مایه وخت آنها بود و غالباً یا چماق بزرگی که حبیبه درست داشت آنها را بعقل می‌رساند، پس از اعتراف اخان غراؤانی که علیه او شد، سرانجام برای یک مطیکه دروغین بمحض احضار شد، ولی طبق این تلگراف بدون اینکه حق بازجویی و حد کهانی از او بدل آید، او را به محل کارش باز گردانند. هنگام بازگشت، چون از «مسکین» می‌گذشت تا به ابوحراء بروند، پاچفت تسریع بدنله کلوله‌های بسوی ارجوی تبعیدی‌ها برداخت و فریاد زد: «شماها اخراجی کردید، تبعیدی‌ها چه شد؟ من بموارد آمدیدم سر جای خوبم.» بدینه است وی - که ارامنه نامش را داستخوان شکن، گذانه بودند - بس از بازگشت برآمد چوی تر شده بود و به شرات‌های بیشتری نیست مسد.

و مجریانی که مأموریت انجام این امر را داشتند، درست برای همین کار ساخته شده بودند: مصطفی عبدالخالق حاکم حلب، عبدالاحد نوری بیگ نماینده کیته کل تبعیدات، ایوب بیگ هسکار و هدست وی، جمال بیگ نماینده «اتحاد» و تعداد کثیر مأمورین زیر دست آنها - یکی از دیگری خون‌آشامتر، هنگی طبق استاد و مدارک موجود همه وجودشان را از دل و جان وقف این «امر مقدس» کرده بودند.^۱

آنچه تا اینجا از خاطرات نعیم بیگ استنباط می‌شود، دقت عجیب برای هم‌آهنگی دستگاه کشتار و هم‌آهنگ ساختن پیچ و مهرهای آنت، تا بصورت ماشینی دقیق و الکترونیک، در سراسر عثمانی یکسان کار کند. اگر در منطقه‌ای وجود چند تن از شخصیتهاي محبوب و با تفوذ ارمنی، ممکن بود اندکی از سرعت کار این ماشین بکاهد، یا در منطقه‌ای دیگر، ابتکار یکی از مجریان و فرماندهان (مثل جدا کردن صنعتگران ارمنی از سایر قربانیان)، برای سود جستن از حرف آنها) امکان داشت جان چند قفری را نجات دهد، و یا بالاخره اگر در موردی ترحم و دلسوزی در مورد کودکان خردسال احساس می‌شد، ماشین اهربینی فوراً جهت حرکت خود را به سوی این «قطاع نصف» نغیر می‌داد، تا هیچگونه سستی و فتوری در کار کلی ماشین پیش نیاید. پس از اعلمینان از این هم‌آهنگی که کشتار همه‌جانبه در همه تواحی اوچ می‌گیرد، که نمونه دیگری از آنرا در خاطرات نعیم بیگ می‌خوانیم:

قتل عامهای رأس العين

در حالیکه تبعید، تبعیدی‌ها با راه‌آهن ادامه داشت، قائم مقام یوسف ضیاء بیگ گزارش داد که دیگر در رأس‌العین برای ارامنه جا نیست، زیرا روزی پانصد و شصدهن نفر از آنها می‌میرند، نه وقت این هست که مرده‌ها را چال کنیم و نه فرمت آنکه زنده‌ها را به نواحی جنوبی نزیرانیم.

پاسخی بشرح زیر، بدست ضیاء بیگ رسید: «در تبعید آنها تعجیل کنید. باین ترتیب کسانی که حاشان برای عزیمت مناسب نباشد در فاصله چند ساعتی

^۱ - خاطرات نعیم بیگ - آرام اندویان - س ۴۲

شهر می‌افتد و می‌میرند؛ و شهر هم از شر مسددها و هم زنده‌ها خلاص می‌شود.»

از آخرین گزارشات مقامات محلی تبعید و گزارشات قائم مقام استباط می‌شود که طی چهار ماه یکصد و سی هزار تا یکصد و چهل هزار تن در اثر گرسنگی و ناخوشی هلاک شده‌اند.

در رأس‌العین ارامنه در چنین گردابی دست و پا می‌زدند. در حالی که در حلب ترکها در فکر طرقی برای قلم و قسم کامل آنها بودند. همه شواهد نشان می‌داد که یوسف نیاءیگ راضی نمی‌شود که برای اجرای این جنایت آلت دست بشود. ولی هنوز مانع بزرگتری وجود داشت: و او علی‌سعودیگ حاکم در زور بود که هنگام مأموریتش در رأس‌العین آنچه در قوه داشت برای تخفیف آلام ارامنه بکار برد. وی تبعیدیان را هدایت کرده بود تا چادر رایشان را پای تپه‌ای در مجاورت آبادی بر اثرازند و قسمی از آبادی را بطرقی برای عده‌ای از آنان که هنوز کمی پول داشتند و می‌توانستند به کسب پیردازند اختصاص داده بود. ارامنه در این محله فوراً به کسب و کار بوداخته، دکان کفاشی، خیاطی، بقالی و سبزی‌فروشی باز کرده و شصت فانوانی راه انداده بودند. بین ارامنه تبعیدی تعداد فراوانی معمار، بنا، سنگتراش و سایر پیشه‌وران وجود داشتند. مقامات نظامی بدست آنها بیمارستان بزرگی بنا کردند. شصت نفر استادگار در ساختن آن بیمارستان کار کردند و با خانواده‌هایشان در قبال کار مزد گرفتند.

سعودیگ روزی خطاب به قائم مقام گفت:

«نبریم که چرا ارامنه تبعید می‌شوند، این امر بنا مریوط نیست. ما می‌توانیم هر طور دلماں خواست با آنها رفتار کنیم. اگر دلماں بخواهد، می‌توانیم از آنها حمایت کنیم و نگاهشان داریم؛ و از صنعت آنها استفاده بیریم. اگر دلماں خواست، می‌توانیم به زندگیستان پایان دهیم. ما نمی‌توانیم این بدبختی را که اینهمه بر آنها سنگینی می‌کند مرتفع سازیم، ولی می‌توانیم آنرا سبلت‌تر سازیم. من معتقدم که در اثر کار آنان این بیانها تبدیل به مزادع باروری خواهد شد و در جای این آلوٹک‌ها، مساکن زیائی برپا خواهد گردید.» در همین اوان در حلب طرح قلم و قسم و ریشه‌کن ساختن این مردم در

شرط اجرا بود. احکام صادره به مقامات فرماده‌ی تبعیدات در رأس‌العين (با آن ختوتی که مورد نظر بود) اجرا نمی‌شد. عبدالاحد نوری بیگ خودش نا رأس‌العين رفت و با این‌داد عادل بیگ که فرماده‌ی تبعیدات آنجا را داشت، کشف کرد که خود سعودی‌بیگ حاکم درزور است که در اجرای فرمان راندن ارمنه بسوی ییابان قصور کرده است.

نوری بیگ در مراجعت به حلب به عبدالخالق بیگ حاکم کل (والی) حقیقت امر را اطلاع داد، و وی بلافضله حکم ذیل را به‌زمینه برای علی‌سعودی‌بیگ ارسال داشت:

«معایر هدف مقدس دولت است که هزاران نفر ارمنی در رأس‌العين بمانند. آنان را به‌ییابان بروانید.»

سعود بیگ باسخ داد:

«وسائل تقلیه‌ای وجود ندارد که من بتوانم مردم را با آن دور سازم. اگر هدف از آنچه درباره این اصرار می‌ورزید: سلاحی آنها باشد، من نه خود می‌توانم این کار را انجام دهم، نه قادرم دستور انجامش را بدهم.»

مصطفی عبدالخالق بیگ این تلگراف را به قسطنطینیه بوزارت داخله فرستاد و گزارشی نیز درباره علی‌سعودی‌بیگ بشرح ذیل برآن افزود:

«بوزارت داخله

۲۳ دسامبر ۱۹۱۵ - ما از طریق فماشیده مباشر کل کمیته تبعیدات اطلاع یافتیم که ارمنه‌ای که برأس‌العين فرستاده شده‌اند هنوز آنچه هستند، و برای خود منازل خوبی ساخته و در کمال آسایش مستقر گشته‌اند، و می‌دانیم شخصی که از آنان حمایت می‌کند و با آنان اجازه می‌دهد که اسکان یابند، علی‌سعودی‌بیگ حاکم درزور است.

علی‌رغم آنچه مکرر در مکرر نوشته‌ایم که اجتماع ارمنه در شهری کوچک ولی حائز اهمیت محلی - مائد رأس‌العين - و آوردن بهانه‌هائی از قبیل فقدان وسائل تقلیه، و امثال آن، برای نگاه داشتن آنان در آنجا، برای ما مسئولیت بزرگی ایجاد می‌کند؛ معهذا نتیجه‌ای مشاهده نکرده‌ایم.

این مرفداری که علی‌سعودی‌بیگ از آنها نشان داده و این حیاتی که از آنان بعمل می‌آورد، بهمیزانی عجیب رسیده است طبق آنچه مسموع داشته‌ایم

او به بعضی از کودکان ارمنی لباس می‌پوشاند و خودش از آنها مراقبت می‌کند؛ و با آنها در مشقات والدینشان اشلت می‌ریزد و ناله سو می‌دهد. باین ترتیب ارامنه‌ای که به آن طرف فرستاده شده‌اند، از زندگی بسیار سعادت‌بخشی برخوردار هستند و این امر را مدیون علی‌سعودیگی می‌باشند.

ولی چون ادامه این وضع موجب آئحیرهای غیر ضروری در انتقال تبعیدی‌ها از حلب خواهد شد؛ ما مطلب را بحضرت اشرف عنوان کرده، استدعا داریم که جانبعالی کلیه ترتیبات لازم را بعمل آورید. مصطفی عبد‌الغالق - حاکم کل، در انر همین گزارش بود که بعداً علی‌سعودیگی معزول شد. کارها به همین وضع تا اسفند ۱۲۹۴ - (فوریه ۱۹۱۶) ادامه یافت و در آنوقت بود که یکی از سفالک‌توین اجرا کنندگان قتل عام‌های ارامنه که بشرارت شهره بود، وارد رأس‌العین شد. وی جودت‌یگ حاکم کن اسبق وان و برادر زن انور پاشا وزیر جنگ بود. وی پس از انجام قتل عام «وان» به «موش» رفت و در آنجا نیز بر قتل عام‌ها نظارت داشت؛ و از آنجا عازم بیتلیس شد، تا قتل عام‌های مصطفی عبد‌الغالق‌یگ را تکمیل کند. هنگامی که به حکومت «دادانا» منصوب شد در سر راه خود با آنجا، در اسفند ۱۲۹۴ (فوریه ۱۹۱۶) بر رأس‌العین رسید. در آنجا در آن زمان پنجاه هزار ارمنی تبعیدی وجود داشتند. قائم مقام با اطرافیانش باستقبال وی شتافت.

بین تبعیدی‌های آنجا اتفاقاً یک دکتر ارمنی بود بنام هرشناگیان^۲ که در شمار اعضاً هیئت اجرائیه راه‌آهن بغداد بود. این دکتر بعدها گفت: نخستین چیزی که توجه جودت‌یگ را بخود جلب کرد؛ تیهای بود که در پای آن هزاران چادر متعلق به اردوی ارامنه بربپا شده بود.

جودت‌یگ فکر کرد که آنجا یک اردوی نظامی است، و پرسید که این سربازها عازم کجا هستند؟ قائم مقام در جواب او توضیح داد که آنها سرباز نیستند، بلکه ارامنه تبعیدی هستند. جودت‌یگ که این را شنید غافل از اینکه یک نفر ارمنی هم بین آن جمع حضور دارد فرماد: زد:

«مگر آن سگها هنوز هم زنده‌اند؟ بشما دستور می‌دهم که همه‌شان را

سلامی کنید».

قائم مقام حرف او را رد کرد و گفت که وی نمی‌تواند خون این همه مردم بیگناه را که هرگز باو آزاری فرسانده‌اند پریزد.

جودت‌بیگ گفت: «پس شما نمی‌دانید که دولت چه سیاستی را دنبال می‌کند؟» و تهدید کرد که دستور خواهد داد عزلش کنند.

برای اینکه حرف خود را به کرسی بنشاند، رئیس تلگرافخانه را احضار کرد و بلا فاصله آنچه را اتفاق افتاده بود به قسطنطینیه گزارش داد. تیجه چیزی از عزل قائم مقام نمی‌توانست باشد، و همینطور هم شد. یوسف ضیاع‌بیگ از رأس‌العین برداشته شد، و ده روز بعد، در آغاز ماه مارس، قائم مقام جدید - که جوانی بود از قوقاجه^۱ واقع در روملی^۲ وارد شد. وی از افراد جودت‌بیگ بود و کریم رفیع‌بیگ نام داشت.

دولت برای قتل عام‌های ارامنه عمده مقاماتی را انتخاب و منصوب می‌کرد که خود و خانواده‌هایشان در خلال تبعیدهای جنگ بالکان مشقات فراوان متحمل شده و به قسطنطینیه گریخته بودند. مرارت گذشته آنها و متفاقی که متحمل شده بودند، آنانرا تنه انتقام ساخته و آتش خونریزی را در قلب آنها شعله‌ور کرده بود. و بهمین علت علی‌رغم این واقعیت که ارامنه در مصائبی که بر سر این خانواده‌ها آمده بود، بهیچوجه دست نداشته و آزارشان پائان فریله بود، معهذا آنها توانستند چنین فجایع مخوفی را نسبت به ارامنه مرتکب شوند و اینطور بیدریغ بحریختن خون آنان بپردازنده و بکشtar ارامنه‌ای که در سراسر جنگ‌های بالکان در کلیه جبهه‌ها در کمال رشادت و قهرمانی همانطور که فرماندهان عثمانی شاهد بودند جنگیده و قربانی داده بودند، اقدام کنند. ولی اکنون این مقامات عثمانی که توانسته بودند عطش انتقام خود را بر سر بلغارها، صرب‌ها و یونانی‌ها فرو نشانند، آن را متوجه ارامنه بیگناه می‌سازند.

قائم مقام جدید رأس‌العین یکی از همین قبیل افراد بود. لذا وی برای «شغال»‌های حلب که قبل^۳ نیز موفق بعزل علی سعو دیگ حاکم درزور شده و

زمینه را کاملاً آماده ساخته بودند، آلت دست عالی و بسیار مفیدی شد. کریم‌بیک روز ۲۵ اسفند - (هفدهم مارس) تبدیل ارامنه را آغاز کرد. انعام این کار بدست سرکسی‌ها که ارسلان‌بیک شهردار رأس‌العین در دوست آنها قرار داشت محول شد.

یک گارد از سرکسی‌ها تشکیل شد؛ که بحسب ظاهر هدف آن دفاع از مسافران در برابر حملات احتمالی بود. این گارد مسلح بود. معهداً این گروهان که تصور می‌رفت برای مقاصد دفاعی تشکیل شده، در واقع مأموریت داشت. تا به‌سلاختی نبیلی‌هائی که حفاظتشان با آنها سیرده شده بود! پیردادز.

دستور این اعمال جنایت‌کارانه مستقیماً از حلب و خطاب به رؤسای گارد صادر شده بود. بعضی از آنان به‌حلب آمدند و با مصطفی عبدالخالق‌بیک ملاقات و مذاکره کردند.

چهار پنج روز پس از مراجعت آنها قائم مقام با تلگراف رمز گزارش داد که آنها وا رد شده‌اند و احکام خود را دریافت داشته‌اند. قتل عام‌ها تقریباً بلا فاصله به دنبال تبعیدها انجام گرفته، زیرا در همان حول وحوش، مخصوصاً در گناره‌های «جورجیب»^۱ و در راه «شداد»^۲ صورت گرفت. ارامنه را دسته خارج می‌کردند و آنها را به‌فعیع ترین وضعی به قتل می‌رساندند. بعضی از آنها تصادفاً می‌گریختند و بر آس‌العین می‌آمدند - زیرا برایشان امکان لداشت که بجای دیگری بروند - و شرح نجایع را بگوش همگان می‌رسانندند. می‌توان تصور کرد که مردم بیچاره و مستأصلی که این ماجراهای را می‌شنیدند به‌چه وحشتی دچار می‌شدند، و وقتی مشاهده می‌کردند که آنها با شلاق، میانچه و چاق آمده‌اند تا آنها را بزنند و با ضربات کثک به سلاح خانه‌های خارج از آبادی بکشانند. چه حالی داشتند و چطور برخود می‌لرزندند.

«هیچیک از آنها را - مخصوصاً بچه‌های بیش از پنج شش ساله را - نگذارید. زنده بمانند؛ و گرنه بزودی بزرگ خواهند شد و در صدد انتقام برخواهند آمد.»^۳

۱ - از جمله آنها بکن حسین‌بیک برادر ارسلان‌بیک بود که پس از مرگ ارسلان‌بیکن (در آغاز سال ۱۹۱۷) پیغامبری او شهردار رأس‌العین شد. این دو برادر در قتل عام‌های «درزور»، تیز هردو نقش مهمی ایفا کردند. حسین‌بیک غالباً به حلب می‌رفت تا اموالی را که وی در برآورش و سایرین مربا از بیلی‌ها من گرفتند بپوش برساند.

۲ - Shaddade - Jurjib

۳ - این عبارات بنظر می‌رسید که بمترله هشدار و اعلام خطر باشد. هر چند توکار آن که بود آنرا برای کسانی که معمور اجرای قتل عام‌ها بودند تکرار می‌کرد.

ذکری ییگ بعنوان حاکم وارد «در زور» شده بود. وی را بجای علی سعودیگ فرستاده بودند. و چون قتل عام‌ها در آنجا شروع شده بود، لذا وی بکانی نیازمند بود که اعمال شیطانی او را برحله اجرا در آوردند. زیرا سلاحخی قرب دویست هزار نفر طبعاً کار آسانی نیست.

حجم فراوان کار مورد نیاز برای انجام این برنامه، وی را بحثت افکند. او مجبور شده بود، کلیه کرکسی‌های را که قتل عام‌های رأس‌العین را اجرا کرده بودند به کمال بطلبد. ولی باز هم این سلاحخا تعداد کثیر فربانیان را تکانفو نمی‌کردند. ذکری ییگ که مشاهده کرد سرکسی‌ها برای تکمیل کار کافی نیستند، بمعشار عرب در زور قول داد که اگر بیانند و در کشتار کمال کنند، رخت و لباس قربانیان را با آنها خواهد داد. آنها هم این پیشنهاد را پذیرفتند. بنابراین غالب ارامنه بدست آنها به مقتل رسیدند.

اکثر کارمندان کمیته اجرائی راه آهن و هیچنین امور ساختمانی اورمنی بودند. لذا دولت باین جهانه که من ترسد آنها برای کار شایستگی نداشته باشد بصلور حکم زیر مبادرت ورزیده:

«شماره ۸۰۱

بحکومت حلب.

۲۶ دسامبر ۱۹۱۵ - تصمیم گرفته شده است که کلیه ارامنه‌ای که در راه آهن و یا سایر امور ساختمانی کارمنی کنند، باید به محلهای تبعیل‌شان روانه گردند. وزارت جنگ این امر را بر ماندهان اردوهای تبعید ابلاغ کرده است.

وزیر داخله - طلمت»

با وصول این حکم اسامی این افراد نیز از کیاریاهای نظامی راه آهن خواسته شد، «خیری ییگ» و «جلال پاشا» کسیرهای نظامی هردو در این مورد «کمال لطف» را ابراز داشتند!

با توجه باینکه: هر چند اکثر کارمندان راه آهن ارمنی بودند، و ارامنه طی مدت‌چهار پنج سال جنگ مورد رفتاری چنین وحشیانه قرار گرفته بودند؛ ممکن است کلیه آنها در سراسر ملوان خدمت خود در کمال وفاداری و فدائکاری بانجام وظیفه پرداخته بودند و هنگام تهدی آنان هیچگونه حادثه‌ای در سراسر خط آهن اتفاق نیفتاده بود، بطلان ادعای طلمت پاشا و هدفش از اتخاذ این تصمیم

مشهود است.

ولی پس از مدتی گوته، این مسئله از نو بیش کشیده شد، و تلگراف ذیل
و اصل تجدید:

۸۲۰ شماره

یحکومت حل۔

۱۶ ژانویه ۱۹۱۶ – از قرار مسوع در سراسر طول خطی که بین ایتالی^۱، عیران^۲ و حلب ادامه دارد، قریب چهل و نیم هزار ارمنی که غالباً زن و بچه هستند، وجود دارند. این اشخاص، که با ماندن در اماکنی که برای اعزام سربازان حائز کمال اهمیت است موجب تصدیع بسیار فراوان می شوند، بشدت هرچه بیشتر مجازات خواهند شد. بنابراین با حکومت ادانا ارتباط بگیرید و آن ارمنه را، بلادر فاٹ بدون اینکه بگذارید دورتر بروند به حلب بفرستید. بی صبر آنها منتظر، تیجه را ملی یک هفته بشنو.

وزیر داخلہ - ملعمت

تلگراف ذیل که مکمل تلگراف قبلی است در همان روز واصل شد:
لا به حکومت حل.

متلاعیل تلگراف شماره ۸۴۰ مورخ ۱۶ زانویه.

کارگران ارمنی را که در ایتالی و عیران مانده‌اند، تا وقتی که ساخته‌زاد راه آهن خاتمه نیافته است بسیعید نکنید. ولی چون آنها مجاز نیستند که به خانواده‌هایشان زندگی کنند، لذاموقتاً آنانرا جائی در حوالی حلب ساکن مازید. پیشه زن و بیمه‌ها را بر طبق تلگراف قلم، بلادرنگ روانه می‌دانم کنند.

وزیر داخلہ - طمعت

هنگامی که این حکم اجرا شد، کودکان خردسال زیر درختها برهنه و گرسنگ بر جای ماندند. هر کوپل آنها را جمع آوری کرد و درون صندوقهایی که برای دینامیت آماده شده بود قرارداد و به «اینتیلی» بود که در آنجا دردار الایسا، او تحت مراقبت قرار گیرند. چند روز بعد مدیر آلمانی راه آهن بنداد و پسر

Airen -γ Intilli -ι

۳- هر کوپل Herr Koppel یکی از مهندسان سوئیس بود، که ثابت تحسین و قدردانی است وی آنچه بر نظر داشت بکار برد نه جان بعض از ارائه‌های را که در خط زاه آهن — پنداد کارمند گردید، از مرگ نجات نهاد.

برای انجام همین کار خیر توییغ کرد.

دسته‌هائی که از طریق «عینتاب»^۱ و «مرعش»^۲ فرستاده شده بودند، در تمام طول راه سلاخی شدند تا به مردم - که قرار نبود هیچیک با آنجا برستند - رسیدند. تعدادی از آنان (۵۰۰ تن) برآس العین بوده شدند و آنها به دویست خانواده ارمنی که بر جای مانده و بعلت آنکه سرکسی‌هادر در زور مشغول بودند هنوز سلاخی نشده بودند ملحق گردیدند. ولی وقتی که تبعیدها در درزور خاتمه یافت و قتل عام‌ها تسهیل شد، سرکسی‌ها بزودی برآس العین باز گشتد و مردمی را که آنجامانده بودند و همچنین آفهانی را که در ایستیلی بودند، بجنوب حوالی «شداد» راندند. آنها قرار بود با آخرين بازماندگان ارامنه «درزور» قتل عام شوند.

در حالی که قتل عام رأس العین و ایستیلی تکمیل می‌شد، سلاخی حتی مخفف - قری که ذکری بیگ توسط آن قرار بود بقلع و قسم دویست هزار ارمنی تبعیدی به «درزور» پردازد، آغاز شد.

ذکری بیگ یصبرانه بحکومت در حلب تلگراف میزد و تفاصیلاً می‌کرد تا ارامنه‌ای که در حول و حوش شهر هستند؛ باید هرچه زودتر نزد او روانه شوند. مصیبت واقعی هنگامی رخ نسود که راندن مردمی که در حلب و نواحی المراف آذ بودند بسوی «مسکینه» آغاز شد. این کار و انها را پایانی نبود. «باب»، «معره»^۳ و «مونبوچ»^۴ کاملاً خالی شد. ارامنه را بدون توجه به هوای سخت و نامساعد غالباً پای بیاده و گاهی با الاغ یا شتر روانه مسکینه کردند. حتی در آنجا هم نی باست متوقف می‌شدند. باید به «درزور» بروند. حکم چنین بود.

قسم اعظم این تبعیدی‌های کناره‌های فرات از حوالی قطنه‌نیه از روتس^۵، نیکومدی^۶، یارداگ^۷، آدابازاری^۸، غزوه^۹ و قوتیه^{۱۰} بودند و بیارت دیگر

۱- عینتاب یا آنتاب (Antab) در جنوب شرقی ترکیه و ۷۰۱ کیلومتری آنکاراست

۲- Mersin در جنوب شرقی ترکیه و ۱۲۷ کیلومتری آنکارا

۳- Moonbooj ۴- Maare ۵-

۶- جزیره روتس Rodoston در جنوب غربی ترکیه و تقریباً ۹۳۰ کیلومتری آنکارا.

۷- Bardezag ۸- Nicomedie

۹- Adabazar در شمال غربی ترکیه و ۳۰ کیلومتری آنکارا

۱۰- Konia ۱۱- Gezve

کلیه ارامنه از طول راه آهن آناعمولی، و از سازاره^۱ با آنجا تبعید شده بودند. همه تعجب می کردند که چرا این تبعید جدید انجام می گیرد، و چرا امردم بسوی «درزور» رانده می شوند. ولی هنوز علت قوی توی بوای اضطراب وجود داشت. اخبار قتل عام‌های رأس‌العین در شمار سایر تقاضاً مشابه به مسکینه رسیده بود. قتل عامی که سالها ادامه داشت، حتی در بیان نیز فی‌توائیت محروم‌انه بساند.

اخباری هم اکنون رسیده بود؛ مبنی بر اینکه دیگر از کناره راست دجله تبعیدی فرستاده نخواهد شد؛ بلکه فقط از کناره چپ آن فرستاده می شود، و این خود بمنزله محکومیت بزرگ برای کاروانهای که در شرف عزیست بودند محبوب می شد. زیوا از آن کرانه تا «رکا»^۲ آنها ناگزیرو بودند از میان بیابانهای بن آب بگذرند؛ که در آنجا یقیناً ازشدت گرمای و یا گرسنگی و نشانگی می مردند. «العژیره» که کناره چپ رودخانه باقی نامیده می شد، در حقیقت راه گورستان بود.

تبعیدی‌هایی که از «باب» می آمدند، با آوردن حکم تلگرافی ذیل که حاکم کل حلب و شهردار بمقام «باب» فرستاده بود، موجب افزایش موج وحشت و اضطراب شدند.

«بیار فوری و معزمانه».

حتی ارامنه محکوم یا آنهایی را که متهم هستند و توسط پلیس توقیف شده‌اند نیز نگاه ندارید، آنها را فروا به «زور» بفرستید.».

سریان عشانی با معنه‌های شیطانی و تمسخر و استهزاء، افراد هندی و مخصوصاً اسرای انگلیسی را برع ارامنه می کشیدند و نشان می دادند که حتی اختیار آنها را هم در دست دارند. آنانرا به نصیین تبعید کرده بودند، تا در ساختمان راه آهن کار کنند. وضع آنها هم بعتر از وضع ارامنه نبود. روزهای بی‌دریبی گرسنگی می کشیدند. هر روز فرسوده‌تر از زو زیش می شدند. اکثر آنقدر برای رفتن نبودند و خودشان را در ملوّن جاده می کشاندند و بیاری از آنان غالباً بضرب گلوله طیانچه همانجا بوای ابد از پایی می افتادند. نه کفشدانند و نه لباس. با رنگ و روی پریده لاغر و فحیث، خیده و ناتوان، بیش از آنچه

ببشر شاهت داشته باشد به سایه و شبیح می‌ماندند. و عشانی‌ها داروان انها را بعراحته نشان می‌دادند و می‌گفتند: «اینها هستند که شما آنها را پرسش می‌کید، اینها هستند کانی که شما هواخواهشان هستید و بخاطر شان قربانی شده‌اید. صدایشان کنید... صدایشان کنید تا آزادتان کنند!».

پیروزی‌ها کیسه‌های خاکی را که با خودشان از اوطان دور داشتند آورده بودند - خاکی که با خون شهیدان و نعش‌هایی که بیگناه برآن افتاده بودند، تمدیس یافته بود و آنها مشتی از این خاک را همراه آورده و نگاهداشته بودند، بیرون می‌کشیدند. و چون احساس می‌کردند که زمان مرگشان فرا رسیده است و عنقریب جان می‌سپارند آن خاک را بین کانی‌که خاکی همراه نداشتند تقسیم می‌کردند. آنان نیز خاک را در آغوش می‌گرفتند تا چون در سرزمینی بیگانه بیمیرند؛ بتواتند لااقل چشمانتان را به تصور اینکه در آغوش خاک وطن جان می‌سپارند؛ برهمن گذارند.

کلیه احکام صادره دولت حاکی از آن بود که: «آنها را بکارو انها به پیوندید و روانه‌شان سازید.» متعهوم این گفته مهم این بود که: «آنها را به بیابان بفرستید» ولی حتی در بیابان نیز محل ثابتی برای ارامنه تبعیدی وجود نداشت. آنها همواره ناگزیر بودند بروخیزند؛ راه بیسایند، و حرکت کنند، و هیچکس نی‌دانست بکجا؟.. فقط کافی بود که مدتی در جائی نمایند، تا با راه رفتن فرسوده‌تر شوند. قبل از آنکه حتی این فکر قشون «ایلدیریم» بارور شود، دولت تلگراف زیر را به حلب فرستاد:

«شماره ۷۲۳.

تلگراف رمز از وزارت داخله ارسال به حکومت حلب.
۳ دسامبر ۱۹۱۵ - ارامنه را - ابتدا آنها را در حوالی حلب هستند - بدون درنگ به محل تبعیدشان روانه سازید، و تیجه را مگزارش دهید.
وزیر داخله - طلاقت»

در آغاز تبعیدات، لااقل آبادیهای اطراف حلب بعنوان محل سکونت ارامنه در نظر گرفته شد. تعداد بسیاری از ارامنه در آن آبادیها اسکان یافتند. با دریافت این تلگراف، واندارم‌های سوار با طراف حلب اعزام شدند و ارامنه را در نهایت سفاکی از آبادی‌ها بیرون کشیدند و آنها را بسمت مسکن - که در

آنجا اکثر شان را بقتل رساندند - روانه ساختند.

در اینجا بی مناسبت نیست که در این مورد خاطر نشان مگردد که حکم بالا، مبنی بر تبعید عمومی ارامنه، پس از آنکه مارشال مکنسون جبهه روس را شکافت و هنگامیکه شکست روسیه، و بالنتیجه پیروزی نهائی به نظر عثمانی‌ها قطعی شد، بسلست ما رسید.

تعلیمانی از حلب داده شد که سعی شود تبعیدی‌ها در راه گرفته و نشنه بمانند، تا تعدادشان حتی المتدور کاهش یابد.

در تاریخ ۲۰ ژانویه ۱۹۱۶ عبدالاحد نوری بیگ به سحرم بیگ رئیس کمیته تبعیدات «باب» چنین نوشت:

«شماره ۳۴۴ - ۲۰ ژانویه ۱۹۱۶ - بدون شک از اعتدادی که دولت بشما دارد مسبوق هستید. و به اهمیت کاری که به شمامحول شده است بی برده اید. باید اجازه دهید، حتی یکنفر ارمنی در «باب» باقی بساند. فقط سختگیری و سرعت عمل شما در مورد تبعید می‌تواند موقعیت نقشه‌ای را که ما دنبال می‌کنیم تضمین کند. منتهی باید موافق باشید که اجساد در کنار جاده‌ها باقی نمانند. حداکثر اجرتی را که برای پرداخت بافرادی که برای این منظور می‌گمارید پیشنهاد می‌کنید با پست اعلان دهید.

در باره وسائل تلیه ناراحت نباشد. تبعیدی‌ها می‌توانند پیاده بروند. آمار میزان مرگ و میر هفتگی که طی چندروز اخیر فرستاده شد رضایت‌بخش نبود، از این آمار چنین بوسی آبد که آنها [مقصود ارامنه است] در آنجا زندگی کاملا راحتی دارند.

اعزام تبعیدی‌ها باید جنبه مافرت داشته باشد. با اتراءات، و شیوه‌ها و سوگواری‌ها گوش ندهید. دولت برای قائم مقام نیز تعلیمات لازمه را فرستاده است.

عبدالاحد نوری.».

عبدالاحد نوری در تعقیب مراسله بالا بتصور حکم ذیل مبادرت ورزید: «لیح، تا می‌برای چنچکونه سختگیری در مورد تبعیدات ارامنه متول نخواهد بود.» بموجب دستورات صادره کلیه تبعیدی‌ها که در «باب» بودند؛ می‌بایست طرف ۲۴ ساعت از آنجا بیرون رانده شوند. تعداد مرگ و میر با تلگراف رمز هر

دو هفته یکبار به قسطنطینیه گزارش می شد . دولت اصرار و تاکید می کرد که جان و ناموس ارامنه باید پایمال گردد... آنها دیگر بهیچوجه حق حیات نداشتند.

www.golshan.com

ملعت باشناویست :

«لازم است آنها کی می خواهند زندگی ارامنه را - که قرن ها برای عثمانی غاصب خطرناکی بوده و اخیراً سعی کرده اند سراسر کشور ما را بخون بکشانند - نجات دهند ، معجازات شوند . تعیییات محترمانه را برای مأموران بفرستید.».

در یک لحظه ، هنگامی که وجود و شعف عثمانی ها باوج خودرسیده بود خسونت تبعید در حل چنان بالا گرفت ، که ژاندارم ها و افراد پلیس بخانه ها ریختند و دست و پای ارامنه را مثل خواص به طناب بستند و آنها را - که جز خدا پناهی نداشتند واز بیم مرگ پنهان شده بودند - کشان کشان بیرون بر دند.

یک روز پیر مردی عرض حالی داد مبنی بر اینکه : «در حالی که افراد خانواده اش گرفتار تیغرس بوده اند، همگی آنها را بکوچه ریخته و با چرخهای خالکشی بخارج شهر «کارلوک» فرستاده اند. هنگام انتقال مرد مغلوب با استفاده بسیار و با حکم و زاری التماس می کرد که اقلام ده روز به او مهلت دهدند. بیچاره نمی دانست که خود نیز محکوم به مرگ لست و کسی بر او رحم نخواهد کرد. ملی خدمت اداری من بیش از ده هزار عرضحال از طرف ارامنه تبعیدی به اداره ما داده شد. من ندیدم که حتی به ده تای آنها توجهی بشود.»^۱

نعم، یک شواهدی ارائه می دهد : که نظر توین بی را ، مبنی بر اینکه «عثمانیها بیشتر از آنکه از نظر ملی و فزایدی نسبت به ارامنه کینه بورزند»، بسال و مکنت آنان حد می برند و از اینکه طبیعت همه نروتها را از آنان درین داشته و به ارامنه بخشیده است خشمگین و بوآشته بودند کاملاً تأیید می کند.

بنابراین شواهد ، ارامنه عثمانی از چنان زندگی مرتفعی برخوردار بوده و چنان مکنتی داشتند ، که چیاول هستی آنها می توانست زندگی بعض عظیمی از مردم عثمانی را کاملاً دمگزگون کند. البته چون این چیاول ها بصورت پراکنده و بدون نظم و ترتیب صورت می گرفت، هرگز چنین نتیجه ای نداد. تنها خانواده های ثروتمند توانستند، تعداد خانه های خود را - از ملحق به اصطلاح خریدخانه های ارمنیان بقیمت مفت - بچندین دستگاه افزایش دهند، و هر یک چندین دختر

ارمنی را بعزم رای خود بیافزایند . زاندارها ، دزدان و جنایتکارانی که از زندانها بهمین منظور آزاد شده و در راهها کمین کرده بودند ، گروههای کرد و عرب بدوي نیز از این چیاول و تجاوزها به نوائی رسیدند . اما تیجه کار ، فقط احساس حسادت و گینه‌توزی عشانیان را تأمین کرد ، نه یک هدف وسیع اقتصادی را ، که بالا بردن سطح زندگی همه مردم عثمانی باشد .
www.golshan.com
 طبیعی است در این چیاولها ، هرچه طلا ، جواهر و اشیاء ارزشده وجود داشت ، قبل از سایر وسائل زندگی به یعنی می‌رفت . و در این مورد ، دولت مخصوصاً روی اشیاء عتیقه ، بادگارهای خانوادگی ، لوحه‌ها ، کمیته‌ها و نشان‌ها تکیه می‌کرد . وای برآذ ارمنیان تیره‌بخشی ، که یکی از این قبیل اشیاء را بعنوان یادبود خانوادگی ، پنهان کرده و یا همراه خود می‌بردند . نعیم‌بیگ می‌نویسد :

«زندگی از دیار بکر دیده شد که لوحه‌ای را که نشانهای خانوادگی ارامنه روی آن است همراه دارد . او را نزد کمیته کل تبعیدات برداشت و تحت بازجوئی قرار دلادند که این لوحه را از کجا آورده‌ای؟! زن یینوا جواب داد که لوحه مذکور از زمان قدیم در خانه‌اش بوده و نمی‌داند از کجا آمده و از چه وقت در خانواده آنها بوده است... او را به سلول زاندارمری برداشت و آنچه نزدیک بهده روز شکنجه‌اش دادند ، تا بفهمند آنرا از کجا آورده است . ولی زن بدمعت اطلاعی نداشت . سرانجام از فرط شکنجه که گرسنگی نیز مزید برآن شده بود جاف سپرد .»

نعیم‌بیگ پس از شرح این ماجرا توضیح می‌دهد که چگونه شاهد مسد هزار رویداد مشابه و ماجراهای جگرخراش دیگر بوده است . تا اینکه پس از مدتی بعنوان مأمور کمیته تبعیدات به مسکنیه اعزام می‌شود و او که تا این لحظه عنوان منشیگری داشت خود بعنوان مأمور ، عازم مسکنیه می‌شود : «هنگامی که عازم حرکت بودم ایوب‌بیگ احضارم کرد و گفت : ما از هیچیک از مأمورانی که به مسکنیه فرستادیم راضی نبوده‌ایم . شما در این کار بوده‌اید و با احکامی که ارسال شده است آشنازی دارید . مواظب باشید که

۱- کلمه این اشیاء و تصاویری که حامل این نوع نشانهای خانوادگی بود ، پس از استقرار منروطه و وضعی قانون اساس آذانه بد سراسر ترکیه فروخته می‌شد . در خلال دوران تبعیدات کلیه کامی که از اینگونه اشیاء در اختیار باشند بجهازات مرگکه سکونم می‌شدند .

نگذارید آنها [مقصود ارامنه است] زنده بمانند. آنها را با تفريح بکشيد.^۱ من به مسکينه رفتم. از جنایاتی که انجام گرفته بود خبردار شدم. مدت دو ماه آنجا ماندم و نقطه يکبار گروهي را تبعيد کردم. تعدادشان از سی نفر تجاوز نمی کرد وقتی که هنوز در حلب بودم، تلگراف رمز ذيل از قطبانيه واصل شد:

www.golshan.com

«تلگراف رمز از وزیر داخله، ارسال به حکومت حلب.

اول دسامبر ۱۹۱۵ - علیرغم این دستور که «لازم است بین از همه برای قلع و قمع روحانیون ارمنی اقدام شود» می شنویم که آنها به هفاط مظنون مانند سوریه و اورشلیم فرستاده می شوند. چنین اجازه‌ای یک تصور نابخشودنسی است. محل تبعید چنین اشخاص آشوبگری میدان اعدام است. بشما توصیه می کنم که براین منوال عمل کنید. وزیر داخله - طلعت.»

وقتی که من به مسکينه رفتم، اسقف پیونیکومدیا (ازمیت)^۲ آنجا بود. وی در چادر کوچکی می نشست و بر نوشت خود فکر می کرد. هیچکس نمی داند چطور توجه مدیر کمیته تبعیدات باین مرد، که آزارش به هیچکس نمی رسید، جلب شد.

یادداشتی دریافت کردم درباره اینکه «... اسقف (ازمیت) آنجاست. چرا او را نگاهداشته‌اند؟ وی می بایست تا بحال تبعید شده بود، بطوری که در گوشای از جاده می افتاد و میسرد» من نمی توانستم بگویم که چنین نیست و با از فرستادنش امتناع می شود. اما با همه اینها ما او را روانه نکردیم.

در مورد دیگر، دو نفر کشیش به مسکینه فرستاده شدند. حکم که درباره این دو نفر صادر شده بود، بسیار شدید بود. آشکارا توصیه شده بود که آنها باید کشته شوند. معهداً من آنها را تبعید نکردم و هر دو را همانجا که بودند نگاه داشتم. نامشان بخاطر نیست، ولی تصور می کنم که حالا هر دو در حلب باشند.

مسکینه از این سر تا آن سر پر از اسکلت بود. مثل بک دره واقعی استخوان‌های خشک بنظر می رسید.

۱- خاطرات نیمیگه - س ۴

۲- Izmit شمال غربی ترکیه و ۳۴۵ کیلو متری آنکارا

دویست هزار ارمنی از راه حلب به مسکینه و رأسالعین فرستاده شده بودند و از این عده کثیر فقط قریب پنج شص هزار نفرشان زنده مانده بودند. کودکان را بفرات می ریختند و غرق می کردند. زنها در نقاط مختلف بین راه در اندر وحشیگری ژاندارمها و سایر مردم بضرب سرفیزه یا طپانچه به قتل می رسیدند.

www.golshan.com

همانطور که در بعضی نسخه کتاب - ملی تحقیقات کمیته

امربیکائی و نوشتہ های آرنولد توینبی - ملاحظه شد

قتل علمهای در روز

یکی از خونین ترین پرده های قتل عام ارمنیان در

«درزور» اجرا شد.

بی شک در خیمان با استفاده از تجهیزات رأسالعین، مسکینه و سایر نقاط بعد اکثر تبعیر و در عین حال یرحیم رسیده بودند. اگر در مورد پیشین، قربانیان شانس این را داشتند؛ که در فاصله چند روز، از وضع تبعید و شکنجه خلاص شوند؛ در این مورد، چنان رفتاری با آنان می شد، که بکلی خوی انسانی خود را از دست می دادند؛ تا آنجا که مادران خود و بست خوش بیگر گوشگانشاف را می کشند؛ یا از شدت گرسنگی گوشست بدنه آنها بدنداز می کشیدند.

آنچه را که نعیم بیگ از ماجراهای «درزور» حکایت می کند، بمرابط دهشتبارتر از گزارش کمیته امریکائی و همه اسناد و مأخذ دیگر است. اما از آن نظر که نویسنده یادداشتها، خود عامل و شاهد جنایات بوده؛ و از سوی دیگر، هر حادثه ای را با سند و مدرک لازم ارائه می دهد؛ در صحت آنها کوچکترین تردیدی نمی تواند داشت. نعیم بیگ می نویسد:

«یک رئیس پستخانه معزول «درزور» - که متن همه تلگرافها قهراً از نظرش می گذشت - آغاز قتل عامهای «زور» را بشرح ذیل تعریف می کند: تلگراف رمزی از وزیر داخله به درزور رسید مبنی براینکه: «به تبعیدات پایان داده شده است، طبق حکم قبلی شروع بکار کنید؛ و بگذارید حتی المقدور سریع تر انجام شود».

قتل عامها دو روز پس از وصول این تلگراف رمز آغاز شد.

ذکر بیگ در پایان ماه ژوئیه تلگراف ذیل را به حلب ارسال داشت:

«تلگراف رمز از حکومت زور - ارسال به حکومت کل حلب. ۳۱ ویمه ۱۹۱۶ - بمحض حکمی که از طرف کمیته برای من فرستاده شد، وقتی که تبعیدات ارامنه تبعیدی از حلب قدری کاهش یابد، اماکن مسکونی ارامنه‌ای که^۱ اینجا هستند تغییر خواهد یافت. لطفاً بمن اطلاع دهید که تبعید تبعیدی‌ها چه مدت قرار است ادامه یابد. حاکم - ذکری.».

مردم از درزور بهجهان اینکه بهموصل فرستاده خواهند شد، دسته دسته بیرون رانده می‌شدند. ولی آنها قادر نبودند از «شداد» آنطرف تر بروند. ذکری یک اصولاً بیابانهای «مارات»^۲ و «صور»^۳ را در راه «شداد» انتخاب کرد، و چون قابود کردن این همه مردم با سلاحی آنها غیرمی‌میکن بود، بایجاد یک قحطی مصنوعی دست زد، که در خلال آن مردم ابتدا الاغ و سک و گربه، سپس لاشه اسب و قاطر خوردند. و سرانجام هنگامی که دیگر چیزی برای خوردن باقی نمانده بود، شروع به درین اجداد انان، مخصوصاً اجداد کودکان خرسال نمودند.

در بیابان، بعضی کودکان بی‌صاحب و غرمه، دیگری را بر سر آتش اردو می‌دیدند و فکر می‌کردند که در آن گوشت می‌بینند، در دیگر را بر می‌داشتند و تکه‌ای از آن را می‌رزیدند. آنچه دزدیده بودند دست یک کودک خرسال بود.

دختری که چندین روز بود چیزی نخورده بود از فرط گرسنگی از بی‌ای در آهد بود، مادرش کنار بتر او نشته بوده بودی پختن گوشت از آن نزدیکی‌ها به مشارعی رسید، بدون نک جسد کودکی را بخته بوده.

دختر گفت: «مادر، برو یک تکه برای من بیاور. دیگر طافتم تمام شده». مادرش رفت، ولی بزودی دست خالی بر گشت.

دختره گفت: «هیچی ندادند؟ عذر، اگر مسردم توهم از گوشت هن باشند، همه را خودت بخور.».

بدین ترتیب بیجاها وقتی که هنوز نزدیک بودند، باین فکر که «جشنان پس از مرگ

۱ - متهوم این جمله تلگراف: «اماکن مسکونی ارامنه‌ای که اینجا هستند تغییر خواهد یافت، اینست که آنها قتل‌عام خواهند شد و حقیقت این این است که قتل‌عام‌هایی که ذکری‌یکی اینقدر خاصی انجام آن بود هم‌اکنون پذیراندن ارامنه سراسر کناره‌های فرات بسلامخانه درزور آغاز شده بود.

آنها خورد خواهد شد» عادت کرده بودند!..

داروسازی که مقداری زهر همراه داشت، از آنها قرص ساخته بود، و مردم بدبخت آنها را میخریدند؛ نا لحظه‌ای قبل از آن شکنجه‌های غیرقابل وصف خود را از قید حیات رها سازند.

ذکری بیگ برای اینکه شوق عثمانیها را بقتل عام به‌اعلی درجه اوچ نگاه دارد، غالباً همانطور که سوار اسب بود خم می‌شد، دست کردک خردسالی را می‌کشید، او را یکی دوبار در هوا میچرخاند و آنگاه بشدت بروزمن می‌کوفت و باین ترتیب کودک بیگناه تکه‌تکه می‌شد و بقتل می‌رسید. آنوقت با فرازش می‌گفت: «فکر نکنید که من یک طفل معصوم را کشتم. حتی نوزادان اینها [مقصود ارامنه است] جانی بالفظه هستند، چون تخم اتفاقاً در نطفه‌شان بسته شده است. اگر جان خودتان را دوست دارید و می‌خواهید فردا زنده بمانید، بچه‌هایشان را هم بکشید».

و آنها نیز از این کار مضائقه نمی‌کردند. بدین ترتیب زن و مرد و کردک سلاخی می‌شدند. فقط عده‌ای از دختران خوشگل را از قتل عام نجات می‌دادند. آن دخترها پس از یکی دو هفته با شتر به «رأس‌العین» به‌سوی «ماردين»^۱ فرستاده می‌شدند و غالباً به مبلغ پنج غروش (یک شیلینگ) بفروش می‌رسیدند. اینها تنها و آخرین بازماندگان بودند و با فروش آنان قتل عام درزور که طی آن کلیه ارامنه‌ای که به بیابان تبعید گشته بودند (بیش از دویست هزار) نایاب شدند خاتمه یافت.

وزارت جنگ عثمانی، یک ماه قبل از اعلام جنگ از طرف این دولت با یک هیئت نمایندگی مرکب از هشت نفر گرجی که با مقامات عثمانی در مراتب ابوزان ملاقات کرdenد وارد مذاکره شد.

روزنامه‌های مورخ ۱۵ آوریل قسطنطینیه، مذکرات پادشاه عثمانی را در مورد این ملاقات بشرح ذیل گزارش می‌دهند:

«رئیس - آن هیئت از چه کسانی تشکیل می‌شد؟

یوسف رضاییگ - رئیس هیئت تزریقی بود، و کلنل تول در معیت او بود. باین دو نفر و به نفر همراهان آنها قول داده شد که یک ایالت گرجستان

- ۱ - Mardin جنوب شرقی ترکیه و ۱۰۳۴ کیلومتری آنکارا.

مسئل تائیں شود ، که در آن کلیه این هشت نفر مقام وزارت داشته باشند.
رئیس - این قول را چه کسی داد ؟
یوسف رضاییگ - عثمانی از جانب خودش و از جانب امپراطوری آلمان.
رئیس - شرایطش از چه قرار بود ؟

یوسف رضاییگ - مجموعی های قفقاز فراود شد با اسلحه و مهماتی که ما برایشان تدارک می بینیم قیام کنند ; و خط عقب نشینی روسها را قطع نمایند ؛ همینطور قرار شد خطوط راه آهن را منهدم سازند و کارخانه های مهمات و قورخانه را منفجر کنند .

رئیس - عثمانی در آن زمان جنگ را اعلام کرده بود ؟
یوسف رضاییگ - خیر .

رئیس - وقتی که جنگ اعلام شد شما کجا بودید ؟
یوسف رضاییگ - در یک شهر روسیه .

رئیس - این معلوم می دارد که مرکز شما (مرکز اتحاد) هم اکنون تصمیم گرفته بود وارد جنگ شود ، زیرا شما هم اکنون قبل از آنکه جنگ اعلام شده باشد روی مرز روسیه بودید .

اسقف اعظم ارامنه در قسطنطینیه در تاریخ ۱۱ آوریل ۱۹۱۵ از جانب ارامنه ای که از قسطنطینیه تبعید شده بودند ، عرض حاله ای تسلیم سید حبیم پاشا وزیر اعظم کرد که پاسخ آن کلمه بکلمه بشرح ذیل است :
«شما قبل از جنگ در آذربایجان خودتان از امپراطوری عثمانی با «قدرت های موافق» تباخته اید. آنچه اکنون بر سر ارامنه می آید حاصل تمہیدی است که انجام خواهد یافت .»
زیر بعضی از پیامهای ذیل که از طرف کمیته اتحاد مسادر شده ، بعای امضاء فقط پاراف شده است :

«۲۵ مارس ۱۹۱۵ - به جمال بیگ نماینده ادانا .

تنها قدرتی که در ترکیه قادر است حیات سیاسی (اتحاد) و (ترقی)^۱ را

۱ - «کمیته اتحاد و ترقی» که جمیعت نیز نامیده می شود . لازم است توضیح داده شود که در آن ایام در عثمانی دو دولت حکومت می کرد : یکی دولت رسمی بود که کابینه سید حبیم پاشا باشد . و دیگری حکومت «جمیعت اتحاد» که هر چند غیر رسمی بود ، معهدها قدرتی بود واقعی تر و نافذتر ، زیرا دولت رسمی را بحت شدیدترین کنترلها داشت .
چمیت اتحاد درگاههای اپالات نمایندگان مخصوص داشت : آنها را بطور کلی «منشی های مشغوله» خوانند ، و این نمایندگان در کلیه فعالیتها ، مخصوصاً تبییدات ارامنه معاشرت داشتند .

عقیم نماید ارامنه است. از اخباری که اخیراً و پکرات از قاهره دریافت شده بیشتر برمی‌کند «داشناکسویون»^۱ مشغول تدارک یک حمله مجددانه علیه «جمعیت» است.

www.golshan.com

اگر مقتضیات تاریخی گذشته را منروحاً بررسی کنیم، بی خواهیم بود که کلیه طوفان‌هایی که برای مساعی میهن‌پرستانه «جمعیت» کارشکنی کرده‌اند، تیجهٔ تضمین‌های تفاوقی است که توسط ارامنه افتاده شده است. کمال کردن بهارامنه با حمایت نمودن از آنها قدرخن خواهد بود.

جمعیت تصمیم گرفته است سرزمین آباء و اجدادی را از جاهطلبی این نژاد خبیث نجلت بخشد، و این نگ را که تاریخ عثمانی را سیاه خواهد ساخت بردوش وطن‌پرستانه خود بگیرد.

«جمعیت» که قادر نیست کلیه حسابهای کهنه و مرادت‌های گذشته را فراموش کند، سرشار از امید برای آینده، تصمیم گرفته است کلیه ارامنه‌ای را که در عثمانی بسر می‌برند، بدون آنکه حتی یک تعریش را زنده بگذارد نابود کند، و در این مورد بدولت میدان عمل ویژی داده شده است.

البته دولت اوامر لازم را درباره قتل‌عامهای لازم بحکام خواهد داد. کلیه نهایندگان اتحاد و ترقی اهم مساعی خود را برای تأکید در این موضوع بصل خواهند آورد.

اموال باقی مانده موقتاً بهر وسیله‌ای که دولت مناسب بداند خبیط و مصادره خواهد شد باین نیت که بعداً بفروش بررسد و پولش برای تجدید سازمان «جمعیت» براساس وسیع تر و برای مقاصد وطن‌پرستانه بهصرف بررسد. در این مورد اگر لازم می‌دانید از «کمیته‌های اجرائی» که قرار است تشکیل شود توضیح بخواهید. اگر در امور اداری به‌نظری بخورد گردید، می‌توانید یا بحکام کل و یا به‌ما مراجعه کنید.

پاره‌ای پیامها و فرامینی که توسط نعیم‌یگ و با ارائه اصل مدارک و اسناد عرضه شده است، این نکته را مسلم می‌سازد که مطلع‌پاشا و پارانش،

۱- این «حمله» داشناکسویون که در نخستین پاراگراف نامه ذکر شده است اصلاً تازگی ندارد و پیشک اروپا مربوط نبست.

آنچه را که این نامه یک «حمله» عی خواند، اتحادیه‌ای است که داشناکسویون و سایر احزاب میان ارمنی؛ برای فشار وارد آوردن پنتسلیور اصلاحات در عثمانی هنگام جنگ بالکان، هنگامی که «قدرتها» در حال رسیدگی باین مسئله بودند، در مصر تشکیل داشتند.

از یک میهن پرستی افراطی کاذب و شروتیم سلطق الهام می‌گرفته‌اند. جمیت اتحاد و ترقی مرکز اصلی و گوانیگاه این احساس بود و می‌کوشید با خاموش کردن جرمهای ترحم و انسانیت، در وجود افراد جمیت و مأموران اجرا، آنرا هرچه بیشتر بخشنوت و ادارد تا در قتل عام زنان و کودکان باصطلاح دست و دلشاف نفرزد.

www.golshan.com

بدنبال پیام بالا، نعیم یگ پیام دیگری نقل می‌کند، حاکی از اینکه عثمانی‌ها در نظر داشته‌اند، پس از پرداختن از کار ارمنیان برای افتخاهای دیگر بروند و سایر قوادها اعم از آسوری، یونانی و عرب - را نیز قتل عام کنند، تا جامعه‌ای کامل‌آییک داشت بوجود آورند. نقل دومین پیام چنین است:

«به جمال یگ نماینده ادانا.

۱۸ نوامبر ۱۹۱۵ - همه ما موظف هستیم تحقیق طرح شرافتمدانه محو ساختن وجود ارامنه را که قرن‌ها در راه پیشرفت این امپرالوری و تمدن سدی تشکیل داده‌اند، به وسیع ترین نحوی عملی سازیم. باین جهت ما باید تمامی مسئولیت را بر عهده خود گرفته، بگوئیم «هرچه بادا باد» و با درک قربانی‌ها و فداکاری‌هائی که دولت را قادر بورود بجنگ جهانی ساخته است، باید طوری کار کنیم که تصمیمات متغذه، به پایان مطلوب بیانجامد.

همانطور که در پیام مورخ ۸ فوریه ما اعلام شده، «جمیت» تضمیم گرفته است قدرت‌های گوناگونی را که قرنهاست مانع این راه بوده‌اند، ریشه‌کن و معدوم سازد، و در این راه اجیارا باید بهمین طرق خوئین مبادرت ورزید. مطمئن باشید که ما خودمان از اتخاذ چنین روشنی وحشت داریم، ولی «جمیت» برای تضمین استحکام کارش راه دیگری نمی‌بیند.

ما مورد اتفاق قرار گرفته و بهذل ترحم دعوت شده‌ایم، این سادگی چیزی از حماقت کم ندارد. ما برای کسانیکه با ما همکاری نکنند جائی خواهیم یافت که دل نازکشان را بشکند.

بار دیگر مسئله اموالی را که برجای می‌ماند، بشما خاطرنشان می‌کنیم تگذارید توزیع آنها از نظر تابع پوشیده بیاند، همیشه بحالها رسیدگی کنید و مصرف آنها را تحت نظر قرار دهید.»^۱

۱ - متن این سند - فتوگرافی منتظر اسلی - در منبع ۱۹۳۷ آمده است.

۶- خرمد جاده

جتنی میرزا ۱۹۰۰ء۔

صفحه اول و دوم سند شماره یک - رجوع تود پنهان ۱۹۵

نه فقط تلاش دول میسیحی برای وساطت و یا تخفیف قتل عام بی تیجه می ماند و دولت عثمانی اجازه دخالت بهیچکدام از دولتهای کوچک و بزرگ نمی داد ، بلکه می کوشید تا این جنایات از نظر همه خارجیان پوشیده بماند. حتی فقط هنگامی اجازه دفن قسمتی از اجساد و اسکلتها را - که در بیابانها ایاشته شده بود - داد که راز جنایات کامل‌اً از پرده بیرون افتاده بود.

نعمیم ییگ سند دیگری در این زمینه ارائه می دهد :

«یک تلگراف رمز از وزیر داخله خطاب به حکومت حلب -

از وساطت‌هائی که اخیراً توسط سفير کبیر امریکا در قسطنطینیه از طرف دولت متیوش بعمل می آید ، چنین بنظر می رسد که قنصل‌های امریکا اطلاعاتی از طرق محروم‌انه کسب کرده باشند. علی‌رغم اطمینان‌هائی که ما داده‌ایم ، مبنی بر اینکه تبعیدات (ارامنه) در کمال امن و راحت انجام خواهد گرفت ظاهراً آنها مجبوب نشده‌اند. موافق باشید اعمالی که جلب توجه کرد در مورد آنها نیکه (ارامنه‌ای که) مجاور شهرها و سایر مراکز هستند انجام نپذیرد. از تقطه نظر سیاست فعلی حائز کمال اهمیت است ، خارجیانی که در آن قسمت‌ها هستند ، مقاعده شوند که دفع ارامنه در واقع فقط تبعید است. باین سبب اگر برای حفظ صورت ظاهر مدتی رفتار ملایم نشان داده شود اشکالی ندارد ، تا اقدامات عادی در موقع مناسب انجام گیرد. بعنوان یک دستور مهم توصیه می شود ، کسانی که چنین اطلاعاتی داده باشند ، توقیف شوند و به مقامات نظامی تحويل گردند تا تحت محاکمه سهرائی قرار گیرند.

وزیر داخله - طلعت.»

۲۱ «نومبر ۱۹۱۵ - الحاقی - : بدون اشاره تلگراف رمز با مدیر ملاقات گردید. آیا واقعاً چنین اشخاص فضولی وجود دارند، طبق دستور کمیته بگذارید عملیاتی که آنجا انجام می گیرد ، کمی معتمد شود. به نماینده کمیته کل ،

مصطفی عبدالخالق حاکم کل.»^۱

«من از وجود چنین اشخاص مطمئن بودم و مرتبآ از رئیس پلیس ھاضنا می گردم تا تحقیقات لازم را بعمل آورد ، ولی تیجه نداشت. اگر اوامر اکیدی از طرف دولت خطاب به‌وی صادر شود ، ممکن است به‌نتیجه برسد. ما در این

۱- فوتیه کبیر مستخط املى - شماره ۲

ناینده کیته کل - عبدالاحد نوری.»

تلگراف رمز از وزیر داخله به حکومت حلب (شماره ۷۴۵) :

۱۱ دسامبر ۱۹۱۵ - از قرار مسوع مخبرین روزنامه های ارمنی که در آن نقاط سفر می کنند به جمل نامه ها و عکس هائی که نمودار بعضی اعماق جنایت کارانه است بادرت ورزیده و آنها را به مخصوصهای امریکا داده اند. چنین اشخاص خطرناکی را توقیف و نابود سازید.

وزیر داخله - ملumat.»

تلگراف رمز ذیل اضطراب دولت را بیشتر نمودار می سازد :
«به حکومت حلب (شماره ۸۰۹) -

۲۹ دسامبر ۱۹۱۵ - از قرار مسوع تعدادی مأموران خارجی در جاده ها وجود دارند که جنائزهای اشخاص فوق الذکر (ارامنه) را مشاهده کرده و از آنها مشغول عکبرداری هستند. موكدا توصیه می شود که آن اجساد فوراً دفن شود و در معرض افظار نماند.

وزیر داخله - ملumat.»

«به حکومت حلب (شماره ۵۰۲) -

۳ سپتامبر ۱۹۱۵ - توصیه می کنیم که عملیاتی را که بشما دستور انجامش را داده ایم ابتدا در باره مردان آنها (ارامنه) اجرا کنید و سپس زنان و کودکان را نیز تابع همان دستور قرار دهید. مأموران مورد اعتمادی را باین کار بگمارید.
وزیر داخله - ملumat.»

چنانکه ملاحظه شد ، فاش شدن جنایات ، و احتمال مداخله و بازدید ناینده گان مالک دیگر - که چنان وحشت و اضطرابی در مقامات دولتی ایجاد کرده بود - نه فقط مانع قتل عامها نشد ، بلکه بر سرعت و شدت کار افزود. تنها ارفاقی که بهارمه شد ، این بود که اجساد و اسکلت های بعضی را در نزدیکی شهرها دفن کنند. اما از سوی دیگر همین اقدامات باعث شد ، که هرچه زودتر ، طرح نهائی را بمرحله اجرا درآورند. ضمناً برای اینکه حتی یک شاهد زنده باقی نماند ، دستور داده شد : آن گروه از دختران و زنان ارمنی نیز که بخاطر

نجات از مرگ فجیع و تجاوز و حسایله ، بعقد گروهی از عشانیان درآمده و بحرمسراها پیوسته بودند ، مجدداً جمع‌آوری و معلوم شوند. نعیم‌بیک در این زمینه نیز استاد دیگری ارائه می‌دهد :

«به حکومت حلب (شماره ۵۳۷) -

۲۹ سپتامبر ۱۹۱۵ - از قرار مسح بعضی از مردم و مأمورین با زنان ارمنی نزد واج می‌گند. ما این امر را موکداً قدغن می‌کنیم ، و توصیه می‌کنیم که این زنها فوراً جمع‌آوری شوند و (به بیابان) اعزام گردند.

وزیر داخله - ملumat.»

«به حکومت حلب (شماره ۶۹۱) -

۲۳ نوامبر ۱۹۱۵ - ارامنه ایالات شرقی را که در آنجا به دستان می‌رسند بطرق سحرمانه‌ای نابود سازید.

وزیر داخله - ملumat.»

«به حکومت حلب (شماره ۸۲۰) .

۴ ژانویه ۱۹۱۶ - مقرر می‌گردد که کلیه ارامنه‌ای که اهل شمال هستند و از آنجا می‌آیند مستحبه به محل تبعیدشان روانه شوند ، بدون آنکه از آبادی و با شهری در بین راه عبور داده شوند.

وزیر داخله - ملumat.»

تلگراف رمزی که از حکومت حلب به حکومت عینتاب مخابره شده است :

«۱۱ ژانویه ۱۹۱۶ - از قرار مسح در حوالی شما ارامنه‌ای از سیواس و خارپوط وجود دارند. با آنان هیچ فرمتی برای مستقر شدن در آنجا ندهید و با طرقی که با آن آشنا هستید و قبل از ابلاغ شده هرچه لازم است انجام دهید و تیجه را گزارش دهید.

حاکم کل - مصطفی عبد‌الخالق»

«از حکومت عینتاب .

به حکومت حلب .

پاسخ تلگراف رمز ۱۱ ژانویه ۱۹۱۶

۱۸ ژانویه ۱۹۱۶ - یقین حاصل شده است که قریب بانصد نفر از اهالی ایالات سورد بحث در حوالی روم قلمه که در حوزه قضائی ما واقع شده وجود دارد.

www.golshan.com

دیگر تقدیر میگم نه ای کاربردی داشتی
سفر و فخر فخر نیست خوبی بزرگ

ای پندت نویسنده خطر بجهود علاوه بر کارهای خود
بنامه خوب نوشته اید این تصریح خوب است خواهد زنده
از زندگی ای پندت نویسنده

سند شماره دو تلگراف شماره ۸۳۰ :

کلیه ارمنی که اهل شمال هستند مستقیما به محل تعییشان روانه شوند!

قائم مقام رومقلمه گزارش می‌دهد که غالب آنان زن و بچه هستند و طبق همان روشناییکه مذمoran عثمانی با آن آشتائی دارند و قبل از آنان ابلاغ شده بود این زن و بچه‌ها تحت الحفظ نگهبانان کرد اعزام گشته‌اند؛ باین مضمون که دیگر هرگز باز نگردند.

حاکم - احمد.

www.golshan.com

«به حکومت حلب .

۲۰ فوریه ۱۹۱۶ - مقامات نظامی لزوم استفاده از آن افراد مورد بحث (ارامنه) را که در سین خدمت هستند برای خدمت نظام اعلام می‌دارد. ما تصور می‌کنیم که اعزام آنان به مناطق جنگی میسر نخواهد بود، مانند آنان در شهرها مجاز نیست؛ لذا بشما اجازه می‌دهیم تا از آنها در خارج از شهرها برای جاده‌سازی یا هرگونه کار مورد نیاز دیگر استفاده کنید، بشرط آنکه افراد خانواده‌شان همراه سایر تبعیدی‌ها روانه شوند. احکام خاصی در این مورد از طرف وزارت جنگ به مقامات نظامی صادر شده است. در تیجه با آنها ارتباط بگیرید و کارنام را با آنان هماهنگ سازید. وزیر داخله - حلمت.»

«به کمیته کل امور تبعیدات (شماره ۵۷) -

۱۰ زانوایه ۱۹۱۶ - تحقیقاتی بعمل آمده و استنباط شده است که کمتر از ده درصد ارامنه منقول تبعیدات عمومی به اماکنی که برای آنان منظور شده بود رسیده‌اند؛ سایرین در اثر علل طبیعی از قبیل گرسنگی و فاختوشی هلاک شده‌اند. بشما اطلاع می‌دهیم که در حد آن هستیم تا کاری کنیم؛ که در مورد آن کسانی هم که هنوز زنده مانده‌اند همان نتیجه حاصل گردد.

عبدالاحد توری.

«به کمیته کل امور تبعیدات.

۲۹ فوریه ۱۹۱۶ - برای اطلاع جنابعالی گزارش می‌شود که بزحمت ممکن است یک چهارم از ارامنه‌ای که به بیان اعزام شده‌اند به مقصد رسیده باشند. باستثنای آنها که بعنوان پیشه‌ور روانه سوریه شده‌اند بقیه در اثر علل طبیعی

۱ - در قسطنطیله غرب‌الملک بود که می‌گفتند: «وقتی ساختهای می‌کنند و معاج کارگر هستند می‌پیشید که از عنایی‌ها هیچکس حاضر نمی‌شود. ولی اگر پتو حاجد ساختهای را خراب کنند همه کافی که حاضر می‌شوند عنایی‌ها هستند» لذا ارامنه بودند که گلیمپر بازخانیها، بیمارستانها، مسافر خانه و سایر ساختهای مسیر «سکپته» - «سیزور» را ماختند.

در راه تلف شدند. ما مشغول اقداماتی هستیم تا آنهایی را هم که بعلل مگوناگوز تاکنون در خطب مانده‌اند گسیل داریم.

عبدالاحد نوری.».

«به کمیته امور تبعیدات (شماره ۷۶)»

در پاسخ تلگراف مورخ ۳ مارس ۱۹۱۶.

بتاریخ ۷ مارس ۱۹۱۶- از اطلاعات حاصله استباط کردیم که سی و پنج هزار ارمنی در حوالی باب و مسکینه به علل مختلف تلف شده‌اند ده هزار نفر در کسرکوک (محل تبعید از حلب) بیست هزار نفر در دیسی؛ ابوحرار و حمام؛ و سی و پنج هزار نفر در رأس‌العين مرده‌اند که مجموعاً یکصد هزار نفر می‌شود.

عبدالاحد نوری.».

«به کمیته کل امور تبعیدات (شماره ۵۱)

۱۳ دسامبر ۱۹۱۵ - توسط تلگرافات مورخ ۹ سپتامبر و ۲۰ نوامبر ۱۹۱۵ که توسط وزارت داخله مخابره شد، دستور داده شده‌است اشخاصی که لقا از آنها نامبرده شده باید توقيف شوند. چون مسلم شده‌است که آنها در رأس‌العين هستند؛ لذا باطلاع شاپی دسانیم که عملیات لازم طبق دستوری که ازو وزارت تغذیه و توسط مأموری که مستقیماً از اینجا اعزام شده، انجام یافته است.

عبدالاحد نوری.».

از آنچه تاکنون آمده است، بی‌شك خواندنگان نعوذ کودکان را بکشید! رفتار عشانیان را با کودکان ارمنی دریافت‌الد. آنان‌هه فقط سرنوشتی بهتر از پدران و مادران خویش نداشتند، بلکه تهدیری غم‌انگیز‌تر در انتظارشان بود. دختران بالاتر از هفت‌سال که نخست زیان‌نشان انتخاب شده و رهپار حرم خانه‌ها شدند؛ پس از مدتی جمیع آوری و روانه بیابان شدند، تا پس از تعاظزات مکروز اندازه‌ها؛ کرده‌هه اعراب بدوى و راهزنان، مرگ فجیع خود را استقبال کنند. کودکان دیگر نیز ام از دختر و پسر در کاروانها ربوده شدند؛ مورد تعاظز قرار گرفتند و سرانجام اسکلت‌ها یا شاذ در بیابان بجای ماند یا آبهای حکل آلو دفترات، آنان را بسسه‌های دریا سپرد. در خیان کودکان خردسال را از آغوش مادرانشان می‌ربودند و سرهایشان را به تخته سنگها می‌کوبیدند تا متلاشی شود. چندین مورد مشاهده

شد، که مادران کودکان زنده خود را برودخانه افکندند، یا در جاده مدفعه ساختند تا آنانرا از شکنجه‌های مرگبار بعدی خلاص کنند. www.golshan.com اماهنوز بسیاری از کودکان ربوده شده و فروخته شده در خانه‌ها واماکن دیگر بصورت نوکر وخدمتکار وجود داشتند. و گروهی دیگر نیز در آغاز کار؛ که هنوز عملیات انهدام شدت و خشونت کنونی را نداشت به دارالایتمام‌ها سپرده شده بودند.

در آغاز تصور می‌شد؛ از گروه چند میلیونی ارمنیان مقیم عثمانی، این چند هزار کودک‌جان بدر خواهند برد. چون امیر حکومت عثمانی، زنان و مردان ارمنی را برای موجودیت‌خود خطرناک میدانست، کودکان خردسال قادر نبودند، این امیر امدوری بزرگ را تهدید کنند. اما چنین تصوری خطأ بود. گذشته از اینکه مسکن بود این کودکان خاطرات فجایع و شناجم اعمال قتلخیمان خود را بیاد داشته باشند، و اگر در آینده نتوانند تلافی کنند، لااقل برای دیگران بازگویند و قسمی از رازهای رسواکننده از پرده برون افتد، اصولاً هدف پیراستن نژاد و مملکت از هرگونه اقلیتی بود. با این مقدمات پس از پایان یافتن کار بزرگ‌سالان، دولت عثمانی به کودکان پرداخت و این فرمان در چهارگوش امپراطوری طنین انگلن شد:

بعجهه‌هارا بکشید!

و با، نبال این فرمان قتل عام کودکان ارمنی، چه آنها که در دارالایتمام‌ها بسر می‌بردند، و چه آن دیگران که خانه شاگرد بودند، یا به حال بنسوی؛ در گوشه‌ای جان سالم بدر بوده بودند، آغاز شد. تعدادی از اسناد و مدارکی که نعیم‌ییگ از این پس ارائه می‌دهد، منوط بهمین موضوع است:

«به حکومت حلب (شماره ۶۰۳)

۵ نوامبر ۱۹۱۵ - ما وقوف یافته‌ایم که کودکان متعلق بارامنه سیواس، معموره‌العزیز، دیار بکر و ارض روم توسط بعضی خانواده‌های مسلمان پذیرفته شده و هنگامی که در اثر مرگ و الـدیشان تنها مانده‌اند، به عنوان خدمتکار قبول شده‌اند. بشما اطلاع می‌دهم که باید کلیه چنین کودکانی را از بالستان جمع آوردی

کنید و آنها را به نقاط تبعید بفرستید، و همچنین دستورات لازم در این مورد
بمردم پنهانیم.

وزیر داخله - طلعت.».

«الحاقی - رئیس پلیس را در این باره ملاقات کنید:
نماینده کمیته تبعیدات کل - مصطفی عبدالخالق - حاکم کل»

«به حکومت حلب

۲۱ سپتامبر ۱۹۱۵ - نیازی به دارالایتمام نیست. وقت اینکه دستخوش
احساسات شویم و غذا به بیتسان بدھیم و عسر آنها را حلولانی تر سازیم، نیست.
آنها را به بیابان بفرستید و مراتب را باطلاع ما برسانید.

وزیر داخله - طلعت.».

«به کمیته کل امور تبعیدات (شماره ۳۱)

۲۶ نوامبر ۱۹۱۵ - در دارالایتمام میش از چهارصد کودک وجود داشت.
آنها بکاروازنها ملحق خواهند شد و به محل های تبعید اعزام می شوند.
عبدالاحسن نوری.».

«به حکومت حلب.

۱۵ زانویه ۱۹۱۶ - از قرار مسوع بعضی از دارالایتمام هائی که اخیراً باز
شده اند، کودکان زارمنی را نیز می پذیرند. خواه این امر در اثر عدم اطلاع از
نیت واقعی ما باشد و خواه بخاطر اهانت باین هدفها، به رحالت دولت غذا دادن
به این قبيل کودکان یا هر اقدام دیگری را که بمنظور تمدید زندگی آنان باشد،
بمنزله عملی کاملاً مغایر نیست خود تلقی می کند؛ زیرا بقای این کودکان را زبان آور
می داند. توصیه می کنم که چنین کودکانی باید در دارالایتمامها پذیرفته شوند،
و هیچگونه کوششی نیز، بمنظور تأسیس دارالایتمام های مخصوص برای آنها
باید بعمل آید.

وزیر داخله - طلعت.»^۱

«تلگراف رمز از وزارت داخله خطاب به حکومت حلب (شماره ۸۳۰)
 فقط آن ایتمام را که شکنجه هائی را که والدینشان دستخوش آن شده اند

^۱ - خبرگشی، از روی سنتوط اسلی - نسازه ۴ - خاملرات نمیم بیگ.

توافقند بیاد آورند، جمع‌آوری و نگهداری کنید. بقیه را باکاروانها روانسازی‌ید.
وزیر داخله - طلعت.».

«تلگراف رمز از وزارت داخله خطاب به حکومت حلب (شماره ۸۵۳)
۲۳ ژانویه ۱۹۱۶ - در زمانیکه هزاران پناهندۀ مسلمان و زنان بیوه شهدای
مال قیازمند خوراک و حفاظت هستند؛ مصلحت نیست که با غذا دادن به کودکانی
که از ارامنه بر جای مانده‌اند و جز ایجاد مزاحمت در آینده به همیج کاری فخرانند
خورد، متحمل مخارج زائد شد. لازم است که این کودکان به ولایت شما باز
گردانده شوند و باکاروانها به تفاوت تبعید خود روانه گردند. آنها نی هم که تاکنون
نگاهداری شده‌اند؛ طبق دستورات قبلی‌ما باید به سیواس لعزام شوند.
وزیر داخله - طلعت.»^۲

«به کمیته کل امور تبعیدات (شماره ۶۳) -
با ادامه تبعید ایتم - علی سرمای شدید - به مقصدشان، آرامش ایدی آنان
را تفسین می‌کیم، درنتیجه از شما شناضا داریم مبلغی را که از شما خواسته‌ایم
برایمان ارسال دارید.»
«به حکومت حلب.

کودکان ارمنی را که وزارت جنگ توسط مقامات نظامی جمع‌آوری کرده
و تحت مراقبت قرار داده است، تحويل بگیرید. آنها را به بهانه اینکه باید
تحت مراقبت کمیته تبعیدات قرار گیرند، دورسازی‌ید، تا ایجاد سوءظن نکند
نابودشان کنید و گزارش دهید. - وزیر داخله - طلعت»^۳

جالب این است که طلعت پاشا، خود به «جنایت» اعتراف می‌کند. ظاهرا،
کار دیگر از پنهانکاری گذشته است. در این سند که نعم‌یگ عرضه می‌کند،
لطف «جنایت» و عنوان «ارامنه» و سه جای «عملیات تبعید» و
«آنها» یا «بعضی‌ها» را گرفته است. به بقیه خاطرات نعم‌یگ و استناد ادامه
می‌دهیم:

«تلگراف رمز از وزارت داخله به حکومت حلب (شماره ۵۴۴)
۳ اکتوبر ۱۹۱۵ - علت آنکه چرا «درزور» بعنوان محل تبعید در نظر

۱ - عثمانیها سربازانشان را که در جنگ کشته می‌شدند «تعیید می‌نمایند»
۲ - فتوگری، از روی مستخط اصلی - فتوگری شماره ۴ - خاطرات نعم‌یگ
۳ - خاطرات نعم‌یگ - ص ۶۳

۰.

د' خبر تکرار ز جمهوری شد که از آن شروع نمود و ۱۹۵۰
در دروز شروعی تهران را سنه میزبانی نمایند.

بنده بحاجت عذر فراز بعده است بخواهد همچو داشتند
برمود آمده اینجا بسیار نهاده به بنده بخواه توپس باشیم بجهات اینکه
آنچه این مصادر نهاده هسته اینه که اینجا بجهات اینکه اینها
آنچه ای موقوفه داشته . لذیز بخواه قدر (بنه ز خوبی) خواه
و سکه و پوند . امّا اینه که اینه اینه اینه ده بخت داشت . خواه برگزینیم افراد نیز
و خواه افسوس

کارگردانی
مشترک
امیر
دانش

سند شماره سه ۸۵۳ : مصلحت فیست کواد کان گرسنه ار لامنه را خدا بدهید

مُحرَفَتَه شدَه ، در حُكْمِ مُحْرِمانَه شارَه ۱۸۴۳ مورَخ ۲ سپتامبر ۱۹۱۵ توضيحي داده شده است. چون گلَيه عملياتي که قرار است توسط جمیت ملُوّ راه علیه ارامنه بعمل آيد، بمنظور نهائی دولت خدمت خواهد گرد، بنابراین نيازی به اقدامات قضائي در این مورد تخواهد بود. برای حکومتهای «زور» و «اورفا» هم تعليمات لازم صادر شده است.

وزير داخله - ملعت^۱

منبي است؛ بهر حال اينگونه جنایات عکس العلهاي - اگرنه بصورت مقاومت، لااقل بشكل شکایت خواهد داشت اما دستگاه حاكمه عثمانى عاقل - تراز آنست که بگذارد اينگونه شکایتها به مقاماتي غير از سازمانهاي خودى تسلیم شود. با اين منطق مرفتن شکایات مسئله‌اي است، و رسیدگى با آنها مسئله‌اي دیگر ... باید شکایات را «گرفت»، اما بعهیج توجیه باشگانی گرد. حسن اينكار آنست که در آينده اگر پرسشهاي شدگه چرا هيچگس باين تبعيدها اعتراض نکرده است، چند نامه مورد نظر را اوئه دهن. خاطرات نيمه يك در اين زمينه خواندنی است با اسناد و مدارگي که ارائه ميدهد:

«تلگراف رمز از وزارت داخله خطاب بحکومت حلب (شماره ۷۴۵) - ۹ دسامبر ۱۹۱۵ - قبول تلگرافی که توسط اوامنه بدو اثر حکومت فرستاده می‌شود و عليه رفتاري که نسبت با آنان انعام می‌گيرد شکایت می‌کنند - اشكالی ندارد. ولی رسیدگي با آنها ائتلاف وقت خواهد بود. با آنها يكه اعتراض دارند بگوئيد، که وقتی که به محل تبعيدشان رسیدند، آنوقت بادعای حقوق از دست رفتهشان پردازند.

وزير داخله - ملعت^۲

پس از قتل عام مکروهي زنان، مردان و کودکان ارمني همه را نابود گنيد؟ انتظار می‌رفت که اين موج عظيم جنایت فرو بنشيند. اما چنانکه گفتيم هدف عشانی از يکسو قلم و قمع همه اقلیتهای موجود در امپراطوری بود و عثمانیان می‌گفتند: جز خود ما هيچگس در اين سر زمین حق حیات ندارد. و از سوی دیگر شهوت خوفزی و آدمکشی

۱ - خاطرات نيمه يك - س ۵۰

۲ - خاطرات نيمه يك - س ۵۶

همراه با حس انتقام، کینه توzi و حادثت که مرتبه از ملوف دولت و جمیت «اتحاد و ترقی» بدان دامن زده می شود، آنچنان در وجود فرد عتمانیان ریشه دوایده بود، که شاید اینگر خود دولت نیز تغییر عقیده می داد، باز هم قادر به کنترل مردمی که به قتل و کشتن و تجاوز بنوامیس زنان و دختران ارمنی عادت کرده و از چاول فروت و اموال آنان بنوائی رسیده بودند؛ نبی بود.

اما دولت عثمانی نیز هرگز در اندیشه تغییر سیاست نژادی خود نبود. زیرا از چند جهت از این قتل عام سود جسته بود، که مهمترین آنها تمهیج مردم و انحراف اذهان آنان از شرکت عثمانی در جنگ بود.

از طرف دیگر چنانکه گفتیم عکس العمل پاره‌ای دولتهای مسیحی و تلاش و بھی گیری آنان برای بر ملا ساختن جنایات و رونن کردن اذهان جهانیان، دولت عثمانی را بیش از پیش به تسریع در کار و پایان دادن هرچه زودتر آن برانگیخت.

هنوز در گوشه و کنار امپراتوری تی چند از ارمنیان زنده مانده بودند. مثلاً گروهی که از بیم جان مذهب خود را ترک گفته و اسلام آورده بودند. اینان فقط طبق نص صریح قرآن - کتاب آسمانی همه مسلمانان جهان از جمله خود عثمانیها که بیشتر از همه آنها سنگ دین را به سینه می زدند - باید جان و ناموسشان در پناه مذهب از هرگونه تجاوزی محفوظ می ماند، بلکه طبق قوانین رسمی سلطنت نیز، اینگونه افراد در پناه قانون قرار داشتند. همچنین گروهی دیگر که در ارتش عثمانی خدمت می کردند و سینه های خود را در راه پیروزی این سرزمین هدف شمشیر و گلوکوهای دشمنان عثمانی کرده و جمعی از آنان بدرجات افسری نیز رسیده بودند.

اکنون پس از قلع و قمع همه افراد، توجه دولت و جمیت متوجه این گروه شده بود. چه کسانی که اسلام آورده بودند، چه آنها که در ارتش خدمت می کردند، می توانستند پرده از راز جنایتی که بر قوم و نژادشان گذشته بود، بردارند. با این مقدمات بود که فرمانهای صریح بعدی بدین شرح صادر شد: «همه را نابود کنید!»

و برای اینکه کارها هرچه زودتر فیصله یابد، با قاطعیت دستور داده شد، هر کدام از عوامل دولتی و مجریان امر که اندکی ترحم از خود نشان دهند، باید

تحت تعقیب قرار گرفته و بشدت مجازات شوند. در این فرایمین دیگر پرده پوشیهای گذشته وجود ندارد، بلکه رسماً عنوان «جنایت» و «بیرحیمی» و «نهاست خشونت» بکار برده می‌شود.

www.golshan.com

همزمان با این کوشش نهائی و «عملی»، برای پاک کردن سراسر عثمانی، از وجود حتی یکنفرارمنی، تلاش وسیعی نیز، برای ایجادزمینه «فکری»، تشویق و ترغیب هرچه بیشتر مردم بخشونت و وحشیگری و مجاب کردن افکار عمومی جهانیان آغاز شد. دولت و جمعیت، باید بنحوی ثابت می‌کردند که وجود ارامنه، موجودیت عثمانی را تهدید می‌کند. برای اینکار جمل اخبار و گزارش‌های بی‌اساس، کشف به اصطلاح اسلحه و اقدامات دیگر لازم بنظر می‌رسید و دولت عثمانی بی‌درنگ دست بایتکار زد، که در این بخش از یادداشت‌های نعیم‌بیک خواهیم خواند:

«به حکومت حلب.

۱۶ سپتامبر ۱۹۱۵ - از ابتدا بهشما ابلاغ شده بود که دولت بدستور جمعیت «کیتیه اتحاد»^۱ تصمیم دارد کلیه ارامنه‌ای را که در ترکیه بسر می‌برند کاملاً نابود سازد. آن کسانیکه با این حکم و تصمیم مخالفت دارند نمی‌توانند برمند ادارات امپراتوری باقی بیانند. بزندگی آنها (ارامنه) باید با اقدامات متعدد هرچند جنایتکارانه هم که باشد - پایان داده شود، و هیچگونه توجیهی بهمن یا جنس آنها و یا بیم از وسوسة وجودان نباید وجود داشته باشد.

وزیر داخله - ملعت.^۲

۱ - گمیته‌ای که در این تلگراف به آن اشاره شده است، فعالیتش را بهمچو کسترش داد و سرانجام با منتشر مجدد نظری پر راخت که در آن سی کرد است با مضمون ترین دروغ‌ها ثابت کرد که ارامنه واقعاً وجود امپراتوری عثمانی را مورد تهدید و در معرض خطر قرار داده بودند و در تیجه دولت مجبور بوده است آنها را «تبعد» کند. توییترین مدارک که در این کتاب وجود ناردمیارات است از حکم سلاحی که از ارامنه جمع‌آوری شده، و در میان آنها عکس بسیاری که در ولایات مجاور قصبه‌ای پیدا شده بیشتر می‌شود. این بیان‌ها با هنگاری گمیته انجاه نوخط حزب ارمنی معروف به «اشاکونیوگانس» تهیه شده بود، نا در سورنیکه عکس العمل در ترکیه بوقوع بیونده همانطور که کمی پس از استقرار هنروطیت و تدوین قانون اساس در ۳۱ مارس ۱۹۰۹ به وقوع بیوست - ارامنه و ترک‌های جوان قادر باشند، و شادوت مکدیگر علیه بادرن کنند گان به عکس العمل جنگند. اینها در آلمان بود که آلبوم‌های ترسیل دولت عثمانی انتشار یافت تاجری ارامنه را ثابت کند.

۲ - مخاطرات نعیم بیک - ص ۱۵

عفتم آنها نیز که اسلام می‌آوردن، باید کشته می‌شدند، لذا زعمای قوم با این حیله اسلام آوردن افراد را به پایان کار تبعید موکول می‌کردند:

«به حکومت حلب (شماره ۷۶۲) -

پاسخ تلگراف ۲ دسامبر ۱۹۱۵

تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۱۵ - با آنها که می‌خواهند با گرویدن باسلام جان خود را نجات دهند، ابلاغ کنید که باید وقتی به محل تبعید رسیدند مسلمان شوند.

وزیر داخله - طلمت.»

و چون هیچیک از تبعیدی‌ها هرگز پایان راه نمی‌رسیدند، قضیه بخودی خود منتفی می‌شد.

«به حکومت حلب.

۳ فوریه ۱۹۱۶ - کمیته‌ای که تحت نظر مصطفی نائل اقتداری به اورفا فرستاده شده، پس از آنکه وظائف را در رسیدگی و کتب اوراق و اسناد مربوط با فکار و اعمال آشوبگرانه ارامنه انجام داد^۱، در شهرهای عیتاب و سبلیس که در ولایات شماست به تحقیقات خواهد پرداخت. در تیجه تعلیمات معزمانه‌ای به نواسی مربوطه ارسال دارید تا برای تسهیل مساعی آنها و تضمین موققیت شان اقدامات لازم بعمل آید.

وزیر داخله - طلمت.»

«تلگراف رمز از وزارت داخله به حکومت حلب (شماره ۵۶۳) -

۱۲ اکتوبر ۱۹۱۵ - برای ارسال اوراقی که با دستور معزمانه تمامان شده است ثرف یک هفته آماده شوید.

وزیر داخله - طلمت.»

این تلگراف رمز از وزارت جنگ بکلیه افراد فرمانده قشون ارسال شده

است:

«۲۷ فوریه ۱۹۱۸ - دولت امپراتوری با توجه به مقتضیات کنونی حکومی برای قلع و قسم کلیه افراد نژاد ارمنی صادر کرده است. درباره آنها عملیات ذیل باید اجرا گردد:

- ۱ - کلیه ارامنه‌ای که در این کشور هستند و اتباع عثمانی بشمار می‌روند از پنج ساله به بالا، باید از شهرها بیرون برده شوند و سلاخی گردند.
- ۲ - کلیه ارامنه‌ای که در قشون امپراتوری خدمت می‌کنند، باید از فوج‌های خودشان بدون تعرض و ایجاد مزاحمت جدا شوند، و در اماکن خلوت، دور از انتظار مردم تیرباران شوند.
- ۳ - افران ارمنی قشون باید در سربازخانه‌هائی که بفوج آنها تعلق دارد، تا حدود دستورات ثانوی زندانی شوند.

چهل و هشت ساعت پس از آنکه این احکام بفرماندهان هر فوج مخابره شود، حکم خاصی برای اجرای آنها صادر خواهد شد. برای اجرای این احکام به هیچ عملی جز آنچه ضروری باشد باید دست بزنید.

نماینده فرماندهی عالی و وزیر جنگ - انور.»

تلگرافات رسی که به انتشار متن آنها مبادرت ورزیدیم قنیه را هم اکنون بسیار روشن ساخته است. احکامی که مرتب از قسطنطیه صادر می‌شد و مبنی بر آزاد گذاشتن جنایات در مسیر ارامنه تبعیدی علیه جان آنان و عدم مبادرت به مجازات مرتكبین و حتی حاکم از تشویق و حسابت از جنایتکاران بود، این واقعیت را مسلم می‌ساخت که آنچه اصولاً بحساب نمی‌آید، جان این مردم یگناه اعم از زن و مرد و کودک است.

حتی پاره‌ای از عوامل عثمانی مانند آنها یکی که در زمان فرمانروائی سلطان حمید دوم از شرکت در قتل عامها استکاف ورزیده و در بعضی نقاط در مقام حمایت از همایگان ارمنی خود برآمده بودند نیز، در کمال شوق از طرح قلع و قمع ارامنه استقبال گردند. «اتحاد» حتی ذهن آن قبیل عوامل را نیز مسوم ساخته و موفق شده بود غریزه قتل و غارت را در کلیه عثمانی‌ها و گردها پیدار سازد.

لیمیگ در خاطرات خود می‌نویسد: «جنگ نازه شروع شده بود که گرسنگی و بینوائی در عثمانی - که هم اکنون شعیف و فاقد وحدت شده بود چهره خود را نشان داد. لازم بود شکم مردم را سیر کنند و آنانرا بفریبند و این امر تنها به وسیله پول و اموالی که ارامنه پشت سر می‌گذاشتند امکان پذیر بود. اینک در ولایات ارض روم، بیتلیس، دیاربکر، معوره‌العزیز،

و سیواس، قتل و غارت ارامنه آغاز شده بود. این اشتغال باعث می شد که مردم را از هر فکر دیگری باز دارد. فکر مردم سوریه و بین النهرین را نیز می بایست مشغول و منحرف ساخت. جاده ها و دشت های بین النهرین و بیابان های سوریه پر از ارامنه بود. ثروت سرشاری که ارامنه ملی قرق ها کسب و کار شر افتمدانه گردآورده بودند غصب شد. آنچه هم که همراه ارامنه باقی مانده بود، می بایست در آن بیابان ها از دست بدھند، چون ساکنان اطراف بیابانها مطلع شده بودند که ارامنه بعنوان قربانی بطرف آنها گشیل گشته اند؛ آنها ابتدا به حملات کوچک می پرداختند؛ ولی چون به سیاست دولت پی بردن جری تو شدند و علنا به قتل و غارت ارامنه تبعیدی پرداختند.

کمیته اتحاد، مردم عثمانی، و کلیه نفووس تابع امپراطوری عثمانی، در این جنایت دست داشتند.

کمال بیگ هنگام تبعیدها حاکم یوزقات^۱ بود. وی یکی از مخوف ترین قتل عام های آن منطقه را ترتیب داد. یس از آنکه بیرون بازان «متحق» وارد قسطنطینیه شدند، دادگاه نظامی ویرا محکوم به مرگ کرد و بدار آویخت. مردم عثمانی علیه این معجازات تظاهرات عظیمی بروپا کردند و از اینکه مردی را که کاری جز کشت و کشtar انجام نداده و قریب شصت هزار تن را از دم تیغ هلاکت گذرانده بود «شیهد» بخواهند، شرم نمی کردند.

مردم عثمانی هنگامی که اعضاي کمیته اتحاد محاکمه می شدند نیز همین عمل را انجام دادند. این محاکمه بجای آنکه اجرای عدالت باشد، صرفا یک حیله سیاسی بود. دولت معاصر عثمانی فقط می خواست گرد و خاکی در برابر افطار اروپا بپیکند. ولی فشار مردم عثمانی بزودی آنان را وادر ساخت که باین صحته سازی بیان دهنده و محاکمات بدون تیجه متوقف شد.

بسخانی که یکنفر از اتباع خود عثمانی در این مورد گفته است گوش دهیم: «در آغاز سال حاضر، هنگامی که محاکمه چند جنایت دست دوم در قسطنطینیه شروع شده بود، یک روزنامه عثمانی موسوم به «صبح» مقاله ای با مضای علی کمال بیگ سردییر خود اشار داد که این محاکمه را صحته سازی دانسته و درباره صحت آن شک کرده بود، و آنچه وی در این باره نوشت نه

www.golshan.com

فقط سند محکومیت کیته اتحاد و دولت عثمانی بود ، بلکه در واقع دلیل محکومیت همه مردم امپراطوری محسوب می شد .
 علی کمال بیگ^۱ می نویسد :

«ما اطمینان داریم آنها که می دانند چگونه وجود آنها و بدون تعصب و تبعیش قضاوت کنند ، به نفع ما حکم خواهند داد . حقایق این دعوی چیست ؟ چهار پنج سال پیش یک جنایت جهانی و منحصر بفرد در تاریخ ، در کشور ما بوقوع پیوست . با درنظر گرفتن وسعت دامنه و عظمت فوق العاده این جنایت ، معلوم می شود که ارتکاب با آن از عهده چهار پنج نفر ساخته نبود و بلکه شرکت و مبادرت صدها هزار نفر را الزام پذیر می ساخت . اگر قربانیان بجای آنکه هشصد هزار نفر باشند سیصد هزار نفر بودند - و اگر حتی دویست هزار نفر و یا پیکصد هزار نفر هم که بودند بازهم صد پانصد ، و حتی هزار نفر جانی از عهده قتل و نابودی این همه افراد برآمده آمدند . هم اکنون این امر ملم شده است که این جنایت توسط «مرکز کل اتحاد» طراحی و مقرر شده است . پس از آنکه برنامه جنایت توسط عده خاصی کنیله می شد ، بست حکام کل و حکومت ها - یعنی توسط مأموران دولتی ، توسط پلیس و توسط مردم ، بمرحله اجرا درآمد . اکنون آیا اهانت به عدالت نیست که از طرفی عده کثیری از جانیان بزرگ و کوچک آزاد گذاشته شوند ، و از طرف دیگر فقط حکام کل دیار بکر ، سیواس و خار پوظ (که بهر صورت محاکمه نشده اند) و چند مأمور زیر دست توقيف باشند؟»^۲

مشاهدات یک آیرانی

«نعم بیگ» با تقل این جملات از سرمقاله «علی کمال بیگ» - در روزنامه «صباح» به یادداشت های خود پایان می دهد . اما سخن ما درباره این جنایت وسیع و دامنه دار ، در اینجا به انجام نمی وسد . بی تردید ، وقتی قتل عامی با دامنه ای این جنین وسیع ، در سرزمینی پهناور چون امپراطوری عثمانی صورت گیرد ، با وجود

۱ - علی کمال بیگ هنگام نگارش این مقاله وزیر داخله بود .
 ۲ - روزنامه «صباح» - سورن ۲۸ زانویه ۱۹۱۹ .

همه اختیاطهای مقامات دولتی، نمی‌تواند از دید ناظران خارجی پوشیده باشد. کمیته امریکائی تحقیق پیرامون قتل عام ارامنه عثمانی، بودسی آردنولد توین بی و مطالب... تدوین کننده و مترجم یادداشت‌های نعیم بیگ نیز بیشتر بر همین مشاهدات متکی است. اما در این مورد خاص و در متن فامه فارسی کتاب قتل عام ارامنه (کتابی که اینک در دست شماست) شهادت بلک ناظر عینی را ارائه می‌دهیم، که هیچکس را در صحت و دقیقت نظرش تردید نیست و این خود، یکی از برترینها و وجوه تایز نسخه فارسی این کتاب. بر همه کتب و آثار دیگری است، که بزبانهای مختلف درباره این فاجعه نگاشته شده است.

«سید محمدعلی جمالزاده» نویسنده نامدار ایرانی وابداع‌کننده قصه‌نویسی نوین فارسی، که کتابهای یکی بود یکی نبود؛ دارالسنجانی، راه آب نامه، و... او همواره سرمنقی آموزنده برای نویسنده‌گان جوان خواهد بود؛ درست در روزهایی که اینیان عثمانی در بابانها آواره شده و غرفت مرگ‌برفراز سرشان پرویا می‌زد، از این سرزمین مركّب و چنابت گذشت.

وی آنچه را که شخصاً شاهد و ناظر بوده است، زیر عنوان «مشاهدات شخصی من در جنگ جهانی اول» برشته تحریر کشیده است!

نویسنده پس از اینکه تأکید می‌کند «آنچه در این گفتار آمده، همه چیزها و وقایعی است که نویسنده بشخصه شاهد و ناظر آن بوده و بچشم خود دیده است» درباره انگیزه سفر خود مینویسد:

«در اوایل نخستین جنگ جهانی، راقم این سُر در جوان بود و به مأموریت از طرف کمیته ملی‌یون ایرانی ساکن برلن برماست شادروان سیدحسن تقی‌زاده از مشرق ترکیه به بغداد می‌رفت. در آن تاریخ حکومت کشور عثمانی با جوانان ترک بود و ترکیه (یا عثمانی) هر چند با آلمان متعدد گردیده و برصد دشمنان آلمان می‌جنگید، ولی نسبت به مملکت ما ایران نظر دوستانه‌ای نداشت و چنان می‌نمود که دولت عثمانی می‌خواهد از اوضاع واحوال پریشان و بی‌سر و سامانی ایران آنروز استفاده کند و چنانکه مکرر در تاریخ مادیده شده است در آب آلوده ماهی بگیرد و بر قسمتی از خاک ایالات و ولایات مغرب ایران سلططی‌باد». نویسنده پس از ابراز خرسنده از اینکه امروز «در اثر عقل و درایت و

موقع شناسی دو کشور همچوار و مسلمان و دو ملت برادر ایران و ترکیه، اساس سیاست دو مملکت بردوستی و اتحاد و اشتراک منافع و مصالح نهاده شده است» شرح سفر خود را از برلن به بغداد؛ چنین حکایت می‌کند:

«سافرت من از برلن به بغداد در بهار سال ۱۹۱۵ میلادی، چند ماه پیش از آغاز جنگ اول جهانی بود. حالا کاری با آذ نداریم که هر چند به‌قصد مبارزه با دشمنان ایران و عثمانی، یعنی روس و انگلیس و با نیت خدمتگزاری بعدشنان روس و انگلیس که عثمانی هم با آنها متعدد و متفق بود و شانه‌بشهانه می‌جنگید براه افتاده بودم، ولی در ورود به استانبول دچار پلیس عثمانی گردیدم و پس از استطلاوهای دور و دراز (که مثلاً اگر مسلمانی پس چراکلاه فرنگی به‌سرداری و اگر واقعاً ایرانی هستید، چرا ترکی حرف نیزند) در یک مهمنخانه یونانی که در گویا در واقع زندان نظمه بود، توقيف شدم و روزها احدي خبر نداشت که در کجا هتم و چه برسم آمده است، و یک‌نفر از کمیرهای عثمانی، با تهدیدی سیلی می‌خواست مرا به تکلم بزبان ترکی مجبور سازد، بالاخره آزاد شدم و با خطآهنی که از استانبول به حلب میرفت براه افتادم.

بعداً معلوم شد که این خطآهن هنوز تا به شهر حلب که در آن تاریخ تبلیق به عثمانی داشت تمام ساخته نشده است، و قطعه‌ای از راه را باید با مال و درشکه و عربانه (ارابه کوچک اسبی) پیسود. شب فرا رسید و در دهکده‌ای پیاده شدم و در قهوه‌خانه محقری وارد شدم. بنابود شب وا در آنجا گذرانده فردا صبح براه بیافتم.

در گوشه قهوه‌خانه خزیدم و چون ترکی نمی‌دانتم و هم‌محبتی نداشم یک کتاب رمان فرانسوی همراه داشتم، بخواندن آن مشغول گردیدم.

ناگهان یک جوان که چند سالی از خودم من تربود، یعنی بیست و پنج سالی بیشتر نداشت، ذوق کنان بطرف من آمد و بزبان فرانه گفت: پس معلوم می‌شود شما فرانسه می‌دانید... گفتم: می‌دانم. خوشحال شد و بیزودی صحبت‌مان گرم شد. بخصوص که معلوم گردید؛ که او هم در بیروت در همان مدرسه آنطور در جبل‌لبنان که من در آنجا درس خوانده و فرانسه یاد گرفته بودم، درس خوانده است. گفت: من در اینجا تلگرافی هستم و تنها هستم و هر کتابی داشته‌ام خوانده‌ام، و اگر بتوانید یکی دو کتاب به فرانسوی بمن بدھید، حاضر م

بعر قیستی که باشد بخرم. همان کتابی را که در دست داشتم و تا نیمه خوانده بودم باو دادم و گفتم بیادگار نگاه بدارید و باز هم در چندانم کتابهای دیگری دارم باز خواهم کرد و بشناخواهم داد.

بسیار منون شد و مرا دعوت کرد که از قهقهه خانه بیرون بروم و در اطاق او که همان دفتر تلگرافغانه هم بود، مهمان او باشم و شب را در آنجا بگذرانم. نعمت غیر متوجه بود، پذیرفتم و با طاق او رفتم. فوراً بتدارک خوراک و مشروب مشغول گردید و گفت در حلب هم دوستان و آشنايانی دارد و مرا با آنها توصیه خواهد کرد که در حرکت من بجانب بغداد کمک لازم را برسانند.

خوردیم و آشامیدیم و گفتم و شنیدیم و سرانجام چواغ را خاموش نموده بخواب رفتیم. نعدمه‌های صبح بود که در بیرون هیاهوئی برخاست. بیهار شدیم و جوانی که ضمناً بین گفته بود ارمنی است، برای تحقیق با همان جامه شبانه بیرون رفت و بزودی برگشت. درحالیکه آثار وحشتزدگی عمیقی در قیافه و حرکاتش مشهود بود. هیینقدر بین گفت که وزاندارها گروهی از این میان را آورده‌اند و اگر بفهمند که من هم ارمنی هستم، اسیر می‌شوم و با اضطراب و تشویش هرچه تسامتر مرا و اطاق و دارائی و اسباب خود را گذاشت و ناپدید گردید.

در آن ساعت و در آنجا، نخستین بار شاهد عینی بلاها و مصیبت‌هایی گردیدم که در سالهای اول نخستین جنگ جهانی در عثمانی برسر ارامنه بیچاره آمد و چنانکه لابد می‌دانید مستوجب قتل کرورها گردید.

با مشکلات بسیار و سرگذشت‌هایی که واقعاً نوشتی است، برگشته‌چوبی کوچکی بنام «شخطور» که عربها در ساحل فرات بپول خودم برایم ساخته بودند، سوار شدیم و خود را به بغداد رساندیم (پس از ۲۲ روز مسافت بر روی آب فرات). چنانکه شاید شنیده باشید در بغداد با کمک دوستان و از آن جمله شادروان ابراهیم پورداود و شادروان حاج اسماعیل امیرخیزی روزنامه «رستاخیز» را علم کردیم و چون انگلیسها از راه کوه‌العاره به بغداد فزدیک می‌شدند به کرم‌نشاه نقل مکان کردیم و از آنجا هم بلافظ نزدیک شدن قشون روس (ضمناً انگلیسها هم شکست خورده بودند و نتوانسته بودند به بغداد بیایند) از تو بالیون بسیار دیگری به بغداد آمدیم و سرانجام باز دست‌جمعی راه استانبول

و بولن را پیش گرفتیم.

من از جمع یاران زودتر از بنداد حرکت کردم. مسافتیم روی هر فتم شانزده ماه طول کشیده بود و با دو تقریباً از صاحب منصبان سوئی زاندار مری ایران و یک طبیب سویسی که در سلطان آباد عراق سالها ساکن بود و بلک نفر ایرانی بنام حاج محمد باقر کاشانی (که سرنوشت شومی پیدا کرد) با گاری و عرباتی از بغداد از راه عربستان و حلب به جانب استانبول بواده افتادیم. از همان منزل اول با گروههای زیاد از ارامنه مواجه و مصادف شدیم که بصورت عجیبی که با او کردنی نیست، و زاندارمهای مسلح و سوار ترک آنها را پیاده به جانب مرگ و حلاک میراندند.

ابتدا موجب تهایت تعجب ما گردید، ولی کم کم چنان عادت گردیم که حتی دیگر گاهی نگاه هم نمی کردیم و الحق که نگاه کردن هم نداشت. صدها زنان و مردان ارمنی را با گودکانشان بحال زاری بضرب شلاق و اسلحه پیاده و فاتوان بجلو میراندند. در میان مردها جوان دیله نمی شده، چون تمام جوانان را یا بمیدان جنگ فرستاده و یا محض احتیاط (ملحق شدن بقشوونرس) بقتل رسانده بودند.

دختران ارمنی موهای خود را از ته تراشیده بودند و کاملاً کچل بودند و علت آن بود که مبادا مردان ترک و عرب بهجان آنها بیافتدند. مرد و زن و پیر و جوان بجای کفش با کفنه و کاغذ و رسان و طناب برای خود کفشهایی درست کرده بودند که بصورت گهواره کوچکی در آمده بود. دوستن زاندارم برای سوار این گروهها را درست مانند گله گوسفند بضرب شلاق بجلو میراند. اگر کسی از آن اسیران از فرط خستگی و ناآرامی و یا برای قضای حاجت بعقب میمالد، برای ابد بعقب مانده بود و ناله وزاری کسانش بی شر بود و از این رو فاصله به فاصله کسانی از زن و مرد ارمنی را می دیدیم که در کنار جاده افتاده اند و مردها اند یا در حال جان دادن و قرع بودند. بعد ها شنیده شد که بعضی از ساکنان جوان آن سفحات در طریق اطقاء آتش شهوت حرمت دخترانی از ارامنه را که در حال نزع بوده و یا مرده بودند نگاه نداشته بوده اند.

خود ما که خط سیر مان در طول ساحل غربی فرات بود و گاهی بفرات نزدیک و گاهی دور می دیدیم روزی نمی گذشت که نعشها را در رودخانه نمی دیدیم که

آب آنها را با خود میبرد.

روزها راه میرفته‌یم و شبها برای استراحت خودمان و استراحت دادن اسبها سعی داشتیم در جای مناسبی منزل کرده شامی بخوریم و شب را بگذرانیم. شبی از شبها در جائی منزل کردیم که نسبتاً آباد بود و توانستیم از ساکنان آن بره‌ای بخریم و سرببریم و کباب کنیم: از حبوبات عدس و برنج و نخود و لوبیا با خود همراه داشتیم، ولی چند روز بود که مزه گوشت نچشیده بودیم و ذوقی داشتیم که گبانی خواهیم خورد. دل و روده بره را در همان نزدیکی خالی کرده بودیم. مایع سبز دنگی بود بشکل آش مایی. فاگهان دیدیم که جمی از ارامنه که زاندارها آنها را در جوار مامتزل داده بودند، با حرص و ولع هرچه تمامتر بروی آن مایع افتاده‌اند و مشغول خوردن آن هستند. منتظره‌ای بود که هر چیز فراموشم نشده است.

باز روز دیگری در جائی اطراف کردیم که فاصله بزرگی از هین ارامنه در تحت مراقبت سوارهای پلیس عثمانی در آنجا اقامت داشتند. یک زن ارمنی با صورت و قیافه مردگان بمن فزدیک شد و بزبان فرانسه بین گفت: «ترا بخدا این دو نگین manus را از من بخر و در عوض قدری خواراکی بسا بله که بچه‌هایم از گرسنگی دارند هلاک می‌شوند». باور بفرماید که الساها را نگرفتم و قدری خوراک باو دادم. خود را خودمان هم که کم نه کشیده بود و چون هنوز روزها مانده بود که به حلب برسیم چهار دست تتسنگی شده بودیم.

در همانجا پیرمودی بدو صاحب‌نصب سوئدی که لباس نظامی (زاندارم ایوانی) در برداشتند نزدیک شد و بزبان فرانسوی گفت: «خداؤندا پس این جنگ و خوفزی کی پیایان خواهد رسید؟». گفت: این جنگ نیست، این «اکس-ترسی ناسیون» است یعنی قلع و قمع و از ریشه در آوردن و قتل عام. معلوم شد که در یکی از مدارس عالی استانبول معلم ریاضیات بوده است پر ان جوانش را بوده بودند و می‌گفت یقین قطعی دارم که زنده نیافده‌اند و دو دختر جوان را نشان داد که با سرهای تراشیده و طاس با دستهای خود خاک زمین را زیر و رو می‌کردنده شابدریشه علف خشکی بدست آورند و سه جوع نمایند. نیمه مردگانی بیش نبودند. یکی از صاحب‌نصبان سوئدی یک قطعه قان نسبتاً بزرگ با آن مرد داد. مرد با سرعت و شهوت و ولع مشغول خوردن و بلعیدن گردید، ولی قطعه

نیتا بزدگی از آنرا در زیر بیراهن خود پنهان ساخت و گفت: این برای خودم است. بدخلت انم نخواهم داد. چون یقین دارم که ثمری نخواهد داشت و آنها را از مرگ بسیار تزدیات وهائی تخواهد بخشید. از زندگانی آنها چند ساعتی بیشتر باقی نمانده است و چنان ناتوان وضعیف شده‌اند که دیگر تعجات دادن آنها ممکن‌پذیر نیست. پس بهتر است که این ناز را برای خودم نگاه دارم...» به حلب رسیدم. در مهمانخانه بزرگی منزل کردیم که «مهمانخانه پرس» نام داشت و صاحبش یک نفر ارمنی بود. هر اسان تزدما آمد که جمال‌پاشا وارد حلب شده و دو هیئت مهمانخانه منزل دارد و میترس مرابگیرند و بقتل برسانند و مهمانخانه را نبط نمایند. بالتماس و تضرع درخواست مینمود که ما بنزد جمال‌پاشا که به قاوت معروف شده بود رفت و ساخت کنیم. میگفت شما اشخاص محترمی هستید و مسکن است و ساخت شما بی‌ائز نماند. ولی بی‌ائز ماندو چند ساعت پیش از آن مظلوم شد که آن مرد ارمنی را بگرفته و به بیروت و آن‌حال فرستاده‌اند و معروف بود که در آنجا قتلگاه بزرگی تشکیل یافته است.

خلاصه آنکه روزهای عجیبی را گذراندیم. حکم یک کابوس بسیار هولناکی را برای من پیدا گزده است که گاهی بمناسبتی بوجوددم سلط پیدا میکند و ناراحتم می‌سازد و آزارم می‌یابد.

امروز خدا را باید شکر کرد که اولاً مملکت ترکیه دارای حکومت و سیاستی است دنیا پسند. ممالک زیادی که چند بواز خود ترکیه وست داشت در آن تاریخ در تحت حکومت و سیطره استانبول بود و عموماً همه ناراضی و مظلوم بودند و امروز از ترکیه معجزاً شده دارای استقلال و سیاست گردیده‌اند و لی خود ترکیه‌هم گرچه از لحاظ وسعت خالک و تعداد تبعه کوچکتر شده است ولی در عوض دارای حسن ملیت و وحدت بیشتری گردیده که ضامن سعادت و سعادتمندی ملت است و حکومت نیز پشت پا بعیالات خام و سُتی زده است که بنام «پیان ترکیسم» و جهانگیری مایه در درسر مردم آن کشور و هلاک و دمار اقلیت گردیده بود و در راه آزادی و آزادمنشی و ترقی و پیشرفت و مصرف هم‌جوواری عاقلانه قدم بر میدارد و ما همه آرزوهندیم که در سایه چنین سیاست و مشی پسندیده روزبر روز بر تشدید دوستی ما ایرانیان و بوادران ترک‌مازن بیفزاید و سعادتمندتر باشیم .

بعدها وقتی به ژنو آمدم و ساکن این دیوار گردیدم متوجه شدم که تعدادی از خانواده‌های سویسی در همان موقعی که ارمنیها در خالک‌ترکیه روز گار شوم را میگذراندند و کروها از افراد آنها (تعداد تلفات دو میلیون و سه میلیون قلمداد شده است) یا تیرباران میشدند و یا در بیابانهای بی‌آب و علفراه عدم مییمودند با کمک حملیب سرخ کودکانی از ارامنه را که یتیم و بی‌پدر و مادر شده بودند بسویس آورده و چه بسا آنها را برسم فرزندی قبول نموده و بمدرسه فرستاده و تربیت کرده‌اند. بطوریکه امروز در همین شهر ژنو تعدادی از آن کودکان تربیت یافته، دارای نام و نشان شده‌اند و پزشک جراح و مهندس و معمار سیاستند. راه انسانیت چنین است و خدا بخواهد که اولاد آدم مرد باشند و عقل و عاطفه داشته باشند و همین‌را بیسمایند.

۲۵ خرداد ۱۳۵۰

سید محمد علی جهانزاده

آنچه راک این نویسنده معروف ایرانی (سید محمد علی خاطره‌ای دیگر جمالزاده) با استناد به شاهدات شخصی خود بیان کرده است، خاطرات یک ایرانی دیگر - که وی نیز شخص شاهد مناظری از تبعید ارامنه عثمانی بوده است - مورد تأیید قرار می‌دهد. آقای دیوان‌بیگی، یکی از میاستداران آزاده و میهن‌پرست و درستکار کنور ماست، که در سفر گروهی آزادیخواهان ایران به بعدان و مهاجرت به عثمانی شرکت داشته است.

ایشان با شناسائی دقیق اوضاع عثمانی؛ و وقوف بر ریشه‌های پادشاهیسم؛ در جلد اول یادداشت‌های دوران زندگی سیاسی خود، درباره «ترک جوان» می‌نویسد:

«آن موقع زمام امور ترکیه در دست فرقه «ترک اجاقی» یا بعبارت دیگر «ترک جوان» می‌بود. رهبری این فرقه تندرو را ملعت‌پاشا و انور‌پاشا بعده داشتند. یکی باصطلاح روز وزیر اعظم بود؛ یعنی نخست‌وزیر و دیگری وزیر جنگ و هر دو فرمانروای مطلق. اینها شش سال قبل از شروع جنگ جهانی

با تفاوت جمال پاشا، انقلاب راه انداختند. سلطان عبدالحمید متبد را وادرار به صدور فرمان مشروطیت نمودند. بعد او را کار مگذاشتند، سلطان محمد درویش و گوشه‌گیر را خلیفه کردند و خود حکومت را در دست گرفته برای انجام اصلاحات داخلی اتصالاً از دولت امپراطوری آلمان کمک مالی و فنی دریافت نمودند. آنقدر که برای نفوذ مستشاران آلمانی عاقبت دولت عثمانی مجبور شد بطریقداری از دولت آلمان با روس و انگلیس بجنگند.

مرا م فرقه ترک اجاقی از این قرار بود:

اول - حفظ مملکت پهناور عثمانی در مقابل تحریکات دول استعمار طلب اروپائی.

دوم - اجرای پانزتر کیم - یعنی احیاء و اشاعه فرهنگ ترکی در مناطق ترکیزبان و سرانجام انضمام آن مناطق به امپراطوری عثمانی.

سوم - گسترش نفوذ مذهبی خلیفه عثمانی در ممالک اسلامی تحت عنوان «اتحاد اسلام» که باین ترتیب عثمانی باوج قدرت برسد.

طلعت و انور پاشا و طرفدارانشان تصور می‌کردند با تقویت دولت مقتدر آلمان می‌توانند ضسن اصلاحات داخلی مرام فرق را علی سازند. در عین حال «ویلهلم دوم» امپراطور جاهطلب آلمان هم خود را حامی مسلمانان جهان معرفی می‌نمود...^۱

با اندکی تدقیق در این سه اصل می‌توان ریشه‌های حوادث غم‌انگیزی را که کتاب ما بر مبنای آن تدوین شده باز شناخت. اگرچه در هیچیک از این اصول مستقیماً اشاره‌ای به قتل عام ارامنه یا دیگر اقلیتها نشده است، ولی عنوان «تحریکات دول استعمار طلب اروپائی» در اصل نخست، تاکید روی مسائل ناسیونالیستی، شووینستی و برتری نژادی - زیر عنوان «پانزتر کیم» - در اصل دوم، و سرانجام تشکیل یک حکومت مقتدر اسلامی، و «گسترش نفوذ مذهبی خلیفه عثمانی» - برای مقابله با «کفار» - در اصل سوم، می‌توانست زنگ خطری برای همه اقلیتها باشد. اما چنانکه می‌دانیم ججهه ملی و ناسیونالیستی شعارها باعث شد، که کمتر به عنان آنها و جواب دیگر توجه شود و اجرای همین شعارها، کار را با نهادم کشانید.

۱ - پادشاهی خطر، «او ای خدمت»، رفاقت دیوان بیگی - ص ۱۲۱

نویسنده آنگاه ضمن شرح مسافرت خود بهبادکوبه و تماس با مقامات محلی دولت عثمانی، از یکسو صحنه‌های را که خود با چشم دیده است، توصیف می‌کند. و از سوی دیگر بهانه‌هایی را که برای اعمال وحشیانه و خشونت‌بار خوبش می‌آوردند، منعکس می‌کند.

وی که خود از مشاهده شناوی عثمانیان نسبت بارامنه سخت متأثر شده است، در ملاقات با رئیس ستاد لشگریان عثمانی، بین جنایات اعتراض می‌کند، که شرح آن در همین بخش از یادداشتها آمده است:

«... هنوز در گوشه و کنار شهر ارمنی‌کشی یا کمال شقاوت و قساوت ادامه داشت. نرویستهای محله کارگران ثبت «چونی گورود» که آنها را «قورشچی» می‌نامیدند اتفاق بیگناه ارمنی را کتبته ردیف بزانو می‌شاندند و شرط می‌بستند هر کس بتواند با یک مربت قمه سرازرن آن فلک‌زده‌ها جدا کند هزار منات یعنی یک تومان نازشست از دیگران بگیرد.

حال غمیر همایون که یونانی‌الاصل بود و قیafe و لجه‌اش بارمتهای شباهت داشت با اطفال کوچکش در خانه اقوامش که مقیم باکو بود، می‌زیست. وی حکایت می‌کرد در همان ایام (که دهه عاشورا بود) توی خیابان بچنگ تروریتها افتاد. و اگر از فرط یأس و وحشت دست به آسان غریاد نمی‌کشید: «با حسین»، او را هم با بچه‌هایش بقتل رسانده بودند.

چون نوری پاشا در بد و ورود رو نشان نسی داد؛ بعد از چند روز به دیدن فرماندار نظامی شهر «میرآلای ناظم‌بیگ» رفت. او را از گنجه می‌شناختم؛ رئیس ستاد لشگریان ترک بود و افسری کج‌خلق. ضمن مذاکره درباب مطبق مسافرت با برآذ اشاره با آن کشتار سعبانه و غیر انسانی نسودم گفت: «ربطی بعمل ما ندارد. مسلمانهای متعرض بادکوبه انتقام بستگان خود را می‌گیرند که چند ماه پیش بیرحانه بدست ارمنی‌ها کشته شده‌اند» و حال آنکه سکنه شیعه مذهب بادکوبه عموماً از عمل «قورشچی»‌های آدمکش اظهار تنفر و ارزجار می‌نرسند. اما رهبران حزب «مسارات‌پی» که با تقویت قشون ترک حکومت آذربایجان قفقاز را درست کرده و در دست گرفته بودند، روزهای اول، با این عذر و بهانه مخالفین خود را هم بوسیله ترویست‌های مزدور بقتل

می‌رسانند...»^۱

لازم بیادآوری است، که این بهانه عثمانیان مربوط بدورانی است، که شائومیان برای ایجاد یک کشور مستقل ارمنی تلاش می‌کرد. در تیجه بین او و نیروهای عثمانی برخورد هائی روی داد که طبعاً جمعی از هر دو طرف کشته شدند. تا چندی بعد گروههای کوچکی از شورشیان ارمنی که پس از انهدام دولت شائومیان متواری شده و درگوش و کار مخفی بودند، دست باقداماتی علیه عثمانیان می‌زدند، عنوان «انتقام‌جوئی» که فرمانده عثمانی در بالا بدان اشاره می‌کند، مربوط به همین مطلب است.

«پس از آنکه شائومیان شکست خورد، عده‌ای از ارامنه عضو دولت و قشون او به «گراسنودسک» رفتند، که دستگیر و اعدام شدند. ولی عده‌ای از نفرات او در چزیره آبشوران و بروی بادکوبه لنگر انداخته متعرض مافران می‌شدند. هر مسلمانی را گیر می‌آوردن زجر می‌دادند و بقتل می‌رسانند.»^۲ یادداشت‌های تویسته، هنگام ورود به بادکوبه، در عین حال که حکایت‌گر شقاوتها و خشونتهای عثمانی، در قبال ارامنه است، نشان می‌دهد که عمال حکومت چگونه از این دستاویز (انتقام از ارامنه) نهایت بهره‌برداری را می‌کرده‌اند.

«در اواخر تابستان قشون ترک موفق گردید بادکوبه را بگیرد. من بیست و چهار ساعت بعد شبانه با یک قطار سریازی عازم آن شهر شدم... صبح آن شب آفتاب تازه مطلع کرده بود که از ایستگاه راه‌آهن باکو با کمک درباران ترک؛ یک درشکه مرا به قنسولخانه ایران رساند. شهر خالی از جمعیت بنظر می‌آمد. در بعضی نقاط تمن اجداد ارامنه کفن و دفن نشده هوا را مسموم نموده بود. در شکه‌چی می‌گفت - هنگام ورود عثمانی‌ها این‌ها را [aramne را] بتلافی کشtar سکنه مسلمان در زمان تسلط ارامنه [حکومت شائومیان در قفقاز] بقتل می‌رساندند.»^۳

نویسته یادداشت‌ها که خود شاهد تبعید ارامنه و وضع غم‌انگیز تبعیدیان بوده است، گوشه‌ای از ماجراهی تبعید را نیز حکایت می‌کند. اکنون می‌دانیم

۱ - اوان زندگی - یادداشت‌های حلی رعا علی دیوان بیگی - ص ۱۸۷

۲ - خاطرات اوان زندگی - دیوان بیگی - ۱۹۱

۳ - اوان خست - ص ۶۶

که این تبعیدها را پایان و مقصدی نبود ، بلکه هدف این بود که قربانیان در جریان این آوارگیها زیو پوشش تبعید معدوم شوند :

«در آن سفر دو چیز باعث تأثیر و تحریر گردید. یکی جریان کرج چند صد هزار خانوار ارمنی نگون بخت که پس از وقوع قتل و غارت ارامنه در ولایت وان اینها را که بیشتر زن و بچه گرسنه و برخنه و پیرزنهای علیل و ذلیل بودند، سربازان ترک بوضع فجیع زیو آفتاب سوزان پای پیاده شهر شهر می گرداندند...»^۱

بخش پنجم

کنش ارادمنه. کمیته حزب داشناک. تروورهای انفرادی)

قتل عام ارامنه در عثمانی، از بیاری جهات شبیه قلع و قمع یهودیان در دوران فاشیسم و آلمان هیتلری است. همان تعصبات تراوی و برتری طلبی، همان قاوت و خشونت و بالاخره همان سرعت و دقتش که چون یک ماشین الکترونیک با نظم کامل، کار را آغاز کرده و پیابان می‌رساند.

چند سال پیش، از طرف چند نویسنده فرانسوی، تز تازه‌ای درباره کشتار یهودیان عنوان شد و آن اینکه:

— آنها شما را می‌کشند، شما چرا بسادگی تن بمرگ می‌دادید...؟ آنها کشتارگاه ساخته بودند، شما چرا مثل گلهای گوسفند روانه کشتارگاهها می‌شدید؟.. چرا شش میلیون انسان باید آنقدر ضعف و بی‌تفاوتنی از خود نشان دهند که بلست افرادی محدود، بکوره‌های آدمسوزی و اطاقهای گاز سیرده شوند؟..

مراهان این «تز» اضافه می‌کنند که آیا آن خمیسه «حب حیات» بهر قیمتی که باشد — و گفته می‌شود که در قوم یهود، بیشتر از همه اقوام دیگر است، باعث نشد تا یهودیان فقط باید زنده ماندن — حتی در هرایط غیرانسانی اردوگاههای مرگ — نه بهبود با دژخیمان برخیزند و نه خود رشته حیات خویشن را بگسلند؟..

شما که صفحات این کتاب را تا اینجا مرور کردید. قطعاً درمورد ارمنیان نیز، با چنین پرسش‌هایی روبرو شده‌اید:

چرا ارامنه واکنشی در قبال این کشتارها نشان ندادند و اگر دادند چگونه بود؟..

حقیقت اینست که در این مورد کاملاً حق بجانب شا خوانده پژوهشگر است. اما از این نکته نیز نباید غافل بود، که معمولاً اینگونه دستگاههای آدمکشی با دقت و ظرفت و با طرحهای پیش‌بینی شده، عمل می‌کنند. کما اینکه نخست مردان و جوانان ارمنی را بهجهه خدمت نظام از میدان خارج ساختند تا احتمال هرگونه واکنش مؤثری از میان برود، چنانکه هیتلرها نیز در مورد یهودیان همین کار را کردند.

دیگر اینکه برنامه با دقت بسیار و مرحله بمرحله جلو می‌رفته طبیعی است اگر ارمنیان می‌دانستند که پایان کارشان چه خواهد بود، از همان آغاز، عکس العمل نشان می‌دادند.

با همه اینها قتل عام ارامنه، چندانهم بدون عکس العمل نماند. مقاومتهای پراکنده، ترورهای ابتدادی و اقدامات مستکلی که در آن دوران صورت گرفت، نشان می‌دهد که ارمنیان اعتراض خود را باین قتل عام، بصور مختلف عرضه داشته‌اند و بی‌تردید حزب داشناک، هسته مرکزی و اصلی هم‌مقاومتها و دفاع از جان اقلیت ارمنی در سرزمین عثمانی بمنصه بروز و ظهور رسیده است.

یک محقق بیطرف می‌نویسد:

«... کشtar همگانی ارامنه که حکومت عثمانی سرمنشاء الامام آن بود، چنان‌گترش یافت که بصورت قلع و قمع قاطبه این ملت درآمد و شکل القراءن نسل و یا قتل عام را بخود گرفت. قتل عامهای بی‌درجه ارامنه بدست ترکها موجبات توسعه سازمان اقلایی ارمنی معروف بهداشت‌ها «های هتاپوخاکان داشناکسویون» (کنفرادیون اقلایی ارامنه) را فراهم ساخت، تا علیه این کشtarها قیام کنند و در برابر آن ضربات مؤثری بدولت عثمانی وارد سازند. دامنه عملیات داشناکها بسیار وسیع بود واز جمله فعالیتهای سوق‌الجیشی و ضربتی آنان ترور بود. این ترور علیه جان مقامات دولتی عثمانی و تزاری و یگه‌های کرد که ارامنه آنها را متول این قتل عام‌ها می‌شدند طرح ریزی می‌شد. منظور سوق‌الجیشی داشناکها از مباردت به ترور این بود که از جان ارامنه دفاع کرده و در عین حال عاملین این کشtarها را مرعوب سازند و از آناد انتقام بگیرند.^۱

۱ - ترور و قتل عام‌ها - نیویورک تایمز - ص ۳۹۲

«ویلیام میلر» مورخ نامدار انگلیسی، در کتاب خود^۱، با عنوان «امپراطوری عثمانی و جانشینان آن» ضمن بررسی قتل عام ارامنه، باین نکته اشاره کرده و می‌نویسد:

«وضع داشتالثها دربرابر عثمانیها از وضعی که لهستانی‌ها در مقابل روسها داشتند بمراتب وخیم‌تر بود. زیرا دولت عثمانی حتی از حکومت ظالمانه روس‌ها هم مستبدتر و شقی‌تر بود. تعدی و تجاوز مقامات محلی نسبت به جان و مال و ناموس ارامنه پایانی نداشت و آنها اعم از مستخدمین ارشد و غیرارشد و مخصوصاً در روستاهای مناطقی خارج از شهرها از قلم و قصع ارامنه دست بردار نبردند.

در هر اوضاع و لحاظی، و در هر گونه تغییر و تبدیل و نقل و انتقالی که در شرایط و مقتضیات معنادر امور روی می‌داد، اعم از ارتقاء مقام و یا تنزل قدرت آنان، تعدی و تجاوز فردی و همکاری نسبت بابتایع می‌سیعی همواره مانند یک خطمشی عادی اداری تلقی می‌شد، و پیوسته چون عارضه‌ای ادواری عود می‌گرد و تعدادی دیگر از آفانرا بحاله هلاکت می‌نشاند.

وضع ارامنه تبعه عثمانی از وضع سایر اقلیت‌های آذ براتب وخیم‌تر بود. زیرا فی‌الشیل اقلیت‌های صرب، یونانی و بلغار لااقل می‌توانستد بحمایت و حراست صربستان، بلغارستان، و یونان امیدوار باشند، و بهر حال ملعجه امیدی داشته باشند و یا مثلاً آلبانی‌ها که مردمانی کوهنشین و مبارز بودند، می‌توانستد در دامنه‌های کوهستانها پناه بگیرند و از خود دفاع کنند. قسم عظیمی از این نفوذ اقلیت نیز فی الواقع مسلمان بودند و خود را با امپراطوری عثمانی یکی می‌دانستند و جزوی از آن بحساب می‌آوردند و بسیاری از آنان نیز بخدمت در ارتش عثمانی مشغول داشتند.

در صورتی که ارامنه برعکس کاملاً مستاصل و بلادفاع مانده و از حباب هیچ‌گونه متعدد و متفقی برخوردار نبودند. ملت ارمنی که از استقلال محروم و بی‌نصیب شده بود، بین عثمانی و روسیه و ایران آواره و سرگردان مانده و مورد تعدی و تجاوز کردها که مردمی ایلاتی و بدوي بودند قرار گرفته بود.^۲

^۱ – ارائه که از دیرباز مورد حساب ایرانیان بوده، در این زمان بیز اغلب بخاطر این سرزمین پناه آوردهند و ماید تاکید کرده، تنها آن گروه از ارمنیان عثمانی که بیرادان خواهند بودند، از آن تخلع ام جلن دربرند.

حکومت عثمانی نیز از این عمل بهره برداری می کرد و کردها^۱ را علیه ارامنه می شوراند و از این راه بازار و ایداء آنان می پرداخت.

ارامنه در سال ۱۲۵۷ ش - (۱۸۷۸) به کنگره برلن متولی شدند و تقاضا کردن تا آنان را در کوششی که برای کسب اصلاحات اداری - در عثمانی بعمل می آوردند، مورد حمایت قرار دهد. آنها از طریق «مجمع عمومی ملی» خود هیئت نماینده‌گی کوچکی سرکب از تمدادی نسایله امور مذهبی و مدنی ترتیب داده بودند.

در سال ۱۲۶۸ ش - (۱۸۸۹) چون دولتهای عثمانی و روس هردو این مسئله را بعنوان «خطر ارمنی» تلقی کردند، آزار و ایداء ارامنه آغاز شد. در ۱۲۷۳ ش - (۱۸۹۴) کشتار همگانی ارامنه در ایالت ییتلیس از سر گرفته شد و کردها با کلک ارتش عثمانی بیست و پنج هیکله ارمنی نشین را با خاک یکسان کردند و کلیه ساکنان آنرا بدون استثناء از دم تیغ گذراfند و دست رد بر سینه کودک و پیر و جوان نگذاشتند.

«پاشا»^۲ ئی که فرمائده این - باصطلاح روسها «پاگروم» - و یا (قتل عام منظم) را بوعده داشت مورد تقدیر قرار گرفت و بشریافت مдал و بحمایل مقتصر شد.

پس از اعتراضی که ارامنه در سال ۱۲۷۴ ش - (۱۸۹۵) در قسطنطینیه بعمل آوردند، کشتار همگانی آنان در پایتخت دنبال شد و بار دیگر قلع و قمع قابلیه ارمنی که توسط مقامات عثمانی ترتیب داده شده بود، بهمیزان وسیع قتل عام در آسیای صغیر انجام گرفت. برحسب گزارش‌هایی که از منابع انگلیسی بدست آمده است در این کشتار همگانی قریب سی هزار ارمنی برخاک هلاکت افتادند.

در شهریور ۱۲۷۵ - (ماه اوت ۱۸۹۶) پس از اقدام اعتراض آمیز ارامنه در قسطنطینیه، کشتارهای همگانی دیگر از ارامنه به دستیاری سربازان ارتش و افراد و افسران پلیس ترک بعمل آمد. در این واقعه قریب شهزاد تن از ارامنه بقتل رسیدند. یک سیاستمدار انگلیسی گزارش داد که بنظر می‌رسید «قصد

۱ - سکوت همان، بسما اکراه را نیز قتل عام کردند.

مقامات عثمانی ریشه کن ساختن ارمنه و اقراض نسل آنان^۱ بوده باشد.
«کشتهای همگانی»، علی‌رغم اعتراض قدرت‌های غربی و بدون آنکه به درخواست آنها وقتی گذارده شود، کماکان ادامه داشت و بهیجع اعتراضی ترتیب اثر داده نمی‌شد. دوباره پس از گذشت دورانی کوتاه و امیدبخش باز با تشکیل «اقلاب ترکچوان» کشتهای همگانی ارمنه در ۱۲۸۷ ش - (۱۹۰۸) در ادانا دنبال شد.^۲

«سرافحاطم» در سال ۱۲۹۴ ش - (۱۹۱۵) باز کشتهای همگانی ارمنه آغاز شد و بار دیگر افکار عمومی جهان را به لرزه درآورد. این کشتهای همگانی را سفیر امریکا «قتل یک ملت» خواند. دولت انگلستان درباره این واقعه سندي بعنوان «طرز رفتار نسبت به ارمنه در امپراطوری عثمانی ۱۶ - ۱۹۱۵» بسال ۱۲۹۵ ش - (۱۹۱۶) در لندن منتشر ساخت. تبیید قاطبه ارامنه بفرمان دولت با کشتهای تازه، همگانی و فجیع این نتوء بالادفاع بیچاره و یگناه دنبال شد.^۳

این بود شرایط اجتماعی و سیاسی که موجب پیدایش نهضت داشناک‌های ارمنی شد و به تأکیدکمای انقلابی ترور و اقدام مستقیم داشناک‌ها علیه عثمانی منجر گشت.

حرب داشناک

وضع تحمل قاپذیر زندگی ارامنه تحت یوغ سلطنت ر حکومت آل عثمان و چند کشتهای که پیدایش التهاب انقلاب در میان دانشجویان دانشگاهی در روسیه موجب شد، تا عده‌ای دانشجوی مختلف ارمنی در تابستان ۱۲۶۹ ش - (۱۸۹۰) گردید بکدیگر جمع شوند. بدین طریق حزب داشناک با مساعی کریموف میکائیلیان، سیمون زواریان، و استپان زوریان که پایه‌گذاران اصلی آن بودند، در آبان ۱۲۶۹ ش - (اکتوبر ۱۸۹۰) تأسیس شد. منظور اصلی کلیه افرادی که با سوابق اجتماعی متفاوتی در این حزب مشکل شده بودند فقط یک چیز بود و آن اینکه

۱ - امپراطوری عثمانی و جانشایش - تألیف «ولیام میلر» - جاپ ۱۹۳۶ - داشکاه کمبریج - منتشر ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۰

۲ - همان مأخذ - ص ۴۸۱

۳ - همان مأخذ - صفحات ۴۸۱ و ۴۸۰ و ۵۳۸

بتوانند از منستان عثمانی را آزادسازند و کشور مستقلی برای ارامنه فراهم سازند.^۱ میکائیلیان و گسترش که مؤسین حزب داشناک بشمار می‌رودند، قبله عضو «نارودنای اوپلیا» (اراده مردم)^۲ بودند. حزب داشناک از استقلال ارمنستان خمایت کرد و بطرح یک برنامه سوسیالیستی و دموکراتیک پرداخت. اقدام مستقیم فقط جزوی از فعالیتهای سوق‌الجیشی و ضربتی سیاسی آن بود. تاکتیک - های ترور ممکن است مولود تجاری که میکائیلیان در سازمان انقلابی روسی «اراده مردم» به دست آورده بود، باشد.

میکائیلیان طرفدار ترور کسانی بود که مستولیت کشتارهای همگانی ارامنه را بر عهده داشتند. لذا داشناکها با تفاوت سازمان انقلابی مقدونی «ایبرو» نقشه قتل سلطان عبدالحمید را مطرح کردند. ولی میکائیلیان در بلغارستان هنگامی که مشغول آزمایش مواد منفجره بود در سال (۱۹۰۵) کشته شد. سرمقدم ناموفق انقلابیون ارمنی علیه جان سلطان عبدالحمید نیز در سال (۱۹۰۵) انجام گرفت. داشناکها همانطور که قبله اشاره شد فعالیتهای چریکی را نیز از سال (۱۸۹۷) علیه دستجویان متعالی کرد و هبری می‌کردند. فعالیتهای انقلابی مستقیم آنان دو هدف عمدی داشت: یکی مجازات کسانی که مرتکب جنایات ضد ارمنی می‌شدند، و دیگر دفاع در برابر کردها و عنمانی‌هایی که ارامنه را مورد زجر و شکنجه قرار می‌دادند. علاوه بر اینها حزب داشناک امیدوار بود قدرت‌های اروپائی و دولت عثمانی را تحت تأثیر قرار دهد و نیازهای اصلاحات اداری، حقوق مدنی و حمایت از ارامنه را بدین ترتیب تأمین کند.^۳

تروریست‌های داشناک تا اوائل دهه (۱۹۲۰) کسانی را که مستول قتل عام ارامنه می‌شدند، بقتل می‌رساندند. آنها ترور را تحت شرایط خاص تجربه کردند امپراطوری ترک و اذیت و آزار همه مسئلان، گسترش بخشیدند. از

۱ - از رساله فوق لیسانس و منتشر شده «دوران سازندگی حکومت ارمنی، انسر آراکاپریلیان»، مورخ اول نوامبر ۱۹۶۶ اداره فارغ‌التحصیلی داشنکده «سیتی کالج» داشنگاه «سیتروپیوریسین»، نیویورک و همچنین «برمنشاء این فدراسیون انقلابی ارمنی» پایان نامه تحقیقی «آراکاپریلیان»، بسیاری برواره هفت‌های اجتماعی روسی و اروپایی شرقی، گرجی‌جوانیت اسکول - داشنگاه نیویورک - مورخ نوامبر ۱۹۶۶.

۲ - این تشکیلات که در روسیه ترازی، قبل از تقدوت گرفتن حزب کمپیست بوجود آمده بود، برخلاف کمپیستها، تکه خود را برده‌هایان نهاده بود و چندین نوزش ناوفق دهانی و چند ترور افسوسی بست زد. آن را «نارودنای‌گاههای یسا (خنقبیون)» می‌خوانند.

۳ - پایان نامه «برمنشاء فدراسیون انقلابی ارمنی»، اثر «آراکاپریلیان» - مورخ نوامبر ۱۹۶۷ داشنگاه نیویورک - صفحه ۴۱

اقدامات آفان در میان ارامنه حیات معنوی دامتداری بعمل می‌آمد. داشناکها بعد پس از سال (۱۹۱۸) در دولت جمهوری ارمنستان که عمرش بسیار کوتاه بود، نقش مهمی ایفاء کردند. جمهوری ارمنستان را مآلۀ سوروی متصرف شد و آن را ضمیمه خود ساخت.

اقدامات تروریستی لهستانیها و ارامنه تحت شرایط مقایسه تاکتیک‌های تاریخی کاملاً متفاوتی، در محیط اجتماعی - سیاسی تروریستی لهستانی‌ها بسیار مختلفی گسترش یافت. ممکن است دو نهضت و ارامنه دارای وجوه مشابه و مختصات مشترکی نیز بودند:

هردو نهضت علیه یک دولت اجنبی و مستمر مبارزه می‌کردند، و همینطور ترور فقط یکی از عوامل سیاست کلی سوق‌الجیشی و ضربتی هر دو نهضت بود ولی فعالیتهای تروریستی و چریکی داشناکها مدتی براتب بیش از فعالیتهای مشابه لهستانی‌ها دوام داشت و بالغ بر دیم قرن طول کشید.

این همه قتل عام، کشتار و جنایات دست‌جمعی چندان هم بی‌جواب نماند. ارامنه عثمانی، پس از نخستین یورش-النظام جنایات های افراطیون و پشت سر نهادن غافلگیری‌های نخستین در صدد مقابله برآمدند.

گفتیم که در دوران کشتارهای بزرگ، ارامنه عثمانی در دو محل در برابر قشون عثمانی و دزخیان قتل عام دست بمقام متزدهند. پس از پایان قتل عام و سرنگون شدن حکومت سلطنتی عثمانی و برقراری جمهوری، ارامنه‌ای که در اطراف جهان پراکنده شده بودند، بخصوص باقیمانده ارمنی‌های فراری از عثمانی در صدد انتقام‌جوئی و ترور عاملین اصلی قتل عام و کشتار پرسانه ارامنه برآمدند. از ترورهای سیاسی که ارمنیان با ت quam قتل عام دو میلیون و نیم ارمنی انجام دادند، در زبانهای ارمنی، انگلیسی، فرانسی و آلمانی داستانهای بسیاری وجود دارد. اما برای اینکه سخن بدرازا نکشد در اینجا فقط به چند ترور مهم اشاره می‌کنیم:

۱ - نخستین بار که ارامنه از یکی از عوامل قتل عام انتقام گرفتند، در

ترکستان روس در شهر تاشکند بود. بطوریکه قبل از آن «انور پاشا» وزیر جنگ و پیشوای خیالی «عثمانی بزرگ» که از ترک پرستان بنام فرقه «ازون ترک» بود، برای ایجاد «عثمانی بزرگ» با عده‌ای از سپاهیان خود، به ترکستان لشکر کشید تا این سرزمین را نیز جزوی از متصروفات عثمانی و «عثمانی بزرگ» سازد ولی قبل از اینکه نقشه بلندپروازانه او عملی محدود دست انتقام گردان وی را هدفت و یکی از ارامنه بنام «آقا ییگاف» او را دستگیر ساخت و سراز بدش جدا کرد.

۲ - دومین نفری که هدفتار «انتقام» ارمنی‌ها شد، جمال پاشا بود. او که بعد از «مللت و انور» عامل اصلی جنایات بود، در تخلیص بدلست دو نفر از تروریست‌ها به نام‌های: پتروس گربوغوسیان و ارتاشس گورگیان به قتل رسید. جالب اینکه او در تخلیص در کوچه «پطرکبیر» و درست رو بروی سازمان جاسوسی و خند جاسوسی روسیه «چکا» و در حالیکه دو نفر از محافظین مسلح او را هلاکتی می‌کردند، بقتل رسید.

۳ - سومین نفری که ترور شد «خان خویتسکی» نخست وزیر آذربایجان بود که در سال ۱۲۹۹ ش - (۱۹۲۰) بدلست «آرامیر گانیان» کشته شد.

۴ - در همین سال «عباس ییگاف» هم که در کشتار ارمنیان مقام و مأموریت «درجه دوم» داشت، بدلست بر گانیان کشته شد.

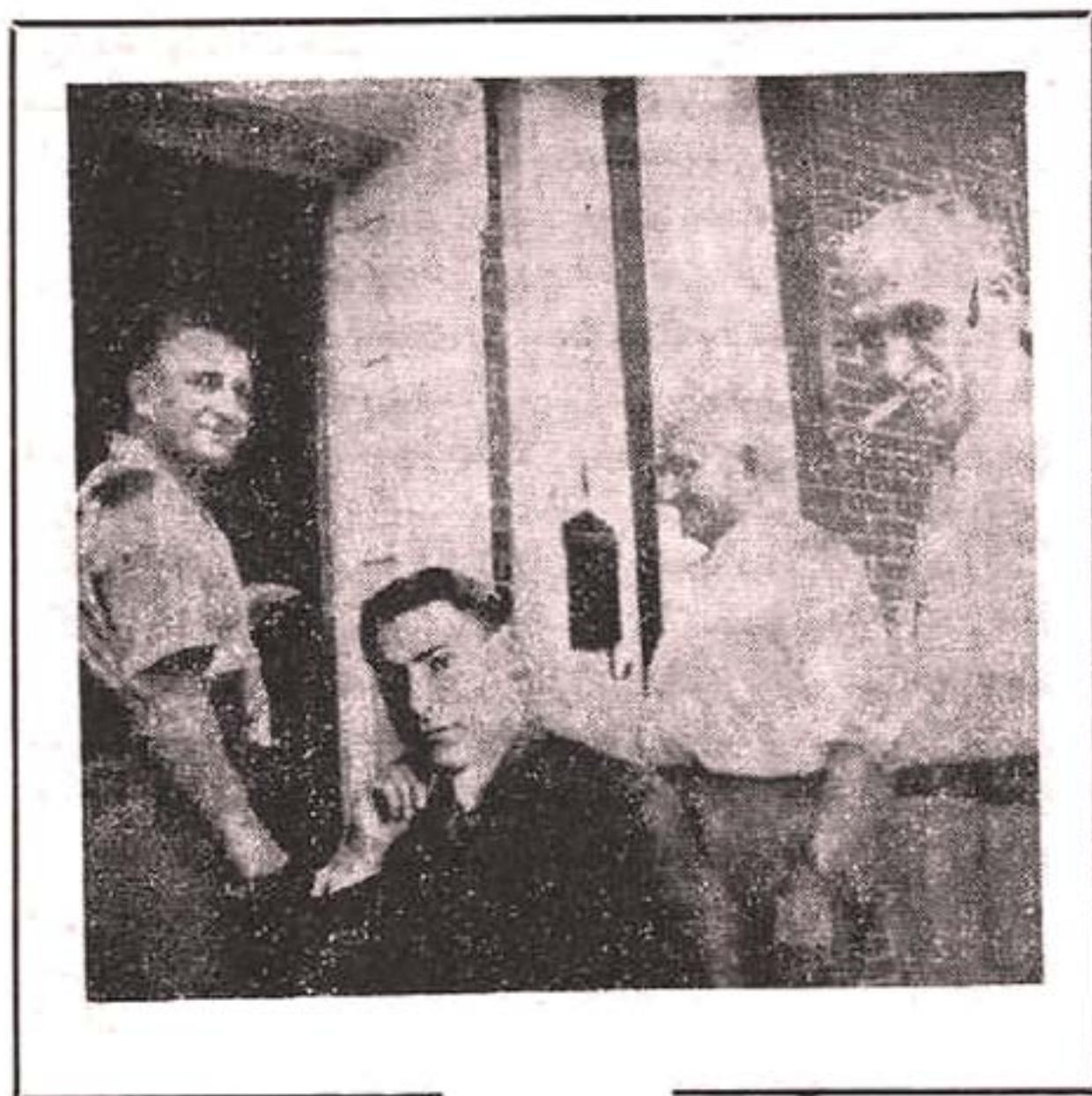
۵ - پنجمین نفر، که ترور او با محاکمه بزرگی پایان یافت «مللت پاشا» بود. او در قتل عام مقام اول داشت و همه دستورات با امضای او هنوز باقیمانده است. او بعد از سرنگون شدن «سلطنت عثمانی» و پایان یافتن حکومت حزب (اتحاد و ترقی) و «ازون ترکها» به برلین رفت و در آنجا بطور ناشناس زندگی می‌کرد.

قاتل او «سو قومون تهمیریان» نام داشت که در روزهای قتل عام بزرگ، مجروح شده و از بیابانی که چندین هزار نفر در آن افتاده بودند، بطور معجزه آسانی نجات یافت. او دردادگاهی که محاکمه می‌شد گفت: «وقتی بهوش آمدم، در چند قدمی ام، مادرم، پدرم، برادر و خواهرانم را غرق در خون و مردم یافتم، با ذحمت فراوان خودم را از گورستان - بدون گورد - کشته شده‌ها نجات دادم و با پوشیدن لباس عثمانیها مدتی بطور ناشناس و با نام مستعار زندگی

می کردم و سرانجام توانستم از عثمانی فرار کنم. وقتی بالمان رسیدم، مدت‌ها به دنبال مخفی گاه طلعت‌پاشا بگشتم. با اینکه خانه و مخفیگاه چند عامل قتل‌عام را پیدا کرده بودم با این حال، در جستجوی طلعت‌پاشا، شهرهای آلمان را زیر پا گذاشتم سرانجام او را در برلن یافتم. رویروی خانه‌اش اطاقی کرایه کردم و چند روز متوالی، ساعت‌های ورود و خروج او را تحت نظر داشتم. و بالاخره در روز ۲۱ مارس ۱۹۲۱ (اول فروردین ۱۳۰۰) همینکه از خانه مجلل و باشکوهش خارج شد، او را چند قدم تعقیب کردم. وقتی بیک قدمی اش رسیدم، از پشت دستی بشانه‌اش زده او را با نام صدا کردم. همینکه برگشت و رو در رویم قرار گرفت باو گفت «گورکن کیف بایست روز آخر عمرت رسیده است» و بدون اینکه باو مهلت بدhem با چند گلوله بزنده گش خانه دادم. وقتی بزمین افتاد ناگهان بایک شیرفروش آلمانی رو برو شدم، او گفت: «چرا او را کشته؟» در جوابش گفت اوقاتی چند صد هزار ارمنی لست. شیر فروش خیال می کرد من دیوانه شده‌ام، ولی وقتی پیشنهاد کردم که باتفاق به نزدیکترین کمیسarı با برویم، او سبدشیرها را بزمین گذاشت و همراهم به کمیسarı بار آمد و بافسر کمیسری گفت «او قاتل است و مردی را در جلو چشم‌انم کشته است». من بلاfacله انجام قتل را قبول کرده و گفت، آنچه او می‌گوید صحیح است و اضافه کردم: «من طلعت‌پاشا وزیر داخله عثمانی را که مسب کشtar چند صد هزار ارمنی است، کشته‌ام ...».

افسر کمیسarı، دستور بازداشت مرا داد. همینکه خبر ترور در آلمان منتشر شد، اکثر ارمنه سرشناس بزندان آمدند و آمادگی خود را برای هر گونه کمک اعلام کردند ...».

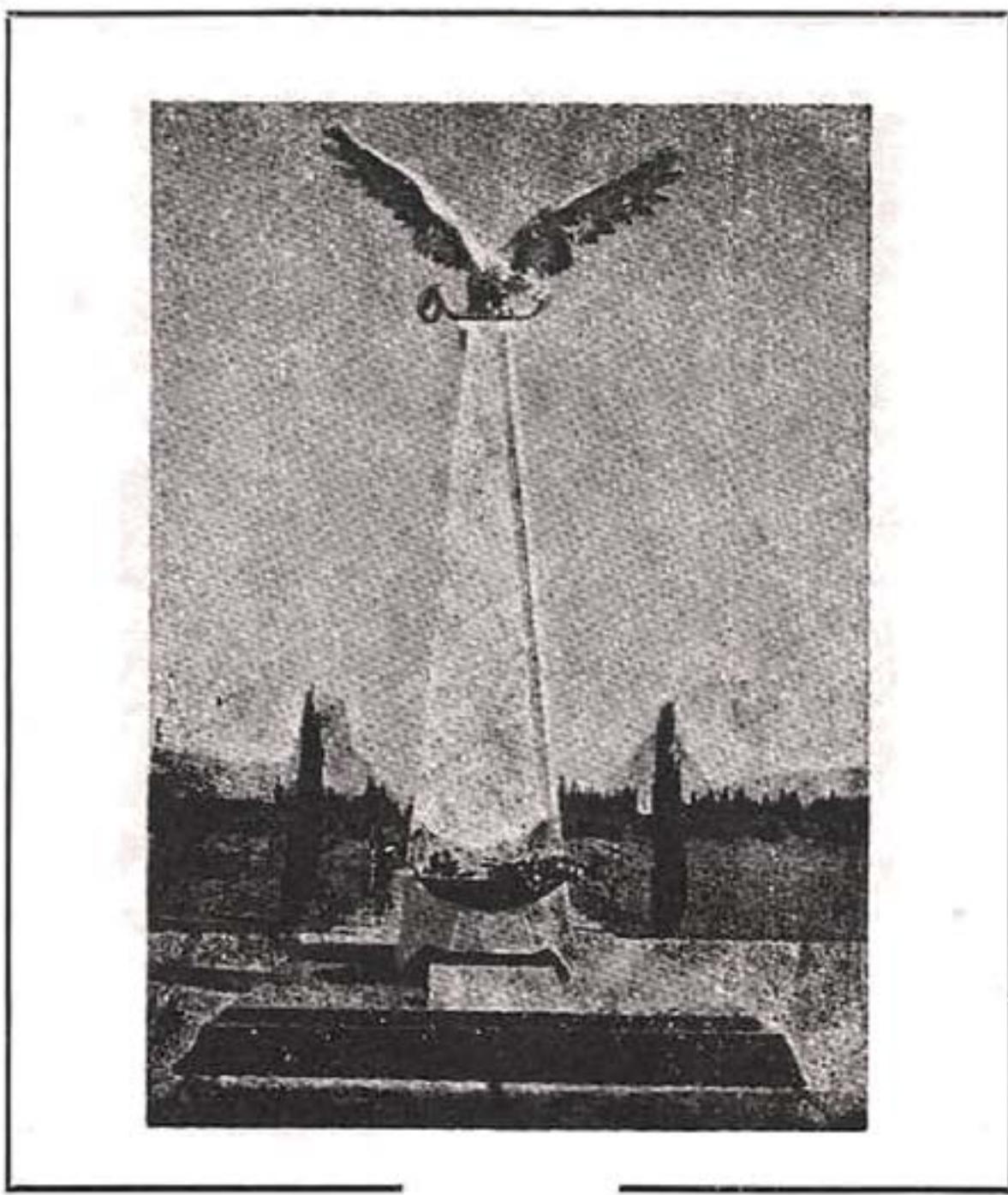
پس از دستگیری «سوقمون‌تھلیریان» دادگاه شماره ۳ استان برلن پرونده «سوءقصد» و «قتل عمد» طلعت‌پاشا را مورد رسیدگی قرار داد. در دادگاه پس از آنکه خارب و وکیل مدافع افهاراتی کردند، یکی از کشیشان آلمانی که در دوران قتل‌عام بزدگی یک میلیون و پانصد هزار نفری در عثمانی برمی‌برد و بعلت اینکه دولت آلمان با قتل‌عام موافق بودمی توانست همه اطلاعات لازم را در اختیار داشته باشد، بدادگاه احضار شد. او چند روز هیه مشهودات و اطلاعات عینی خود را با اطلاع اعضاً دادگاه و هیئت منصفه رسانید. وقتی وی



چهار تن از تروریست‌های معروف ارمنی که بازتاب قربانیان، سران عثمانی و مرتكبان
قتل عام ارامنه را کشند.
از چپ بر است عبارتند از: ارشادییر شیراگیان - آرام برقانیان - بیلاک
تورالاکیان - سو قومن تهلیریان.



نهلیریان و میساک، دو تن از تروریستهای ارمنی که پس از قتل عام و کشته شدن
ارمنیه بخاطر انتقام دست به قتل سران عثمانی زدند.



تھلیریان، فدائی معروف ارمنی، که بخاطر انتقام از سران عثمانی جان خود را بخطر افکند یس ار مرگ مورد تجلیل فراوان قرار گرفت. این عکس از بنای یادبود اوست و چناندیش در شهر «فرزنو» (ایالات متحده آمریکا) بحال پرده شده است.



دربرابر این خانه (ساختمان شماره ۱۷) در خیابان هارددیر گرلین بود که طلعت باشا، یکی از مسئولان مستتبه کنستار ارامنه، پیشتر یک تروریست ارمنی بقتل رسید.



سوقومون نهایریان، کی که با شان دادن عکس العمل در بر ایران‌کنار ارامنه، قام خود را در تاریخ این ملت جاودان ساخت.

جزئیات قتل را شرح می‌داد، عده‌ای از اعضای دادگاه و هیئت منصفه بگزیره افتاده بودند و اشک می‌ریختند. سرانجام هیئت منصفه وارد شورشید و روز سوم زوئن (۱۱ خرداد ۱۳۰۰) دادگاه مذکور رای زیر را صادر کرد:

رای دادگاه :

رئيس دادگاه از رئیس هیئت منصفه سوال من کند: «آیا متهم سوچومون نهییریان که در تاریخ ۵ مارس ۱۹۲۱ (۲۶ اسفند ۱۲۹۹) در ناحیه شارلوتبورگ آلمان آگاهانه و با قصد قبلی اقدام به قتل ملعتپاشا کرده است، مقصراست؟»

اتوراینیکه رئیس هیئت منصفه در جواب رئیس دادگاه گفت: خیر.

رئیس دادگاه: من بدینوسیله رأی صادره را امضاء و از منشی دادگاه، تخلفاً دارم تا پس از امضاء آن را قرائت کنم. و منشی رأی دادگاه را بشرح ذیر قرائت می‌کند:

«متهم بدینوسیله بی‌گناه اعلام می‌شود و مصارف دادگاه از محل متدوّق دولتی کارسازی می‌شود.

بموجب رأی هیئت منصفه متهم بباب قتلی که مرتكب شده است، مقصراً نیست بنابراین تعییم متخذه درباره زندانی نمودن متهم نیز ملغی است. و بدین ترتیب پرونده ۲۱ - ۲۲ - ج. ۰ دادگاه شاره سه استان برلن در سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ شمسی) مختومه اعلام شد.^۱ تهلیریان که در سال ۱۸۹۶ (۱۲۷۵ شمسی) متولد شده بود، پس از آزادی با مریکا رفت و در سانفرانسیسکو زندگی می‌کرد. او در ۲۳ می ۱۹۶۰ در این شهر درگذشت. ارامنه با جلال و شکوه فراوان او را به شهر «فرزنو» - کمده زیلدي از ارامنه در آنجا زندگی می‌کنند - بودند و بخاک سپردند. بر روی قبر او یادگاری نصب شده که بر بالای آن مجسمه عتابی با بالهای گستردۀ و در حالیکه ماری بستقار کشیده، دبله می‌شود.^۲

۶ - ششین دخیم قتل عام که نرور شد «سعید حلمی پاشا» بود. او که از هنگاران نزدیک ملعتپاشا بشمار می‌رفت، بایتالیا فرار کرد و در رم مشغول عثقبازی بود.

۱ - محاکمه طلعتپاشا - چاپ وین اتریش - ۱۹۲۱ - ص ۳ و ۲۱۰

۲ - تقویم سال ۱۹۷۰ چاپخانه مدرن تهران

بعد از ترور خلعت پاشا، یکی از جوانان ارمنی فرادی بنام «ارشاویز - شیراگیان» از عشانی بایتالیا رفت و در جستجوی سعید حلسی پاشا بود. سرانجام در روز ۱۳ آذر ۱۳۰۰ - ش (ششم دسامبر ۱۹۲۱) او را پیدا کرد و با ترور به زندگیش پایان داد.

۷ - هفتین و هشتین خاملین قتل عام که در یک روز و در حالی که با خالی ملموت پاشا در برلین در حرکت بودند، کشته شدند، بهادر الدین شکیر پاشا و عظیم پاشا بودند. این دو نفر روز ۲۶ فروردین ۱۳۰۱ - (هفدهم آپریل ۱۹۲۲) با روپرتو شدن با آرامیه گانیان و ارشاویز شیراگیان نرور شدند.

۸ - نهمین تغییر که ترور شاه «بهبودخان جوانشیر» وزیر کشور آذربایجان در دوران اشغال عشانیا بود. او که در قتل عام ارمنیان در آذ سرزین میداد کرده بود، ۲۵ تیر ۱۳۱۰ - (۱۹ ژوئیه ۱۹۳۱) در اسازمبلی بلست «میساک - تورلاکیان» کشته شد. گرچه مأموران ترکیه او را دستگیر کردند، ولی با وساطت انگلیسها موفق شدند؛ نجات پیدا کنند.^۱

۱ - کتاب ارمنی «هایکاگان گوبامارتس» نویسنده: گیراپساهاک ترتریان - تهران - مطبوعه‌دارن - ۱۹۵۷

۱

نام کسان

۱

آقاییک اف : ۲۳۲

آق سالور، سپهبد : ۲۴

آل سعد : ۲۲

آل عثمان : ۴ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۹ - ۶ - ۵ - ۰ - ۵۰

آفانیاهازارابدیان : ۱۳۲

آتونیوس، جرج، نویسنده : ۳۵

آندرانیک، فرمانده پارتیزان‌های ارمنی : ۱۲۰

آندره آموریان، نویسنده معاصر ارمنی : ۴۶

آندوینیان، آرام : ۱۶۱ - ۵۹

آیشن : ۱۴۳

الف

ابوالفتح غازی، سلطان محمد فاتح : ۱۶

اناتورک، مصطفی کمال : ۴ - ۱۸ - ۳۱ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۲

اتوراپیشکه : ۳۳۸

احمد آقاییف : ۴۳

احمد اول، پسر سلطان محمد: ۲۰
 احمد بیگ، فرمانده سپاه یافا: ۴۷
 احمد رضاییگ: ۳۵
 ارسلان یگ شهربار راس العین در قتل عام: ۱۷۷
 ازسطو: ۱۸ - ۱۷
 او طغرل: ۱۴
 نسپنسر، ویلیام، نویسنده امیر تکانی: ۱۱ - ۳۰ - ۴۵
 اسپر نوف، ای، کاردار پلیس مخفی تزاری: ۴۴
 اصلان، برادر ضیاء یگ مأمور قتل عام: ۴۳
 الکساندر ششم: ۱۶
 امیر خیزی، حاج اساعیل: ۲۱۳
 امین بیگ: ۱۶۴
 انتونیوس، نویسنده: ۳۵
 اندونیان، آرام: ۱۷۲
 اسور پاشا: ۴۰ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۱۲۹ - ۱۳۷ - ۶۸ - ۱۴۲ - ۲۰۸ - ۲۱۷ - ۲۳۲ - ۲۱۸
 او برسال زبرگ: ۱۴۳
 او پنهایم، بارون، سفیر آلمان در عثمانی: ۱۳۴
 اور اهاییگ: ۴۲
 او رخان، پسر عثمان: ۱۴
 ایلدرم = ایلدیرم، لقب بازیده: ۱۵ - ۱۸۲
 ایوب بیگ: ۱۶۱ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۹

ب

بازیده، پسر سلطان مراد: ۱۴
 بازیده دوم، پسر سلطان محمد فاتح: ۱۶
 بایبورت، پسر سلطان مراد: ۱۴
 بخت النصر: ۹۱
 بدربیگ: ۴۲
 برایس، لرد انگلیسی مأمور تحقیق قتل عام: ۱۰۹ - ۸۲ - ۷۹
 برگس، نویسنده: ۳۹
 برنشتوف، کنت، وزیر خارجه آلمان: ۱۳۶

بکرسامی بیگ : ۱۶۷
 بورزیا : ۱۶
 بوغوسیان، پتروس : ۲۳۳
 بیگ افندی : ۱۶۴

ت

تل، کلزل : ۱۸۹
 تزرنلى : ۱۸۹
 تقیزاده، سید حسن : ۲۱۱
 نورلاکیان، میشاك : ۲۳۹ - ۲۳۴
 نوریان، رهبر روحانی طرابوزان : ۱۳۲
 نوریکیان، رهبر روحانی شاهین قره حصار : ۱۳۱
 توفیق پاشا : ۴۸
 نوینی، ارنولد : ۵۹ - ۹۴ - ۹۲ - ۸۲ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۰ - ۶۹ - ۱۰۱ - ۱۰۲ -
 ۱۱۳ - ۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۸ - ۱۲۳ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۵۷ - ۱۸۲ -
 ۲۱۱
 تهمیرمان، سوقومن : ۲۳۲ - ۲۳۸ - ۲۳۴ - ۲۴۰
 تیری، پادشاه لهستان : ۱۵
 تیمورلنگ : ۱۴

ج

جلال بیگ : ۱۶۶
 جلال گورخمازرف : ۴۳
 جم، پسر سلطان محمد فاتح : ۱۶
 جمال بیگ : ۱۶۶ - ۱۷۳ - ۱۹۰
 جمال باشا : ۳۷ - ۴۵ - ۱۷۸ - ۲۱۶ - ۲۳۲ - ۲۱۸ - ۲۱۶ - ۱۷۸ - ۲۳۲
 جمال زاده، سید محمدعلی : ۲۱۷ - ۲۱۱
 جواد بیگ، برادر زن انورباشا، مأمور قتل عام : ۱۱۸ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۶
 جوانشیر، بهود خان : ۲۳۹

www.golshan.com

۳

چپانقاریان، اسقف اعظم دیاربکر: ۱۳۱
چرچیل، وینستون: ۱۴۱ - ۱۴۲
چنگیزخان: ۱۲ - ۱۳

۴

حسین بیگ: ۱۷۷
حلمنی پاشا، سعید: ۴۰ - ۴۱ - ۹۹ - ۲۳۸ - ۲۳۹
حمسیه، رؤیم سلطنتی عبدالحمید دوم بدین نام نامیده می شد: ۹۳

خ

خان خوبیتسکی، فاختت وزیر آذربایجان: ۳۲۳
خلیفه مسلمین: ۳۱
خورشید پاشا: ۲۲
خورنیان، رهبر روحانی خارپوط: ۱۳۲
خیاوی بیگ: ۴۲
خیری بیگ: ۱۷۸

۵

دانیلوسکی، نوینه: ۲۹
دیوان بیگی، رضاعلی: ۴۳ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۰

ذ

ذکری بیگ: ۱۷۸ - ۱۸۰ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹

ز

رحیم الدین، استوار مامور قتل عام در ابوحراد: ۱۷۱
رضاشاه کبیر، اعلیحضرت: ۶ - ۴
رفتلو، ارنست فون: ۱۳۹
رفیع بیگ: ۱۷۹
روسلر، هر، کنول آلمان در حلب: ۱۳۳ - ۱۳۴

www.golshan.com

روهنر، دوشیزه سویس: ۹۷ - ۱۰۰ - ۱۱۰
رهاب، نماینده ارامنه در مجلس عثمانی: ۱۳۲

ن

زارواند، نویسنده: ۳۷
زاواریان، سیمون موس داشناک: ۲۲۹
زکریاکال، محمد، مترجم کتاب: ۲۸
زوریان، استپان، موس داشناک: ۲۲۹

س

ساموئل آغندی، یهودی، مأمور قتل عام: ۴۲
سعادتیاز، رهبر روحانی ارض روم: ۱۳۲
سعود بیگ، علی، حاکم، مأمور تبعید: ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۸
سعید بیگ: ۴۲
سلجوقیان: ۱۴
سلیم، پسر بایزید دوم، سلطان: ۱۷
سلیمان، بزرگ: ۳۹
سلیمان، پسر بایزید: ۱۵
سلیمان قانونی، سلطان: ۱۹
سیمونوف، کنستانتین: ۶۰ - ۵۹

ش

شاتومیان، نخست وزیر آذربایجان: ۲۲۰
شاه جباس: ۱۳۷
شاپور، ویلیام: ۱۴۲
شکری بیگ: ۱۶۶
شکیر پاشا، بهادر الدین: ۲۳۹
شوکت پاشا، محمود: ۴۱
شیراگیان، ارشاویر: ۲۳۴ - ۲۳۹
شیخ الاسلام عثمانی: ۴۱

ص

صارمی، ابوطالب: ۱۴۲

ض

ضیاء‌بیگ، یوسف: ۴۳ - ۱۷۲ - ۱۶۱ - ۱۷۳ -

ط

طلعت پاشا = طلعت بیگ: ۳۱ - ۱۰۹ - ۶۸ - ۵۷ - ۴۵ - ۴۲ - ۴۳ - ۱۳۸ -
 ۱۸۸ - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۹۴ - ۱۸۲ - ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۶۸
 ۲۲۷ - ۲۲۳ - ۲۲۲ - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۳ - ۲۰۲ - ۲۰۱ - ۲۰۰
 ۲۳۸

ظ

ظهیر همایون، دیبلمات وزارت خارجه ایران: ۲۱۹

ع

عادل بیگ، فرمانده تبعیدات: ۱۷۴

عباس بیگ اف: ۲۴۳

عبدالاحد نوری بیگ: ۱۶۹ - ۱۶۹ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۵ - ۱۸۳ - ۱۷۴ - ۱۷۲ - ۲۰۱ -
 عبد الحید اول، سلطان: ۲۲ - ۲۳ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۲ -
 عبد الحمید دوم، سلطان: ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۶ - ۳۹ - ۴۱
 ۴۰ - ۴۵ - ۶۰ - ۹۳ - ۱۰۶ - ۱۴۲ - ۲۱۸ - ۲۳۰ -

عبد الغالق بیگ، مصطفی: ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۷۷

عبد العزیز، سلطان: ۲۷ - ۲۶

Osman، بنیان گذار خاندان آل عثمان: ۱۳ - ۱۴ -

عثمان دوم، پسر احمد اول، سلطان: ۲۰

عصمت پاشا، سرهنگ: ۴۹

علیم پاشا: ۲۳۹

علال الدین وزیر عثمان: ۱۴

۲۴۶

علی پتلن : ۲۳

علی حیدر مدحت بیگ : ۳۴

علی کمال بیگ ، سردبیر روزنامه جناح : ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱

عمادی ، گاظم : ۱۹ - ۲۰

عیسی ، پسر بازیزید : ۱۵

۴

ماریوت ، نوینده : ۳۵ - ۱۲۲

مایر ، لرد انگلیسی : ۱۲۲

محرم بیگ ، رئیس کمیته تبعیدات : ۱۸۳

مدحت بیگ ، علی حیدر ، نوینده : ۲۸

مدحت یاشا : ۲۷ - ۲۸ - ۳۴

مراد ، سلطان عثمانی : ۱۶

مراد ، فرزند اورخان : ۱۴

مراد یونجم ، سلطان : ۲۷

مراد ثانی ، فرزند سلطان محمد : ۱۵

مصطفی ، فرزند سلطان : ۲۰

مصطفی چهارم ، فرزند محمد سلطان سلیمان : ۲۳

مصطفی عبدالخالق : ۱۹۴ - ۱۹۶

مصطفی نائل : ۲۰۷

مظلومیان ، آرمناک : ۱۹۹

مظلومیان ، اوییک : ۱۶۶ - ۱۶۷

مکنسون ، مارتال : ۱۸۳

ملکم خان (ناظم الدوله) : ۶

میلکوف ، ژنرال روسیه تزاری : ۶۷

محمد ، فرزند بازیزید : ۱۵

محمد فرزند سلطان مراد ثانی : ۱۵

محمد ، فرزند موسی فرزند بازیزید : ۱۵

محمد سوم ، سلطان عثمانی : ۱۹

محمد ، سلطان ، فرزند سلیمان قانونی : ۲۰

محمد باقر کاشانی ، حاج : ۲۱۴

محمد تقی اف : ۴۳
 محمد ثانی ، سلطان : ۱۶
 محمد درویش ، سلطان : ۲۱۲
 محمد علی پاشا : ۲۳
 محمد علی خدیو : ۲۲
 محمد علیشاه : ۶
 محمود ، سلطان عثمانی : ۲۵
 محمود دوم ، سلطان عثمانی : ۲۴ - ۲۳
 موسی ، فرزند بایزید : ۱۵
 میرآلامی ناظم ، فرماندار نظامی باکو : ۲۱۹
 میکائیلیان ، کریستوفر : ۲۲۹ - ۲۳۰
 میلر ، ویلیام ، نویسنده انگلیسی : ۲۲۷ - ۲۲۶ - ۲۲۵
 میلوش ، رهبر جنبش صربستان : ۲۶

ن

ناظم بیگ : ۳۵
 نبلبدیان ، رهبر روحانی چارسنجرک : ۱۳۲
 نسیم بیگ : ۵۹ - ۱۵۸ - ۱۶۳ تا ۱۶۴ - ۱۷۲ - ۱۸۴ تا ۱۸۷ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰
 نوری بیگ ، عبدالاحد : ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸

و

وارن هوستر ، چارلز ، نویسنده : ۳۹
 واسیلیف ، رئیس اداره آگاهی اوخر اروسیه : ۴۳
 وانگنهايم ، هر ، سفير آلمان در عثمانی : ۱۳۶ - ۱۳۸
 وحید الدین شکی : ۴۹
 ویلسون ، وودرو ، رئیس جمهوری امریکا : ۶۲
 ویلهلم دوم : ۲۱۸

ه

هاکوبیان ، پرفور ، نویسنده روزنامه ارمنستان : ۹۸ - ۸۷ - ۶۹

www.golshan.com

- هاما زاسب، رهبر روحانی سامون: ۱۳۱
 هاما زاسب، فرمانده سواران ارمنی: ۱۲۰
 هانس کوهن، قویسته: ۳۵
 هرشدا گیان، پزشک ارمنی: ۱۷۵
 هر کوبل، مهندس سوری: ۱۷۹
 هو اقیمیان، استف آیسید: ۱۳۱
 هوستلر، قویسته: ۳۲
 هومایاک، رهبر روحانی کماٹ: ۱۳۲
 هیلتز، هر، ادلف: ۵۷ - ۵۹ - ۶۰ - ۹۲ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۵۷

۵

- پیرم خان: ۶
 پرگانیان: آرام: ۲۳۲ - ۲۳۴ - ۲۳۹
 یعقوب -، فرزند، سلطان مراد: ۱۴
 یوسف رضاییگ: ۱۸۹ - ۱۹۰

۲

اماکن

آشوران، جزیره‌ی در بحر خزر: ۲۲۰

آدپازار: ۱۰۸

آدانا: ۶۳ - ۶۲ - ۱۷۵ - ۱۶۰ - ۶۲ - ۱۷۹

آدریاتیک: ۲۲

آدریاتیک پول: ۱۰۷

آرماجا: ۱۳۱

آسیا = آسیائی: ۱۱ - ۱۲ - ۲۴ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۲۲ - ۲۹

آسیای صغیر: ۱۴ - ۱۴۰

آسیای مرکزی: ۱۱ - ۴۴

آگریم: ۱۶۴

آلبانی: ۲۳ - ۲۴ - ۲۲۲

آلمان: ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۹۷ - ۲۶ - آلمان هیتلری - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۲ - ۶

آلمان: ۱۲۲ - ۱۲۲ - ۱۲۲ - ۱۲۲ - ۱۳۳ - آلمان - آلمان - ۱۳۶ - ۱۱۸ - ۱۲۳ - کنول آلمان

آلمان نازی: ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - صدراعظم آلمان

۲۳۸ - ۲۳۳ - ۲۳۱ - ۲۲۵ - ۲۱۸ - ۲۱۱ - ۲۰۹ - ۱۴۶ - ۱۴۵

آنطولی: ۱۰۳ - ۱۰۰ - ۸۸ - ۸۶ - ۷۹ - ۷۳ - ۶۸ - ۵۹ - ۴۳ - ۳۰ - ۲۲ - ۱۰۹

۱۸۹ - ۱۷۱ - ۱۳۷ - ۱۲۵ - ۱۳۱ - ۱۲۸ - ۱۲۰ - ۱۲۴ - ۱۱۸ - ۱۱۴
آنکارا: ۱۹۲ - ۱۹۰ - ۱۸۹ - ۱۶۵ - ۱۶۳ - ۱۰۰ - ۵۰

۱۷

ابوحراد ، نزدیک فرات : ۱۷۱
 اتحاد جماهیر شوروی : ۳۶
 اتریش : ۲۹ - ۴۵ - ۹۴ - سرچونخه اتریشی ۱۴۱ اتریش ۲۳۸
 ادک : ۶۹
 اذربایجان : ۱۱۴ - ۱۱۸ - ۲۱۹
 اردنهان : ۶۲ - ۶۳
 ارض روم : ۱۱۲ - ۱۳۲ - ۲۰۸
 ارغانه : ۱۱۲
 ارمنستان : ۱۲۲ - ۲۲ - ۶۱ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۹۸ - ۹۴ - ۶۸ - ۶۳ - ۲۲۱ - ۲۳۰ - ۱۶۶ - ۱۵۹
 اروپا = اروپائی : ۱۱ - ۱۱ - ۱۵ - ۱۷ - ۲۲ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۱ - ۲۱۱-۹۴-۷۱-۴۶-۲۴-۲۲-۱۷-۱۵-۱۴-۱۱-۶۱-۲۲۱-۲۳۰-۱۶۶-۱۵۹
 اروپای غربی : ۱۳۲ - ۷۹
 اروپیه : ۱۱۶
 ازبکستان : ۴۳
 ازمیت : ۱۸۶
 استانبول : ۲۱۲ - ۲۴ - ۳۴ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۹ - ۳۸ - ۳۹ - ۶۳ - ۹۳ - ۲۱۲ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۳
 اسکارات : ۱۸۰
 اسکندریه : ۹۲
 اسکوپ = اسکوپیه : ۴۷
 افریقا : ۱۷
 افریقای شمالی : ۲۱
 اکدیر : ۱۰۶
 الاشکر د : ۶۲
 الجزایر : ۱۸۱ - ۱۲ - ۴۶
 امیکا = امیکائی = املاک متحده : ۳۳ - ۶۱ - ۷۷ - ۱۱ - ۱۰۰ - ۱۰۱

امریکا ۱۰۰ امریکا ۱۰۷ - ۱۳۰ سفیر امریکا ۲۳۷ سفیر امریکا و کنسول امریکا
 ۱۹۴ امریکا ۲۲۹
 انگلستان = انگلستان : ۵۵ - ۴۵ - ۹۰ - ۵۳ - ۰۰ - ۹۶ - ۱۲۲ - ۱۳۶ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۲۱۲ - ۲۳۹ - ۲۳۱ - ۲۲۸ - ۲۱۸ - ۲۱۳ - ۱۰۲ : انطاكی
 اورال آلتائی : ۱۱
 اورشلیم : ۱۸۶ - ۴۶
 اردک : ۶۹
 اورفا : ۲۰۲ - ۲۰۴
 ایاصوفیہ : ۱۶
 ایندور : ۲۴
 ایتالیا : ۴۶ - ۴۸ - ۵۱ - ۱۰۲ - ۵۳ - ۲۳۸
 ایران : ۴ - ۲۴ - ۲۱۱ - ۱۱۴ - ۹۲ - ۳۲ - ۲۱۰ - ۲۱۲ - ۲۱۶ - ۱۳۱ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۶۸ : ایسمید
 ایتلی = عیتلی : ۱۶۱ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۸۵ - ۱۶۴ : باب
 بابارو : ۱۱۶
 بابل : ۹۱ - ۵
 بادکوبه = باکو : ۴۳ - ۶۳ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۲۱۱
 باردزاگ : ۱۸۰
 بالتموم : ۲۹
 باغچه‌جیلیک : ۱۰۸
 بال : ۹۷
 بالکان : ۱۴ - ۱۷ - ۱۷۶ - ۹۴ - ۴۰ - ۳۹ - ۲۹ - ۲۲ - ۱۷ - ۱۹۱
 بایزید : ۶۲
 بحرخزر : ۴۳
 بخارست : ۱۰۹ - ۷۳
 بسته : ۹۵
 برلن : ۲۹ - ۴۰ - ۰۹ - ۲۲۸ - ۲۲۳ - ۳۳۲ - ۲۲۷

ب

باب : ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۳ - ۱۸۲
 بابارو : ۱۱۶
 بابل : ۹۱ - ۵
 بادکوبه = باکو : ۴۳ - ۶۳ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۲۱۱
 باردزاگ : ۱۸۰
 بالتموم : ۲۹
 باغچه‌جیلیک : ۱۰۸
 بال : ۹۷
 بالکان : ۱۴ - ۱۷ - ۱۷۶ - ۹۴ - ۴۰ - ۳۹ - ۲۹ - ۲۲ - ۱۷ - ۱۹۱
 بایزید : ۶۲
 بحرخزر : ۴۳
 بخارست : ۱۰۹ - ۷۳
 بسته : ۹۵
 برلن : ۲۹ - ۴۰ - ۰۹ - ۲۲۸ - ۲۲۳ - ۳۳۲ - ۲۲۷

بروستا : ۶۸
 بریتانیای کبیر : ۳۹
 بغداد : ۱۲۴ - ۱۶۲ - ۲۱۱ - ۱۷۸ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵
 بلژیک : ۱۴۰ - ۱۳۹
 بلغارستان : ۲۹ - ۳۴ - ۴۸ - ۶۳ - ۶۲ - ۲۲۷ - ۲۳۰
 بورسما : ۱۰۸
 بوسنی : ۲۹
 بوسیناک : ۱۰۹
 بیتلیس : ۹۵ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۰ - ۱۳۲ - ۲۰۸ - ۲۲۸
 بیروت : ۴۶ - ۱۱۱
 بین النهرين : ۹۴ - ۹۵ - ۹۵ - ۹۶۵ - ۱۰۸ - ۱۰۵ - ۱۲۴ - ۱۶۲ - ۲۰۹

پارس: ۴۲ - ۴۸ - ۳۴
پرست: ۱۳۹
سعید: ۱۲۷
گراد: ۱۱۷

تاشکند : ۲۳۲
 قبیرز : ۱۱۴
 تراس : ۱۰۹ - ۱۱۰
 ترسوس : ۱۱۱
 ترکستان : ۴۳ - ۴۴
 ترکستان روس : ۲۳۲
 ترکستان چین : ۱۳
 ترکیه = ترکیسم = ترک : ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۲۲ - ۲۴ - ۲۹ -
 ۳۰ - ۳۲ - ۳۴ - ۳۶ - ۴۰ - ۴۴ - ۴۶ - ۵۰ - ۵۲ - ۵۴ - ۶۲ - ۷۳ - ۷۶ - ۸۹ - ۹۳ - ۱۰۰ - ۱۰۹ - ۱۲۳ - ۱۴۰ - ۱۶۰ - ۱۶۳ -
 ۲۰۶ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۴ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۳۹ - ۱۶۴ - ۱۸۰ - ۱۸۹ - ۱۹۶ - ۲۰۷ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲

www.golshan.com

تفليس : ۷۳ - ۱۲۰ - ۱۰۹ - ۲۳۲

ج

جبل لبنان : ۲۱۲

جورجيه : ۱۷۷

ج

چاتالجا : ۴۸

چارستنگ : ۱۲۲

چانکلایا : ۵۲

چرلو : ۱۰۷

چین : ۱۱

ح

حسن پيلى : ۱۲۴

خطب : ۶۰ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۲۰ - ۱۳۲ - ۱۴۲ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۳ -

- ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۲ - ۱۸۳ -

- ۲۰۲ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۹۴ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ -

۲۱۶ - ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۱۲ - ۲۰۷ - ۲۰۲

حمام : ۲۹۹

خ

خارپوطة : ۱۱۰ - ۱۳۲ - ۱۱۲

خانزور : ۱۶۳

خاورمیانه : ۳۲

خليجفارس : ۱۷ - ۹۶ - ۹۵ - ۴۶ - ۹۸

د

دارداين : ۵۱ - ۱۰۲

دانوب : ۱۰

۲۰۴

دجله: ۱۰۶ - ۱۱۷ - ۱۱۴ - ۱۸۱

درت وبل: ۱۲۴

درزور = درالذور: ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۵ - ۱۲۱ - ۱۲۴ - ۱۲۷ - ۲۰۲ - ۱۹۸ - ۱۸۸ - ۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۷۸ - ۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۶۷ - ۱۶۳

درو: ۱۲

دریای خزر: ۴۴

دریای سیاه: ۶۲ - ۷۴ - ۷۶

دشت آرزوینجان: ۸۵

دمشق: ۹۹ - ۱۶۹

دوشنبه اتحاد شوروی: ۴۳

دورتیول: ۱۱۰

دیاربکر: ۹۵ - ۱۱۲ - ۱۲۹ - ۱۳۱ - ۱۲۹ - ۲۱۰ - ۲۰۸ - ۱۳۱ - ۱۲۹ - ۱۱۲ - ۹۵

دیلپسی: ۱۹۹

دیلسان: ۱۱۶

دیویس: ۳۸

راسالین: ۹۵ - ۱۱۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۷ - ۱۸۹ - ۱۹۹ - ۱۷۶

راستروودسلث: ۴۳

راتلا: ۱۲۴

رگا: ۱۸۱

روسیه = روس: ۱۷ - ۴۲ - ۳۹ - ۳۶ - ۲۹ - ۲۶ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۱ - ۴۳ - ۴۲ - ۳۹ - ۳۶ - ۲۹ - ۲۶ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۱ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۰۶ - ۱۰۲ - ۶۷ - ۶۲ - ۶۱ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۲۱۲ - ۱۹۰ - ۱۸۳ - ۱۸۰ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۲۱۴ - ۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۲۲۳ - ۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۶ - ۲۱۵ - ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۱۲ - ۲۱۱ - ۲۱۰ - ۲۰۹ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۲۰۲ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۹۴ - ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۰ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۴۵ - ۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۴۰ - ۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۵۴ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۳ - ۳۲ - ۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱

روم: ۱۶

روماني: ۲۹

www.golshan.com

ز

زور: ۲۰۴

زیتون: ۱۱۰ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۹۸ - ۹۷

ز

زن: ۱۶

زنو: ۲۱۲ - ۳۴

س

ساسون: ۶۲ - ۶۳ - ۱۰۶ - ۱۱۷

مالونیک: ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۷ - ۴۸

ساموس: ۲۴

سامون: ۱۳۱

سانفرانسیسکو: ۲۳۸

مرت: ۱۱۸

ستراره: ۱۸۱

سلطانیه: ۹۳ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۲۷

سرقند: ۱۲

سلیمان: ۱۱۶

سوحل عربی: ۱۷

سوریه: ۳۸ - ۳۰ - ۱۹۸ - ۱۸۶ - ۱۰۵ - ۹۴ - ۶۱ - ۶۰

سوقورت: ۹۵

سورک: ۹۵

سویس: ۲۱۷ - ۲۱۴

سیری: ۱۳

سیراکوز: ۱۹

سیواس: ۱۳۱ - ۱۹۶ - ۲۱۰

سیلیس: ۴ - ۷ - ۶۱ - ۶۳ - ۹۲ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۱۱ - ۱۰۴ - ۱۱۴ - ۱۲۴ -

سیلیس: ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۱۱ - ۱۳۵ - ۲۰۷

سیلیسوري: ۱۰۲ - ۱۰۹ - ۱۱۰

۳۵۶

www.golshan.com

ش

شاهین قره حصار : ۱۰۲ - ۱۳۱
شداد : ۱۷۷ - ۱۸۰ - ۱۸۸
شوروی : ۳۵ - ۲۲۱

ص

خریستان : ۲۴ - ۲۹ - ۴۰ - ۱۰۷ - ۲۲۷
صور : ۱۸۸

ط

طرابلس : ۲۳ - ۲۸ - ۶۲ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۳۲

ع

عثمانی = عثمانیان : ۴ - ۳۴ ۵۲۰ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۵ - ۴ - ۴۱
- ۷۳ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۳ ۵۰۸ - ۵۲ - ۴۸ - ۴۶ - ۴۴ - ۴۳ - ۱۰۲ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۱ - ۸۸ - ۸۳ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۶
- ۷۴ ۵۰۸ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۴۰ - ۱۴۴ ۵۰۷ - ۱۳۷ - ۱۳۵ - ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۲۳ - ۱۲۲
- ۱۲۱ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵
- ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱
- ۱۱۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵
- ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵

عراق : ۶۰ - ۱۶۴

عربستان : ۲۲ - ۹۴ - ۹۵ - ۲۱۴

عزاز : ۱۶۵

عزوه : ۱۸۰

عقبه : ۴۷

غيران : ۱۷۹

عيتاتب = اين تاب : ۵۱ - ۱۲۴ - ۱۳۳ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۹۶ - ۲۰۲

غ

غازیان تپه : ۵۱

www.golshan.com

ف

فانستر : ۴۷

فرات : ۱۵ - ۱۹۹ - ۱۸۰ - ۱۷۱ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۹۸ - ۹۶ - ۸۰ - ۱۱۳ - ۲۱۳ -
- ۲۱۴

فرانسه = فرانسوی : ۴۶ - ۴۲ - ۴۰ - ۵۱ - ۵۰ - ۱۰۲ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ -
۲۲۱ - ۲۱۵

فرزنو : ۲۳۸

فلسطین : ۳۳

ق

قارص : ۲۹ - ۶۲ - ۶۳

قاهره : ۱۹۱

قرمسو : ۸۵ - ۱۲۶

قره حصار : ۱۰۴

- ۹۴ - ۸۱ - ۷۹ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۸ - ۷۰ - ۵۳ - ۲۹ - ۲۴ - ۱۶ - ۱۴ -
- ۱۶۶ - ۱۶۱ - ۱۳۹ - ۱۲۸ - ۱۳۶ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۶
۲۲۸ - ۲۰۹ - ۲۰۸ - ۱۹۴ - ۱۹۰ - ۱۸۹ - ۱۸۶ - ۱۸۴ - ۱۷۶ - ۱۷۴ - ۱۷۰

قطقاز : ۲۲ - ۲۹ - ۱۹۰ - ۱۱۴ - ۱۱۲ - ۲۹ - ۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۱۹

قوچانه : ۱۷۶

قوئیه : ۷۹ - ۹۳ - ۱۸۰

تیرقیزستان : ۴۴

قیصریه : ۶۹

ک

کازان : ۴۴

کارلوک : ۱۸۴

کارلیک : ۱۷۱ - ۱۷۰

گرت : ۲۲

گردنستان : ۷۱

۴۰۸

www.golshan.com

کرمه : ۴۴ - ۲۳
 کرمانشاه : ۲۱۳
 کشان : ۱۰۷
 کوهه العماره : ۲۱۳
 کرمانوا : ۴۸
 کونوچلار : ۶۳
 کیلیس : ۱۶۴
 کیوس : ۹۳

ج

گبن : ۹۷ - ۷۵
 گراسنودست : ۲۲۰
 گرجستان : ۱۹۰ - ۱۸۹ - ۲۲ -
 گرمه : ۱۶۴
 گیوه : ۱۰۸
 گلپارچین : ۱۱۶
 گیلیلیا : ۹۱

ل

لبنان : ۶۲
 لهستان : ۱۵ - ۲۲ - ۶۲ - ۱۴۳ - ۱۴۳ - ۲۲۷ - ۲۲۱
 لندن : ۱۲۲
 لیبی : ۲۲

م

ماراس = مرعش : ۱۱۱ - ۱۸۰
 ماردین : ۹۵ - ۱۸۹
 مارسی : ۸۹ - ۸۸
 مالایتا : ۹۵
 مالکارا : ۱۰۲
 ماوراء قفقاز : ۱۲۲

www.golshan.com

مجارستان : ٩٤ - ٣٩ - ٢٩ - ٢٢ - ١٧ - ٩٤

مجمع الجزایر هند شرقی : ٣٢

مرات : ١٨٨

مرادسو : ١٢٠ - ١٠٦ - ٩٦ - ٩٥ - ٨٩

مردین : ١٨٠

مسکو : ١٢٠ - ٥٩

مسکنہ : ١٩٩ - ١٥٩ - ١٨٧ - ١٨٦ - ١٨٥ - ١٨٢ - ١٨١ - ١٨٠

مصر : ٢٤ - ٢٣ - ٢٢

معره : ١٨٠

معمورہ العزیز : ٢٠٨

مقدونیہ : ٣٤ - ٦٣

مکہ : ٣٢

موش : ١١٢ - ١٧٥

موصل : ٩٥ - ٦٣

مونبوج : ١٨٠

میسولینسکی : ٦٣

ن

نورنبرگ : ١٤٣

نیکومدیا : ١٨٠ - ١٨٦

نيويورك : ١٤١ - ١٣٧ - ١٣٥ - ١٣٤ - ١١٧ - ١٠٧ - ٩٩ - ٧٦

و

وارتس : ١٣٢

وارنه : ١٦

واشنگتن : ١٣٦

وان : ٦٣ - ١١٤ - ١١٨ - ١١٥ - ١٢٠ - ١٢٥

ولگا : ٤٤

ونیز : ١٦

وین : ١٧ - ٢٣٨

۴۹۰

www.golshan.com

۸

هاجوف : ۶۳

هاجین : ۱۱۱ - ۱۲۴

هفتواں : ۱۱۶

هلند : ۱۱۷

۹

یافا : ۴۶

یوزقات : ۲۰۹

یونان = یونانی = یونانیان : ۱۱ - ۱۲ - ۱۴ - ۱۸ - ۲۲ - ۲۴ - ۲۷ - ۴۳ -
۲۲۷ - ۲۱۹ - ۲۱۲ - ۷۳ - ۰۳ - ۰۱ - ۴۰

۷۶

卷之三

روزنامه‌ها، مجلات، احزاب، قبایل، ادیان و...

1

آرارات، نشریه ارمنی، چاپ لندن: ۱۰۵-۱۰۸-۱۲۱
 آزداک شاباتوریاڭ، مجله ارمنی: ۴۲
 آسور: ۹۱ آسوری ۲۳-۱۱۶ آسوریان ۹۱
 آشوویتس: ۵۹-۶۰
 آلیستان، کلیساي ارامنه عثمانی: ۱۲۸

1

اتحاد و ترقی، حزب = کمیته : ۴۰ - ۴۲ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۷ - ۱۳ - ۱۲ - ۷۸ - ۴۹ - ۴۷ - ۴۶

اچیادزین، کلیسا: ۱۲۰ - ۱۲۱
ارامنه: در اکثر صفحات

ارش: ۴۰ - ۴۰

ارش سرخ: ۵۶

ارتودوکس، کلیساي:

ارمنستان، روزنامه: ۷۹ - ۱۳۱ - ۱۳۲

۲۷۳

استانفورد، دانشگاه امریکائی: ۴۲

اس. اس: ۱۴۵

امقفل یوتاپی: ۷۳

اسلام: ۱۴ - ۳۲ - ۴۷ اسلامیم ۳۷ اسلام علماء ۳۲ ممالک اسلامی ۲۱۸

اتحاد اسلام ۳۱ - ۲۱۸ - ۲۱ - دنیای اسلام - ۳۱

افق، روزنامه ارمنی، چاپ تفلیس: ۱۱۷ - ۱۰۹ - ۱۰۶ - ۷۳ - ۱۱۷

اکسفورد، دانشگاه: ۶۳

اوخرانا، سازمان جاسوسی روسیه تزاری: ۴۲ - ۴۴

اینور، یک نیرو از ترکان: ۱۳

ایمرو، سازمان اقلایی مقدونی: ۲۳۰

اینپورت، دانشگاه: ۱۲۹

ب

باب عالی: ۱۳۸ - ۱۶۸

بانگرایتون، پرنس روسیه تزاری: ۶۷

باهاگ، روزنامه ارمنی: ۱۰۰

بلشویک: ۶۲ - ۴۵

بوخناولد: ۶۰

بوردو، روزنامه متشره در عثمانی: ۴۴

ب

بان اسلامیم = پان اسلامیت: ۴۳ - ۴۲ - ۳۲ - ۳۲ - ۳۱ - ۴۲

بان اسلو روسیه: ۴۰ - ۲۹ - ۲۸

بان ترکیم: ۲۱۸ - ۲۱۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۱

بان تورانیست = پان تورانیم: ۴۳

پراپالاس، هتل در استانبول: ۴۹

پاری ماج، مجله فرانسوی: ۶۰ - ۵۹

پروستان: ۶۹ کشیش پروستان: ۹۰

پترکبیر، کوچه‌ای در تفلیس: ۲۳۲

پلیس: ۲۴ - ۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۹۴ - ۱۸۰ - ۱۷۰ - ۱۶۷ - ۲۱۰ - ۲۱۲ - ۲۱۵

پلیس ترک ۲۲۸

ت

تاقار : ۱۳

ترک اجاقی، فرقه : ۴۳ - ۲۱۷ - ۲۱۸

ترک جوان : ۶۱ - ۲۱۷ - ۲۲۹

توبیلینکا : ۶۰

تریون، روزنامه چاپ نیویورک : ۱۴۱

ترکی یو(قوم) : ۱۱

تورانی تزاد، اقوام : ۴۳

ج

جنگهای صلیبی : ۱۴۴

ج

چاپخانه مدرن تهران : ۲۳۸

چکا، سازمان جاسوسی شوروی : ۲۳۲

ح

حلال احرار : ۱۲۹

خ

خط همایون، فرمان آزادی و اصلاحات در عثمانی : ۲۷

خلافت عثمانی : ۵۱

خلیفه مسلمین : ۳۲ - ۵۱

خوکچه هندی : ۱۴۲

د

داشناکوتیون : ۳۳ - ۱۹۱ - ۱۱۳ - ۳۴ - ۲۰۶ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۶ - ۲۲۷

- ۲۲۸ - ۲۳۰ - ۲۳۱

دروز، فرقه مذهبی : ۳۳

دویچ اوپریت، میسیون مذهبی آلمان : ۱۱۰

۵۶۴

دویچرتاگستراپل، روزنامه: ۱۳۹
 دنیووه رو تر دامنه کورانت، روزنامه هلندی: ۱۱۶
 دیموتیکا، کلیسا و صومعه ارامنه: ۱۰۷

رایش سوم: ۱۴۲
 رایشتاک: ۱۴۰ - ۱۳۷
 ریبوجیمتو، سازمان مخفی در ایتالیا: ۳۴
 رستاخیز، روزنامه فارسی: ۲۱۳
 روینیان، سلسله‌ای از ارامنه مقیم عثمانی: ۱۰۵
 روناس، عصر: ۲۸

۷

زبان ترکی: ۱۲۸
 زوئن او فکانگ، روزنامه ارگان اتحادیه آلمانی کمک بامورد خیریه می‌جیت در
 شرق: ۹۷

۸

زاندارم = ژنبدار مری: ۸۴ - ۸۲ - ۸۱ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۰ - ۴۰ -
 - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۱۸ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۰ - ۸۷ - ۸۵
 ۲۱۵ - ۲۱۴ - ۱۹۹ - ۱۸۷ - ۱۸۴ - ۱۸۲ - ۱۶۴ - ۱۸۵ - ۱۳۳
 ۶۱ - ۴۷ - ۴۵ - ۴۱ - ۳۹ - ۳۴ - ۲۳ - ۱۶۰ - ۱۳۲ - ۱۰۶ - ۶۷
 ۵۰

۹

سرگن، گارد سرگسی سلاطین عثمانی: ۱۷۷ - ۱۶۲
 من استفانو، عهدنامه روس و عثمانی: ۲۹
 سنجهولاق، ایلی در کردستان: ۱۱۶
 سوتیم: ۳۲

www.golshan.com

سیتی کالج : ۲۳۰
سیتی بونیورستی ، دانشگاه : ۲۳۰

ن

شخطور ، کشتی کوچک عربی در فرات ۲۱۳
شهر بازی عثمانی : ۴۲
شیعه : ۳۲

ص

ساعه ، نام قستی از ارتش عثمانی : ۴۸
صبح ، روزنامه ترکی : ۲۰۹ - ۲۱۰
صلیب سرخ : ۲۱۷

ع

عرب = اعراب : ۱۴ - ۱۵ - ۲۶ - ۲۸ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۹۶ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۶۰ - ۱۷۸ - ۱۹۹ - ۱۸۰ - ۲۱۳ - ۲۱۴
عیسوی = شیسویان : ۲۷ - ۳۲

ف

فاشیسم : ۲۲۵ - ۷۷
غدر اسیون زمستودس روس : ۱۲۱
فراماسون : ۳۱ - ۳۸
فرانکفورت تراپتولگ : ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹
فومن ، روزنامه فارسی : ۲۴

ق

قبچاق ، تیره‌ای از نژاد ترک : ۱۳
قرآن : ۴۱
قرقیز ، تیره‌ای از نژاد ترک : ۱۳
قرون وسطی : ۱۰۰
قراق = کازاک ، تیره معروف ترک : ۱۳

۳۶۱

قرشچی، کارگران نفت بلادکوبه: ۲۱۹

ك

کاپیتولاسیون: ۶۸

کاتولیک، کشیشان: ۳۳

کرد = اگراد: ۱۱۵ - ۱۲۰ - ۱۱۶ - ۱۹۹ - ۲۲۸

کمالیست: ۳۱ - ۵۳

کمونیست: ۶۲ - ۴۳ - ۲۳۰

کمیته اتحاد: ۱۶۰

کمیته اجرائی قتل عام: ۱۹۱

کمیته تحقیق امریکائی: ۵۸ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۳ - ۶۹ - ۵۸

- ۸۰ - ۱۲۲ - ۱۱۲ - ۱۰۹ - ۱۰۲ - ۹۴ - ۸۸ - ۸۶ - ۸۳ - ۸۰

۲۱۱ - ۱۵۹ - ۱۳۹ - ۱۲۵ - ۱۲۴

کمیته کل تبعیدات: ۱۶۸

کورنل، دانشگاه

کیشکن، پرسور: ۱۲

م

محاجومیت، دانشکده وابسته دانشگاه نیویورک: ۳۳۰

محگ خاکستری، قامی برای ترکان: ۱۲ - ۱۳

گشتاپو: ۵۸ - ۴

سخنوار، روزنامه ارمنی نیویورک: ۶۹ - ۷۶ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۷ - ۱۱۷ - ۱۳۴ - ۱۳۳

ل

لیر، پول رایج عثمانی: ۸۴

لیره انگلیسی: ۱۲۱

م

مبلغ = مبلغین مذهبی: ۷۶ - ۱۱۸

مجیدیه، پول رایج عثمانی: ۷۴

www.golshan.com

مساوات : حزب : ۲۱۹
 مسلمان = مسلمانان : ۲۷ - ۴۴ - ۱۳۷ - ۷۳ - ۶۷ - ۳۲ - ۲۷ - ۱۴۰ - ۱۴۰ - ۲۰۵ -
 ۲۰۷ - ۲۱۲ - ۲۱۸ - ۲۲۰
 مسیح ، مسیحی = مسیحیون : ۲۴ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۳ - ۳۲ - ۴۳ - ۶۷ - ۶۸ -
 ۷۳ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۲۹ - ۲۰۰ - ۱۰۲ - ۱۴۶ -
 مغول : ۱۴

۵

نارودنایاولیا ، (اراده مردم) حزب سری روسیه : ۲۳۰
 نازی : ۵۹ - ۱۴۳ - ۱۴۵ - ۱۴۶
 فاصلخسرو : ۱۴۶
 نظمیه : ۲۱۲
 نوری عشنانی ، باشگاه : ۴۲
 نرویه و ریسیا ، روزنامه پطرگراد : ۱۱۷
 نیویورک ، دانشگاه : ۲۲۶ - ۲۳۱
 نیویورک تایمز ، روزنامه : ۶۳

۶

وطن آزادی ، جمعیت : ۴۶
 وہابی ، فرقہ مذهبی : ۳۳
 ویکتوریا ، خیابان لندن : ۱۳۲

۷

هاپسان ، روزنامه چاپ صوفیه : ۱۳۱
 هرالد ، روزنامه چاپ نیویورک : ۱۳۵ - ۱۳۷
 هور ، مجله فارسی : ۲۱۱
 هوور ، دانشگاه امریکائی : ۴۲
 هیجناتک ، فرقہ سری ارامنه : ۳۳

۴۶۸

پاسی ، عهدنامه منعقده بین روسیه و عثمانی : ۲۳

مال ، دانشگاه امریکائی : ۱۳۰

ینی چری ، سپاه نوین در عثمانی : ۱۴ - ۲۰ - ۲۲ - ۲۵

بورت ، چادر صحرانشین‌ها : ۱۱

جهود = یهودیان : ۳۲ - ۴۲ - ۵۲ - ۶۰ - ۷۶ - ۹۲ - ۱۴۱ - ۱۴۴ - ۱۴۵ -

۲۲۵ - ۱۵۷ - ۱۴۶

۴۵

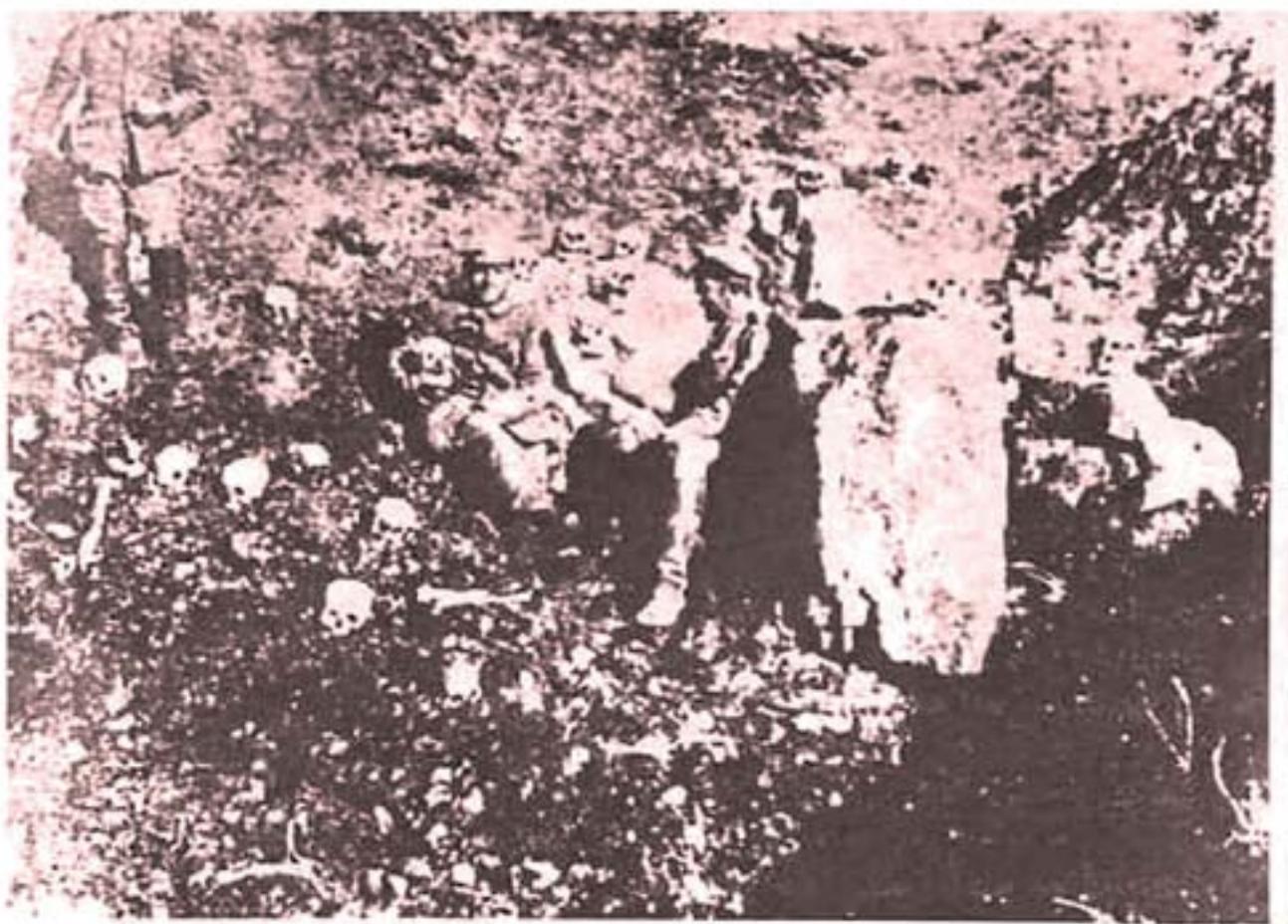
مأخذ و منابع

- آتاورلر - نوشته هفت نویسنده ترکیه - ترجمه دکتر حمید نطقی - نشریه
شماره ۱۲ - موسسه فرهنگی منطقه‌ئی - سال ۱۳۴۸ - ۲۱۰ صفحه .
استانبول و تمدن امپراطوری عثمانی - برناردلوئیس - ترجمه ماه ملک
بهار - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - سال ۱۳۵۰ - ۲۵۸ صفحه .
اسناد دادگاه نورنبرگ .
- امپراطوری عثمانی و جانشیانش - ویلیام میلز - دانشگاه کمبریج - ۱۹۳۶ .
ایرانیان ارمنی - اسماعیل رائین - سال ۱۳۴۹ - ۲۰۶ صفحه .
بریتانیای کبیر - وزارت خارجه - سوریه و فلسطین - لندن - ۱۹۲۱ .
بیداری عرب، مطالعه تهضیت ملی عرب - جورج آتوولیوس - لندن - هامپتن -
هامیلتون - ۱۹۳۸ .
- تاریخ امپراطوری عثمانی در سر اشیزوال - وین و وینچ - ترجمه سهیل آذری -
از انتشارات فرانکلین - کتابفروشی تهران - ۲۲۴ صفحه - سال ۱۳۱۴ .
تاریخ انقلاب ما و اتحادیه ترکی - ترکی - استانبول - مطبوعه سی - ۱۹۴۸ .
تاریخ ترکیه - سر هنگ لاموش با مقدمه رنه پینو - ترجمه سعید تقیی - از
نشریات کمیسیون معارف - ۴۷۵ صفحه - سال ۱۳۱۶ شمسی .
تاریخ قاسیوفالیم در شرق - هائی کوهن -
قرمزی ارمنستان - هنری مورگنتاو - شرکت اسپاتسوودو بالاتاین - لندن -
۱۹۱۸ .

- تراژدی مردم ارمنی - آرامائیس ماتاگانیان - ۱۹۶۵ - ایروان ۶۵ صفحه.
- ترکیه و پانتووانیسم - زاروازاند - پاریس - ۱۹۳۰ .
- ترکیه و سویتیسم - چارلز وارن هوستلر - انتشارات ژرژ آلن - ۱۹۵۷
- نریتنکا - ترجمه دکتر مهدی مصارع ۴۲۰ صفحه سال ۱۳۴۶ .
- تروورها وقتی عالم در جهان - نویسنده گان نشریه نیویورک تایمز امریکا - سال ۱۹۶۹ - ۴۰۰ صفحه .
- جهان تو سوچیل را برت روزول بالمر - ترجمه ابوالقاسم طاهری - انتشارات امیر کبیر - ۵۴۳ + ۶۶۷ سال ۱۳۵۰ .
- خاطرات اویان زندگی - علی رضا دیوان بیگی - خطی ۲۰۱ صفحه - در آرشیو نگارنده .
- خاطرات جنگ جهانی - وینستون چرچیل (طوفان نزدیک میشود) - ترجمه تورج فرازمند - جلد اول
- دانش العارف امریکانکا - کلمه ارمنی (قتل عام اوامنه) صفحه ۳۳۳
- سرآغاز های قتل عام ، کشته های همگانی ارمنه در جنگ جهانی اول - انجمن تحقیق تاریخ ارمنی - ۱۹۶۵ .
- سرزمین و مردم ترکیه (چهره ملل) - ویلیام اسپنسر - علی اصغر بهرام بیگی - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - سال ۱۳۴۵ - ۲۸۲ صفحه .
- ظرف رفتار نسبت به برآمده در امیر اطوروی عثمانی - لندن - سال ۱۹۱۶ .
- فلانسه بزرگ - آندره کرسون ، ترجمه کاظم عمامی - سال ۱۳۴۵ .
- قتل عام اوامنه در شهانی - خاطرات نعیم بیگ - آکادمی علوم ارمنی - آدام اندونیان - ۱۹۴۶ .
- قتل عام یک ملت یا شرارت های نسبت برآمنه - آرنولد ج. توینبی - نیویورک - هادر و استادین - ۱۹۱۵ - ۱۱۹ صفحه .
- گزارش کمیته امریکائی تحقیق وابسته بگروه مذهبی امریکائیان - آرشیو دانشگاه هوور .
- مدحت پاشا - علی حیدر مدحت بیگ - پاریس - ستاک ۱۹۰۸ .
- مدحت پاشا - بربان ترکی - محمد زکی پاکال - استانبول - ۱۹۴۰ .
- مثله هرق - ج. آ. ار. ماریوت - اکسفورد - کلارندون - ۱۹۵۱ .
- نهضت انقلابی ارمنی - لویز نعلبندیان - دانشگاه برکلی - ۱۹۶۳ .
- همایه ها ترکیه - عباس شاهنده انتشارات روزنامه فرمان - ۱۳۳۴ - ۱۵۸ صفحه
- یادداشتها و تأثیرات ترکیه - لوی رامبر - پاریس - ۱۹۲۶

روزنامه‌ها و مجلات

آرارات - روزنامه ارمنی - ژوئیه ۱۹۱۵
 ارمنستان - روزنامه ارمنی - سپتامبر ۱۹۱۵ .
 ازدالک - شابانوریاک - مجله ارمنی - بیروت - شماره ۲۵ - می ۱۹۷۰ .
 باری هاج - مجله فرانسوی - پاریس - شماره مخصوص پایان جنگ - ۱۹۶۵ .
 تریبون - روزنامه انگلیسی - نیویورک - شماره هشتم - اکتبر ۱۹۱۵
 دنیووه روتردامته کورالت - روزنامه هلندی - لاهه - اکتبر ۱۹۱۶ .
 گوچناک - روزنامه ارمنی - نیویورک ۴ سپتامبر ۱۹۱۵ .
 معاصر - مجله ارمنی - شماره ۱۱۴ - ۱۹۱۸ .
 هراله - روزنامه انگلیسی - ۱۹۱۵ .



قتل حام طرابوزان

سرعای ارامنه‌ای که قتل شدند در سال ۱۹۱۷





رهبران حرب داشتاك که در ۱۹۱۵ دور عثمانی کشته شدند.

چند زن و مرد ارمنی اسیر قبل از کشتنار دسته جمعی





کودکان، بیرون رسان و پیر زنان اوتمنی قبل از این که آنک را به داخل دریاچه وان برسانند.

چند اوتمنی قتل عام شده از دهار «آدانا» در سال ۱۹۰۹





سران حزب داشتاك در بالاي جویه های دارد اسلامبول.



سرهاي بربده دو ارمنی عضو عالیستقام دولت عثمانی.



ارمنستان در قرن نوزدهم

بنان شاداب ارمنی با جامه هایی که در قرن نوزدهم می بودند





آنها که امروز می‌گناهند، می‌توانند هر آینه فرد اکنافکار باشند (ملتم پاشا). با برداشتن از این دست، پستو
طاعت پاشا و دیگر هنرمندان او در سکومت ترکان جوان، تعلیم عام او را نه، اعم از زن یا مرد، بیرون جوان و شرخوار
باشد خود را آغاز نمایند... تا نسل ارائه از تاریخ ترکیه محو شود.





اگرچه کودکان در عکس زنده بمنظور می‌رسند، ولی فردا محاکمه به مرگ شده
و بی آنکه هیچ کنایه داشته باشند به سوتیشت این کودک (عکس پایین)
به اسکلت بی حرکت بدل شدند.

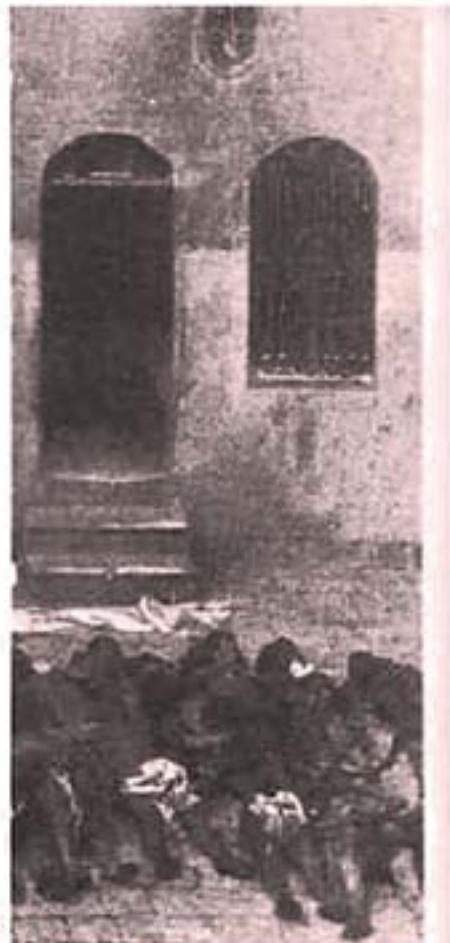




بازسازی‌گان قتل عام در تابعیه عاوازان سوریه (۱۹۱۵) — آنان از فرط گوستگی به ایندیکاتور سرمه سربازان ترکی بورش برده‌اند.

قتل عام... و قربانیانش





سُولان دولت ترکیه، بعدها در هر این مدارک و اسناد و شواهد اثکار ناپذیری تلخی این دو عکس اعتراف کرده و گفته‌ند: «البته زیاده رویها و خشونتهای تأثیر انگیزی روی داده است...» همن و بس.





آثار نگارنده این کتاب

از مجموعه اسناد و مدارک سیاسی و تاریخی :

- ۱ - در گراندهای کلرون و شط العرب و اسناد تاریخی و حاکمیت ایران چاپ اول پاورقی روزنامه کیهان از شماره ۲۰۸۶ به بعد - چاپ دوم ۲۵۱ صفحه سال ۱۳۳۰.
- ۲ - من از بعرين هی آیه - یا اسناد حاتمیت ایران - روزنامه ایران سال ۱۳۲۷.
- ۳ - بسیار انصولت قشتایی - ۲۱۸ صفحه - سال ۱۳۳۳ چاپخانه تهران مصور.
- ۴ - مورگانشوتر و اختناق ایران ۷۱ صفحه سال ۱۳۴۵ - چاپخانه کاویان.
- ۵ - مقدمه بر اختناق ایران - از انتشارات بنگاه صنفی علیشاه - ۵۰۳ صفحه - سال ۱۳۴۴ چاپخانه کاویان.
- ۶ - دلالان بین‌المللی نفت - سال ۱۳۴۵ مجله تهران مصور.
- ۷ - انبعنهای سری در انقلاب مشروطیت ایران ۲۰۸ صفحه سال ۱۳۴۶ چاپخانه نهران مصور.
- ۸ - حقوق یکیران انگلیس در ایران - ۴۷۷ صفحه سال ۱۳۴۷ - چاپ اول چاپخانه نهران مصور - چاپ دوم و سوم چاپخانه داورپناه.
- ۹ - سفرنامه میرزا صالح شیرازی - از انتشارات روزن - ۴۵۰ صفحه - سال ۱۳۴۷ چاپخانه داورپناه - چاپ اول.
- ۱۰ - میرزا صالح شیرازی - ۴۰ صفحه - سال ۱۳۴۶.
- ۱۱ - نخستین چاپخانه در ایران سال ۱۳۴۷ - بازدهمین نشریه روزنامه ارمنی آیلک.

www.golshan.com
۱۴ - فرآموشخانه و فراموشی در ایران در سه جلدچاپ داورپناه - قطع وزیری :

- الف - جلد اول از ۱۸۱۰ تا ۱۹ - ۷۱۴ صفحه .
- ب - جلد دوم از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۸ - ۷۵۵ صفحه .
- ج - جلد سوم از ۱۹۱۸ تا ۱۹۶۸ - ۲۷۵ صفحه .
- د - ایرانیان لرمنی - سال ۱۳۴۹ - ۲۰۶ صفحه .
- ۱۴ - میرزا ملکم خان . زندگی و کوشش او : از انتشارات فرانکلین - سال ۱۳۴۹ - ۱۹۰ صفحه .

۱۵ - دریانوردی ایرانیان:
 جلد اول - از دوران های افانه ای تا ظهور اسلام - ۵۲۰ صفحه سال ۱۳۵۰
 جلد دوم - از دوران استعمار تا عصر حاضر - ۴۸۶ صفحه سال ۱۳۵۰
 ۱۶ - ییرم خان سردار - ۵۳۸ صفحه - سال ۱۳۵۰

از مجموعه داستان ها :

- ۱۷ - جاسوس - جنگ های پارتیزانی عشاير و مردم آذربایجان و زنجان سال ۱۳۴۴ - مجله تهران مصور .
- ۱۸ - مامور مخصوص هیتلر - عملیات حزب کبود - سرگرد شولته مایر - سولر - کرومر - آلمونس - جاسوسان هیتلر در سال ۱۳۲۰ در ایران از: ششم اردیبهشت ۱۳۴۷ به بعد در مجله تهران مصور .

در زیر چاپ

- ۱۹ - بمب سازان گرجی و قفقازی در انقلاب های ایران .

آماده به چاپ

- ۲۰ - روزنامه و روزنامه نویسی در ایران .
- ۲۱ - هجوم امریکا به ایران - ۱۸۵۶ تا ۱۹۹۸ .
- ۲۲ - حزب کمونیست در ایران در چهار جلد : از ۱۲۹۸ تا ۱۳۲۰ شمسی .

امیر کبیر منتشر کرده است:

تادیخ عالم آدای عباس

۲ جلد

اسکندریک ترکمان

به کوشش ایرج انتشار

اسکندریک، مشهور به منشی، از قلودالها و درباریان بزرگ دوره صفوی و دهه‌هه منشی شاه عباس بود. او نکارش تادیخ عالم آدای عباس را به مناسبت ہایان‌سی امن سال سلطنت شاه عباس آغاز کرد و در سه جلد آن را به ہایان رسانید. مؤلف در این اثر بی‌جوی جنگها و پیروزیها و امراز داری شاه عباس و نمودن پیشونه نسبی دو دعان صفویان بوده است و چون همزمان با پیماری از روی نمردهای لحظات تاریخی دوران خود بود، توانسته است در تشریح و بازآفرینی دوران ہر میاهوی این زمان، هیجانها و تپ و تابها را همانند خونی پر تحرک، جانمایه باقت گزاره تاریخی خود کند. اسکندریک، کتاب را به سه جلد (صحینه) نامسازی بخشیده است. صحینه اول، نمودار تسبیخ خاندان صفوی و پیان چگونگی به قدرت رمبدن سلاطین پیش از شاه عباس است. در این صحینه دوازده مقاله آمده که در چاپ سنگی پیشین تنها یک مقاله از مقاله‌ای دوازده گانه آن چاپ شده است. صحینه دوم، در برگیرنده رویدادهای سی سال اول حکومت شاه عباس می‌باشد، و صحینه سوم که با مرگ شاه عباس ہایان می‌یابد، بر مبنای پدیدارهای رزمی و میاسی نیمه اول فرن باز نعم هجری نوشته شده است.

دوزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه
به اهتمام امیر افشار

«بادداشت‌های خواندنی و پر فایده (اعتمادالسلطنه) سیاستگردانش‌اندوخته دوره ناصری از اسناد لورق‌العاده با اهمیت عصر خود و از مآخذ مستندی است که اخبار مرسوط به مملکت‌داری و آداب مخصوص دستگاه سلطنت ناصر الدین شاه را پس از هفتاد و هشتاد سال در اختیار ما می‌گذارد. اکنون با بروزش و بررسی دد این بادداشت‌ها اطلاعات تازه و نکات باریک از وقایع مهم دورانی که منجر به قتل ناصر الدین شاه و دیدن نسیم مشروطه‌خواهی ایران خد، تغییر واقعه روی و الحصار تباکو، جزل ظل‌السلطان، صدارت مستدانه این‌السلطان، دعالت‌های روس و انگلیس می‌توان مستخر ارج کرد که در مآخذ قدیم دیگر و تحقیقات معاصران دیده نمی‌شود.» واز این رو لزوم مطالعه چنین اثری، برای کلوش و بروزش عالی از لنت یک رمان شورانگیز نیست.

تاریخ مشروطه ایران
احمد کسری

کتاب بزرگ و ارزشمند تاریخ مشروطه ایرانه با اینکه بیش از سی سال از تاریخ نگارش آن می‌گذرد بی‌هیچ تردیدی هنوز همانندی نداشته که انسان جستجوگر اله و با چشم‌داشتن از سرهیم و اندیشه به‌کند و کاو، علل و گونه‌های فرهنگی، تاریخی، اجتماعی، مذهبی، مشروطه‌خواهی و بررسی چگونگی این عناصر و کیفیت وابستگی آنانه با یکدیگر، در یکجا و با هم پرداخته باشد. کسری با این کتاب بسیاری از جانبازان گمنام جنبش مشروطه را از پی‌جهانگری رمانده، و به آنان و کارهای پرارجشان بعد تاریخی داد، رسائیها را نبود همانگونه که رسائیها را، و ما داشتیم خود را از تاریخ مشروطه ایران، مرهون تلاش گر اینبار او می‌دانیم. کسری در پیشگفتار کتاب به طرح حرفها و مسائل تازه‌ای می‌پردازد، و با نکرشن دیگر به رویدادهای نهضت مشروطه می‌پردازد.

(در جنبش مشروطه دو دسته ها در میان داشته‌اند: «بکی وزبران و درباریان و مردان پر جسته و بنام و دیگری بازاریان و کسان گمنام و بیشکوه. آن دسته کمتر بکی درستی نمودند و این دسته کمتر یکی قادرستی نشان دادند. هرچه هست کارها را این دسته گمنام و بیشکوه بیش بردازد و تاریخ یا پدیده‌نام اینان نوشته شود.»

آنگاه کتاب در سه بخش به تبیین شرایط، آغاز و تکوین موج مشروطه خواهی می‌بردازد و آنسان جالب و گیراکه خوانده با تصویر یک رمان خواندنی و تپیین، هستگام با آن بیش می‌رود.

کشف هند

جواهر لعل نهرن

ترجمه محمود تفضلی

این کتاب را نهرو در مدت پنج سال از آوریل تا سپتامبر ۱۹۴۴، در دورانی که در دژ «احمدنگر» قتلانی بود نوشته است. یک سال بعد که نخستین چاپ آن منتشر شده، نهرو در بیشکفتار کشف هند با دیدی روشن و فلسفی نوشت: «این کتاب بخشی از گذشته من است که به سلسله سعد و جودهای نابود شدیدم پیوسته. وجودهایی که هر یک بس از مدتی زندگی ناپدید شده‌اند و فقط خاطراتی از خود بعای نیاده‌اند.»

کتاب در دو جلد جداگانه فراهم آمده؛ چاپ اول، در شش فصل و جلد دوم در پنج فصل، تاریخ هند پاسان و نظرورات اجتماعی و سیاسی را با تماشی مسائل انسانی آن بررسی می‌کند و در پایان جلد دوم با نگاه کاولنه و روشنگرانه توینده درباره سائل جهانی (به روزه جنگ جهانی دوم) رویرو می‌شویم.

«فهرست اعلام» کتاب، باری بسازی برای مطالعه تحلیلی آن خواهد کرد.

دوزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران

بادداشت‌های سید احمد تفرشی حسینی

به کوشش ابراج افشار

پیرامون انقلاب مشروطیت ایران، تاکنون کتابهای یا ارزش فراوانی نوشته شده و از دیدگاههای مختلف این انقلاب دگرگون کنده، به بحث و داوری کشیده شده است. اما هنوز در این زمینه ناگفته بسیار است و از این بابت هم جای بیسی نیسته، چرا که هر لذ چندگاه یکباره سندی از گردهای به چاپ سپرده می‌شود و خوشبختانه این نوشته‌ها هر کدام ارزشی جداگانه دارد و از این دست است، بادداشت‌های سید احمد تفرشی حسینی که در گرماگرم ددگیری مشروطه‌واران و مستبدان از کل کنان هدباز بوده و به جسم و قابع فراوانی را دیده و آنها را با صحت و امانت بروای ثبت در تاریخ یادداشت کرده است.

«دوزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران» به ردیف تاریخ نگاشته آمده و قابع به ترتیب نوای مکمل یکدیگرند.

«پنجشنبه ۳ شهریور، ۲۹ آکتوبر:

قریب سیصد - چهارصد نفر سوار بختباری امروز به طهران آمدند برای رفتن به تبریز و دولت آنچه فتوان داشت از سواره و پیاده و شبهه به استقبال آنها فرستاد و با کمال شکوه وارد شهر کردند.»

فهرست ساله انتشارات خود را منتشر گرده‌اند.

علاقه‌مندان می‌توانند به آدرس «شهران- شهرضا - اول وصال شیرازی - شماره ۴۸ - دایره روایت عمومی ملسوت انتشارات اصر کبیر» با ما مکانه گفتند تا فهرست سالانه را برای اینسان ارسال داریم.

